

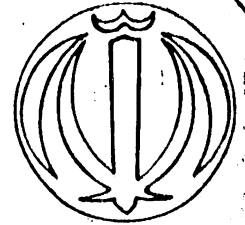
# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ

دَفتر جماعت مقدماتی فرہنگستان علوم اسلام

وقف

نظام سازی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست کتاب اول از بخش اول

" فقه سنتی و نظام سازی "

مقدمه

فصل اول

فقه سنتی

- ۱- درس اول - اتمام حجت در عصر غیبت ۱
- ۲- درس دوم - "کلمات وحی" مواد کار فقیه ۹
- ۳- درس سوم - "اخبار" حلقه ارتباط با معصومین ۱۶
- ۴- درس چهارم - تحقیق در ویژگیهای ناقلین اخبار ۲۴
- ۵- درس پنجم - "شناخت خصوصیات ناقلین" اخبار ۳۱
- ۶- درس ششم - "اهمیت اخبار متواتر" ۳۷
- ۷- درس هفتم - "ارزشیابی روایات واحادیث" ۴۶
- ۸- درس هشتم - "شناخت شرائط زمانی و مکانی" احادیث ۵۵
- ۹- درس نهم - افراط و تفریط در تعیین جایگاه "عقل" برای ۶۴

استنباط احکام

۱۰- درس دهم- ضرورت وجود اصول و قواعدی برای" دسته بندی

۷۳

اطلاعات" در استنباط احکام

۱۱- درس یازدهم- بکارگیری قواعد و اصول عقلی در استنباط احکام الهی"

۸۳

۱۲- درس دوازدهم- نحوه شناسائی" خصوصیات مجموعه الفاظ" به کمک قواعد اصولی

۹۲

۱۳- درس سیزدهم- شناخت قواعد عقلی امر و نهی" و تاء شیرآن در

۹۹

استنباط احکام

۱۴- درس چهاردهم- "فقه سنتی: آمیختگی علم و تقوی جهت استنباط

۱۰۸

احکام الله"

۱۱۸

۱۵- درس پانزدهم- "رساله عملیه" ملاک و معیار عمل

۱۲۷

۱۶- درس شانزدهم- "تفاوت استنباط حکم" و "بحث در اعتقادات

و اخلاقیات"

۱۳۱

۱۷- درس هفدهم- اختلاف فتوا

۱۴۳

۱۸- درس هجدهم- باز بودن باب اجتهاد

۱۵۴

فصل دوم- "موضع عمل" و جدائی از "فقه سنتی"

۱۵۵

۱۹- درس اول- "علت یابی" عقلی احکام

۱۶۶

۲۰- درس دوم- "ذوق و پسند" در استخراج حکم

۱۷۴

۲۱- درس سوم- "مصلحت سنجی" در استخراج حکم

۱۸۱

۲۲- درس چهارم- "دگرگونی مفاهیم" در استخراج حکم



- ۱۸۸ - ۲۳- درس پنجم- توحیہات معتقدین بہ ضرورت "تغییر احکام ۱"
- ۱۹۷ - ۲۴- درس ششم- توحیہات معتقدین بہ ضرورت "تغییر احکام ۲"
- ۲۰۶ - ۲۵- درس ہفتم- توحیہات معتقدین بہ ضرورت "تغییر احکام ۳"
- ۲۱۵ - ۲۶- درس ہشتم- توجیہ "فرہنگ انحرافی" در قالب "احکام الہی ۱"
- ۲۲۳ - ۲۷- درس نہم- توجیہ "فرہنگ انحرافی" در قالب "احکام الہی ۲"
- ۲۳۲ - ۲۸- درس دہم- نقض "توجیہ فرہنگ انحرافی در قالب احکام الہی ۱"
- ۲۴۰ - ۲۹- درس یازدہم- نقض "توجیہ فرہنگ انحرافی در قالب احکام الہی ۲"
- ۲۴۷ - ۳۰- درس دوازدہم- نقض "توجیہ فرہنگ انحرافی در قالب احکام الہی ۳"
- ۲۵۶ - ۳۱- درس سیزدہم - فقہ جدید ( ۱ )
- ۲۶۵ - ۳۲- درس چہار دہم - فقہ جدید ( ۲ )
- ۲۷۳ - ۳۳- درس پانزدہم- فقہ جدید ( ۳ )
- ۲۸۴ - ۳۴- درس شانزدہم- فقہ جدید ( ۴ )
- ۲۹۵ - ۳۵- درس ہفدہم- فقہ جدید ( ۵ )
- ۳۰۳ - ۳۶- درس ہجدهم- فقہ جدید ( ۶ )
- ۳۰۹ - ۳۷- درس نوزدہم- دینا میز قرآن ( ۱ )
- ۳۱۸ - ۳۸- درس بیستہم- دینا میز قرآن ( ۲ )
- ۳۲۹ - ۳۹- درس بیست و یکم- دینا میز قرآن ( ۳ )
- ۳۳۵ - ۴۰- درس بیست و دوم- دینا میز قرآن ( ۴ )

- ۳۴۴ - ۴۱- درس بیست و سوم- دینا میز م قرآن ( ۵ )
- ۳۵۵ - ۴۲- درس بیست و چهارم- دینا میز م قرآن ( ۶ )
- ۳۶۴ - ۴۳- درس بیست و پنجم- پرستش فرهنگ و تمدن جدید
- ۳۷۲ - ۴۴- درس بیست و ششم- جدائی دین از سیاست ( ۱ )
- ۳۷۹ - ۴۵- درس بیست و هفتم- جدائی دین از سیاست ( ۲ )
- ۳۸۵ - ۴۶- درس بیست و هشتم- جدائی دین از سیاست ( ۳ )
- ۳۹۲ - ۴۷- درس بیست و نهم - جدائی دین از سیاست ( ۴ )
- ۳۹۸ - ۴۸- درس سیام - جدائی دین از سیاست ( ۵ )
- ۴۰۶ - ۴۹- درس سی و یکم- جدائی دین از سیاست ( ۶ )
- ۴۱۴ - ۵۰- درس سی و دوم- جدائی دین از سیاست ( ۷ )
- ۴۲۲ - ۵۱- درس سی و سوم- ارتباط دین با سیاست به چه معناست ؟

## بسم الله الرحمن الرحيم

"ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم

آنچیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است."

(( امام خمینی ))

استعما فرهنگی عنوانی بریک عمل ساده و روشن، در میان برنامه‌های گوناگون استعما نیست بلکه ناظر بر پیچیده‌ترین و خطرناکترین نوع اعمال استعما راست، عنوان نیست که نه تنها حکایت از حاکمیت مطلق استعما رگران بر جان و مال و امکانات دیگر کشورهای زیر سلطه می‌نماید بلکه به بند کشیدن فکرو ذهن و یا با لائرازان، شیوه تفکر انسانها را بدنبال داشته و در پی جایگزینی اعتقادات، اخلاق و ارزشهای مادی خویش بجای فرهنگ الهی است، سلطه فرهنگی جدیدترین و نهفته‌ترین برنامه استعما ر بعد از شکست تزه‌های "حمله و دخالت نظامی"، "کودتا و روی کار آوردن دست نشانندگان"، "طرز سیاسی و محاصره اقتصادی" و... جهت سلطه بر کشورهای دیگر می‌باشد و خطرناک تر از

همه آنها بشمار می‌رود. امروزه استعمارگران بیشتر با هجوم فکری و سلطه فرهنگی، عمل، فکر و قلب انسانها را به سمت خود کشانده و در پی امواء شیطانی به حرکت در می‌آورند، در این صورت دیگر سببیت سلسله‌گران آنگونه که در شیوه‌های سابق در نزد جهان‌نیان روشن و آشکار می‌گردید، مطرح نمی‌شود بلکه همان محتوی در قالبی جذاب و مردم فریب‌بنام " علم و تمدن " بروز کرده، میان تهی‌ها و خودباختگان را می‌پرورد که خود و حاکم معه خود را با مسرت و افتخار بزییر تیغ زنگی می‌کشند و نوکر صفتانه مجری اهداف مادی و پولید سلطه گران می‌گردند. یعنی کفر که به معنای پوشاندن حق و حقیقت است امروزه سسلاح فرهنگ بدست گرفته و لباس منطق به تن کرده است و با دم زدن از " تمدن و ترقی " و " رشد و توسعه " قوانین زندگی سعادت‌مندان را برای بشریت ندا داده‌اند، ادعای جانشینی مذهب را دارد و بدین ترتیب بجای استفاده از زور سلاح و امکانات اقتصادی، با نفوذ در فرهنگ یک اجتماع انسانهای را می‌پرورد، فکر و فرهنگ آنان را بگونه‌ای شکل می‌دهد که نجات و امنیت خود را در زیر چتر او می‌جویند. کفار استعمارگر امروزه بنحوه‌ای برنا مه‌ریزی نموده‌اند که دیگران قبول کنند که باید همچون آنها فکر کنند، مانند آنها عمل نمایند مثل آنها لباس بپوشند، مثل آنها بخورند و بیاشامند، مثل آنها مدیریت کنند نظام بانکی همسان آنها داشته باشند، صنعت و تکنولوژیشان هم جهت با اهداف آنها رشد کند، برنامها و تنظیمات اقتصادی مشابهی با آنها داشته

باشند و خلاصه هرگونه فکرو علم در هر زمینه‌ای از اعتقادات و اخلاقیات گرفته تا عمل فردی و اجتماعی را از الگوهای بی‌اصلاح علمی غرب و شرق اخذ نمایند. روشن است که اینگونه وابستگی فرهنگی به غرب و شرق زمینه‌ء وابستگی در ابعاد دیگر سیاسی، اقتصادی، نظامی و... را به همراه خواهد داشت و بقول حضرت امام: "ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است..."

بعبارت دیگر فرهنگ نقش حیاتی و پراهمیتی را در سعادت یا ضلالت یک جامعه برعهده دارد که باید برای شناخت هرچه بیشتر آن، ارکان اساسی فرهنگ یک جامعه، کیفیتهای مختلف نفوذ فرهنگ‌های استعماری را بررسی کرده و از این طریق از خطرناکترین نوع انحراف جلوگیری نمود.

بطور کلی هجوم فرهنگی غرب و شرق یا فرهنگهای انحرافی دیگر به فرهنگ اسلامی از سه طریق ممکن است:

اول: امکان دارد که مادیگری در موضع اعتقادات، معارف و دیدگاههای کلی و فلسفی نسبت به جهان، مبداء، معاد، انسان و... در فرهنگ اسلامی نفوذ کرده و با قلب یا تاء ویل مفاهیم و اعتقادات اسلامی در صدد برآید که از درون حقیقت معارف عالییه اسلام را از بین برده و مادیگری محض را در اعتقادات و جهان بینی مسلمین رسوخ دهد اما از آنجا که فرهنگ غنی شیعه از این بعد از استحکام و استواری بی‌نظیری برخوردار می‌باشد، این اطمینان وجود دارد که

درپرتو نوردانش مبتنی بربرهان و استدلال متکلمین و بیداری و هوشیاری  
فلسفه بزرگ اسلام امکان و توان القاء هرگونه شبهه و انحرافی در اعتقادات و  
معارف کلی و عالییه مسلمین از دشمنان اسلام سلب گردد و اصولاً در جامعه ایران  
بخاطر عشق و علاقه مردم به خاندان عصمت و طهارت، عقاید مادی امکان تحرک  
و گسترش چندانی را بدست نیامده و نخواهد آورد .

دوم : امکان دارد فرهنگ کفر و انحراف برای القاء ارزشها و دستور...  
العملهای مادی خود، در موضع استخراج و استنباط احکام الله وارد شده و  
در شیوه استخراج احکام کلی عملی اسلام دخل و تصرف نماید و با حمله به فقه  
و فقاہت و تغییر حلال و حرام منبعت از منابع وحی، با پیدها و نیایدهای مبتنی  
بر فلسفه مادی را در قالب اسلام عرضه نموده و تدریجاً ارزشهای مادی را جایگزین  
ضوابط اسلامی نماید که این خیال خام هم بدلیل استحکام موضع فقه و فقاہت و  
پشتوانه هزار ساله این سنگر دفاع از مکتب و ارزشهای اسلامی و همچنین  
هوشیاری اصولیین و فقهای عظیم الشان شیعه، همچون کفی بر روی آب است که  
اگر هم چند روزی نمایی داشته و به تزویر افرادی بی اطلاع از اسلام را بفریبد  
عاقبت بی پایگی آنها روشن و آشکار گردیده و از بین خواهد رفت .

سوم : امکان دارد هجوم فرهنگ مادی و استعماری از زاویه تدبیر در  
"موضع عینی و عملی اسلام" و در محدوده "اجرای احکام الهی و برنامه ریزی  
جهت پیاده کردن ارزشهای الهی" صورت گیرد و از این موضع در صدد باشد با

ایجاد تمدنی مادی و بقول حضرت امام " تمدنی صادراتی " زمینه اجرای احکام الهی را از بین برده و در عمل بدنیاال تحقق ساختار و نظام مدیریت ، اقتصاد ، آموزش ، قضا ، ارتش و ... در کشورها برآید نه تنها امکان تحقق ارزشهای الهی نباشد بلکه به تدریج اهداف استعماری و مادی خویش را جامه عمل پوشانند .

استعمارگران در موضع "برنامه ریزی نظام اجتماعی" به این امر امید

بسته اند که بتوانند ارزشهای والای اسلامی را در مرتبه "تحقق و عمل" مخدوش

سازند و همه توان خود را در موضع "نظام سازی" و "تحقق ارزشهای فرهنگ مادی"

و "تجلی آن سرایها" در "کیفیات و تکنیکهای پرزرق و برق" بکار بسته اند و

درصدند تا با دخیل و تصرف در "روابط یک نظام اجتماعی" جمیع فعل و انفعالات

آنان را کنترل و در پراستپای "اصالت ماده" و "حرکت بر اساس شهوات" قرار دهند .

هر کدام از سه موضع فوق یعنی "مباحث نظری و اعتقادی و فلسفی" ، "مسائل

فقهی و دستیابی به احکام الهی" و "موضع تدبیر برنامه ریزی و جریان پیدا

کردن احکام الهی" دارای اصول ، ضوابط ، روش و منطق خاصی است که شناخت

و آگاهی بر هر یک ، آنها را با کمک و خواهد کرد که ضمن دفاع از ارزشها ، اعتقادات

و فرهنگ غنی اسلامی خویش ، از تاءثیرات سوء القاء شبها ت فرهنگهای بیگانه

مصون و در امان باشیم .

اما از آنجهت که اقتضای این سلسله دروس مناسب با مباحث سنگین نظری

و فلسفی نمی‌باشد، دل‌برج کیفیت و چگونگی تئوریه‌های فرهنگی را در مواضع اعتقادی به‌حای دیگری مکتول می‌کنیم<sup>(۷)</sup> و تنها با بررسی روشهای دستیابی به احکام الهیه هرچه بیشتر با فقه سنتی متداول در حوزه‌های علمیه آشنا خواهیم شد و سپس با شناخت مبانی و پایه‌ها و اصول موضوعه‌های حاکم بر برنا مه‌ریزی و نظام سازی در موضع جریان پیدا کردن احکام الهیه در عینیت به متخصصات کلامی حاکم بر برنا مه‌های عملی کفایت توجه می‌نماییم.

"فقه سنتی" عنوان فصل اول بحث فرهنگی این کتاب خواهد بود که برای آشنایی هرچه بیشتر با اصول و ضوابط حاکم بر استخراج احکام الهیه ارائه می‌گردد و قصد بر اینست که انشاء الله با شناخت این روش و شیوه‌های انحرافی در راه دستیابی به احکام خدا، و آگاهی بر پیچیدگی‌ها و ظرایف فراوانی که بسک فقیه برای نسبت دادن کلامی به خداوند متعالی بر سر راه دارد، نشان دهیم که چرا در راه نسبت دادن امری به اسلام یا باید مقلد بود و بدون چون و چرا به تبعیت از فقها و علمای دین گردن نهاد و یا خود فقیه و مقلد شد و با کوشش و تلاش فراوان در سنگر فقاہت و اجتهاد و پس از سالهای متمادی تحمل رنج و زحمت به اصول و ابزار استنباط از منابع وحی مسلط گشته و بایک شگرش همه جانبه نسبت به کتاب و سنت نظر داد.

ضرورت شناخت فقه سنتی و وجه تمایز آن با دیگر روشها در آنجائی ملموس

میشود که ملاحظه گردد بر اثر نفوذ و گسترش فرهنگ غرب و شرق در دوران قبیل از



انقلاب و دوری بسیاری از افراد از مرکز فقه و فقاهت، بعضی آگاهان و بسیاری  
ناآگاهان و بخوا طریقی اطلاعی از اسلام دست به شیوه‌های انحرافی و تفسیر به‌رائی  
در استنباط از کتاب و سنت آوردند که ماصلی جز درری از اسلام و مسلمین نداشت  
و در حیات پربرکت انقلاب اسلامی شاهد جریاناتی از این نوع بوده ایم .

بخش اول این کتاب که به بررسی فرهنگ اختصاص یافته است شامل سه -  
فصل است ، آنچه در فصل اول بدنبال ارائه آن هستیم اینست که نشان دهیم  
فقه سنتی چیست ؟ و چرا امام این همه نسبت به این مسئله حساسیت نشان داده  
و از ورود هرگونه عقاید انحرافی که بقول ایشان می‌خواهند "فقه تازه" درست  
کنند بیمناکند ؟ و اصولاً ببینیم نظرات و سلیقه‌های مختلفی که تحت عنوان  
تبعول در فقه، فقه جدید و امثال آنها در حاکم مطرح می‌گردد از چه جایگاه و ارزش و  
اهمیتی در اعتقادات اسلامی برخوردار است ؟

در فصل دوم با شیوه‌هایی که در عمل منجر به دور شدن از فقه سنتی می‌انجامد  
آشنا شده و ضمن فصل سوم به ریشه‌های اصولی دوری گزیدن از فقه سنتی و بررسی  
اصطکاک شیوه‌های علمی مادی موجود و اجرای احکام الهی خواهیم پرداخت ، و  
پس از آن برآنیم تا انشاء الله در آینده با ارائه بخش‌های اقتصادی و سیاسی  
این کتاب با مصادیق روشنتر جدایی از فقه سنتی و رابطه فقه و نظام‌سازی مانوس  
گردیم .

باشد که به این طریق در جهت فهم صحیح هشدارهای پیاپی امام در مورد

حفظ فقه سنتی و شناخت عقاید انحرافی و هجوم عقاید مادی به فقه و فقا هت  
قدیمی برداشته و با قوت قلبی بییش از پیش کلام نورانی آن امام عزیز را تکرار  
کنیم کسه :

" اسلام اگر خدای نخواسته هر چیز از دستش برود ولی فقهش  
به طریقۀ موروث از فقهاء بزرگ بماند به راه خود ادامه  
خواهد داد ولی اگر همه چیز بدستش آید و خدای نخواسته  
فقهش به همان طریقۀ سلف صالح از دستش برود راه حسیق  
را نتواند ادامه داد و به تباہی خواهد کشید "

فصل اول

فقہ سنی



## درس اول

### اتما حجیت در عصر غیبت

انسانها همواره در تعیین ملاک‌ها و مبانی ارزشی خود دوراه مجزای اطمینانی کرده‌اند و در این مسیرهای کاملاً متفاوت به سئوالات زیرپاسخهای متنقضی نیز داده‌اند، خوبی چیست؟ بدی کدام است؟ روابط عدل چیست و روابط ظلم چگونه است؟ چه کارهایی را باید انجام داد و از چه کارهایی باید دوری گزید؟ چه چیز ممنوع و حرام است و کدام فعل آزاد و حلال می‌باشد؟...

بسیاری در طول تاریخ حیات انسانی علی‌رغم وجود رسولان و فرستادگان الهی، و دعوت آنها به معیارها و ضوابط و ارزشهای الهی، در توهم توانایی انسان در کشف تمام شاخصه‌های خوبی و بدی و بسایدها و نبایدها ماندند و بر عجز بشر نسبت به تشخیص استقلال معیارهای عدل و ظلم سرپوش گذاشتند و برای حاکم کردن امیال و آهوائ خود بر دیگران به تبلیغ و گسترش آن "معیارها و ضوابط نشاءت گرفته از راه بشری" پرداخته و حتی بمرور آنها را به ظاهری "علمی و استدلالی" نیز آراستند. در مقابل، تنها می‌آنها تکیه بر عجز عقل بشری در شناخت رشد و زنگس اقرار کرده و ناتوانی انسان را در قانونگذاری فهمیدند، با سرنها دن به دستورات الهی اعلام نمودند که "هر کس استغنائی از قوانین وحی را

بپذیرد، بنما چار پیرو هوی و امیال نفسانی خود گذشته، سردرعبودیت شیبا طیبسن  
خواهد گذاشت."

گروه اول و باز یخورندگان آنها هرگاه که پوچی مدعا ایشان آشکارتر گردید  
و حیودشان را در حال اضمحلال دیدند، رنگ عوض کرده و قالیب دیگری را برای همان  
محتوای فاسد برگزیدند، زمانی به اشاعه بت پرستی پرداخته انسانها را بجای  
"پرستش خالق قادر متعال" به سجده بر الهه‌های خود ساخته، چوبی و سنگی و خاکی  
... و داشتند زمانی دیگر دعوی الوهیت کرده، کرنش مردم را بر هم نوع خود  
خواستار شدند و سپس بت‌های دیگری تراشیده انسانها را به پرستش محصولات ذهنی  
خود و سجده بر حاصل اوها م و تخیلات شیطانی فراخواندند؛ ایسم‌ها و مکتب‌های  
مادی رنگارنگ بت‌های این دوره‌اند .

سرانجام امروزه اعلام می‌دارند که لزوم ارسال پیامبران الهی مخصوص  
زمان‌هایی بود که علم و عقل بشر رشد و شکوفایی فعلی را نداشت، و انسان  
نتوانست به خوب و بد خویش در زندگی فردی و مسائل اجتماعی، اقتصادی،  
سیاسی و فرهنگی احاطه یابد اما امروزه که رشد علوم در همه زمینه‌ها ارائه  
طریق کرده و دستورالعمل صادر نموده و قانون معرفی می‌کند لزومی به ارسال  
وحی و پیام در فرازمین پیامبران گذشته نیست تنها می‌توان جهت نگارش تاریخ  
و آشنایی به احوال و اعمال و قوانین گذشته‌نگاران به بررسی آثار بجا مانده از  
انبیاء پرداخت همانگونه که می‌بایست آثار حکام و سلاطین در تدوین تاریخ مورد

## دقت قرار گیرد .

آری اگر رشد عقلی و علمی بشر تا بدین حد رسیده است که میتواند در ابعاد مختلف زندگی انسان، توانین رشد فردی و اجتماعی را ارائه نماید و اگر متفکران و اندیشمندان غربی و شرقی توانسته اند راه سعادت و رشد را در همه ابعاد ترسیم نمایند، اگر آقایان کینز و سائوئلسن بدون احساس هیچگونه نیازی به "قال الله تعالی فی کتابه الکریم" توانسته اند تنظیم روابط اقتصادی را در جهت رشد و ترقی جوامع ارائه دهند، اگر آقای لویی پیراون توانسته است تنها با تکیه بر عقل بشری بهترین نحوه قرار دادهای جمعی و مشارکتی انسانها را در امر تولید و توزیع و مصرف به جوامع بشری نشان دهد، اگر تیلور و گیلبرت بهترین نحوه مدیریت و توزیع اختیار را در جهت رشد و کمال جوامع انسانی یافته اند و اگر پائول فورااش توانسته اند روان سالم انسانی را بشناسند، و اگر... آری در این صورت نیازی به وحی نخواهد بود، ما اگر از توهم "توانبایی علم بشر بر نشان دادن راه سعادت و رشد بدون تکیه به منابع وحی" که همان کیش ارتجاعی اصالت ماده است بیرون آمده و فرور و تنگ نظری ناشی از "خیال پرواز بشر" بر ما بلندارزشها و بایدها و نبایدها و تسلط برجقایی را به کنیاری کنیم متوجه خواهیم شد که چنین امری برای انسان محدود ناقص، بسا علم تدریجی الحصول ممکن نبوده و نخواهد بود و تنها خدای سبحان است که با اجابته بر کل خلقت میتواند قانونگذار و بیان کننده روابط عدل و ظلم و حدود و

حقوق زندگی فردی و اجتماعی انسانها باشد. مگر ممکن است که علم و دانش انسان مستقل از قوانین وحی به جایی برسد که بتواند به همه ابعاد و آثار اعمال خود را حاطه پیدا کند؟ مگر امکان دارد که انسانی که اساسا بخشی از روند خلقت یعنی آخرت برایش نامشکوف و غیرقابل دسترسی است و بر این دنیا همسم که بخشی کوچکی از روند کلی است هیچگاه تسلط کامل زمانی مکانی (نه عملا و نه علمما) پیدا نخواهد کرد بدون راهنمایی و هدایت عالم مطلق، که ایجادکننده هستی است بتواند خوب یا بد بودن سرعملی را در کل عالم خلقت معین سازد و به ارزشها و یا پدیدهها و نشانیها و تشخیص مصلحت و مفسده انسان برسد؟

با اینکه اولیاء شیطان در هر زمان و مکانی به ترفندی در پی گمراه کردن انسانها بودند اما خداوند سبحان هیچگاه زمین را از حجت خالی نگذاشت و بندگانش را خود را در مقابل جنود شیطان بدون ملاک و سلاح رها ننمود و رسولان متعددی را جهت راهنمایی بشر به خیر و صلاح و دوری از ابلیس و دامهای او ارسال نمود و حتی پس از ختم نبوت به وجود مبارک پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نیز ائمه معصومین صلوا الله علیهم اجمعین را جهت شرح و بسط قوانین اسلام و مبارزه با انحرافات و تواءم و پلشهای ائمه ناربرگزید، اما اکنون یعنی در زمان نیابت تکلیف چیست رجعت چگونه تمام میشود و به چه صورت میتوان از فرامین الهی آگاه شد؟ بدیهی است که نمیتوان گفت که گذشت زمان و تغییر شرایط قوانین جدیدی می طلبد پس پیامبر جدیدی لازم است



از طرف دیگر زمان حضور رسول گرامی اسلام هم نیست که بتوان خدمت ایشان رسید و حلال و حرام الهی را از ایشان فرا گرفت، حسب معمول برای افراد عادی اجتماع هم این امکان وجود ندارد که بتوانند خدمت ائمه معصومین شرفیاب شده و احکام خداوندی را از این حجج الهی فراگیرند، پس چه باید کرد؟ آیا می‌توان پذیرفت که در این عصر تکلیف از انسانها ساقط است؟ یا پس از آن همه زحمات و مشقتهای انبیاء و اولیاء الهی میتوان قبول کرد که خداوند رحمان و رحیم انسان امروز را بحال خود رها کرده است؟ آیا می‌توان باور کرد که پس از قرنهای ولایت برگزیدگان الهی، امروزه سرپرستی جامعه بدست اندیشمندان مادی سپرده شده و هیچ راهی به شناخت واجبات و محرّمات الهی نیست؟ اگر پاسخ همه این سئوالات منفی است که یقیناً منفی است آیا جا دارد که گفته شود "اسلام دین ۱۴۰۰ سال قبل است و تنها برای حل مشکلات آن زمان مفید بوده است، اسلام دین زمان فئودالیتهاست، قوانین اسلام در این زمان قابلیت اجرا ندارد، تنظیمات اجتماعی کفار شرقی و غربی را می‌توان بر اجتماع اسلامی هم حاکم کرد، ماده پرستان نردبان ترقی را طی کرده اند و سالها از مسلمین جلو افتاده و برای رسیدن به تمدن بزرگ آنها باید افکارشان را پذیرفت، اعمالشان را تقلید کرد و مصنوعاتشان را عطیة الهی و یادگار انبیاء و اولیاء خدا پنداشت و جهت بدست آوردن آنها همه چیز حتی دین خود را فدا کرد، و..." اگر پذیرفته ایم که نسبت به پیمای مبرگرامی اسلام ختم شده است و اسلام آخرین و کاملترین دین الهی

است و آنچه شرح و بسط لازم بوده توسط معصومین علیهم السلام داده شده است پس می‌بایست تنها سعی و کوشش خود را بکار گیریم تا به آثار بجا مانده از وحی و شاره‌های وحی دست پیدا کنیم و با دقت در آنها بدون پیش داوری و تاءویس و ترجیح‌های خود ساخته، حلال و حرام الهی را از آنها استنباط کنیم که اینکار توسط فقه سنتی انجام شده و میشود.

همه افتخار فقه سنتی در اینست که به قال رسول الله ( ص ) قال الباقرون

( ع ) وقال الصادق ( ع ) تکبیه کرده و از هرگونه مقایسه و اندازه‌گیری در اینگونه امور بواسطه فکرناتقص بشری و عقل ناتوان از احاطه بجمیع جوانب اشیاء، بشدت پرهیز نموده و در صدد است تار وابط عدل و ظلم و دستورات رشده آفرین حاکم بر اعمال فردی و اجتماعی انسانها را از کلام و اعمال کسانی دریابد که علم لدنی و احاطه همه جانبه به اشیاء و کلام وحی دارند. اساسا هرگونه ارتجاع و پس روی و دوری از قوانین مترقی، اسلام را در این میدان که کلمات وحی را بنحوی با تنها و تشویرها و ارائه طریق های علوم غربی و شرقی و افکار ما دیگرایان در هم آمیزد البته ما نمی‌خواهیم بگوئیم که باید یکسره عقل را تعطیل اعلام کرده و هرگونه شناخت عقلی در هر زمینه‌ای نامطمئن و غیرقابل اتکاء می‌باشد بلکه صحبت در اینست که عقل بشر قدرت دستیابی به همه معیارهای رشد و پدیدها و بنیادهای عملی اجتماعی و فردی را نداشته و اصولا در موضع نظام ارزشی است که ضرورت تبعیت از انبیاء عظام و فرستادگان الهی

معنا و مفهوم می‌یابد .

و بنا بر این اگر همچنان اعتقاد به ضرورت "تعمدیه وحی" باقی مانده و انسانها در پی این باشند که ارزشهای خود را از اسلام و منابع وحی بگیرند روشن است که فقه سنتی از ارزش بالو والائی در جامعه انسانی برخوردار بوده و نه تنها عم عرض سایر علوم در جامعه تلقی نمیشود بلکه حاکم و جهت دهنده و راهبر همه علوم و دانستنیها و مؤثر در همه شئون و ابعاد نظام اجتماعی و فردی جامعه اسلامی قرار می‌گیرد .

ما امروزه در فقه سنتی و ارث تاریخی مملو از کوشش و تلاش فقها و علمائیم هستیم که در حفظ و نگهداری کتاب خدا و کلمات سراسر نور معصومین (ع) زحمت فراوانی را متحمل گشته و مسلمین را از گزند هرگونه انحراف و لغزشی در امان داشته و اسلام را با تکیه بر اصول و قواعد متقن سینه به سینه و نسل به نسل به مسان رسانده اند .

امروزه با بودن فقه سنتی هیچ انحراف و لغزشی به بهانه نبودن حجیت شرعی و دوری از زمان نزول وحی پذیرفته نیست و هیچکس نمیتواند ادعا کند که ارزشها و قوانین وحی در آنها موابیها بوده . و موازین و ضوابط آن روشن نمیشود و به این بهانه در پی اخذ ارزشها و بایدها و نبایدها از محل دیگری بجز فقه سنتی برآید .

امروزه فقه سنتی حجت را بر کسانی که صراط مستقیم و پیمودن راه خدا را

خواهان نشند تمام کرده است و در همه زمین‌های فردی، خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و... را راه‌برایق نموده و جهت‌گیری‌های کلی ارزش‌ها کم‌بهر نظام‌های اجتماعی و اعمال فردی را ارائه نموده است.

بعینسان دیگر با پیادگفت که "اتما محبت در عصر غیبت" امروزه توسط فقوسه

سننی متداول در حوزه‌های علمیه معنی و مفهوم پیا فته که حاصل و شمره پیش از هزار سال تاریخ فقه و فقا هت شیعه بوده و ارزش و عظمت فقهای عظام نیست در پرتو بکارگیری همین شیوه در استخراج احکام الهی است که بدور زهرگونه انحرافی صراط مستقیم را مبتنی بر کلام وحی به ما نشان داده و حلال و حرام دین خدا، حقوق افراد و عدالت اجتماعی اسلام را نه به تبع از رای و عقل ناقص خویش بلکه بر اساس کلام خدا، پیا میر و امامان برحق به ما شناسانده اند.

در واقع فقه سننی ابزار است که عالمان دین به وسیله آن از بام بلند فقا هت و اجتهاد، احکام نورانی اسلام را رصد می‌کنند و قوانین رشد حاکم بر حرکت‌های فردی و اجتماعی را از منابع نورانی وحی می‌پایبند.

ما طی درس‌های آینده در پی آنیم که خصوصیات و ویژگی‌های کلی شیوه فقه سننی را نشان دهیم بدین امید که با درک مقام و منزلت فقه و فقا هت پس از این با دقتی بیشتر اعمال و افکار و ورهای خود را در مسائل فرد و صحنه‌های اجتماعی با حاصل کار آنان یعنی فتوا و رساله تطبیق نمائیم.

## درس دوم

### "کلمات وحی" مواد کا رفقیہ

در این درس به روشن کردن هرچه بیشتر این مسئله خواهیم پرداخت که چرا از دیدگاه اسلامی حاصل فقه سنتی نقشی تعیین کننده در همه اعمال و حرکات و برنامه های فردی و اجتماعی ایفا کرده و در یک نظام اجتماعی موضعی خط دهنده و جهت دهنده داشته و اساس سنجش بین حق و باطل، عدل و ظلم و ارزش و ضد ارزش قرار می گیرد؟ مگر کار فقاهتی مبتنی بر فقه سنتی دارای چه ویژگی و خصیصه ای است که اینقدر مطمئن میتواند به بیان ارزش ها و قوانین الهی پرداخته و ادعای رهبری بشر را در همه ابعاد زندگی داشته باشد؟ و چرا معتقدیم که چنین کاری در سایر علوم و دانشهایی که در حاکمیت مطرح است دیده نمیشود؟

رمز و سر مطلب فوق را با بیدار ارزش والای مواد و موضوع کار فقاهت سنتی

دانست که فقه و فقاهت به وسیله آن ارزش پیدا کرده و جایگاه ویژه و الاهی را در حاکمیت اسلامی بخود اختصاص داده است و آن مواد ارزشمند که قابل مقایسه با هیچ چیز دیگری نمی باشد همان "کلمات وحی" است که در کتاب خدا و اخبار رسیده

از معصومین (ع) وجود دارد و ارزش و عظمت کار فقیه اینست که در پی فهم صحیح

"کلمات وحی" بوده و از آنها به مثابه اصلی ترین مأخذ و مرجع سود جست و همه هم

وغم خویش را صرفاً این امر می‌نماید که جز کلام وحی نگویید و از هرگونه پیشداوری و نظرات شخصی بپرهیزد.

بعضی‌ها در دیگر مهم‌ترین ارزش ویژه و وجه مشخصه کافر فقا هتی بسسا سا پر تلاشهای فکری و دانشها در موادی است که فقیه با آن سروکار دارد مثلاً یک پزشک همه کوشش خود را بکار می‌بندد تا اطلاعاتی راجع به بدن و جسم انسان بیابد و یا یک کشاورز با ساقتهای در پی این است که مثلاً با آما رواقا می که از وضعیت بازار و بخشهای تولید و توزیع و مصرف جامعه جمع میکنند بتوانند نسبت به موضوعی مانند تورم آگاهی بیابند همچنین یک شیمیست با مشاهده فعل و انفعالات شیمیایی اجسام بر روی یکدیگر در پی کشف قوانین شیمیایی است اما آیا فقیه نیز بسبب فریبه سازیها و جمع آوری آما رواقا و اطلاعات نسبت به موضوعات به بیان ارزشها و با پدها و نبا پدها و حقوق و حدود می‌پردازد؟ یا اینکه خیر.

همه آنچه که موجب شده فقه و فقا هت در موضع والاقی درجا معه اسلامی قرار بگیرد بخاطر آنست که فقها در پی آنند که کلام رهبران و سرپرستان حقیقی انسانها یعنی کلام خدا، بفهمند و ما مان برحق را بفهمند و برای دیگران بیانی نمایند یعنی آنچه که یک فقیه حکم به نجا ست یا طهارت، حرام یا حلال و باید و نبایدش را صادر می‌نماید نه بخاطر آنست که مثلاً خود با مشاهدات عینی و تجربی به خصوصیات شقی پی برده و ضررها و مصالح آنرا یافته است بلکه آنچه که تنها و تنها در کار فقا هتی ارزشمند است تکبیر کلمات نورانی و هدا پتگر قرآن و معصومین (ع)

است که هدا یتگران واقعی بشر بحساب می آیند، چه بسا بعضی افراد بی اطلاع از اسلام و فقه و فقا هت بذهنشان آید که مثلا هنگا میکه فقیهی نجس بودن شراب را بیان می دارد این نظر نتیجه مشاهدات و تجربیات آزمایشگاهی فراوانی است که در آن اثرات سوء و مفاسد شراب را ملاحظه کرده است و بیا خیال کند که اگر را بطله اقتصاد دی خاصی از جانب فقیه منع یا جایز شمرده میشود این نظر بخاطر اطلاعات و آمار وارقامی است که مثلا از وضعیت بازار یا میزان تولیدات و مقدار مصرف جامعه تهیه شده است و این تجربیات است که منجر به صدور فتوی می گردند در صورتی که هما نظور که در مقاله گذشته اشاره شد از آنجا که موضع کار فقیه موضع تعیین ارزشها و بایدها و نبایدهای الهی در زندگی فردی و اجتماعی انسانهاست و جهل احکام را هم بهیچ وجه عقل و آگاهی بشر نمیتواند ترعهده گیرد بنابراین نه تنها دخالت تجربیات و ذوق و سلیقه و اطلاعات شخصی در ارائه حکم و فتوی ممدوح نمی باشد بلکه مذموم است و کار فقا هتی مبتنی بر شیوه فقه سنتی در پی اینست که جوهره موضع تعیین ارزشها را حفظ کرده و بایدها و نبایدها را از منشاء حقیقی آن یعنی منابع وحی و کلمات نورانی قرآن و معصومین (ع) دریابد

بنا بر این ملاحظه میشود که ارزش کار فقیه بخاطر این مسئله نیست که هر چه بیشتر در آراء و اقوال متفکرین بشری تصور کند و بتحقیق در آثار کسانی که در تعیین راه حلها و بایدها و نبایدها خود را مستغنی از وحی دیندارند،

ببپردارد. بلکه برعکس آنچه که پایه‌های کثافتناهی را بنا می‌کند "نهایت انضباط" به اصول اعتقادات اسلامی است که منحصر به بیان ارزش از خدا رزش و اوامر و نواهی با قانن‌گذاری را به عهده خدای سبحان و معصومین علیهم السلام دانسته و بنا براین اساس تحقیق و کنکاش در راه دست‌یابی به احکام الهیه را بسسه روی کلمات قرآن و اخبار رسیده از معصومین (ع) پی ریزی می‌نماید.

اینجا است که کلمات وحی اساس درک راه هدایت قرار گرفته و نور علم فقاهت به تبع انوار تابنده کلام وحی و معصومین (ع) روشنی بخش راه راست از گمراهی و ضلالت قرار می‌گیرد.

پس در کثافتناهی اگر سخنی به قرآن یا امام معصوم (ع) نسبت داده شد و رابطه اش با آن ماخذ تمام گردد جهت بیان حدود الهی حجیت شرعی پیدا کرده در غیر این صورت از چنین ارزشی برخوردار نمی‌شود و اگر هزار توجیه بظاهر عقلی و علمی پیرامون صحت مطلبی ارائه گردد اما نسبتش با معصومین (ع) یا کتاب خدا تمام نشود و روشن نباشد که غرض و مقصود از کلمات وحی همان است به هیچ وجه قابل تکیه جهت نسبت دادن حکمی به خداوند تعالی را ندارد.

برخی که از فرهنگ‌های مادی بیگانه‌تانه نیر پذیرفته اند خیال کرده اند که اسلامی بودن یک مطلب به این است که هر چه بیشتر با نظرات تجربی و بظاهراً علمی روز منطبق داشته باشد و غافلند از اینکه چنین شیوه‌ای نه تنها با اعتقادات اسلامی ناسازگار است بلکه مقابله آن با شیوه فقه سنتی که اساس کارش استناد



به کلمات وحی می‌باشد ما نندمقا یسه کسی است که نور کرم شب تاب را بر نور خورشید در یافتن راه از جاه شرح می‌دهد | چرا که نور کلمات وحی و انوار تابنده کلمات معصومین (ع) را بهیچ وجه نمی‌توان با درک تدریجی الحصول بشر مقایسه نمود .

بنا بر این روشن است که تکیه گاه اصلی فقهاء در استنباط احکام شرعیه کلمات وحی بوده که در قالب کتاب " و " سنت " عرضه شده و همه فتاوا و احکام مستقیم یا غیر مستقیم باید از این سرچشمه جاری گردد و هیچ عالمی نمیتواند در موضع نسبت دادن حکمی به خداوند تبارک و تعالی غالباً به غیر از این دو چیز دیگری را بعنوان سند بکار گیرد و باید گفت که در عصر غیبت معصومین علیهم

السلام آنچه در عالم تکلیف رابط بین انسان و شارع مقدس قرار می‌گیرد همین کلماتی است که در قالب آیات و روایات در دسترس بشر قرار گرفته و فرامین و عنمودهای الهی را به ما نشان می‌دهد ( انشاء الله جایگاه عقل و جامع را نیز که از منابع بشما میروند ضمن دروس آینده روشن خواهیم نمود ) .

در دیدگاهی بسیار کلی، وظیفه فقیه را میتوان به شناخت و استخراج دستورالعملهای شرع از این کلمات تعریف نمود که در این امر خطیر یعنی نسبت دادن احکام به خدای سبحان که به لحاظ اهمیت و حساسیت آن از یکطرف و گستردگی و پیچیدگی آن از طرف دیگر به تخصص ویژه ای نیاز دارد، فقیه بایستی مراحل مختلفی را طی کرده تا در ابتدا اطمینان حاصل کند که کلیه اخبار و

اسنادی که در دسترس او قرار داد ر دیا از ناحیه<sup>۶</sup> معصومین (ع) صادر شده و با آیات قرآنی است این مرحله از آن جهت که فقیه به ارزیابی مواد اولیه کار خویش می پردازد از اهمیت بالایی برخوردار بوده که در آن ارزش هر خبر و هر سندی نسبت به سایرین مشخص می گردد و بطور کلی کلمات منسب به شرع را به دو دسته می توان تقسیم کرد: یکی کتاب (قرآن) و دیگری سنت (احادیث و روایات) قرآن که منبع اصلی صدور احکام و حجت قاطع بین خدا و سبحان و بنندگان است و در آیاتش هیچگونه اختلاف و شبهه ای بین مسلمین وجود ندارد و در طول پانزده قرن با تفضل الهی از هرگونه گزند، آسیب و تبذیل و تحریفی مصون و محفوظ مانده است (انا نحن نزلنا الذکر و انالہ لحافظون) و به همانگونه که بر قلب شریف پیامبر صلوات الله علیه نازل گردیده بدست ما رسیده است از این جهت فقها بدون هیچگونه دغدغه خاطر از آیات قرآن در استنباط حکم از آن استفاده نموده و اصطلاحاً آنرا "قطعی الصدور" می نامند با این معنا که صدورش از ناحیه شارع مقدس قطعی و مسلم است.

اما دسته دیگر کلمات را میتوان در سنت ملاحظه نمود که مجموعه اخبار و احادیثی است که یا عین بیان معصوم (ع) است که آنرا قول معصوم (ع) نامند و یا کار و عمل کرد ایشان است که فعل معصوم (ع) خوانده میشود و یا عملی است که در نزد معصوم (ع) صورت گرفته و معصوم (ع) در مقابل آن بطور طبیعی سکوت فرموده و یا سکوت خود بر آن عمل صحه گذارده است که تقریر یا امضاء نامیده میشود.

برعکس آیات قرآن بنا به دلایلی چند، زوایات و احادیث منقسمول از  
 معصومین علیهم السلام زگزند خدعه و نیرنگ کجروان و بدانندیشان درامان نمانده  
 و هر فرد یا گروهی بر اساس امیال و اهواء خویش به جعل، تحریف و پسا تخلق  
 احادیثی مبادرت ورزیده است .

در اینجا این مسائل مطرح میشود که فقیه در مواجبه با احادیث و روایات  
 چه موضعی را باید اتخاذ کند؟ آیا باید ما نند بعضی روشنگر نماها همه احادیث  
 را به صرف جعلی بودن بعضی از آنها کنار گذاشت؟ یا به ما نند بعضی از منحرفین  
 باید به گزینش احادیثی پرداخت که با مذاق و آراء و امیال سازگارتر است ؟  
 آیا باید از احادیثی استفاده کرد که در آن بوی سرمایه اندوزی، آزادی و .....  
 استشمام می گردد؟ یا باید از احادیثی سود جست که در آن بوی فقر و تنگدستی  
 به مشام میرسد ؟

مسلم است که آنچه در فقه سنتی مدنظر قرار دارد نهایت انضباط در این  
 جهت است که قبل از هرگونه نظر شخصی و پیشداوری، در ابتدای کار رجعت معتبری  
 بدست آید که کلام کلام پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) است . و در این راه علوم  
 متعدد و پیچیده ای بکار گرفته میشود که در دروسهای آینده به توضیح و تبیین آن  
 خواهیم پرداخت .

## درس سوم

### " اخیار " حلقه ارتباط با معصومین (ع)

در درس گذشته به این مطلب اشاره کردیم که تنها کلمات وحی ميشوانند در فقه سنتی سندیت داشته باشند، اما اینگونه هم نیست که دسترسی به کلمات وحی بسادگی برای عرف و عامه مردم ممکن باشد و همه بتوانند برآ حتی هر سندی را به معصومین (ع) نسبت دهند، یعنی به غیر از قرآن کریم که خداوند تبارک و تعالی بر قلب شریف پیامبر اکرم (ص) نازل فرموده و خود وعده حفظ و نگهداری از آنرا داده و امروزه در دسترس ما قرار دارد، متأسفانه در طول تاریخ احادیث و روایات و اخبار رسیده از معصومین (ع) دستخوش امیال و أهواء منحرفین و بی‌دینانی قرار گرفته که سعی داشتند حلقه واسطه و رابط جوامع با عصر نزول وحی یعنی کلمات ائمه اطهارین (ع) را تیره و تاریک سازند و برای این منظور با انواع دسیسه‌ها و خرج پولهای کلان، خود فروختگان را اجیر می‌کردند تا با جعل احادیث و روایاتی منافع و مطامع خویش را جامعه عمل پوشانده و سلطه و حاکمیت خویش را بر مردم ناآگاه به نسبت دادن عمل خود به دین و شرع مقدس محکم گردانند.

"ابوهریره" از جعل کنندگان معروف حدیث است که در دربار خلفای -

بنی امیه می زیسته و خود اعتراف کرده که قریب به ۱۲۰۰۰ حدیث جعلی ساختند  
است!

برای مثال گفته شده است که فردی اهل عکه (یکی از شهرهای عربستان) مقدار پیاز به مکه آورده بود اما بسبب اینکه از مرغوبیت بالائی برخوردار نبود بفروش نرسید. آن فرد این مطلب را با یکی از جا علان حدیث در میان گذاشت و در ازای پرداخت وجهی تقاضا کرد که در این باره حدیثی بسازد تا پیازها بفروش رسد. او هم موافقت کرده و اینطور اعلام نمود که: " شنیدم از رسول خدا (ص) که چنین فرمود: هر که پیاز عکه بخورد بهشت بر او واجب است! به این ترتیب ملاحظه می شود که ما وارث مجموعه اخباری هستیم که در آنها اخبار مخدوش هم بوده و اگر چه بدستوراتی که اطهار تا حدی تنقیح و پاکسازی در اخبار صورت گرفته است ولی باز هم با علم و اطمینان نمیتوان همه اخبار رسیده را منتسب به معصومین (ع) نمود و استخراج حکم خدا را بر آن پایه قرار داد. پس چه باید کرد؟ آیا بایستی به میل و سلیقه خویش هر کدام را که با عقل و رای خود مان سازگارتر یافتیم پایه و اساس برای نسبت دادن حکمی به خدای سبحان قرار دهیم؟ یا اینکه همچون روشنفکران ما و آنان که ابزاری لازم برای تمیز صحیح از فساد است، احتیاط دارند، به بهانه جعلی و مخدوش بودن بعضی از احادیث " تمام آنها را نفی کنیم؟

بسیار است دیگر چند شیوه را میتوان پیشه خود نمود:

یکی اینککه صحت و سقم حدیث و روایت را با عقل، رای و سلیقه‌ی خویش  
 سنجیده و معیار تشخیص حدیث جعلی از غیر جعلی را آنچیزی قرار دهیم که با نظر  
 و محسوسات ما سازگارتر است برای مثال اگر در کارهای عقلی خویش به ایس  
 نتیجه رسیده ایم که مثلاً نظام اعتباری و بانکی جوامع سرمایه‌داری برای رشد  
 اقتصاد و بالابردن مادی جامعه خوب و ضروری است کلیه احادیث و روایاتی که  
 بنحوی سازگار و توجیه‌گر این نظام می‌توانند قرار گیرند را صحیح و منسوب بسه  
 معصومین (ع) تلقی کرده و اخباری که با این نظام ناسازگار است را جعلی و  
 ساخته دست طرفداران احواء و امیال بدانیم. او با براساس این فکر که تنظیمات  
 و روابط نظام سوسیالیستی، عدالت، رشد و تعالی انسانها را تاءمین می‌کند عمل  
 کرده و کلیه اخباری که بنحوی ارزش افزوده هر کارایی را به کارگزار نسبت میدهد  
 صحیح و از قول معصومین (ع) دانسته و هر روایتی که به نوعی سود را برای سرمایه  
 هم صحیح می‌داند جعلی بحساب آوریم. روشن است که این شیوه با اصول اعتقادات  
 اسلامی ناسازگار است یعنی نه تنها صحت و سقم علم لدنی معصومین (ع) را با  
 رای و عقل مردم عادی نمی‌توان سنجید بلکه طبق آنچه در اعتقادات تمام شده  
 نمی‌توان تشخیص ارزش از ضد ارزش و بیا بیدها و نیا بیدها را تنها به عقل ناقص بشری  
 منوط کرده و کلمات وحی را با پیشداوری‌های شخصی محک زد، زیرا در اینصورت  
 لزوم و ضرورت ارسال وحی نقض می‌گردد.

شیوه دوم روشی است که بسبب ری‌ارزش‌فکر نماهای قرن معاصر همیشه خود

ساختند و بدلیل دوری از فقه سنتی و عدم آشنایی با فقه و فقاهت، مخدوش بودن بعضی از احادیث را بهانه قرار داده و کل اخبار و احادیث رسیده از معصومین (ع) را کنار گذاشتند و تنها فهم احکام اسلام را منوط به فهم آیات قرآن نموده و با طرح شعارهایی از قبیل " به متن زندگی کشیدن قرآن " هرگونه تکیه بر حدیث و روایتی را نادرست شمرده‌اند!

این شیوه نیز نه تنها از لحاظ عقلی خطا بوده و عمل به آن به نفعی هرگونه ارتباطات اجتماعی و تشکیل جمع و جامعه می‌انجامد بلکه بدون تکیه بر اقوال معصومین (ع)، انسان از فهم معانی قرآن در بسیاری موارد محروم شده و به خطا و تفسیر به رای‌های متعدد کشیده خواهد شد و اصولا اگر امکان داشته باشد که بدون استفاده از اخبار معصومین (ع)، بتوان تنها با استفاده از قرآن کلیه حلال و حرامهای الهی را دریافت و فرهنگ اسلام را درک کرد، اصل امامت در بعد تبیین احکام و حفظ آن بيمورد خواهد شد.

روشن است که اگر کسی به بهانه این که بعضی اخبار ممکن است دروغ و ناصحیح باشد، مدلل اخبار انفی کند، در زندگی و عمل اجتماعی‌اش نیز با مشکل روبرو خواهد شد و در این صورت امکان هرگونه شکل و جمع و جامعه‌ای نیز از بین خواهد رفت یعنی لازمه تشکیل هر جمع و اجتماعی وجود خبر و ترتیب اثر بر آن است و نفی آن در واقع نفی امکان هرگونه مفاهمه و ارتباط و پیوند اجتماعی است چرا که اگر اخباری را که دیگران از وقایع و حوادث نقل می‌کنند مطلقا رد

شود. بدلیل اینککه در بین اخبار صحیح ممکن است اخبار دروغ هم وجود داشته باشد. بناچار باید گفت که اخبار تنها در حالتی مفید و موثر خواهند بود که اشخاص خود با موضوعی که از آن صحبت می‌شود مستقیماً برخورد داشته و در صحنهٔ رویداد حوادث حضور داشته باشند. در این صورت اولین پیاپی است که مفاهیم و ارتباطات بین افراد جز در موارد معدودی که بطور مستقیم و در رویدادها یکدیگر سروکار دارند و در مورد موضوع حاضر بحث می‌کنند، در سایر موارد بطور کلی مستنیع می‌گردد یعنی هیچ امری را نمی‌توان به دیگران تفهیم کرد مگر اینکه خود آنان در برخوردی مستقیم با آن موضوع نقل شده قرار گیرند که این امری متمسک است و در همهٔ انسانها در همهٔ زمانها و مکانها یکجا نمی‌توانند حضور پیدا کنند برای مثال :

فرض کنید که از یک طرف خبر آورده اند که دشمنان اسلام به ایران اسلامی حمله کرده اند و از طرف دیگر خبر صدور حکم دفاع از جانب " ولی امر مسلمین هم اعلام شده باشد. در این حالت کسی که مطلقاً حجیت خبر را مورد تردید قرار می‌دهد بناچار بایستی برای روشن شدن تکلیف خود به سوی مرزها روانه شود تا حضور لشکریان دشمن را در جبهه‌ها از نزدیک مشاهده کند و بعد از اینکه یقین از هجوم دشمن برای او حاصل شد به محض ولی امر مسلمین بشتابد تا از شخص ایشان کسب و تلیفه و تکلیف نماید. حال تصور کنید که اگر همه مردم در همهٔ امور و مسائل اجتماعی اینگونه عمل کنند، تشتت و نااهم‌نگی



نظام اجتماعی را به چه صورتی در خواص آمد آورد، روشی است که دیدن طریق اساسی روابط و پیوندهای اجتماعی و گروهی متزلزل گشته و امکان تحقیق هرگونه جمع و گروهی ممنوع می‌شود.

تکلیف دیگر اینکه با انکار حقیقت غیر ارتباط انسانها با تاریخ گذشته خویش نیز قطع می‌گردند، زیرا هرگونه آگاهی از گذشته از کانال اخبار ممکن است، و وقتی هیچگونه خبری قابل اعتماد نباشد لاجرم هر واقعه‌ای با گذشت زمان بدست فراموشی سپرده شده و در مقطع زمان خود میدفون خواهد گشت و هیچ اثری از آن در زمانهای بعد باقی نماند. از این رو کلیه دستاوردهای علمی بشر نیز که در نتیجه تحقیقات و پژوهش‌های گذشته‌گان قابلیت آموزش و انتقال به نسلهای آینده را دارند باید مکرراً تحقیق و بررسی شود و بطور کلی باید گفت چنین تگرشی از یک طرف نشئت‌ناهماهنگی اجتماعی و عدم اعتماد و ارتباط را بدنیال خواهد داشت و از طرف دیگر به تنهایی ارتباط و پیوستگی انسانها در مقطع زمان حال گسسته می‌گردد بلکه با تاریخ گذشته خود نیز قطع رابطه خواهند نمود و این بی‌اعتنایی ندیده گرفتن تحقیقات، تجارب و اطلاعات گذشتگان و بالنتیجه در جا زدن و رگ زدن معارف بشری است.

بنا بر این ملاحظه می‌شود که به بهانه‌ای که ممکن است در بین اخبار رسیده خبرهای کذب و دروغ هم وجود داشته باشد نمیتوان اصل خبر را نفی کرد و کلیه اخبار را مردود اعلام نمود، که اینکار نه تنها با عقل سازگار نیست بلکه بنا به

اعتقادات اسلامی هم نمی‌توانیم خود را مستثنی از مفسرین و شارحین حقیقتی و هی یعنی معصومین (ع) یافته و فکر کنیم که بدون هدایت و نور علم آنها امکان دسترسی به حقیقت کلام قرآن برای ما ممکن است و اولین اثر سوء کنسار زدن احادیث و روایات این خواهد بود که با قطع رابطه با علم معصومین (ع) زمینه تفسیر به رای‌ها و اجتهادهای متکی بر ذوق و سلیقه‌های شخصی فراهم خواهد آمد.

فقهای عظام شیعه که همواره پراساس شیوه فقہ سنتی همه تلاش و کوشش خود را در یافتن احکام خدا مبتنی بر کلمات سراسر نور معصومین (ع) و کتاب خدا بکار بسته‌اند در این راه نیز ضعف و سستی به خود راه نداده و بلول تاریخ فقه و فقاہت شیعه لبریز از زحمات فراوانی است که برای حفظ ارتباط با نور علم معصومین (ع) کشیده شده است و در این راه علوم متعددی تاءسیس شده که فقها با مسلح شدن به ابزاری که قدرت تشخیص احادیث و روایات جعلی و ضعیف از اخبار منسوب به آن بزرگان را به انسان می‌دهد به چشمه زلال نور ائمه — طاہرین (ع) راه پیدا کرده و بر آن اساس به استنباط احکام الهی ناائل آمده‌اند و نشان داده‌اند که کلمات، اخبار و احادیث رسیده از ائمه طاہرین (ع) — که بعنوان حلقه اتصال با آن بزرگواران تلقی می‌شود — را می‌توان علیرغم گذشت زمان و دور بودن از زمان ائمه معصومین (ع) و علیرغم تولد آنها و دبایس دشمنان خاندان عصمت و ولہارت، حفظ کرده و از کلام سراسر نور آنان در تشخیص احکام الهی بهره‌های فراوان جست، و برخلاف آنها تیکه بدلیل ضعف

قدرت تشخیص صحت و سقم اخبار به انکار اصل حجیت خبرمبادرت ورزیده و زمینه را برای تبعیت از رأی خویش هموار نمودید. می‌توان بر اساس و روش فقه سنتی قدرت تمیز و تشخیص حجت معتبر از اخبار و کلمات منسوب به معصومین (ع) را از اخبار و کلمات غیر معتبر و جعلی پیدا کرده و با اطمینان به صحت حلقه‌های ارتباطی با ائمه اطهار (ع) به کشف قوانین مستفاده از وحی پرداخته و حجت را بر همه افراد در زمان غیبت تمام نمود.

درباره کیفیت بررسی اخبار و محتوای علمی که متکفل چنین امر خطیری هستند در درس آینده سخن خواهیم گفت.

## درس چهارم

### تحقیق در ویژگیهای ناقلسین اخبار

در این درس برای ورود به بحث پیرامون عنوان فوق ابتدا ما به طسرح

چندسوال می‌پردازیم :

آیا از میان اخبارفرانسی که بصورت‌های مختلفی از معصومین (ع) در

دسترس ما می‌باشد، چگونه می‌توان بدور از هرگونه شک و شبه‌های "خبری" را به آن

بزرگواران نسبت داد؟

آیا رابطه بین معصوم (ع) و کسانیکه خبری را با وساطت و یا از طریق ناقلسین

دریافت می‌کنند بنحوی از قانونمندی‌ها و عوامل خاص برخوردار است که

بتوان با تکیه بر آنها ویژگیهای اخبار معتبر و قابل استناد را از غیر معتبر

تفکیک نمود؟

آیا شناخت ناقلسین خبر و منابع پخش اخبار می‌تواند در میزان جلب اعتماد

و اطمینان نسبت به خبر مؤثر واقع شود؟

آیا در شنا سایی منابع خبری و ناقلسین خبر معیارها و موازینسی وجود

دارند که بر آن اساس بتوان درصحت یا عدم صحت خبری مدالعه و بررسی نمود؟

با کمی دقت در کیفیت تبادل "اطلاعات و اخبار" و "ارتباطات اجتماعی

می‌توانیم ملاحظه کنیم که نه تنها علی‌رغم گذشت زمان انتساب اخبار به معصومین (ع) لایق معیارها و ضوابطی خاص امری ممکن و شدنی است بلکه اصولاً بر اساس همین معیارها و ضوابط است که مردم در زندگی روزمره خود به کسب خبر می‌پردازند و پیوندهای اجتماعی برقرار می‌گردد. مثلاً برای بسیاری از مردم ایران اتفاق نیفتاده که حتی یکبار هم به آمریکا یا فرانسه یا شوروی مسافرت نمایند اما همه از طریق اخبار و اطلاعاتی که بطریق مختلف به آنها رسیده، به وجود چنین کشورهایی در جهان قطع و یقین پیدا کرده‌اند. و برعکس دیده می‌شود که مردم بسیاری از اخباری را که از منابع خبری نظیر اسرائیل و عراق و نظایر آنها راجع به انقلاب اسلامی منتشر می‌شود قبول نکرده و یا نسبت به آنها با شک و تردید برخورد می‌نمایند. چرا چنین است؟ آیا بدون علت است؟ آیا امری تصادفی است که بعضی از اخبار میتوانند ایجاد اعتماد عمومی کرده و برقراری پیوندهای اجتماعی را برعهده گیرند اما بعضی دیگر از ایفای چنین نقشی عاجزند؟ آیا اینکه باید گفت ایجاد وثوق و اعتمادی که نسبت به امری از طریق اخبار و اطلاعات در یک اجتماع بوجود می‌آید تابع علل و عواملی بوده و کشف این قانونمندی‌ها و عوامل است که امکان دسترسی به اخبار و اطلاعات صحیح و در نتیجه تحقق ارتباطات اجتماعی را موجب می‌گردد.

برای مثال می‌توان ملاحظه کرد که ویژگیها و خصوصیات "منابع خبری و ناقلین خبر" در میزان اعتماد نسبت به صحت خبر نشر شده بسیار مؤثر بوده و

شنا سایی صحیح آنها از اهمیت بسیار بالایی برخوردار می باشد انسانها در زندگی روزمره و ارتباطات ساده ای که با یکدیگر دارند نیز با همسگ به بعضی خصوصیات و ویژگیها از صحت و سقم اخبار رسیده اطمینان و یقین حاصل می نمایند . بعنوان نمونه " صداقت و درستی " ناقلین یک خبر نقش مؤثری در جلب اعتماد و اطمینان افرادی که آن خبر را می شنوند ایفا می کند ، اگر در خبری که به انسان می رسد ، انسان صداقت و راستی ناقل خبر را قبول داشته باشد آن خبر را تا حدود زیادی قبول خواهد نمود و برعکس اگر منبع خبری در نزد ما از راستی و صداقت برخوردار نباشد مسلماً با کلیشه اخباری که از آن منبع خبری می شنویم با شک و تردید برخورد خواهیم نمود .

و یا ممکن است ناقل خبری دارای صداقت و راستی باشد اما از رشد عقلی و بلوغ فکری برخوردار نباشد در این صورت نیز چنین خبری زمینه اعتماد و استناد را فراهم نخواهد کرد مثلاً معمولاً نقل قول از کودکان که هنوز قدرت تشخیص کافی پیدا نکرده اند زمینه اعتماد را بوجود نخواهد آورد .

همچنین مردم از انسان فاسد و دور و ریاکاری که در بسیاری از موارد به فسق و فجور معزوف است سخنی را قبول نکرده و چنین فردی نمی تواند منشأ جلب اعتماد عمومی در رد و بدل کردن اخبار و اطلاعات در یک جامعه تلقی گردد .

و یا اعتقادات و ایمان افراد و پذیرش قلبی و عملی یک مکتب در نقل و قول های آنها مؤثر بوده و نسبت به گرایشات عقیدتی مختلفی که دارند از

درجه و اعتبارهای متفاوتی در نقل اخبار برخوردار میشوند مثلاً اگر از جانب آقای ریگان مطالبی به اسلام نسبت داده شود از آنجا که وی قلباً و عملاً با اسلام دشمنی می‌ورزد و روشن است که از اسلام هم اطلاع صحیحی ندارد حرف او مورد قبول واقع نشده و از هیچگونه اعتباری برخوردار نمی‌گردد و برعکس اگر فقیه و عالمی که عمر خود را در اسلام گذرانده امری را به اسلام نسبت دهد میتواند منشاء یقین و اعتماد عمومی قرار گیرد.

بطور کلی مطالعه و بررسی وضعیت ناقلین خبر و شناخت ویژگیهای آنان جایگاه مهمی را در کلیه ارتباطات اجتماعی بخود اختصاص میدهد در صورتیکه اخبار بدور از معیارها و ضوابطی که بر آن اساس منابع خبری شناخته میشوند، منتشر گردد فاقد هرگونه اعتباری خواهد بود. مثلاً اسم "آقای می‌گویند" را حتماً زیاد شنیده‌اید که معمولاً در شایعه‌سازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها ظاهر شده و نشرو پراکنده کردن بسیاری از اخبار جعلی و کاذب به این منبع خبری نسبت داده می‌شود مثلاً پیش آمده که شما خبری که بسیار تعجب‌آور بوده را از دیگری شنیده‌اید و وقتی از او سؤال کرده‌اید که چه کسی این را نقل کرده جواب می‌دهد که: "اینگونه می‌گویند". وجه مشخصه اصلی اینگونه اخبار معرفی منبع خبری بی نام و نشان است که زمینه هرگونه تحقیق و مطالعه پیرامون آن را غیر ممکن می‌سازد و به همین دلیل روشن است که "آقای می‌گویند" بدون نام و نشان و بدور از هرگونه هویت حقیقی و حقوقی نمیتواند زمینه اعتبار و اعتماد و در ارتباطات

اجتماعی فراهم آورد .

دقت بر مبنای این نشان می‌دهد که کیفیت نشر و میزان گستردگی یک خبر در جامعه و ایجاد زمینه اعتبار و اعتماد برای پذیرش یک خبر تابع ویژگیها و عوامل متعددی است و پذیرش یا عدم پذیرش یک خبر بدون دلیل و امسری تنها دلیلی و با توسل به منابع خبری بی نام و نشان صحیح نمی‌باشد، و با پستی شخص ناقل و منبع خبر مشخص بوده و ویژگیهای او شناخته شود، یعنی کلیه اعمال، حرکتها و پیوندهای اجتماعی که منتهی بر اخبار و اطلاعات انجام می‌پذیرد بدون قطع و یقین نسبت به اعتبار و عدم اعتبار اخبار ممکن نبوده و این امر نیز منوط به شناسایی و مطالعه پیرامون ویژگیها و قابلیت‌های منابع خبری در پخش اخبار می‌باشد .

تکامل یافته، چنین مطالعات و بررسی‌هایی که علل و ریشه‌های اعتبار و اعتماد را نسبت به اخبار و اطلاعات رسیده مدنظر دارد، در فقه سنتی و در بررسی اخبار رسیده از معصومین (ع) وجود داشته و ملاحظه می‌شود که بر اساس تحقیقات عمیق و پیچیده، وضعیت ناقلان خبر و صحت و سقم روایات و احادیث آشکار گردیده است . با این تفاوت که با بیدگفت در فقه سنتی اینکار در سطحی بسیار گسترده و تخصصی و غیر قابل مقایسه با سایر دقت‌های معمولی که غالباً در کتب تاریخی و اسنادی وجود دارد، انجام می‌گیرد و شیعیان و دستداران خاندان عصمت و ولایت از دبر باز خود بر این کار همت گماشته و نه تنها در گرفتن اخباری



که منسوب به معصومین (ع) بوده کمال دقت و توجه به ضوابط و سقم بیک‌خبر را مبذول داشته‌اند بلکه خود نیز در حفظ و ثبت و انتشار اخبار رکوشیده‌اند که کلیه ضوابط و معیارهایی که برای جلب اعتماد و صدق خبر لازم است را رعایت کرده و بدان در انتقال اخبار عمل نمایند .

و این امر بنا به معتقدات شیعیان در طول تاریخ و بخصوص در عصر غیبت از اهمیت والایی برخوردار بوده چرا که تمسک به فعل و تقریر گلام‌خاندان عصمت و طهارت و تبعیت بی چون و چرا از آن امامان معصوم و برحق همواره اساس حرکت شیعه بحساب آمده و دستداران خاندان نبوت سعی فراوان داشته‌اند که روایات و احادیث منسوب به معصومین (ع) را با حفظ همه خصوصیات و ویژگیهای لازم، یک‌خبر مورد اطمینان، نسل به نسل بواسطه ثبت در کتب معتبره و یا حتی سینه به سینه به آیندگان منتقل نمایند تا در هیچ زمانی مردم ارتباط خویش را با علوم و معارف و کلمات نورانی ائمه هدی گسسته و تیره و تار نپندارند از اینرو به جرات می‌توان گفت که به همت علما و مخلصین فقه و فقاہت کانیال و خط ارتباطی قوی و مستحکمی در طول زمان بنا شده و با تشکیل سلسله‌های متعددی از ناقلین موثق و عادل، شیعیان توانسته‌اند که رابطه خویش را با اسوه‌ها، الگوها و شارحین حقیقی و وحی حفظ نمایند که البته شناخت این زنجیره ناقلین خبر و رایانی که در سلسله‌های فراوان و متعددی اخبار معصومین را نقل کرده‌اند، از پیچیدگی‌ها و ظرایف بسیاری برخوردار است که تحت عنوان "علم

الرجال " یا علم شخصیت شناسی در فقه سنتی مطرح بوده و دامنه وسیعی از تحقیقات و مطالعات ، پیرامون صلاح و فساد شخص راوی ( روایت کننده ) را بوجود آورده است که انشاء الله در درس بعد توضیحات آن را خواهیم دید .

## درس پنجم

### "شناخت خصوصیات ناقلین اخبار"

در علم رجال فقها تحقیقات عمیقی پیرامون زندگی شخصیتهای ناقل خبر را از زمان معصومین (ع) تا عصر حاضر انجام داده تا با آشنایی بر احوال اشخاصی که در سلسله ناقلین احادیث و روایات قرار دارند، ارزش راویان از لحاظ صدق و کذب و درجه اعتبار آنها در نقل اخبار را معین سازند. در این تحقیق فقها بر پایه فقه سنتی ابتدائاً از بررسی و مطالعه شرح زندگی اشخاص و ناقلین خبر کار را شروع کرده و در نهایت به نتیجه گیری و تشخیص میزان عدالت و وثوق راویان خبر می‌رسند.

مثلاً در شناخت احوال افراد، فقیه بدنیا ل یافتن پاسخ کلیه سئوالاتی است که بنحوی وضعیت و خصوصیات فردی وی را مشخص سازد از جمله بررسی می‌کند که تولد و مرگ وی در چه زمانی بوده است؟ زمان شروع و مدت اشتغال به تحصیل و اتمام تحصیلات او در چه تاریخی است؟ استادان و شاگردان آن فرد چه کسانی بوده و چه وضعیتی داشته‌اند؟ چه آثاری از او به جا مانده است؟ رفتار فردی و اجتماعی و موضعگیری‌های مختلف فکری و عملی وی در طول زندگی‌اش چگونه بوده است؟ و ...

در اینکافرقها انها بهت کوشش را بکرا بربرده ودقت می نما بیندکه هیچ نقلیه  
 مجهولی از زندگی را ویا ن خبردررا بنده با نقل خبروتاء شپرش در پدیسرش آن  
 دربررسی با فی نما نندا آنها بتوان نندا وراکا ملا با زشنا سندتا در مراحل بعدی  
 با رعایت وملاحظه شروط خاصی درجه عدالت ومیزان وشاقت افرادرا معین سازد  
 یعنی بعدازاینکه بصورت کامل شرح زندگی وی مطالعه وبررسی شد رفتار و  
 اعمال او با موازین مختلفی از جمله میزان پایبندی او به او ویا مرواوی الهی،  
 درجه ایمان واعتقاد او به اسلام، وکیفیت انضباط وی در نسبت وانتقال اخبار  
 ونظایر آنها سنجیده می شود .

برای مثال وقتیکه فردی را از پدرش واواز راوی دیگری و  
 همینطور تا زمان امام معصوم (ع) نقل می کنند فقیه با محاسبه تاریخ فوت پدر و  
 تاریخ تولد فرزند در می یابند که آیا پدر قبل از اینکه پسرش به سن بلوغ برسد  
 از دنیا رفته است یا نه ؟ اگر پسر در زمانیکه روایت را از پدرش نقل کرده بالغ  
 نبوده باشد معلوم میشود که در آن زمان از توان وانضباط کامل قابل اعتماد  
 در نقل حدیث برخوردار نبوده است به همین دلیل هم دیده میشود که بسیاری از  
 روایان موثق ومنضبط که قبل از بلوغ منطقی را نقل کرده اند با آوردن  
 قرائن ونشانها پی که این ضعف را در نقل حدیث جبران کند درعمانجا صادر  
 جای دیگری شخصاً در جهت رفع آن اشکالات واسهامات برآمده اند . مثلاً دیده  
 میشود که راوی منضبط با روایت همان خبر در حال بلوغ از راوی بالغ وعادلی

که او نیز آن خبر را از پدر وی شنیده است ضعف در نقل این خبر را مرتفع می‌سازد .  
 نظیر اینگونه انضباطها در نقل خبر نشان دهنده این مطلب است که نه تنها  
 فقها در هر زمانی بدون معیار و میزان به هر خبری استناد نمی‌کرده‌اند بلکه  
 شیعیانی هم که ناقل خبری از امام معصوم (ع) بوده اند سخت در رعایت این  
 موازین و معیارها کوشا بوده‌اند که می‌باید تردید و شبهه‌های در سلسله و زنجیره  
 ناقلین خبر وجود آید .

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در فقه سنتی فقها با بررسی و مبالغه دقیق  
 شخصیت ناقلان حدیث به درجات و مراتب مختلفی پی برده‌اند که هر درجه نشان دهنده  
 میزانی خاص از اعتماد و اعتبار را به روایان حدیث بیان می‌کند وحتی برای  
 این منظور الفاظ خاصی را هم مورد استفاده قرار می‌دهند مثلا در مورد روایان  
 مورد وثوق الفاظی از قبیل عدل، ثقه، عین، حافظ، صدوق، شیخ جلیل و ... را  
 ذکر می‌کنند که هر کدام از آنها درجه‌ای خاص را از ارزش و اعتبار را در نقل حدیث  
 همراه دارد و یا در محدوده‌ای که در نقل حدیث از اعتباری برخوردار نمی‌باشند  
 الفاظی چون، ضعیف، ملعون، غالی، متهم و ... را بیان می‌دارند که یا بید گفت  
 این خصوصیات با دلیل و مدرک در مورد روایان حدیث اثبات و مستند می‌شود تا  
 برای محققان بعدی نکته‌ای می‌وجود نداشته باشد .

شاید بتوان گفت که در سطحی نا زلت‌رازدقتهای فوق چنین طبقه‌بندی و  
 دسته‌بندی‌هایی در زندگی روزمره ما هم دیده می‌شود مثلا در نزد ما همه<sup>۶</sup> دوستان و

آشنا با کسی که با ما ارتباط دارد در نقل اخبار و اطلاعات از ارزش و اعتبار بسیار مساوی برخوردار نمی باشند و با توجه به میزان تعهد، انضباط، عدالت، ایمان و نیکو آشنایان در موارد مختلفی برای خبرهایی که از آنها می شنویم حسابهای جداگانه و اعتبارهای مختلفی قائل می شویم .

وینا در لایحه بندی و مشخص ساختن درجه اعتبار خبرگزاران در نقل اخبار مربوط به انقلاب اسلامی می توان مشاهده کرد که به میزان شدت دوستی یا دشمنی با انقلاب اسلامی خبرگزارانهای مختلف به گونه های مختلفی به بخش اخبار مربوط به انقلاب اسلامی اقدام می ورنزدینا برای این می توان بنا مطالعه عوامی از قبیل چگونگی و میزان وابستگی آنها به نظام کفر جهانی، کیفیت برخورد آنها در گذشته با اسلام و انقلاب اسلامی، نحوه بزرگ و کوچک کردن اخبار در جهت اهداف استکباری و نظایر چنین عوامی به ماهیت آنها پی برده و برای ترکدام اعتبار و ارزش خاصی را در نقل اخبار قائل شد .

اما تفاوت اساسی چنین دقت های عادی در زندگی روزمره با پژوهش های عمیقی که فقها در شناخت ناقلین اخبار انجام می دهند را می توان در این نکته دانست که اساسا دقت فقها جهت دستیابی به اخباری است که نهایتا به معصومین (ع) منتسب می شود به همین دلیل دقت و تلاش فراوانی را لازم داشته و کارسنگینی را می طلبد چرا که هرگونه اهمال و سستی در این زمینه دروغ بستن به معصومین (ع) و با لنتیجه به خدای تعالی را به همراه خواهد داشت .

بنا بر این به همان اندازه که کلام وحی از ارزش والا و غیر قابل مقایسه با هر کلام دیگری برخوردار می‌باشد به همان نسبت این علم ارزش و حساسیت خاصی پیدا کرده و اهمیت فراوانی می‌یابد.

تا ریخچه و سابقه این علم تا زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نیز کشیده می‌شود چرا که حتی در زمان خود معصومین (ع) دیده می‌شد که کلام آن بزرگواران تحریف شده و یا بر آنها دروغ می‌پسند و تا اوائل قرن پنجم در حدود ۵۰۰ کتاب رجالی تدوین شد و سپس بر اساس آنها موجود کتب چهارگانه رجالی یعنی رجال کشی، الفهرست (شیخ طوسی)، رجال طوسی و فهرست نجاشی که امروزه هم از اعتبار کافی برخوردارند تدوین گردید. بعد از آن تا زمان حاضر علماء بزرگ شیعی سوابق رجال حدیث را در کتب متعددی جمع آوری و ضبط کرده‌اند، در "علم رجال" حدود ۱۶ هزار راوی حدیث وجود دارد که یک مجتهد با ید شخصیت تمام این روایت را بررسی کرده و میزان عدالت و وثاقت هر یک را مشخص سازد، به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در علم الرجال زنجیره ناقصین خبر که در طول تاریخ گسترده شده اند با دقت و موشکافی خاصی زیر ذره بین ابزار فقا عت گذاشته شده و تجزیه و تحلیل می‌شوند و ناگفته نماند که در این تجزیه و تحلیل ملاحظه می‌شود که ناقصین خبر خود در ایحا دیونند زمانی با معصومین (ع) ازدو بعد مراقبت و مواظبت خاصی را وظیفه شرعی خود می‌دانسته‌اند و اول آن هنگامیست که خبری را دریافت می‌دارند و دوم زمانی است که آن خبر را با زگو می‌نمایند در هر دو حال به این نکته

توجه دارند که طبق معیار روضا بطله عمل کنند، یعنی هم اخباری را که دریا فست می‌دارند با ضوابط محکم می‌زنند و هم وظیفه می‌دانند که در نقل اخبار معیارهای صحیح را خود رعایت کنند که جای هرگونه تردید و شبهه‌ای را برای محققین بعدی از بین ببرند.

بنا بر این ملاحظه می‌شود که علم الرجال شناخت سلسله راویانی است که اینجای ارتباط با معصومین (ع) را وظیفه شرعی خود می‌دانند و حتی خود با رعایت ضوابطی که ارزش و اعتبار اخبار را محکم می‌کنند، بوجود آورنده این علم بوده‌اند به همین دلیل است که می‌توان گفت فقیه با تسلط بر علم الرجال قادر خواهد بود بروشنی موثقین و افراد مورد اطمینان را از کاذبین و جاهلان حدیث باز شناسد و از این طریق به میزان استحکام کائناتهای ارتباطی با معصومین (ع) آگاه گردد.

آنچه که لازم است در آنها بیت به آن اشاره شود توجه به این نکته است که همه این تلاشها و زحمات در فقه سنتی تنها بخاطر اینست که در این روش کلام وحی اصل قرار داده شده و همه سعی‌ها بر اینست که آنچه که خدا، پیغمبر (ص) و ائمه هدی (ع) می‌فرمایند استنباط شده و ذره‌ای میل و نظر شخصی فقیه در فهم دستورات الهی دخالت داده نشود و گرنه از نقطه نظر بسبب‌ری از کسانی که از اعتقادات اسلامی خویش عدول کرده و در تمیز حلال و حرام نظر شخصی و میل خویش را دخالت می‌دهند این دقتها و پیچیدگی‌ها جایز نیستند. لذا توجه به نکته فوق الذکر یکی از ثنات و تهای فقه سنتی با سایر روشهایی که ادعای فهم اسلام و مکتب را دارند در این مرحله که "حکم باعتبار و صدق خیر" نامیده می‌شود را مشخص می‌سازد.



## درس ششم

### "اهمیت اخبار متواتر"

در روش فقه سنتی چون همه سعی و کوشش برای اینست که کلام وحی بواسطه حجیت معتبر و محرز گذشته و مورد استنباط قرار گیرد و هیچگونه رای و سلیقه شخصی دخالت داده نشود بنا بر این یکی از مهمترین و پرا رزش ترین تحقیقات این خواهد بود که ابتدا هزاران حدیث و روایتی که از معصومین (ع) به ما رسیده را بررسی و مطالعه نموده و از اعتبار و ارزش آنها آگاه شویم. مسلم است که همه اخبار از اعتبار و ارزش واحد و یکسانی برخوردار نبوده و در میان آنها تفاوت جعلی و دروغین و یا بواسطه اعتبار نیز وجود دارد که باید از اخبار صحیح و درست جدا شده و کنار گذاشته شوند. اما آیا تنها عاملی که میتواند در دریجه ارزشیابی نسبت به خبری را برای ما فراهم آورد، دقت و بررسی ناقل خبر و یا منبع خبری است؟ یا اینکه عوامل دیگری نیز وجود دارند که در یک بنحوی میتوانند در میزان اعتماد نسبت به صحت و درستی خبری مؤثر واقع شوند. مثلا تعداد دو کمیت کانا لهای خبری امری است که بروشنی در مقدار اطمینان و یقین نسبت به اخبار و اطلاعات رسیده مؤثر نبوده و در این امر تا ثیر بسزائی دارد. یعنی هر چه تعداد دو کمیت کانا لهای ارتباطی با حادثه ای که درجایی اتفاق افتاده یا مطلبی که از

زبان شخصی جاری شده، بیشتر با شد مسلماً در اینجا داطمینان، نسبت به وقوع آن  
 حادثه یا یقین نسبت به بیان آن مطلب تا<sup>۶</sup> شبیرخواهد گذاشت.

بعنوان نمونه خبرهای مربوط به پیروزی رزمندگان اسلام در فتح جزیره  
 مجنون یا فا و رامی توان در نظر گرفت که ابتدا تا تعداد معدودی ( دو یا سه  
 خبرگزاری از جمله عراق و اسرائیل ) اعلام نمودند که این مناطق هنوز در دست  
 عراق می باشد اما دیری نپایید که با اعزام افرادی از خبرگزاریهای سراسر  
 جهان به مناطق تصرف شده، فتح جزیره مجنون یا منطقه عملیاتی فا و توسط  
 رزمندگان اسلام از کانالها و منابع خبرگزاری فراوانی اعلام شده و نسبت به  
 وقوع این حادثه جای هرگونه شک و تردید را برای جهانیان از بین برد. ملاحظه  
 می شود جدای از وضعیت و کیفیت منابع خبری، صرف تعداد و کمیت ناقلین یک  
 خبر در جلب اطمینان و اعتماد تا<sup>۶</sup> شبیر بسزای دارد. البته این نکته را هم  
 باید در نظر داشت که گاهی ظاهراً مراپنستکه کانالهای متعددی یک خبر را منتشر  
 کرده اند اما با دقت بیشتری ملاحظه میشود که همه<sup>۶</sup> آن کانالهای خبری نهایتاً به  
 یک یا چند منبع یا ناقل خبر محدود بازگشت نموده و در واقع محل پخش خبر یک  
 کانال بیشتر نبوده است. مثلاً گاهی شنیده میشود که خبری جعلی راجع به  
 انقلاب اسلامی - مثل خرید اسلحه از اسرائیل توسط جمهوری اسلامی - از  
 خبرگزاریهای مختلف منتشر شده اما با کمی دقت معلوم میشود که همگی آنها از  
 یک منبع خبری مثلاً رادیو آمریکا تغذیه کرده و این خبر را نهایتاً به آنجا

نسبت می‌دهند. در این صورت باید گفت که اعلام این خبر در واقع تنها توسط یک کانال خبری صورت گرفته است.

بسیاری از خبرسازها پخش اکاذیب، شایعه‌سازی‌ها و توطئه‌ها در ارتباطات اجتماعی بر این اساس پوئوع می‌پیوندند یعنی آن منبع خبری که در صداست شایعه یا دروغی را در اذهان واقعی جلوه دهد سعی می‌کند با استفاده از کانالهای بظا بر متعدد و بی رابطه با هم اقدام به انتشار آن خبر جعلی نموده و اینطور جلوه دهد که ناقلین فراوانی به درستی آن خبر صحت گذاشته‌اند که این خود نشان‌دهنده این مطلب است که همگان پذیرفته‌اند که تواتر در اخبار اهمیت و نسبت اطمینان به آن را بالا می‌برد. اما با تحقیق و مطالعه در مناشی پخش خبر می‌توان ریشه و احدی پخش آن خبر را روشن و آشکار نموده و تعداد حقیقی ناقلین آن را پیدا کرد.

می‌توان چنین دقت‌هایی را منتها با موشکافیهای بیشتر پیرامون تعداد زنجیره‌های ناقل خبر از معصومین (ع) در فقه سنتی مشاهده کرد یعنی بسیاری از احادیث و روایات را می‌توان ملاحظه نمود که توسط سلسله‌های متعدد نقل خبر و از کانالهای فراوانی به ما رسیده و همگی آنها متفقا از معصومین (ع) مطلب واحدی را نقل قول کرده‌اند. مسلما اینگونه اخبار از ارزش و اعتبار والایی برخوردار بوده و صدور آنها از معصوم (ع) قطعی و حتمی است. که اصطلاحاً به چنین اخباری در فقه سنتی خبرهای "متواتر" گفته میشود و چنین تعریف

میشود که " خبر متواتر خبری است که در هر دوره افراد بسیاری آنرا نقل کرده باشند به گونه ای که تباہی و توطئه این افراد برای جعل آن خبر بطور مادی محال باشد "

خصوصیت ویژه و مهمی که در اخبار متواتر مورد دقت قرار می گیرد توجه به مسئله " تباہی و توطئه " ناقلین خبر است بدین معنا که باید دقت و تحقیق شود که آیا یک خبر که در ظاهر از سلسله ها و کتالهای متعدد عرضه شده است حقیقتاً منشاء و منبعی واحد داشته باشد که البته باید گفت که در فهم چنین مطلبی شرایط و مکانات اجتماعی زمان بی‌تأثیر نیست یعنی گاهی مطالعه و تحقیق در دوره ای انجام می‌گیرد که ارتباطات جمعی با مشکلات فراوانی روبروست و براحتی نمی‌توان ما بین دوشهرد و کشور یا دو قاره ارتباط برقرار نمود اما گاهی بررسی در زمانی است که بر اثر رشد و سائل ارتباط جمعی این امکان بوجود آمده که در کوتاهترین زمان با نظراتی ترین فاصله ها و مکانها ارتباط برقرار نمود در این صورت روشن است که مثلا اگر مقطع مورد مطالعه ۵۰۰ سال پیش قرار داده شود تعداد ناقلین " خبری " اگر چه به گستردگی و وسعت کاتالهای خبری امروزه نیاید می‌توانند زمینه اعتماد بدین را فراهم آورند مثلا اگر در ۵۰۰ سال قبل ، ۵۰ نفر که با هم ارتباطی ندارند متناسب با امکانی می‌آمدند و از وقوع حادثه ای خبر می‌دادند ، آن خبر پذیرفته می‌شد و امکان تباہی و توطئه آنها با یکدیگر در نشر یک خبر دروغ بسیار کم بود اما اگر همین تعداد افراد ، در زمان حال ،

بخواهند اقدام به پخش خبری کنند، حتی می‌توانند با استفاده از وسائل ارتباطی جمعی از مکانهای مختلف با یکدیگر تماس گرفته و در کیفیت پخش یک خبر با یکدیگر تبادلی کنند.

بنا بر این ملاحظه میشود که شرایط و امکانات اجتماعی در کمیت و تعداد ناقلین خبری که بتوانند بعنوان خبر متواتر تلقی گردد اثر گذاشته و تعداد معینی را نمیتوان برای این منظور بطور ثابت در نظر گرفت بلکه همانطور که گفته شد برای اینکه خبری، خبر متواتر بحساب آید باید آن خبر از کانالهای متعدد و افراد ذیادینحوی به ما رسیده باشد تا امکان هرگونه توطئه و تبادلی بین آنها از بین برود.

در جامعه ما بسیاری از اخبار وجود دارد که بصورت متواتر، در ارتباطات اجتماعی رد و بدل شده و امکان مفاهمه افراد با یکدیگر را بوجود می‌آورد مثلاً در بسیاری از اوقات که مسئولین میخواهند مردم را در جریان مسائل مهمی قرار دهند از همه<sup>۴</sup> خبرگزارها و خبرنگاران دعوت بعمل می‌آورند و پیام خود را از کانالها و منابع مختلف خبری به مردم می‌رسانند حسن این عمل اینست که کمیت و کثرت منابع و ناقلین خبر که همگی به پخش خبرا زیک مطالب اقدام میکنند زمینه<sup>۵</sup> اعتماد و اطمینان را در سطح بالای در جامعه بوجود آورده و سلامت ارتباطات را محقق می‌سازد.

و یا دیده می‌شود که مثلاً مطلبی را که یکی از ائمه جمعه در خطبه‌های نماز

گفته است از افراد متعددی که هیچگونه رابطه ای با یکدیگر ندارند بنحوی پخش می شود که هر چه در تحقیقات به سمت منشأ خبر نزدیک می شویم به کانسالها و سلسله های فراوانتری برخورد می نمایم بطوریکه مرتباً احتمال هرگونه تباہی و توطئه بین ناقلین آن خبر روبه کاهش می رود .

این امر در رابطه با نقل احکام خدا از معصومین (ع) و نیز سخنان و موعظه و ارشادات آن بزرگواران نیز زیاد دیده می شود . یعنی اخباری است که از کانسالهای متفامت به زمان ما رسیده و به دلیل کثرت راویان، موجب اطمینان و یقین در صحت سند روایت را بوجود آورده است . یعنی در اینگونه اخبار در تمام مراتبی که در طول زمان خبری از امام معصوم (ع) نقل شده ملاحظه میشود که تعداد کسانی که خبر را دریافت داشته و انتقال داده اند چنان زیاد و پراکنده می باشد که هر چه به زمان خود معصومین (ع) نزدیکتر می شویم پراکندگی و تعدد آنها حفظ شده یا روبه فزونی می گذارد بنحوی که امکان تباہی و توطئه همه آنها با یکدیگر برای جعل آن خبر امری محال و غیر ممکن می شود .

فرضاً زمانیکه ۵۰ نفر از طریق ده ها زنجیره و سلسله روایت به زمان معصومین (ع) متصلند و همه یک جریان را نقل می کنند - علی رغم اینکه منافع متفاوتی داشته و در دستجات و فرق کاملاً مختلفی می باشند، میتوان به صحت و درستی آن خبر قطع و یقین حاصل نمود .

اما با پیدا نداشتن یک خبر متواتر ممکن است به اشکال و انواع مختلفی

مطرح باشد مثلاً گاهی است که فردی مطلبی را با الفاظ خاصی بیان میکند و دیگران این مطلب را بصورت متواتر با همان الفاظ درجا معه منتشر می‌نمایند مثل جمله مشهور "سیاست ما عین دین است. ما و دین است. ما عین سیاست ما است" که از جانب مرحوم مدرس برای پاسخگویی به حیل‌های استعماری رضاخان که سعی داشت علماء دین را از سیاست کنارزند، گفته شد و عین این معنا با همان الفاظ دهان به دهان گشته و در تاریخ به ثبت رسید.

در اخبار و کلمات و حتی نیز چنین خبرهای متواتری دیده میشود که عین کلام و بی‌بدون اینکه کوچکترین تغییر در الفاظ داده شود بدست ما رسیده است که اصلاً با اینگونه خبرها "تواتر لفظی" می‌گویند یعنی خبری که از کانالهای مختلفی بما رسیده باشد بطوریکه نه فقط مفهوم همگی یکی باشد بلکه در الفاظ هم اختلافی نداشته باشند.

بعنوان مثال قرآن کریم را میتوان سندی تلقی کرد که به زمان ما رسیده و در الفاظ هیچگونه اختلافی نیست و لذا متواتر لفظی بحساب می‌آید.

اما همیشه اخباری که به ما می‌رسد اینطور نیست و بسیاری اوقات یک خبر در اشکال و الفاظ مختلفی منتشر شده علی‌رغم اینکه همگی مفهوم و معنای واحدی را می‌رسانند مثلاً حکم لغو حکومت نظامی در آخرین روز حیات حکومت طاغوت توسط حضرت امام خمینی خبری بود که علی‌رغم اینکه امام علامیه صادر فرمودند که "اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم بهیچوجه به آن

اعتینا نکنند" اما بعلمت فرصت کم و محدودیت امکانها که بتوانند عین این کلام را به مردم برسانند این معنا در الفاظ مختلفی از قبیل "اما حکومت نظامی را نسو کردند" یا "بفرموده ما مهاجمت نظامی نداریم" یا "مردم در هنگام حکومت نظامی در خیابانها بریزند" و نظایر اینها در سراسر ایران بصورت متواتر منتشر گردید. به این نوع از تواتر، تواتر معنوی میگویند مثلاً شجاعت حضرت مولی الاموالین امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطلبی است که در احادیث و روایات که در باره جنگهای مختلف مسلمانان است هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت به عبارات متفاوت آورده شده است.

وبالآخره نوع سوم تواتر که به آن "تواتر جمالی" میگویند یعنی چنانچه اخباری را که به واقعه ای آنچنان نقل شده باشد که نه الفاظ عینا یکی باشد و نه تمامی محتوا، بلکه همه آن اخبار در قسمتی از محتوای خبر اشتراک داشته باشند، همان اندازه مشترک بینا به تکیه بر قدر متیقن متواتر محسوب شده و قابل استناد می باشد مثلاً خبر گزاریهها، روزنامه و افراد مختلفی قضاای سفر مک فارلین به ایران را نقل نمودند و مسائل و مطالب زیاد و مختلفی در قالب الفاظ و کلمات متفاوت بینا گردید اما آنچه که بعنوان قدر متیقن و مشترک همه اخبار و اطلاعات بدست آمده این بود که قدر مسلم چنین سفری واقع شده و آقای مک فارلین با عده ای همراه به ایران مسافرت کردند همچنین روشن گشت که قصد و هدف این هیئت هم ایجاب دعا با مسئولین و مقامات ایرانی بوده که



عملی نشد و همچنین قدر متیقن اخبار حکایت از این می‌کرد که طی این سفر مقداری اسلحه به ایران آورده شده است .

در اخبار منقول از معصومین علیهم السلام نیز گاه ملاحظه میشود که مطلبی با عبارات مختلف و توضیحات گوناگون چنان در تعداد دزیا دی را حدیث نقل شده است که امکان اینکه بتوان کل آن احادیث را جعلی دانست یا نادیده گرفت نیست و از همه آن اخبار یک قدر متیقن غیر قابل انکاری بدست می‌آید مثلاً تعداد افراد حاضر در واقعه انتصاب امامت در غدیر خم در نقلهای متفاوت ۱۵۰ هزار و یا ۱۲۰ هزار و گاه ۱۰۰ هزار و یا ۶۰ هزار نفر آورده شده است که قدر متیقن این است که حداقل ۶۰ هزار نفر ناظر این جریان بوده و سخنان رسول گرامی اسلام را شنیده اند بطور کلی باید گفت که احادیث و روایاتی که بنام به تواتر به دست ما رسیده است در فقه سنتی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و فقها با قطع و یقین نسبت به صدور آنها از معصومین (ع) به اینگونه اخبار استناد کرده و جهت استنباط احکام الهی به آنها تکیه می‌کنند .

## درس هفتم

### " ارزشیابی روایات و احادیث "

آیا ارتباطات با تاریخ گذشته و یا پیوندهای اجتماعی زمان حال تنها از طریق اخبار متواتر میسور است؟ و اخبار و اطلاعاتی که به غیر از طریق تواتر به ما می‌رسند از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نمی‌باشند؟

مسئله جواب سؤال فوق منفی است و باید گفت که اخبار و اطلاعات بسیاری در ارتباطات و پیوندهای اجتماعی وجود دارند که ضرورتاً از طریق تواتر رد و بدل نگردیده و چه بسا تنها بواسطه یک یا چندکمانال ارتباطی، پیامی در جامعه پخش و منتشر شود، تعداد اینگونه اخبار در زندگی اجتماعی چنان قابل توجه است که اگر بخواهیم اخباری را که به غیر از طریق تواتر در جامعه رد و بدل میگردد در ارتباطات اجتماعی نادیده انگاشته و اهمیتی برای آنها قائل نشویم بناچار با یستی ناهماهنگی‌ها، عدم انسجام و تشتت‌های فراوانی را در بخشهای مختلف اجتماعی نظاره‌گر باشیم. یعنی ملاحظه میشود که بسیاری از ارتباطات صرفاً از طریق یک یا چندکمانال ارتباطی در جامعه برقرار می‌گردد، مثلاً کلیه ارتباطات با واسطه‌ای که رئیس دولتی با افراد ذیربط خویش برقرار کرده و بدینوسیله پیامها و پیغامهای خویش را به آنان می‌رساند از این قبیل است و یا دیده

میشود که در یک اداره یا مدرسه یا کارخانه، بسیاری از مسائلی را که سرپرست لازم می‌بیند که باید به اطلاع افراد رسانده شود توسط معاونین و یا حتی از طریق دوپاسه واسطه بطور غیر مستقیم انجام می‌دهد و اطلاعات لازم را به دیگران منتقل می‌کند. همچنین بسیاری از اطلاعات و اخبار که در محیط یک خانواده یا یک فامیل منتشر می‌گردد معمولاً کانالهای محدودی دارد. مثلاً بسیاری از خصوصیات و ویژگیهای اجدا و پیشینیان خویش را از یک یا چند کانال دریافت می‌کنیم و پدید می‌شود که افراد بواسطه یکدیگر و بطور غیر مستقیم و از کانالهای محدودی احوال یکدیگر را جویا شده و از هم خبر می‌گیرند. بنا بر این ملاحظه می‌کنیم که درست است که میزان قطعیت و حتمیت اینگونه اخبار به پای اخبار متواتر رسیده و از اعتباری هم سطح اخبار متواتر برخوردار نمی‌باشند اما اینگونه نیست که بتوانیم بگوئیم، بطور کلی اینگونه اخبار فاقد ارزش و اعتبار بوده و باید کنار گذاشته شوند چه اینکه بسیاری از ارتباطات و پیوندهای اجتماعی را می‌بینیم که بر این قبیل اخبار تکیه داشته و قوام، انسجام و هماهنگی در بسیاری از بخش‌های جامعه بواسطه اینگونه ارتباطات ایجاد می‌گردد. عین همین مسئله منتهی با دقت بیشتر در فرقه سنتی و در بررسی صحت و سقم احادیث و روایات هم مطرح بوده و در آنجا هم می‌بینیم که اینطور نیست که کلیه احادیث و روایات از طریق تواتر به ما رسیده باشد بلکه بسیاری از اخبار و اسناد هستند که تنها توسط یک یا چند زنجیره و سلسله ناقل خبریه معصومین (ع) مربوط شده و امکان ارتباط با

آن بزرگواران را میسر ساختند. آنکه در فقه سنتی هم اینگونه اخبار که اصطلاحاً به اخبار واحد (آحاد) مشهور هستند کنا رگذاشته نشده و از جا بیگانه و ارزشی نه در حدتواتر بلکه از اعتبار ویژه خاص خودشان برخوردارند.

اما مطلبی که در مورد اینگونه اخبار با بدتوجه کنیم اینست که ببینیم آیا همه اخبار واحد یا اخباری که سلسله راویان آن به حدتواتر نمی‌رسند درجه و اعتبار یکسان و واحدی برخوردارند یا نه نسبت به عوامل مختلفی که در آنها دیده میشود درجه بندی پیدا کرده و میتوان بر اساس همان عوامل آنها را طبقه بندی و ارزشیابی نمود؟

روشن است که اینگونه اخبار که از یک یا دو یا چند کانال بدست ما می‌رسند متناسب با عوامل مختلفی از جمله کیفیت ناقلین خبر، زنجیره و بیس کمیته کانالهای خبری آن سند متفاوت شده و اعتبار و ارزشهای مختلفی پیسند می‌کنند. یعنی در اینگونه اخبار است که کیفیت و کمیت کانالهای خبری یک سند را بطنه مستقیم با ارزش و اعتبار آن سند پیدا کرده و به میزان که حدیثی از زنجیره ناقلین مطمئن تری برخوردار بوده و یا تعداد زنجیره‌های اتصال آن خبر به معصوم (ع) بیشتر باشد، به همان صورت به اعتبار و ارزش حدیث افزوده خواهد شد. بعنوان مثال خبری که اصطلاحاً به آن خبر "صحيح اعلائي" گفته میشود و از معتبرترین خبرهای واحد حساس می‌آید خبری است که عدالت روا و ناقلین آن در تمام سلسله سند بسواً سله شهادت دوشا هدعا دل محرز شده باشد.

نظیرا بین ارزشیابی را در اخبار روز مره ای هم که بدست ما میرسد، میتوان ملاحظه کرد مثلا دیده شده که در پخش اخبار مربوط به بعضی از ملاقاتها و دیدارهایی که برخی از شخصیتها یا مسئولین با حضرت اما داشته اند، بنا به مصالحی اعلام میشود که چنین ملاقاتی صورت گرفت ولی از محتوای جلسه و مسائل مطرح شده سخنی به میان آورده نمیشود اما از آن جهت که قرآنی بر اهمیت و حساسیت آن جلسه دلالت دارد افراد در پی آن بزمی آیند که از کانالهای مختلف کسب اطلاع کرده و از مسائل مطرح شده در آن جلسه آگاه شوند مثلا در کوران مسائل و مشکلاتی که بنی صدر در دوران ریاست جمهوری اش برای کل نظام و انقلاب آفرید حضرت امام بارها او و سایر مسئولین کشور را احضار کرده و در حضور همه وی را نصیحت نموده و به او اخلاقی دادند البته هر چند که این مسائل در آن موقعیت به مصلحت نبود که پخش شود و بعد از فرار بنی صدر، محتوای این جلسات بیشتر روشن شد اما اینطور هم نبود که هیچکس از این مسائل اطلاع نداشته باشد بلکه افراد بسیاری در همان زمان از طریق یک یا چند کانال ارتباطی در جریان آن مسائل قرار میگرفتند و در این ارتباطات بهرمیزان که ناقصین یک سلسله و کانال ارتباطی را افراد موثق و مورد اطمینان تری تشکیل میدادند و یا تعداد دو کمیت آن سلسلهها بیشتر بود مسلما به همان میزان بر ارزش و اعتبار آن خبر افزوده میگشت و برعکس اگر در نقل خبر به ناقصینی برخورد میشد که مورد اعتماد نبودند به همان نسبت از ارزش و اعتبار آن خبر کاسته میگردد. مثلا اگر زنجیره ناقصین خبر

نهایتاً به شخص بنی صدر غنم میشود و مشخص میشود که وی در نشر این خبر سهیمی داشته  
 مسأله برای کسانی که به ما همیت بنی صدر آگاه بودند این خبر اعتباری نداشته  
 و برای آنها اطمینانی بوجود نمیآورد. و با ارجحاً تعدادی از خبری از سه طریق  
 با افراد موثق به ایشان میرسید مسأله از خبری که از یک کانال رسیده اعتبارش  
 بیشتر بود .

همچنین اتفاق افتاده که گاهی دو خبر مختلف را جمع به یکی از رزمندگان  
 اسلام که در جبهه مفقود الاثر است به ما رسیده که یکی حکایت از شهادت و دیگری  
 خبر از سارت وی می دهد ما با بررسی وضعیت این دو خبر بدست می آید که مثلاً  
 خبر سارت به نقل از یکی از دوستان نزدیک و موثق و مورداطمینان ابراز شده  
 که خودش هم سارت رزمنده بوده است ولی خبر شهادت به ده واسطه از افرادی نقل  
 شده است که وضعیت آنها برای ما روشن نمی باشد. روشن است که در چنین صورتی  
 خبر سارت از صحت و اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود .

ملاحظه میشود که عوامل کمی و کیفی متعددی در طبقه بندی و ارزشیابی  
 اخبار رسیده و ثبت شده و بخصوص در بررسی احادیث و روایات از آن جهت که شناخت  
 درجه و وثوق یا عدم وثوق ناقلین خبر از اهمیت فراوانی برخوردار است در  
 تقسیم بندی اخبار منسوب به معصومین (ع) ، فقها از علم الرجال که پیرامون  
 شخصیت ناقلین خبر می باشد ، بهره فراوان جسته و بر اساس صفاتی که در علم الرجال  
 برای ناقلین و رایان اخبار مشخص شده است تقسیم بندی ها و دسته بندی های

مختلفی را بوجود می‌آورند یعنی بر اساس اطلاعاتی که از وضعیت ناقلین خبر وجوددارد مشخص میشود که مثلاً آیا همه کسانیکه در سلسله ناقلین یک خبر قرار دارند از موثقین شیعه اثنی عشری می‌باشند یا نه؟ اگر همه شیعه اثنی عشری نمی‌باشند آیا به ثقه و مورد اعتماد بودن آنها تصریح شده است یا نه؟ آیا همه حلقه‌های زنجیره یک خبر به یکدیگر متصل و مربوطند یا در بعضی از مقاطع تاریخ انفصال و جدایی در آن دیده میشود؟ و... پاسخی که به اینگونه سئوالات داده میشود در واقع مشخص‌کننده این مطلب است که تا چه میزان میتوان به یک حدیث یا روایت تکیه کرد. فرضاً ممکن است دیده شود که فردی روایتی را از دیگری نقل میکند و علی‌رغم اینکه هر دو عادل و موثق می‌باشند اما فقیه در استنباط حکم خدا به آن روایت تکیه نمی‌کند به این دلیل که هیچگونه آثار و علائمی که نشان‌دهنده تماس و ارتباط مستقیم آن دو باشد ملاحظه نمیشود. مثلاً مشخص است که این دو در دوشهر دور از هم می‌زیسته‌اند و مسافرتی نیز که نشان‌دهنده تماس مستقیم آن دو باشد در زندگی آن‌ها ذکر نشده است. لذا کیفیت انتقال حدیث بین آن دو روشن نمی‌باشد و این دو حلقه در سلسله ناقلین این خبر از یکدیگر جدا و منفصل تلقی میشوند و در نتیجه از ارزش و اعتبار این حدیث در جهت استنباط حکم خدا کاسته میشود.

نظیراً اینگونه مطالعات و بررسی‌هاست که میزان ضعف یا قوت یک سند را در انتساب به معصومین (ع) روشن می‌سازد و در نتیجه فقها به دسته‌بندی خاصی از

روایات واحا دینت می‌پردازد زیند و صفات خاصی را برای خود "اسنادواخبار" در نظر می‌گیرند. مثلاً پنهانچه ناقلین خبری در همهء مراحل شیعه و عادل باشند و سند خبر دم به معصوم برسد، چنین چیزی را "صحیح" می‌گویند.

ممکن است خبری باشد که سند آن به معصوم می‌رسد اما در میان ناقلین آن شیعه‌ای می‌باشد که مورد تمجید قرار گرفته اما تصریح به عدالت او نشده است که اصطلاحاً به آن "حسن" می‌گویند.

و یا اینکه به احاد پیشی ممکن است برخورد نماید که در بین ناقلین آن افرادی به غیر از شیعه اثنی عشری هم دیده میشود ولی تصریح به شقه و مسورد اعتماد نبودنش شده است که به چنین روایتی "قوی" یا "موثق" گفته میشود.

همچنین ممکن است خبری تعدادی از روایان آن نا مشخص و یا نامعلوم باشد که به آن "منقطع" می‌گویند و با اخره اخباری که سلسله روایات آن فاسد یا درباری اندا حا دینت ضعیف و معجوله نا مگذاری شده اند.

این دسته بندی های کلی به مراتب جزئی تری نیز تقسیم میشود که صرفاً برای روشن تر شدن دقت نظر فقها و میزان حجم کمی و کیفی تلاش آنها به ذکر نام آنها اکتفا می‌کنیم مثل اخبار رسند، متصل، مرفوع، معلق، مفرد، مدرج، مشهور، مسلسل، شاذ، مقبول، مقطوع، مضطرب، مقلوب و... که با یسد گفت در مقدمهء رجال طوسی و جلد بیستم وسائل الشیعه حتی در این باب تا ۹۳ -

عنوان مطرح شده است.



بعدا ز این تقسیمات موجز و پیچیده که در علمی بنا م علم درایه صورت می پذیرد نکات دیگری را نیز از جمله معارض نبودن خبر با قرآن و مخالف ضروری دین نبودن و نظایر آنها در نظر گرفته شده و نهایتا مشخص می گردد که به هر حدیث یا روایتی تا چه اندازه باید بها داده و به چه میزان از هر کدام از آنها در استناد حکم به خدای سبحان می توان سود جست .

به این ترتیب ملاحظه می گردد که با علم رجال دسته بندی راویان احادیث مشخص شده و با علم درایه خود احادیث طبقه بندی و ارزشیابی میشود و اعتبار احادیث برای استخراج احکام و دستورات الهی روشن و آشکار می گردد و جایگاه آن در فرهنگ شیعه مشخص میشود .

باید اضافه کنیم که تحقیق در سندها و اخبار علاوه بر کمک گرفتن از علوم رجال و درایه از راههای دیگری نیز دقت و بررسی میشود از جمله تحقیق در شواهد عینی و تاریخی است که در تاء یید سند خبر انجام می پذیرد. این راه دقیقا شبیه روش تاریخ شناس متبحری است که با شواهد گوناگون تاریخی و استنتاجات پیچیده به وقوع حادثه های در تاریخ واقف میشود مثل اینکه با مشاهده و بررسی آثار بجا مانده از دورانهای مختلف مانند وسایل و ابزار و آلات تمدن قدیم از کیفیت زندگی آنها و آداب و رسوم و اعتقاداتشان مطلع می گردد . در این طریق فقیه با استناد به شواهد مختلف قابل دفاع در نزد متخصصین فقه به مسلم بودن صدور خبر از معصوم (ع) و صحت آن پی می برد و این شواهد در

تقویت روایاتی که از نقطه ضعفی برخوردارند، مؤثر می‌گردند. بطور کلی سستی باید گفت که در فقه سنتی فقیه به مانند جواهرشناس ماهری که هزاران نوع از سنگهای قیمتی را در پیش رو داشته اما ارزش هر یک را نیز نسبت به دیگری خوب می‌داند، با احادیث و روایات برخورد کرده و با تبحر خاصی وزن و نسبت تاء شیر هر خبر را در جهت رسیدن به احکام الله آشکار می‌سازد و این کار از چنان اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد که چه بسا ممکن است کوچکترین اعمال وسستی در این تحقیق و کمترین جا بجایی در ارزشیابی و طبقه بندی اخبار زمینه بهتان و دروغ بستن به خداوند تبارک و تعالی را فراهم آورد.

## درس هشتم

### "شناخت شرایط زمانی و مکانی احادیث"

در دروس گذشته اشاه کردیم که چون همه تلاش و کوشش فقها در فقه سنتی بر این است که جز کلام وحی و سخن معصوم (ع) هیچ چیز دیگری در استنباط احکام - الله سند قرار داده نشود بنا بر این تحقیق در وضعیت اخبار رسیده از معصومین (ع) از اهمیت خاصی برخوردار بوده و طبقه بندی و ارزشیابی احادیث و روایات که میزان و درجه اعتبار آنها را مشخص می‌سازد بسیار مهم تلقی میشود. یعنی فقیه که این تحقیق را با تسلط بر علوم چون رجال و درایه انجام می‌دهد از بی آنست که معین سازد، در جهت استنباط احکام خدا تا چه اندازه باید به هر خبری بها داده شود؟ آیا اصل صدور یک خبر از ناحیه معصوم (ع) قطعی و یقینی است؟ مسلماً به همان میزان که فقیه در "تحقیق در اصل صدور" نسبت به حجیت خبری که از جانب معصومین (ع) وارد شده مطمئن تر شود به همان میزان آن خبر را در کار اجتهادی خویش بیشتر دخالت داده و در جهت استنباط احکام خدا به آنها استناد می‌کند و به میزان آن که در این تحقیق، از اطمینان بیشتر نسبت به اعتبار یک خبر در اصل صدور آن از معصوم (ع) کاسته شود به همان میزان، از دامنه مواد فقهی و اجتهادی خارج شده و ارزش "سندیت" خود را از دست می‌دهد. اما باید

دانست که "تحقیق در اصل صدور" علی‌رغم همهٔ دقت‌های موجز و پیچیده‌اش، بعنوان اولین مرحله‌کار فقیه در جهت استنباط احکام الهی تلقی می‌شود و مرحلهٔ دوم زمانی است که مطالعه بر روی شرایط زمانی و مکانی یک خبر آغاز می‌گردد. یعنی بعد از اینکه درجه و میزان انتساب یک خبر به معصومین (ع) روشن شد باید مشخص شود که معصومین (ع) این خبر را در چه شرایطی و در چه جهتی فرموده‌اند؟ آیا موضع‌گیری خاص امام معصوم (ع) در برابر حکومت، یا در برابر فرد خاصی بی‌انگیز حکمی کلی برای همهٔ زمانها و مکانهاست یا اینکه مربوط به همان شرایط خاص و ویژه‌ای است که امام در آن می‌زیسته‌اند؟

در این مرحله، تحقیق و مطالعه در خصوص "جهت صدور احادیث" انجام می‌پذیرد که در واقع با مطالعه شرایط و موقعیت و جو خاص صدور حدیث، شاء ن صدور آن از ناحیهٔ معصومین علیهم‌السلام بدست می‌آید.

این مرحله از تحقیق در اخبار نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد چرا که بی‌توجهی و عدم دقت در "شاء ن صدور خبر" ممکن است محقق را دچار ابهامات گیج‌کننده و تناقضات آشکاری بنماید بنحوی که علی‌رغم دستیابی به اخبار قطعی الصدور، اقوال، افعال و تقریرات "بظاهر" متناقضی از معصومین (ع) را در پیش رو ملاحظه نماید. مثلاً گاهی اتفاق افتاده است که معصومین (ع) بدلیل شرایط خاص، در برخی موارد برای حفظ ارزشهای برتر، اعمالی را انجام داده و یا مطالبی را بیان فرموده‌اند که بظاهر، فرد محقق در برخورد

ابتدائی و اولیه، آنها را معارض با اعتقادات و مکتب می‌پندارد در حالیکه با آگاهی نسبت به مجموعه<sup>۶</sup> عوامل و شرایطی که در آن خبر صادر شده است سازگاری و انسجام ملاحظه گردیده و مشکلی پیش نخواهد آمد .

مواردی که معصومین (ع) بنا به مهالحنی "تقیه" کرده اند و یا تکلیف نسبت به مصداق خاصی را برای فرد خاصی بیان نموده اند از جمله<sup>۷</sup> این موارد است که نمی‌توان آنها را به عنوان یک اصل کلی برای همه شرایط تلقی نمود، بلکه صرفاً برای یک زمان و مکان خاصی صادق خواهند بود .

بطور کلی می‌توان گفت که شناخت قیدهای زمانی و مکانی صدور یک خبر موضوعی است که در "تحقیق در جهت صدور" اخبار مورد دقت قرار می‌گیرد و این کار بصورت‌های مختلف و در مواضع متفاوتی انجام می‌پذیرد. از جمله گاهی اخبار رسیده از قول یا فعل یا تقریر معصوم (ع) بنحوی است که بدون آگاهی بر اوضاع و شرایط و احاطه<sup>۸</sup> بر جوانب مختلف اجتماعی آن زمان نمی‌توان به مقصود واقعی معصومین (ع) دست یافت مثلاً با مطالعه صدر اسلام و موضعگیری‌های پیامبر اکرم (ص) دیده میشود که گاهی رسول الله فرمان دفاع و ختی گاهی حکم به جهاد و هجوم به کفار را صادر می‌نمودند و زمانی نیز قرار داد صلح حدیبیه را با کفار امضا<sup>۹</sup> می‌کردند و تا جایی که ممکن بود در جهت مصالح اسلام با خواسته‌های آنها موافقت می‌نمودند. در این صورت ملاحظه میشود که نمی‌توان بدون تسلط بر علل و عواملی که در آن شرایط برجا مع<sup>۱۰</sup> اسلامی حاکم بوده و صرفاً با تمسک به

خبر صلح حدیبیه، حکمی کلی استخراج نموده و اعلام کرد که می‌توان در همه شرایط با کفار صلح نمود و قرارداد دو پیمان بست ؟ ! و یا برعکس با دیدن خبری در مورد یکی از جنگ‌های پیمان مبر (ص) با کفار حکم کرده همیشه می‌بایست با کفار جنگ مسلحانه داشت زیرا روشن است که عمل پیمان مبر (ص) مربوط به شرایط زمانی و مکانی خاصی بوده که در جهت مصالح اسلام انجام گرفته و نمی‌توان از آن حکم کلی برای همه زمانها و مکانها استنباط نمود.

همچنین ۲۵ سال سکوت مولای متقیان علی (ع) در مورد حق مسلمی که ضایع شده بود، صلح امام حسن (ع) با معاویه، جنگ امام حسین (ع) بر علیه یزید، پذیرفتن ولایتعهدی ماء مون توسط امام رضا (ع)، اقتدای بعضی از ائمه معصومین (ع) در بعضی موارد به غاصبین خلافت و دهنها مورد دیگر "تقیه" در زندگانی ائمه مسلمین هنگامی بخاطر حفظ اصل اسلام و مصالح مسلمین در جهت حفظ اسلام و در یک شرایط خاص زمانی و مکانی صورت گرفته است و بایست گفت شناخت این مسائل برای فقیه که در پی استنباط احکام الهی می‌باشد و قبول فعل و تقریر امام را "حجت" می‌گیرد، امری ضروری و لازم است که بدون آن ممکن است بسیاری از موضوعگیری‌هایی که به شرایط خاصی محدود می‌شود بعنوان یک اصل کلی برای همه زمانها تلقی گردد و به این ترتیب فقیه در راه دستیابی به مقصود واقعی امام معصوم (ع) به اشتباه افتد تا غیر شرایط زمانی و مکانی در نحوه موضوعگیری‌ها، در اوضاع و احوال خاص زمان طاغوت بر روشنی در اعمال

خودمان نیز مشهود بود مثلاً بعلمت جوخفقان و اختناق گاهی وظیفه نبود که اسم حضرت امام خمینی برای گفتن یک مسئله شرعی ساده بصراحت برده شده یا نوشته شود و برعکس زمانی شرایط بنحوی تغییر کرده و واجب بود که علناً در همه جا اسم و عکس و کتابهای امام با اسم مبارک ایشان پخش و نشر گردد مثلاً در زمانی که شرایط ایجاب نمی کرد که حتی اسم ایشان برده شود، برای رساندن فتوی و احکام رساله حضرت امام به مردم، رساله محشی (حاشیه دار) به چاپ رسید که در آن فتاوی آیه الله العظمی بروجردی متن قرار گرفته بود و نظرات سایر آیات عظام من جمله حضرت امام خمینی در حاشیه آورده شده بود که البته بجای اسم حضرت امام از علائم خاصی استفاده شده بود. روشن است که چنین عمل کرد <sup>هایی</sup> مخصوص برهه خاصی از زمان بود در حالی که در سالهای ۵۶ و ۵۷ لازم بود که بصراحت از امام خمینی نام برده و تجلیل شود هر چند در آن شرایط هم خطر شهادت و زندان و غیره بود اما بخاطر مسئله مهمتری می بایست این خطرات را بجان خرید و یا در بسیاری از سخنرانیها و مجالس زمان طاغوت که در آن افرادی از ساواک نیز در جلسه حضور داشتند و حرفها و سخنان را کنترل می نمودند، دیده می شد که سخنرانان با بیان حرفها و سخنان دوپهلوی و مجمل در عین حالیکه مقصود خود را به میردم می رساندند در عین حال بهانه بدست آید ری رژیم نداده و حتی گاهی بسا طرح مسائل فرعی ردگم می کردند .

در زمان اشمه معصومین (ع) نیز همین مطلب دیده می شود گاهی اتفاق

افتتاحه است که امام معصوم (ع) بخاطر شرایط خاص مجلسی که در آن حضور داشتند و برای مکتوم نگا شدن روابط خود با شیعیان مبادرت به بیان مطالبی کرده اند که مجمل و دوپهلوی بوده و بدینوسیله دوستان و پیروان خویش را از هر گونه خطرات احتمالی، از جانب دشمنان، مصون و محفوظ داشته اند در این رابطه آمده است که :

" روزی یکی از صحابه امام صادق (ع) در مجلسی که تمام وعاظ السلاطین و دانشمندان درباری حضور داشته اند، بحضور امام (ع) مشرف می شود، نزد حضرت می آید، خوابی دیده و تعبیر آنرا از حضرت جویا میشود حضرت با اشاره به بزرگترین عالم و ابسته به دربار خلیفه که در آن مجلس حضور داشت، می فرماید :

" علیک بهذا العالم " این عبارت (علیک بهذا العالم) قاعدتا در جای بیگانه می رود که در مجلس عالم بزرگواری حضور داشته باشد و کس بخواند بفهماند که تا این استناد حضور دراز دیگران نباید سوال کرد بلکه با پیدا زایشان استفاد شود. لذا آن صحابی قدری ناراحت میشود، در عین حال به سراغ آن عالم درباری می رود و خوابش را بیان کرده و جواب می شنود، پس از آن امام (ع) می فرماید: "والله لقد اذ هبت بخدا سوگند که رفتی" از ظاهر این عبارت هم بر می آید که حتی تعبیر خواب آن عالم درباری را امام (ع) تاء بید کرده اند، بدین معنی که: " این تعبیر عملی می شود و تو بهمین راه خواهی رفت که او گفت !"

آن صحابه از محض امام در حالیکه مسائل کاملاً برایش مبهم بوده، خارج



میشود بعد از آن در اولین فرصت که دوباره به حضور امام (ع) میرسد ، امام -  
 صادق (ع) برای روشن شدن وی می‌فرمانید : " واللہ لقد اذہبت بالخطا ؛ بخدا  
 سوگند که بخطا رفتی ! "

در اینجا وقتی به صدر این خبر برخورد می‌کنیم ممکن است اینچنین قضاوت  
 نمائیم که فرضاً امام آن عالم درباری را تاءً پدید کرده اند اما فقیه با ملاحظه  
 صدر و ذیل دوگانه خبر استنباط می‌کند که امام با عملشان می‌خواهند بفهمانند  
 که بخاطر یک امر جزئی نمی‌بایست اورد دیگری که کمال اهمیت را دارد، و می‌بایست  
 مخفی و مکتوم بماند، افشاء شود. در اینجا " فعل ( عمل ) امام " مبنی بر  
 مخفی کاری و مکتوم نگاه داشتن رابطه از دید دستگاه حاکمه ، "حجیت " پیدا  
 می‌کند نه " قول امام " که ظاهراً دلیل بر تاءً پیدان عالم درباری است .

نظایر مثال فوق در زمان ائمه معصومین (ع) با زحماتفاق افتاده است  
 که مثلاً مطلبی از امام (ع) نقل می‌شد، لیکن اصحاب با توجه به شناختی که از  
 شرایط و خصوصیات "مجلس خبر" داشتند ابداء توجیهی نمی‌کردند و آنرا جمل بر  
 تقیه می‌نمودند .

همچنین گاهی در اختیار دیده می‌شود فردی از امام معصوم (ع) سؤال فرموده  
 و امام (ع) با توجه به ویژگیهای شخص سؤال کننده و وضعیت روحی و استعداد و  
 ایمان وی ، پاسخی متناسب را بیان فرموده اند بعنوان نمونه هنگامیکه زراره  
 که از اصحاب و نزدیکان امام صادق (ع) است سئوالی جزئی در رابطه با

چهرت زدن و بطلان وضو می‌کند، حضرت در جواب با او را به اصل مسأله و فروع اطرافش و قواعد کلی در مورد مسأله‌ی نظیر آن متوجه می‌کنند و ریشه‌ای را بیان فرمودند که نه تنها بخشی از عبادات بر آن استوار گردد بلکه در احکام فردی و اجتماعیه در بخشهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سوء اثر است، اصلی را بیان فرمودند که در استنباط فقیهه کاسازی بسیار داشته و در حل معضلات اجتماعی و فردی، عبادی و غیر آن نقش مهمی را ایفا می‌کند ( بعد نقلی قاعده استصحاب از مثل همین اموریایه گرفته است ) اما در عوض وقتی همین سؤال از جانب شخص دیگری که ویژگیهای زراره را نداشته است مطرح میشود امام بصورت مصداقی مسئله آن شخص خاص را پاسخ می‌دهند .

و با ملاحظه میشود که امام صادق (ع) یکی از اصحاب خویش را که در دربار خلیفه نفوذ کرده بود برای مدت کوتاهی مقرر داشتند که عبادت را همچون آداب آن فرقه مزبور بجای آورده که این امر صرفاً برای نگاه داشتن وی از خطری بود که از جانب دشمنان او را تهدید می‌کرد و برای دیگران صادق نبوده است .

بهینوی در بررسی اخبار، چنانچه خبر حاوی پاسخ به سؤال است، شرایط و خصوصیات فرد سؤال کننده در کیفیت پاسخ امام معصوم (ع) اثر گذاشته و فقیه با چنین دقتی روشن می‌سازد که آیا پاسخ امام بیانگر اصول و قواعد کلی است یا صرفاً در ارتباط با شرایط و مسئله خاص فرد سؤال کننده بیان شده است ؟

بطور کلی با پدگفت که تحقیق در جهت صدور اخبار را ز اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد که فقها در این بررسی بصورت های مختلف شرایط افراد، مجلس و جامعه زمان امام معصوم (ع) را مورد سنجش قرار می دهند و بدین وسیله با تفکیک موارد ثقیه از غیر آن و همچنین تمیز بین اصول کلی و جزا رخص و مصداقی، امکان هرگونه خطا و اشتباه را، از این جهت، در نسبت دادن خبری به معصوم (ع) از بین می برند.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که چون به حدت و اتر رسیدن آیات قرآن بدیهی است "تحقیق در اصل صدور" پیرامون آیات انجام نمی گیرد ولی تحقیقات مراحل بعد و از جمله "تحقیق در جهت صدور" که یافتن شاء ن نزول آنهاست در مورد آیات قرآن نیز انجام می شود.

## درسی نهم

### افراط و تفریط در تعیین جایگاه عقل برای استنباط احکام

"تقیه" و "اجتهاد" علیرغم همه دقت‌های پیچیده و سنگینی که فقها در طریقی دو مرحله "تحقیق در اصل صدور" و "تحقیق در جهت صدور" انجام می‌دهند، تنها به همینجا ختم نمی‌گردند بلکه با عبور از این مراحل، تازه به آغاز راه پرپیچ و خمی می‌رسد که گذشتن از آن نیازمند ابزار تخصصی و قوا عدوئوا نیستی است که امکان "استنباط" و شناخت واقعی کلمات وحی را ممکن سازد. این مرحله که می‌توان آنرا "تحقیق در دلالت آنچه صادر شده" نامید مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی فقه و فقه‌ها را نشان داده و همانجاست که نقش و جایگاه صحیح بکارگیری عقل، در جهت دستیابی به احکام الهیه در آن روشن و آشکار می‌گردد. شاید بتوان گفت که اصولاً وجه تمايز اصلی فقه سنتی از سایر روش‌های انحرافی در این مرحله بروز کرده و دوری از افراط و تفریط‌هایی که در نحوه بکارگیری عقل در آن روش‌ها دیده می‌شود، در اینجا بوضوح نمایان می‌گردد.

بعبارت دیگر تا اینجای کار کلیه مواد اطلاعاتی برای استنباط احکام الهی آماده گشته و قوت و قوت‌اخبار جهت انتساب آنها به معصومین (ع) از یک طرف، و موارد "تقیه" و "صدافی" محدود به شرایط خاص، از طرف دیگر

مشخص شده است، اکنون نوبت آنست که عقل وفهم بکار افتد و با تجزیه و ترکیب این اطلاعات، ملاحظه صدر و ذیل کلام و دقت همه جا نبه بر روی آیات و روایات غرض شارع مقدس را استنباط نماید و همه حساسیت مطلب هم در همینجا است که روشن شود چگونه میتوان عقل را در این موضع (استنباط احکام الهیه) بکار گرفت بنحویکه از خطا و انحراف نیز مصون ماند؟ چگونه میتوان ادعا کرد که علیرغم استفاده از عقل وفهم انسان، دستیابی به احکام خدا بدور از هرگونه پیشداوری و رجحان دادن راءیه و سلیقه بشری بر غرض شارع مقدس، ممکن است؟ چگونه ممکن است که یک فقیه یا مجتهد، علیرغم بکارگیری کوشش عقلی سنگین و پیچیده خود، نهایتاً "واجبات و محرمات" را از آن خدای سبحان داشته و نه محصول عقل و راءیه و سلیقه شخصی خویش؟ درست است که جواب و پاسخ بدین سئوالات را فقهای شیعه به تمام و کمال داده اند اما بسیاری نیز در طول تاریخ در پاسخ به این سئوالات درماند و بناچار به افراط و تفریط کشیده شده و از درک احکام الهیه عاجز شدند. گروهی <sup>انصار؟</sup> توسن عقل و راءیه خود را چنان تازاندند که هر آنچه را با نظر و سلیقه شخصی خویش موافق یافتند به نام دین و اسلام اعلام نمودند و دسته دیگری اصولاً منوع دقت نظر عقلی را محکوم کرده و به جمود و تجمد کشیده شدند.

گروهی حیله عقل را تا مرتبه علم خداوندی بالا برده و پنداشتند که عقل بشر قدرت تشریح و قانونگذاری دارد و دسته دیگر عقل وفهم بشر را بطور کلی

منکر شده و در شناخت دستورات وحی به بنی سنت رسیدند .

در این میان دستجات مختلفی را می‌توان نام برد که هر یک، بسبب شناختن جایگاه صحیح و موضع مناسب عقل در دستبندی به احکام خدا به انحراف رفته و یافته‌های ذهنی خویش را به کلمات وحی و خدای سبحان نسبت دادند . مثلاً طرفداران "قیاس" دامنه عقل را تا بدانجا جلو بردند که بنا تکبیه بر آن به علتیابی احکام و فرامین الهی دست زده و سپس بر آن اساس، وپا به پای قوانین شرعی، به قانونگذاری پرداختند . در نتیجه احکام فراوانی را بر اساس درک خود ساخته و بنا م "دستورات الهی" ترویج نمودند !

گروه دیگری بر اساس روش "استحسان" هر آنچه را که با ذوق و سلیقه‌شان سازگار بود در دین خدا وارد کرده و یا عملی را که صرفاً در نزد آنها ناپسند و نامطبوع بود به نام اسلام حرام شمردند و یا به قوانین الهی تخصیص و استثناء زدند و از این راه بدعتها در دین بوجود آوردند . پیروان روش "استصلاح" به مصلحت اندیشی های عقلی صرف تکیه کرده و بدون اثبات هیچگونه رابطه ای با فرامین وحی صلاح جدید شخصی خویش را در موضوعات مختلف راه داده و بر آن اساس حکم به وجوب عملی یا حرمت را صادر نمودند و همچنین گروهی به "تاء و یل" دست زدند و یا پیشداوریهای ذهنی و خودساخته خویش را در این دیدند که کلمات وحی را از محتوی شاهی کرده و معنی کلمات را مطابق پیش فرض های خویش تغییر دهند و به این ترتیب اساس دین را بخطر انداخته و مفاهم کتاب و سنت را بنه

تشیع میفاهیم ذهنی شود و منقلب نموده نشود.

و بالاخره گروهها و افراد معا صر و خود با خسته فرهنگ های غربی و شرقی راه  
 رشد عقلی و علمی را تمسک به علوم بشری روز دانسته و به بهانه اینکه هر آنچه  
 خداوند تبارک و تعالی فرموده است مورد پسند عقل است و هر چه عقل فرمان دهد  
 مرضی خداوند خواهد بود، با صلاح رای و نظر عقلا را اصل گرفته و تحول و پویائی  
 را در احکام خدا قائل شدند و روشن است که عقلا از نظر آنها یا متفکرین شرقی  
 هستند و یا متفکرین غربی، عده ای هم نظرا کثرت جا معه و پذیرفته شده های آنها  
 عقل گرفتند که بدیهی است هر مطلب با عقلی هم پس از مدت زمانی در جا معه جا  
 می افتد و مخالفت با آن غیر عقلانی می نماید و هر دو گونه که رعایت حساب در  
 دانشگاه طاعت و خلاف عرف و عقل تصور شده مورد استهزاء واقع می شود و قصاص  
 اسلامی در جا معه خو گرفته با فرهنگ کذافی حقوق بشر ظلم و خلاف عقل می نماید  
 و مطلب تا بدانجا پیش می رود که در جا معه اسلامی نیز بعضی از مسلمین بجسای  
 خشنودی از اجرای حدود الهی، با اجرای قصاص مخالفت کرده و با حداقل از دیدن  
 اجرای آن ناراحت و مکدر می گردند و قلبیا از اجرای آن رضایت ندارند.  
 بهر حال شاخصه و ویژگی مشترک همه روش های فوق (که انشاء الله در  
 آینده جدا گانه به بررسی شان خواهیم پرداخت) علی رغم وجوه اختلافی که با  
 یکدیگر دارند، در اینست که همگی در تعیین موضع و بکارگیری و مدارکات عقل برای  
 استنباط احکام الله و تمیز آن از اوهام و خیالات نفسانی به اشتباه و افراط

کشیده شدند و هر درکی ولو وهمی و خیالی را تا بلندی مقام "وحی و نبوت" ارتقاء داده و برایش هم پای آنها حق انتساب بصاحب شرع قائل شدند بلکه بهالاتر رفته و بواسطه آن دست از وحی و کلمات شاریحین وحی برداشته و پا دست تا و بیسل در آن گشودند یعنی درست برخلاف آنچه که در اصول اعتقادات اسلامی با "اعلام مجز عقل بشر در تبعیین با پیدا و نیبا پیدا" ضرورت ارسال رسل و تبعیست از دستورات الهی شایسته می‌گردد با بکارگیری روشهای فوق الذکر در قدم دوم و در راه دستیابی به احکام الله نقض فرض شده و دوباره عقل بشر هم‌تنای "نبوت و کلام وحی" و حتی برابر کتاب و سنت تلقی گردیده و اصل دین و تبعیت از دستورات الهی بزیرسؤال کشیده میشود.

اما با پیدا نیست انحراف فوق در مسیر استنباط احکام الله زمینه انحراف دیگری را هم در طول تاریخ اسلام بوجود آورد که نه به مانسند روشهای افراطی فوق "عقل ناقص لجام گسیخته" در برابر کتاب و سنت راهی برای جعل قانون و نسبت دادن آن به صاحب شرع پیدا شده بود بلکه این گروه بخاطر ترس از دخالتها بی رویه عقل، به تفریط افتاده و فرار و دوری از هرگونه حجت دانستن عقل در کشف حکم الله بلکه اجتناب از هر دقت نظر عقلی در کلمات وحی را اعلام نمودند.

طرفداران این روش که به "اخپاریین" مشهورند با بستن در عقل بروی انسان حتی در بررسی آیات و روایات معتقد شدند که برای جلوگیری از هرگونه خود-راء پی، بسایستی صرفا به ظاهرا حدیث و روایات تکیه شود و گروهی از آنها حتی



هرگونه بحث و فحص عقلی را در اسناد و ارزشیابی اخبار محکوم نمودند و در این رابطه نه تنها خود را محاربه دقت عقلی در روایات ندانستند بلکه به اصولیین از فقهای شیعه که با تحقیق در اصل صدور خبر، جهت صدور و دلالت آن صحت و سقم اسناد و موارد تقیه از غیر آن و نهایتاً مقصود شارع مقدس را مشخص می نمودند حملات سختی کرده و معترض به آنها شدند. و گفتند که برای مصون ماندن از خطر تبعیت از رای و عقل خویش، برای تعبد به وحی باید بی چون و چرا به ظاهر تمام روایت عمل کرد.

مثلاً نقل می کنند که فرزند یکی از اخباری ها فوت کرده بود و پدر علی رغم اینکه اسم فرزندش "اسمعیل" نبوده، کلمهء شهادتین را با این عبارت بر کفن فرزندش نقش نمود که: "اسمعیل پشیدان لاله الاله" چرا که بنا بر حدیث این جمله را امام صادق (ع) بر کفن فرزندشان بنام "اسمعیل" نوشتند، بدیهی است که ذکر لفظ اسمعیل در این عبارت، بدین جهت شده است که نام فرزند امام صادق (ع) بوده است ولی عالم اخباری بدلیل تبعیت بی چون و چرا از ظاهر حدیث همین جمله را بنام "اسمعیل" برای فرزندش با هر نامی که بوده بکار برده است!

از مرحوم وحید بهبهانی که از بزرگان علماء اصولیین و شاخصین مبارزه با این طرز تفکر می باشد نقل شده است که: "جمود اخباریها باین حد است که اگر فرضاً مریضی رفته باشد پیش یکی از ائمه و آن امام به او فرموده باشد آداب

سرد بخور را خیار ریها به هم<sup>۶</sup> مریضهای دنیا خواهند گفت هر وقت مریض شدید و هر مریضی پیدا کردید علاجش آب سرد است ! فکر نمیکنند که این دستور مخصوص حال آن مریض خاص بوده نه همه مریضا .

این نحوه نگارش در استنباط احکام الهی از جانب اخباریین با مشکلاتی در عمل مواجه می‌شد و آن اینکه به موضوعات و مسائل جدیدی برخورد می‌کردند که در ظواهر سنت و اخبار " نص " و همین آن مطلب یافت نمی‌شد در نتیجه از یک طرف ضرورت عمل ایجاب می‌کرد که حتما در برابر آن موضوعات موضعی اتخاذ کنند و از طرف دیگر دقت‌های عقلی را در کلمات و حتی جایز نمی‌دانستند در نتیجه به یک قاعده کلی متمسک شدند و اعلام کردند که : " هر جا مطلبی گفته نشده و دستوری نرسیده است یا بدفتوای به توقف و احتیاط داده شود " و به این ترتیب در هر جای که نص صریح و ظاهری پیرامون موضوعی وجود نداشت حکم به توقف را در آن مورد صادر می‌نمودند در حالی که همین " حکم به توقف " در برابر موضوعات خود یک نحوه موضعگیری و ارتکاب فعل مجسوب شده و ضرورتا نیا زبه دلیل شرعی دارد . پسینی دیده شد که عا سیر غم اینکه اخباریین ادعا می‌کردند که تبعیست بی چون و چرا از معصومین (ع) را پیشه خود ساخته اند اما بدلیل نشناختن جایگاه صحیح عقل و کنار گذاشتن دقت‌های عقلی در بررسی آیات و روایات ، به بن بست‌هایی برخورد کردند که در عمل مجبور به تبعیت از رای خویش در تطبیق بعض آیات و روایات و یا استناد به آنچه غیر قابل استناد است

— به شکل جدیدی — گشتند. برای مثال شکل گویا و روشن این تناقضات را در آنجایی می‌توان ملاحظه کرد که بعضی از اخباریین از یک طرف تبعیت از معصومین (ع) را ندا می‌دهند و از طرف دیگر با محکوم کردن دقت‌های عقل در صحت و سقم اسناد و اخبار، هرگونه حدیثی — اگرچه جعلی و ساخته‌ی ابوهریره‌ها و دروغ پردازان دربار سلاطین باشد — را بی چون و چرا می‌پذیرند که باید گفت اینگونه عمل نه تنها تسلیم به معصومین (ع) و تعبد به حق نبوده و نیست که تسلیم و تعبد به جهل و گمراهی خویش است. چرا که یقیناً است که با توجه به وجود دروغ پردازانی که بعناوین مختلف و به خیال خوش خدمتی به حکام جور به جعل احادیث می‌پرداختند، نمی‌توان هر سخنی را به معصوم نسبت داده و درست پذیرفت، بلکه بایستی همانطور که سابقاً اشاره شد با دقت نظر در آن نگریست تا خبر راست از دروغ و صحیح از جعلی و بالاخره حجت از غیر حجت تمیز داده شود.

و باید اضافه کرد که اگر بخواهیم ملتزم به لوازم کلام اخباریین باشیم، و هرگونه دخالت عقل و فهم را در درک احکام خدانی کنیم حتی از درک ظواهر احادیث هم عاجز شده و نخواهیم توانست ظواهر اخبار را هم منسخت شویم، چنانکه بنا به فرض فوق هرگونه فهم و درک — از جمله فهم و درک ظواهر کلمات وحی — را مردود شناخته و نفی کرده‌ایم و بنا بر این چون مؤلفان از ظواهر حدیث هم به وسیله عقل و فهم بدست می‌آید به ظواهر اخبار هم نمی‌توان تکیه کرد بطور کلی باید گفت که نه "جمود و تحجر اخباریگری" و نه "عنان گسیختگی بی حد و مرز

اصحاب راهی و قیاس " هیچکدام نمی‌توانند بی‌انگرا یا بی‌گناه صحیح عقل در موضع استنباط احکام الهی باشند و هر یک بنحوی به افراط و تفریط دچار شده و راه انحراف و خطا را پیموده‌اند .

اما براساسی راه وسط کدام است؟ چگونه می‌توان عقل و درک آنرا از وهم و خیال شناخت و آنرا در مکان شایسته خود نشانند و از این موهبت الهی در موضع صحیح استنباط نمود؟ چگونه میشود عقل را در موضعی بکار گرفت که توقف و بن بست لازمه اعتقاد را خرابی بین را بدنبال نیاورد و از آن طرف هم مطمئن <sup>شیم</sup> باشیم که بی‌مها با خود را بدست راهی و نظریه‌پسند نفسانی خویش نسپردیم؟ اگر عقل را نباید معیار و محکی برای کتاب و سنت بدانیم پس چه رابطه‌ای با آن میتواند داشته باشد؟ اگر هر ادراکی و لوناشی از اوها م نفسانی نباید منشأ قاننگذاری و هم عرض کتاب و سنت در بیان قوانین تشریحی بحساب آید آیا راهی برای تشخیص مدرکات عقلی صحیح که می‌توانند منشأ کشف حکم الهی گردد و وسیله ابزاری صحیح برای استنباط احکام الهی تلقی شود وجود دارد؟ آیا اصولا استنباط احکام خدا بدون ابزاری جهت تجزیه و ترکیب عقلی کلمات وحی ممکن است؟ و آیا این تجزیه و ترکیب دارای اصول، قواعد و قوانین خاصی می‌باشد؟ آیا نسبت این قواعد و قوانین به فقه و احکام وحی مانند نسبت منطبق به فلسفه نمی‌باشد؟ و بالاخره جا بیگانه حقیقی عقل در جهت رسیدن به احکام الهی است؟ و چگونه می‌توان از عقل بنحوی استفاده نمود

که "عقل در خدمت وحی" قرار گیرند، اینکجا کم بروی پنداشته شود؟

پاسخ بدین سئوالات را انشاء الله در دروس بعدی خواهیم آورد .

## درس دهم

ضرورت وجود " اصول و قواعدهای برای دسته بندی اطلاعات " در استنباط

### احکام الله

در درس گذشته متذکر شدیم که در فقه سنتی ، " تحقیق در دلالت صدور " تعیین

مقصود شارع مقدس ، نه بر اساس بکارگیری بی رویه عقل و متعارف با اصول

اعتقادات صورت می پذیرد و نه با دوری گزیدن و انکار هرگونه کارایی عقل برای

فهم کلمات وحی ، بلکه از عقل بعنوان وسیله ای برای " تجزیه و ترکیب کلمات

وحی " و مشخص ساختن " دلالت و غرض " یک کلمه یا یک عبارت در ارتباط با

مجموعه کلمات و عباراتی که در آیات و روایات موجود است ، استنباط می شود

و بدین وسیله عقل میتواند با پی بردن به جایگاه حقیقی یک مفهوم در کل مجموعه

مفاهیم وحی ، امکان هرگونه خطا و انحراف را از بین برده و با قطع و یقین ، حکم

استنباط شده را به خداوند تبرک و تعالی نسبت دهد .

یعنی روشن است که بسیاری از احکامی را که مجتهدین بنا بر عنوان حکم

خداوند سبحان اعلام می دارد " عینا " در آیات و اخبار موجود نبوده ، بلکه

استنباطات نهائی خاصی از تجزیه و ترکیب یکسری اطلاعات مستقل و جدای از هم

است که به روشن شدن جایگاه یک " اطلاع " در ارتباط با مجموعه اطلاعات متناسب

به وحی، منجر میشود و با پددا نیست، آنچه که حاصل تحقیق در "اصل صدور" و "جهت صدور" اخبار می باشد، علییرغم همه دقت های موجز و پیچیده اش، صرفا مواد خامی است که بعنوان مقدمه ای برای استنتاجات نهایی مورد استفاده قرار می گیرد و علییرغم دستیابی به اسنادی معتبر و با ارزش طی این دو مرحله، نمی توان تنها با تکمیل آنها، که اطلاعاتی جدا جدا و مستقل می باشند، و بدون در نظر گرفتن کلیه ارتباطات و جایگاه یک مفهوم در میان بقیه، به استنتاج و استنباط حکم پرداخت که این کار نه تنها موجب انحراف و خطا خواهد شد بلکه در بسیاری از موارد به تردید منجر شده و امکان جزمیت و یقین در استنباط غرض شارع مقدس از باین خواهد رفت.

برای مثال علییرغم اینکه آیات قرآن کریم از حیث سند، معتبرترین اسناد بشماره می رود اما اگر ارتباط آنها با یکدیگر در نظر گرفته نشده و بصورتی جدا جدا و منقطع از هم ملاحظه شوند، همیشه انحراف و یا تردید را فراهم آورده و غرض شارع مقدس بدست نخواهد آمد. مثلا اگر در آیه: "فَاتَّخَذُوا الْإِنْدِيَةَ لَاقِبًا لِلَّهِ وَأَلْبَا لَيْوَمَ الْآخِرِ: كَا رِزَارِ كُنَيْدِهَا هُرْ كَسِي، كَمَا إِيْمَانُ بِهِ خَدَا وَرُزْقِيَا مَتْنِيَا وَرَدَه" است "و" لَكُمْ دِينِكُمْ وَلِي الدِّينِ: دِينِ شِمَا بَرَايِ خُودَتَانِ بَا شُدُودِ دِينِ مِنْهُم بَرَايِ مَنْ" را جدا جدا ملاحظه کرده و ارتباط این دو عبارت را در مجموعه کلمات و عبارات قرآن، در نظر نگیریم مسلما به تردید افتاده و نخواهیم دانست که آیا بالاخره باید در برابر کفار بشدت برخورد کنیم یا کاری بسه آنها

نداشته باشیم؟!

و یا ممکن است با ملاحظه آیه " ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله : مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس بهر طرف روی کنید بسوی خدا روی آورده اید " و توجه به اینکه زمانی هم قبله مسلمانین به سمت مسجد اقصی بوده است اینطور بذهن آید که قبله ضرورتاً جهت خاصی ندارد بلکه به هر طرف نماز خوانده شود جایز است در حالیکه با توجه به آیه : " فلنولينک قبله ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام : و البته روی ترا به قبله ای که خشنودت سازد بگردانیم پس روی کن به سوی مسجد الحرام " جهت قبله به سمت بیت الله الحرام نشان داده شده است .

همچنین اگر آیه " یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوه وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون " را به تنهایی در نظر بگیریم می توانیم بگوئیم که خوردن شراب تنها جهت نماز خواندن اشکال دارد و در سایر موارد منع نشده است | اصولاً این مسئله تنها محدود و منحصر به ادراک از کلمات وحی و استنباط احکام الله نیست بلکه در هر موضوعی صرف ملاحظه مواد اولیه یا اطلاعات جدای از هم و عدم توجه به ارتباط آنها مفید فایده نبوده و استنتاج صحیحی را بدست نخواهد داد . مثلاً اگر یک طبیب صرفاً یا تکیه به یکی از علائم بیماری در پی آن باشد که نسبت به علت بیماری خاصی نظر دهد مسلماً به اشتباه افتاده و نظر او صائب نخواهد بود چرا که بیماری های مختلفی، ممکن است در بعضی از علائم متشابه

باشند مثلا نسب شدید علامت بیما ری های متعددی از قبیل سرما خوردگی، عفونت روده، و حصه و نظایر آن می باشد که بدون توجه به سایر علائم این بیما ری ها و ملاحظه ارتباط یک علامت و نشانه با سایر علائم مکان شناخت آن بیما ری نیست.

همچنین برای شناخت دقیق و صحیح اجزاء یک اتومبیل نمی توان بدون در نظر گرفتن ارتباطات یک جز با سایر اجزاء به شناخت خلصت ها و آثار آنها نائل آمد مثلا تا ارتباطات پلاتین با شمع ها، باطری، کوئل و... مشخص نشود عملکرد و اثر پلاتین در کل اتومبیل روشن نخواهد شد.

بنا بر این هر اطلاعی اعم از اینکه اطلاع نسبت به موضوعات خارجی و طبیعی و یا آگاهی نسبت به مفاهیم وحی باشد ضرورتا با یستی در ارتباط با سایر اطلاعات و مفاهیم در نظر گرفته شده و جایگاه قرارگیری آن در میان کل مفاهیم و اطلاعات آن بخش با موضوع روشن و آشکار گردد و تنها در چنین صورتی است که می توانیم نسبت به صحت استنتاجات خود که حاصل مقدمات مرتبیطی هستیم،

اطمینان پیدا کرده و ادعا کنیم که در نتیجه گیری از اشیا، و خطا مضمون مانده ایم. ملاحظه این ارتباطات و تجزیه و ترکیب کلمات، مفاهیم و اطلاعات که بوسیله عقل صورت می گیرد روشی مهم در صحت استنتاجات و رشد ادراکات بشریفا می کند هر چند که خود مفاهیم و اطلاعات اولیه نیز بعنوان مواد مقدمات، در صحت استنتاجات بی ثناء شبر نمی باشند یعنی گاهی تغییر و جایگزینی مواد و مقدمات موجب پیدایش اطلاع و نتیجه گیری جدیدی میشود مثل جایی که یک



دلایل با مشاهده تب و گلودرد تواءم با بهم ریختگی چشم و بینی بیمار تشخیص سرما خوردگی می دهد و با دیدن تب و گلو درد اما همراه با علائم پوستی، نتیجه می گیرد که بیمار مبتلا به سرخک گشته است.

ولی گاهی است که مواد و مقدمات و اطلاعات اولیه یکسان و ثابت می باشد اما از آن جهت که ارتباط و دسته بندی آن مقدمات و اطلاعات تغییر می کند نتیجه گیری نیز دستخوش تغییر می گردد. برای مثال یک کارشناس اقتصادی سوسیالیستی در بررسی وضعیت بحرانی جامعه همان اطلاعات و آمار و ارقامی را مورد استفاده قرار می دهد که یک کارشناس اقتصادی سرمایه داری بکار می گیرد. اما از آن جهت که نحوه ترکیب و ارتباطات مقدمات و مواد اطلاعاتی به دو صورت انجام می پذیرد و نحوه نتیجه گیری و استنباط از وضعیت بحران در جامعه نیز وجود می آید. مثلا ملاحظه می شود که شتابت میزان تورم، وضعیت عرضه و تقاضا، میزان اعتبارات، کیفیت درآمد ارزی و... مسائلی است که مشترکاً در مقدمات تحقیق هر دو کارشناس فوق وجود دارد اما از آن جهت که هر یک از این دو بنحوی خاصی این مقدمات را با یکدیگر ترکیب می کنند و برای هر کدام از این اطلاعات جایگاه خاصی را مدنظر دارند آنها بنا بر کارشناس سوسیالیستی نتیجه می گیرند که علت وضعیت بحران سوء استفاده بی رویه بخش خصوصی در ابعاد تولید، توزیع و مصرف جامعه است و باید هر چه بیشتر از میزان اختیارات این بخش کاست و کنترل اقتصاد جامعه را به دست دولت سپرد و در عوض کارشناس سرمایه داری مدعی است که بایستی با

تجزیه‌ریزی هرچه بیشتر اعتبار را ت به بخش خصوصی قدرت تولید آنها را با لایبرده و حتی با پشتیبانی قوا نین حقوقی نظیر اعتبار رونظا پیر آن قدرت صاحبان سرمایه را برای رشد اقتصادی افزایش داد. بهمنی بمحض تغییر نحوه ریسک و قرا و گیری مواد و اطلاعات نتیجه گیری های مختلفی بوجود می آید .

مسئله مهم وقتا بل دقت اینست که عملییرغم اینکه می توان مقدمات واحدی را در ارتبالات مختلفی ترکیب نمود و نتایج مختلفی بدست آورد اما با پند دانست که فقط یک نحوه ارتبالات و دسته بندی خاص بین مقدمات صحیح بسوده و سازگار با مقدمات می باشد و نمی توان هرگونه ترکیبی را ما بین مقدمات خاصی صحیح و منطقی بحساب آورد مثلا در همان مثال فوق که یک تحلیل اقتصادی بر اساس اطلاعات و آمار و ارقام یکسانی در دو دستگاه اقتصاد غربی و شرقی انجام می پذیرد اینطور نیست که هر دوی این نتیجه گیری های مختلف سازگار با اطلاعات و مقدمات مشترک باشند چه بسا که از دیدگاه اسلامی که انشاء الله در درسهای آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت هر دوی دسته بندی های فوق غلط بوده و از لحاظ منطقی ناسازگار با مقدمات و عینیت است .

شاید مطلب فوق که بسیار مهم و با اهمیت می باشد را بتوان با توجه به جمع دو عدد در دو دسته بندی مختلف بهتر نشان داد. مثلا دو عدد ۱۲ و ۴ در دستگاه ده دهی به دو صورت قابلیت جمع دارند اما فقط یکی از آنها صحیح و سازگار با مقدمات می باشد یعنی هم میتوان عدد ۳ را زیر عدد ۲ از ۱۲ نوشت و جمع کرد که

حاصل مساوی با ۱۵ میشود و هم میتوان ارتباط آنها را تغییر داده و ۳ را با عدد ۱ از ۱۲ در یک ردیف دسته بندی کرده و جمع نمود که در این صورت حاصل مساوی ۴۲ می گردد در روشن است که تنها عدد ۱۵ بعنوان نتیجه گیری سازگار با مقدمات بوده و عدد ۴۲ مقدمات خویش را نفی می کند و دلیل آنها اینست که در جمع عدد ۱۲ و ۳ در جایگاه متناسب با خود قرار نگرفته و هنگامی که همراه با عدد دهگان از ۱۲ در یک ردیف قرار می گیرد در واقع معادل ۳ محسوب خواهد شد.

ملاحظه میشود که نحوه قرارگیری و جایگاه یک اطلاع در ترکیب با سایر اطلاعات تا چه اندازه مهم و حیاتی است که اگر به آن توجه دقیق نشود چنانچه بسیاری از نتیجه گیری ها غلط و ناسازگار با واقع می گردد و این مطلب بخصوص در جمع بندی آیات و روایات از حساسیت ویژه ای برخوردار است و نشا نگر آنست که هر کلمه از کلمات وحی جایگاه خاصی را در تجزیه و ترکیب آیات و روایات دارا بوده و نه تنها نمیتوان با قرار دادن هر دسته بندی و ارتباطی ما بین کلمات وحی، هرگونه استنتاجی را به وحی نسبت داد بلکه ممکن است با ترکیبی نادرست از آیات و روایات به استنتاجی رسید که با مقدمات واصل وحی ناسازگار در آید.

برای مثال وقتی این قسمت از مناجات "عمیت عین لاتریک: کوربا د چشمی که ترانبیند" را با این آیه "شریفه" و جاء ربک وال ملک صفا صفا: و پروردگارت با فرشتگان صفا صف بیاید" بدون رعایت ضوابط لازم ترکیب می کنند و العیاذ بالله چنین نتیجه می گیرند که خداوند دارای جسم است و با چشم سرقا بلیت روءیت

دارد نتیجه‌ای را بدست آورده اند که نفی کننده مقدمات و یا اصول اعتقاد است .  
 به عبارت دیگر تجزیه و ترکیب و تعیین جایگاه یک مفهوم در کلمات وحی  
 امری اعتباری و قراردادی نیست و نمی‌توان بنا به قرار داد خودمان از کلمات  
 وحی در هر جایی و برای هر منظوری استفاده نمود و هرگونه نتیجه‌گیری و  
 استنتاجی را به عنوان احکام الهیه به خدای سبحان نسبت داد . بلکه باید با  
 کشف کیفیت ارتباطات ما بین کلمات وحی در جهت استنباط احکام الهیه گام  
 برداشته و با یکا رگیری هر آیه و روایتی در جایگاه خاص خودش ، مقصود شارع مقدس  
 را دریافت ، به همین دلیل کلیه اطلاعاتی که وضعیت آنها بصورت جدا جدا در  
 تحقیق در اصل صدور جهت صدور مشخص گشته ، در مرحله " دلالت صدور " در حالتی  
 مرتبط و هماهنگ با یکدیگر مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد و جایگاه هر مفهوم  
 در میان سایر مفاهیم وحی روشن و آشکار می‌گردد . کشف این ارتباطات مبتنی  
 بر دستبندی به قواعد و اصولی است که همانند ابزار و ساطی فقیه را در جهت  
 تجزیه و ترکیب صحیح کلمات وحی بیاری می‌رساند و او را از خطرات انحراف و خطا در  
 استنباط از آیات و روایات مصون می‌دارد و باید گفت به همان اندازه که تسلط  
 یک مجتهد یا فقیه بر این اصول و قواعد جمع بندی بیشتر می‌شود ضرورتاً در تجزیه  
 و ترکیب کلمات وحی و بنا به تعیین فرض شارع مقدس از جزمیت و الیمینسان  
 بیشتری برخوردار خواهد بود .

این اصول و قواعد جمع بندی که کیفیت ارتباط صحیح کلمات وحی را با

یکدیگر مشخص می‌نماید و در واقع همان امری را متکفل است که قواعد و قوانین منطقی نظر برای اثبات یک برهان فلسفی در مفاهیم کلی نظری تکفل دارد یعنی میتوان گفت علی‌رغم اینکه این اصول وقواعد استنباط احکام الله موضوعاً با قوانین منطقی متفاوت است اما نسبت آن با فقه و فقیه همان نسبتی است که منطق با فلسفه و فیلسوف دارا می‌باشد .

در جهت کشف این قواعد و اصول که لازمه درک صحیح و دقت‌های عقلی پیچیده در کلمات وحی می‌باشد، هر چند که ارشاداتی در اخبار وجود دارد اما باید دانست که این ارشادات در واقع ارشاد به حکم عقل بوده و در جهت راهنمایی انسان به آن مسائلی که عقلی صرف است گفته شده است، نه اینکه در موضع تعبد و اطاعت بی چون و چرا وارد شده باشد، درست به مانند اخباری که برای اثبات اصول اعتقادات که صدر صد عقلی است (مثلاً اثبات وجود صانع) برای ارشاد و راهنمایی عقل ازائمه هدی (ع) درست است، در غیر این صورت اگر بخواهیم ابزار و قوانین استنباط احکام از کلمات وحی را تعبدی دانسته و قائل باشیم که کلمات وحی باید بیانگر این ابزار وقواعد و اصول باشند باز مسئله به قوت خودش باقی بوده و ناچار خواهیم بود که قواعد و قوانین عقلی را برای فهم آن ابزار از کلمات وحی درست داشته باشیم یا اینکه بپذیریم که هیچ موقعی نخواهیم توانست در صحت و سقم تجزیه و ترکیب‌های عقلی کلمات وحی سخن گفته و در فهم احکام خدا به جزمیت و یقین دست یابیم فقهای شیعه در طول تاریخ

فقه و فقهائت با دقت های عقلی موجز و پیچیده ای که در جهت دستیابی به قانونمند<sup>۵</sup> و اصول تجزیه و ترکیب کلمات وحی انعام داده اند، اثبات نموده اند که می توانند عقل را در نهایت قدرت خودش در خدمت به وحی قرار داده و همه کوشش عقلی خود را مصروف فهم صحیح مقصود شارع مقدس و استخراج احکام الهیه از کلمات وحی کنند نه اینکه راه و روشی را پیشه خود سازند که تنها بیضا به ما نند اصحاب رای و قیاس به جا کمیت رای و نظر و پسند شخصی بر آنچه که منظور و مقصود خدای سبحان بوده است منجر شود. تنها بدین وسیله است که می توانیم بگوئیم عقل در خدمت به وحی قرار گرفته و می تواند در جایگاه و موضع مناسب خویش و در فهم دلالت کلمات وحی ما را یاری رساند.

## درس یازدهم

### "بکارگیری قواعد و اصول عقلی در استنباط احکام الهی"

صحبت پیرامون موضوع این درس را با طرح این سؤال آغاز می‌کنیم که اصول و قواعدی که برای جمع بندی صحیح مفاهیم و کلمات وحی به آنها تکیه می‌شود کدام است؟ آیا این اصول و قواعد همان قواعد و قوانین ادبیات عرب است؟ آیا اگر کسی صرفاً به ادبیات عرب تسلط باشد می‌تواند با ترجمه آیات و روایات به فهم غرض شارع مقدس نائل آید؟ و به عبارت دیگر آیا "فقیه" همان "ادیب" است؟

روشن است که همه کار عظیم اجتهادی در جهت دستیابی به احکام الهی در دانستن معانی ساده کلمات وحی و بصرف تسلط بر ادبیات عرب برای ترجمه آیات و روایات خلاصه نمی‌شود بلکه باید گفت که تسلط بر ادبیات عرب و لغت‌شناسی مقدمه‌ای در "تحقیق در دلالت صدور" بشمار می‌رود و شرط لازمی برای استنباط احکام الهی است اما کافی نمی‌باشد. به عبارت دیگر از آن جهت که "فرهنگ کتاب و سنت" به زبان مبین عربی است، "تحقیق در دلالت صدور" در ابتدای کار نیازمند تسلط بر ادبیات و قواعد و قوانین زبان عربی می‌باشد ولی این، آغاز راه پیچیده و سنگینی است که نهایتاً باید به استنباط "اوامرو

نواهی " الهی ختم گردد و این فاصله تنها با دانستن زبان عربی و آگاهی بر دستور آن زبان طی نخواهد شد. چرا که قواعد دستوری زبان، صرفاً فرد را با پیچیدگی‌ها و ظرایفی که در یک زمان برای انتقال معنا وجود دارد آشنا می‌سازد اما دستیابی به اصول الهی نیازمند قواعد و اصولی است که امکان سنجش مفاهیم عبارات و کلمات را در ارتباط با یکدیگر، فراهم ساخته و نسبت آنها را با یکدیگر معین گرداند. به معنی درست است که احکام، دستورات و اوامر و نواهی الهی در زبان عربی در قالب اشکال خاصی پیمان میشوند و در ظاهر اینطور بذهن می‌رسد که می‌توان با دانستن این قالب‌ها و اشکال مختلف مواد (مثلاً دانستن اشکال مختلف صیغه امر) احکام را استنباط نمود اما باید دانست منظور از فهم دستورات الهی صرفاً آشنایی لغوی با کلمه " امر " بصورت " الف "، " میم "، " ر " نیست، بلکه استنباط یک نحوه رابطه خاصی است که " فرمان دادن " و " طلب کردن " را از جانب خدای متعال، انتقال می‌دهد و چرا چنین کیفیتی از ارتباط و طلب، بین خالق و مخلوق یا دستور دهنده و دستور گیرنده ضرورتاً در پی دقت عقلی برای یافتن ارتباطات کلیه مفاهیم و حتی با یکدیگر وجود می‌آید که نه تنها این موضوع با دانستن معانی ظاهری کلمات و عبارات بدست نمی‌آید، چه بسا با توجه به یک عبارت و بدون توجه و دقت عقلی در رابطه آن بسا سایر عبارات که خلعت مندی دقیق آنرا مشخص نماید در نتیجه گیری به خطا و انحراف دچار شویم برای مثال تا مفاهیم مختلف با یکدیگر اصلکاً داده نشده و عام از



خاص، مفهوم از منطوق، نص از ظاهر، مطلق از مقید، مجمل از مبین و دهم اخصت هندی دیگر عبارات (که انشاء الله در آینده پیرامون این قواعد توضیح خواهیم داد) از یکدیگر تمیز داده نشود نخواهیم توانست وضعیت دقیق عبارات را یافته و جایگاه حقیقی یک عبارت در میان کل مجموعه آیات و روایات را ملاحظه نمائیم و حتی می‌توان گفت که دقت‌های عقلی از این هم فراتر رفته و به جایی می‌رسد که از تجزیه و ترکیب مفاهیم با یکدیگر، محاسبه شدت و ضعف کیفیت "فرمان و طلب الهی" صورت گرفته و نحوه امرونی‌های خدای سبحان روشن می‌گردد که بخصوص در این مرحله قواعد و قوانین دستور زبان و ادبیات جایی نداشته و یک ادیب صرف، از درک این معانی عاجز است.

بنابراین دو دسته قواعد و قوانین را در تحقیق در دلالت صدور، باید از

یکدیگر متمایز داد:

اول: قواعد و قوانینی که در دستور زبان عربی و ادبیات عرب موجود است و بعنوان علوم مقدماتی، فراگیری واحاطه کامل بر آنها در اولین مرحله ارزیابی کلمات وحی امری ضروری است زیرا قبیل از اینکها و امر و نواهی الهی مشخص گردد آشنایی و تسلط به زبانی که "فرمانها" و "طلب کردنها" در آن قالب برای مابیان شده است، اجتناب ناپذیر است.

در این مرحله ابتدا باید با صرف و نحو آشنا شد که در آن معانی ساده لغات و ترکیب لغات با یکدیگر بررسی می‌گردد و سپس برای احاطه بر کیفیت رساندن

مقاصد، علم "معانی بیانی" فراگرفته میشود، یعنی ابتدای الفاظ بصورت جداگانه بررسی شده و معانی آنها شناخته میشود، سپس ترکیب آنها و در مرتبه سوم ملاحظه می‌شود که چگونه می‌توان این الفاظ را با یکدیگر ترکیب کرد تا از آن طریق مقاصد خود را به دیگران انتقال داد. به عبارت دیگر از آنجا که مجموعه فرهنگ ادبیات عرب به ما ننهد هر مجموعه دیگری از ارتباطات خاصی تشکیل شده است که در واقع آن ارتباطات، بیابانگر تنها نوسمندی آن فرهنگ و نشانه‌دهنده حقیقی بودن جایگاه یک لفظ در میان مجموعه الفاظ و فرهنگ عرب است، به همین دلیل بناچار از قواعد و قواعد و قوانینی نیز برخوردار می‌گردیم که احاطه بر آنها امکان شناختی تناسبات خاص یک لفظ را در ترکیب با سایر الفاظ در یک فرهنگ ممکن می‌سازد. یعنی هر چند ممکن است گفته شود که گذاشتن یک لفظ برای یک معنا خاص اعتباری و قراردادی است اما در مجموعه یک فرهنگ الفاظ با یکدیگر تناسبات و ارتباطات حقیقی ای خواهند داشت که لازم است تحت قواعد و قوانینی شناخته شوند در غیر این صورت زبان و ادبیات از غرض اصلی خود که ایجاد ارتباط و مفاهیم است دور افتاده و باید بتوان بدون توجه به هرگونه آثار و لوازمی که الفاظ با یکدیگر دارند، از هر عبارت و کلمه‌ای، به هر مطلبی پی برد که در این صورت مفاهیم متنوع و محال می‌گردد. همین مطلب است که باعث شده ادبیات هر فرهنگ قواعد و قوانینی مخصوص بخود داشته باشد و در آن نحوه تجزیه و ترکیب واژه‌ها و ارتباطات و تناسبات آنها با یکدیگر مشخص گردد.

بنا بر این لازم است که فقیه در ابتدای کار با احاطهٔ بر این قواعد و قوانین از کیفیت الفاظ و تناسبات آنها آگاهی پیدا کند تا در درک معنای ظاهری کلمات وحی دچار خطا و اشتباه نگردد.

دوم : اصول و قواعدی که در واقع اساس تحقیق در دلالت صدور را تشکیل داده و نهایت دقت‌های عقلی فقیه، بکمک آنها انجام می‌گیرد و میتوان گفت بمشابهٔ ابزاری برای صحت و سقم استنتاجات فقیه بشمار می‌رود که اصلاً به "علم اصول" معروف می‌باشند. علم اصول در واقع روشی است که مجموعه کلمات وحی - که ابزار انتقال دستورات الهی می‌باشند - را به محاسبهٔ عقلی می‌کشد. اما نه از آن جهت که صرفاً معانی سادهٔ الفاظ و کلمات را بیابد بلکه بدین منظور که شدت و ضعف طلب و یا فرمانی را در مجموعهٔ کلمات وحی روشن سازد. مثلاً بر اساس اصول و قواعدی میتوانند کیفیت رابطهٔ بین امر و نهی و مقتضیات عقلی بین آن دو را مشخص کند. عبارت دیگر این اصول و قواعد بدین منزهٔ روشی برای جمع بندی و سامان دادن بخشی از ادراکات انسان است که در کنار ادراکات حسی و تجربی، و ادراکات عقلی و نظری، ویژگیهای مخصوص به خود را داشته و حکایت از "کیفیت رابطهٔ مفاهیم" انسانها می‌کند. برای مثال گاهی بحث از ادراکات و مفاهیم عقلی و نظری است که معلومات کلی و تجربی انسان را تشکیل می‌دهند مثل مفهوم وجود و عدم، و زمانی است که ادراکات انسان از ادراکات اشیاء مادی است که بوسیلهٔ حس و تجربه بدست می‌آید و ادراکات و معلومات

تجربیی وی را بوجود می‌آورند مثل ادراک از گرمی آتش و یا برودت یخ اما گاهی صحبت از ادراک خاصی است که مثلاً ناظر بر ارتباط میان دستوردهنده و دستورگیرنده است. یعنی "فرمان" نحوه‌ای ارتباط است که انسان از آن ادراک خاصی را دارد و این نحوه ارتباط یعنی "دستور دادن" و "دستور گرفتن" یا "فرمان دادن" و "فرمان گرفتن" در عموم افراد و میان عامه انسانها مشاهده می‌گردد. حال ممکن است این نحوه ارتباط در زبانهای مختلف به لفظهای متفاوتی ادا شود اما همگی حکایت از کیفیت ارتباط را به‌طور خاصی میان انسانها می‌کنند که میان همه مشترک بوده و همه از آن ادراک یکسان دارند. معنای "امر" و "نهی" همانطور که در زبان عربی وجود دارد و کیفیت ارتباطی مثل "فرمان" و یا "منع کردن" و "بازداشتن" را می‌رساند، در سایر زبانها و در قالب اشکال مختلفی نیز وجود دارد. لذا این روابط که کیفیت طلب و خواستن انسانها و مفاهیم افراد با یکدیگر را در جامعه برعهده دارد تحقیقی است و در هر جایی که جمع و جامعه‌ای وجود داشته باشد این روابط نیز وجود خواهد داشت و به محض تحقق چنین روابطی آثار و خصوصیات خاص خود را بروز می‌دهند. وقتی درباره خصوصیات رابطه‌ای که شدت طلب و پیا شدت منع و بازداشتن را می‌رساند، بحث میشود نتایج بدست آمده تنها بر واکنشهای خاصی و برای قوم و گروه خاصی صادق و قابل فهم نمی‌باشد بلکه آنچه چیزی که از مفهوم "امر" و "نهی" و خصوصیات و آثار این روابط بدست می‌آید ریشه در نوعی از ارتباطات حقیقی جامعه انسانی

دارد به همین دلیل این روابط به ما نندهمه<sup>۱</sup> اشیاء خارجی و کیفیات حقیقی دیگری از خصال و قانونمندی خاصی برخوردار بوده و تحت قواعد و قوانینی قابلیت سنجش داشته و ملاحظه آثار آنها ممکن می‌گردد، یعنی به‌همان صورت که یک اسید بر روی فلزات متفاوت آثار متفاوتی می‌گذارد و قابل اندازه‌گیری و محاسبه است به‌همان صورت میتوان نسبت‌های مختلف و درجات متفاوت شدت و ضعف کیفیت رابطه‌ای را بنام "فرمان" و "امرونی" ملاحظه نمود. یعنی فرمانها از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر تفاوت کرده و آثار متفاوتی خواهند داشت. گاهی "فرمان" دلالت بر شدت طلب می‌کند بطوریکه سربا زدن از آن فرمان مؤاخذة و توبیخ را بدنبال دارد و گاهی دستور دهنده فرمان می‌دهد اما شدت طلب و خواستن به حدی نیست که در صورت انجام ندادن، عقاب و مؤاخذة‌ای در میان باشد.

و مهم اینست که دانسته شود به‌همان صورت که در سایر ادراکات بشر میتوان با تجزیه و ترکیب مواد اولیه و مقدماتی به استنتاجات جدید دست پیدا کرده و جایگاه یک اطلاع را نسبت به سایرین مشخص نمود در اینجا هم فقیه با تسلط بر قواعد و قوانین علم اصول نسبت مفاهیم وحی را با یکدیگر پیدا کرده و درجات مختلف رشد و ضعف او را مروا<sup>۲</sup>هی الهی را از آیات و روایات کشف می‌نماید.

شاید بتوان گفت که این اصول و قواعد عقلی که در جهت شناخت کیفیت ارتباطات انسانی بکار گرفته میشود از جهتی مخصوص و منحصر به فهم متون و وحی نبوده و نمی‌باشد بلکه برای شناخت هر فرهنگ و ضرورتها<sup>۳</sup> می‌بایست به آن تفسک

جهت تا در استنباط کیفیت ارتباطات انسانی آن فرهنگ به اشتباه دچار نشود. اما از آن جهت این روش در فرهنگ اسلام از اعتبار و ارزش و لاقی برخوردار است که بعنوان ابزاری برای استنباط مقصود شارع مقدس تلقی می‌گردد یعنی در جاییکه ارزش کلمات از ادراکات بشری فراتر رفته و کلمات حامل فرمانی شدند که آن فرمان ساخته درک انسان نبوده بلکه مر خداوند متعال باشد، در آنجا لازم می‌آید که برای تبعیت و فرمانبرداری از دستورات الهی و عدم تخلف از احکام وحی، قواعد و اصولی بکار گرفته شود که بکمک آنها نسبت‌های حقیقی مفاهیم وحی کشف گردیده و امکان خطا و اشتباه از بین برود.

و باید گفت بر پایه بکارگیری این روش متقین و دقیق است که فقهای عظام قادرند به همان صورت که حکمای الهی در اثبات اصول اعتقادات مبتنی بر برهان‌ها و نظری به قطع و یقین دست می‌یابند، در مرحله استنباط احکام الهی نیز بسیاری از فرامین و نواهی را با همان جزمیت و یقین به خداوند سبحان نسبت دهند در حالی که خوب می‌دانند که دروغ بستن به خداوند تبارک و تعالی از بزرگترین گناهان است و توجه به مطلب فوق است که اهمیت قواعد و اصول عقلی و نه پست تلاش عقلی فقها را در جایگاه مناسب خویش نشان می‌دهد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که فقهای شیعه مبتنی بر فقه سنتی توانسته‌اند بدور از هرگونه افراط و تفریط در بکارگیری عقل، جایگاه مناسب دقت‌های عقلی بشر را، برای فهم دستورات الهی و در جهت تعبد و بندگی خدای متعال،

پیدا کرده و "عقل را در خدمت به وحی" به استخدام درآورند و به این ترتیب نه ترس از رجحان دادن رأی و نظر شخصی بر کلمات وحی موجب گشت که باب عقل را یکسره تعدیل نمایند و نه لایبالی گیری های اصحاب رأی و قیاس را پذیرا شدند تا بی‌مها با منابع وحی را با عقل و سلیقه شخصی خویش محک زنند بلکه با کشف قواعد و اصول عقلی، مسلح به ابزاری شدند که امکان هرگونه انحراف و خطا در استنباط احکام الله را از میان برده و جزمیت و یقین ناشی از نهایت جهد و کوشش عقلی، در نسبت دادن او امر و نواهی به خدای سبحان را به همراه می‌آورد. انشاء الله در دروس بعد که پیرامون این اصول و قواعد توضیحاتی را خواهیم آورد. عظمت و دقت فقه سنتی در برابر سایر روشها روشن خواهد شد.

## درس دوازدهم

"نحوه شناختن اصول و قواعد فقهیه" الفایده

گفته شد که به قواعد و قواعد فقهیه که در کتب احکام پاری می‌کنند و نقش آنها در استدلالات فقهیه معادل نقش منطق نظری در تجزیه و ترکیب مفاهیم کلی نظری است "علم اصول" اطلاق می‌شود.

اما لازم است که برای آشنایی هرچه بیشتر با خود این قواعد و اصول و دقت آنها عقلی پیچیده‌ای که بالمره در محدوده ادبیات نمی‌باشد، به بررسی گوشه‌ها پسی از این قواعد و اصول پرداخته شود و "سیریکا رگیری اصول و قواعد تجزیه و ترکیب کلمات وحی" در آخرین و اساسی ترین مرحله تحقیق یعنی، "تحقیق در دلالت صدور هرچه بیشتر آشکار شود و روشن گردد که بدون تسلط بر ابزار و قواعدی که صحت و سقم مفاهیم را بتوانند از زبانی نماید، به هیچ وجه نمی‌توان برای استخراج حکم به سراغ آیات و روایات رفته و یا جزمیت و یقین مطلبی را به خداوند سبحان و اسلام نسبت داد.

برای این منظور ملاحظه می‌نمایم که فقها ابتدا قواعد و قواعد فقهیه را بکار می‌گیرند که حاصلت مجموعه الفاظ را برای آنها روشن گردانند و برای این منظور ابتدا واژه‌ها و معنی کلمات را بصورت جدا جدا مورد بررسی قرار داده و سپس



ترکیب کلمات بصورت جمله و عباراتی که در بردارنده یک مفهوم می باشد را مورد  
 دقت و بررسی قرار می دهند و به این ترتیب با دستیابی به ویژگیها و دسته بندیها<sup>ی</sup>  
 مختلف در مجموعه الفاظ قادر خواهند بود که نسبت تا <sup>۱</sup>ثیریک عبارت را در جهت  
 کشف شدت و ضعف او و مراد واهی الهی معین گردانند. درست به مانند صنعتگر  
 ماهری که بوسیله ابزار تخصصی خود خلعت و آثار مواد اولیه خود را در ابتدا  
 شناسایی میکنند تا بتوانند از هر کدام در جای مناسب خویش بهره گیرد. در اینجا  
 نیز فقیه ابتدا به شناسایی واژه ها و کلمات بصورت جداگانه پرداخته و سیر  
 تحولات واژه ها را مورد دقت قرار می دهد چرا که مشاهده می شود، پس از ظهور اسلام  
 تصرفاتی در لغات عربی بعمل آمده و شارع مقدس واژه هایی را که قبلا در معانی  
 و مفاهیمی خاص استفاده می شده است در احکام و دستورات مخصوص به شریعت اسلام  
 بکار گرفته است، همچنین لغات و واژه هایی هستند که بعد از زمان صدر اسلام،  
 بر اثر کثرت استعمال مسلمین در معانی خاصی استفاده میشوند لذا تحقیق  
 و بررسی در این واژه ها برای فهم صحیح کلمات وحی مهم می باشد و لازم است که  
 معانی مفاهیم واژه هایی که در طول زمان دستخوش تغییر شده اند شناسایی  
 شود مثلا تحقیق و بررسی میشود که معنای حقیقی عرفی یک لفظ قبل و بعد از  
 نزول وحی چه بوده است؟ آیا از الفاظی بوده است که با آمدن وحی معنایش،  
 عوض شده و از معنای عرفی خود خارج شده است؟ بعنوان نمونه مشاهده میشود  
 لفظ " صلوه " که شارع مقدس آن را برای اعمال مخصوص نماز مسلمین اطلاق کرده

است در زمان جا دلالت به "دعا" معنی می شده است و یا لفظ "هج" که در لغت عربی به معنی "مطلق قدم و عزم" بوده، اسلام آنرا برای مناسک مخصوصی بکار برده است که اصلاً معنا و مفهومی را که شارع مقدس از لفظی مراد دارد به "حقیقت شرعیه" و معنی عرفی آن به "حقیقت لغوییه" عرفی" معروف است.

همچنین الفاظی را می توان مشاهده نمود که قبل از اسلام استعمال می شده اما بعدها بر اثر تکرار استعمال مسلمین در معنای دیگر، معنای سابق آن عوض شده است که اصلاً اینگونه واژه ها "حقیقت متشرعه" نامیده می شوند.

به این ترتیب ملاحظه می شود که ابتدا الفاظ تک تک مورد شنا سایی قرار گرفته و معانی مختلف آنها با بررسی سیر تحولات یک واژه مورد دقت قرار می گیرد. اما پس از اینکه تحقیق جامع در خصوص شنا سایی هیئت کلمات و واژه ها صورت گرفت، مطالعه بر روی هیئت مجموعه کلمات بصورت یک "جمله" آغاز می شود. یعنی از آنجا که کلمات در رابط های مختلف، جملات متعددی را تشکیل می دهند که دارای معانی و مفاهیم مختلفی هستند لازم است به تجزیه و تحلیل جملات و ملاحظه خصوصیات و ویژگیهای خاص هر جمله پرداخته شود که در این مرحله قواعد و قوانین اصولی، در واقع مشخص کننده خصلت مندی جملات می باشند و موضع جمله را با دیگر جملات از جهت مفهومی معین می سازند این نحوه دقت و بررسی موجب می شود که جملات در دسته بندی های مختلفی قرار گرفته و جایگاه هر جمله در مجموعه جملات و عبارات روشن و آشکار گردد.

برای مثال ملاحظه میشود که پیا میر ( ص ) فرموده اند " بر مرگوسفندی که از علف بیابان تغذیه کند زکات تعلق میگیرد " آیا از این عبارت میتوان چنین نتیجه گرفت که " پس بنا بر این برگوسفندی که از غیرا ز علف بیابان تغذیه می کند زکات تعلق نمیگیرد " ؟

و آیا از آیه مبارکه " ولا تهلل لهما ف : به پدر و مادر خود ا ف مگو " میتوان استفاده نمود که زدن پدر و مادر هم منع شده است ؟

ملاحظه میشود که جمالات ممکن است بر مضمون و معنی دلالت کنند که مستقیماً و بصراحت از متن کلام بدست نمی آید اینجاست که لازم میشود با اصطلاح " علم اصول " مفهوم و " منطوق " کلام مورد شناسایی قرار گیرد .

همچنین اگر به عبارتی برخورد نماشیم که فرموده باشد " هر که را در حال جنگ در راه خدا است اکرام کنند " این جمله قطعاً مشمول کسانی میشود که مستقیماً در جنگ مستند لیکن آیا کسانی که در پشت جبهه بسیجی برندا ما در حال آماده باش میباشند و یا افرادی که در پشت جبهه مورتدارگانی را بعهده دارند را نیز شامل می شود ؟

همچنین اگر گفته شود " مداد العلماء افضل من دماء الشهداء " : مرکب دانشمندان از خون شهیدان برتر است " آیا از این جمله میتوان استفاده نمود هر چیزی را که دانشمندان بنویسد ... حتی اگر نامه ای عادی برای فرزندش باشد آن مرکب ارزشی برتر از خون شهیدان را دارد یا نه چنین استفاده ای جایز نیست ؟

برای روشن شدن سئوالات فوق لازم است "نص و ظاهراً" کلام مورد بحث قرار گیرد و خصوصیات هر یک در نتیجه گیری معین شود.

گاهی کلامی بصورت مبهم گفته می شود، بطوریکه شنونده نمی تواند بطور قطع به مقصود گوینده دست پیدا بدولی ممکن است با جملاتی که گوینده در گذشته های بعدی خویش می آورد مقصود وی روشن گشته و کلام نخستین از آنها مودر آید در اصطلاح اصولیین جمله نخستین را "مجمل" و جمله دوم را "مبیین" می گویند و اینگونه عبارات و کلمات دوپهل و در طول تاریخ تشیع که همیشه در اقلیت و تحت فشار بوده اند برای حفظ اسلام و پیشبرد اهداف مهمتری، رویه های رایج محسوب می شده است و گذشته از ائمه معصومین (ع) پیروان آنها نیز در مواقع زیادی از این شگرد استفاده کرده اند مثلاً معروف است که عقیل در وقتی که معاویه وی را وادار کرد که علی را سب کند (ع) را سب و ناسزا گوید، وی در مقابل مردم حاضر شد و گفت: "امرئی معاویه ان اسب علیاً الا لعنوه: معاویه مراد دستور داده است که علی را ناسزا گوئیم همان ای مردم شما اورالعن و نفرین کنید!!" روشن است که ضمیر "ا" و "در پایان جمله دوپهل است و معاویه را هم می تواند در برگیرد.

بخصوص در استنباط دقیق حکم شرع شناسایی مجمل از مبیین مطلب مهمی است که اگر دقت نشود ممکن است فهم معانی دقیق یک عبارت بدست نیاید مثلاً آمده است: السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهم: دستهای دزد را چه مرد یا شد چه زن قطع کن "اما اولاً یا منظور از قطع بریدن و جدا کردن است یا

صرف مجروح نمودن مورد نظر است؟ شایا کیفیت بریدن و مقداری که از دست  
باید بریده شود چقدر است؟ یا همه دست باید از سرشانه بریده شود یا نه تنها مج  
ویا انگشتان مورد نظر است؟ می بینیم که از جهات متفاوتی باید مورد دقت  
قرار گیرد تا مفهوم دقیق آن بدست آید.

ممچنین گاهی در قوانین و دستورات شریعت درباره موضوعی حکمی عام  
صا در شده و در جای دیگر برای عده ای از افراد همان موضوع حکمی برخلاف آن  
مطرح گردیده و با اصطلاح عده ای را استثناء کرده است مثلا اگر آمده باشد: "عنه  
علوم و دانشها خوب و نافعند"، و از طرف دیگر داشته باشیم "تنها علوم اسلامی  
خوب و نافعند"، چه باید کرد؟ همچنین اگر داشته باشیم "اطعم کل فقراء:"  
تمام فقرا را اطعام کن" و از طرف دیگر آمده باشد: "اطعم الفقیر المسلم:"  
فقیر مسلمان را اطعام کن" در این صورت چه باید کرد؟ آیا در صورتیکه مفهوم  
عام می تخصیص بخورد می توان به همان مفهوم عام عمل کرد یا نه؟ آیا عبارات عام  
در قرآن کریم را می توان با سنت تخصیصی زد یا اینکه اگر تخصیصی برای آیات  
کتاب مطرح باشد بایستی فقط در خود کتاب از آن جستجو کرد؟ آیا خبر متواتر  
می تواند مخصص باشد یا خبر واحد در این رابطه معتبر است؟

اصولا مخصص بعد از چند جمله به کدام یک بر می گردد مثلا اگر گفته شود  
"اکرم العلماء و اطعم الفقراء الا فاسقهم؛ علماء را اکرام کن و فقراء را  
اطعام نما بجز فاسقین از آنها را" آیا فاسقین فاسقند یا مخصص فقراء است یا

علاوه بر فقره ۱، علما<sup>۲</sup> را هم شامل میشود و دقت های عقلی موجز و پیچیده ای از این قبیل که چه بسا پاسخ های نادرست به سئوالات فوق اثرات مستقیمی را در انحراف و خطا در استنباط مقصود شارع مقدس در پی خواهد داشت .

به این ترتیب ملاحظه میشود که با بکارگیری این قواعد اصولی و نظایر آنها خصوصیات و جایگاه عمیقات و جمالات مشخص میشود و هر جمله ای موضع و نقشش خاصی را در راه استنباط احکام الهی پیدا میکند تعداد این قواعد از ابتدای پیدایش علم اصول تا کنون از ۹۰ قاعده اصولی تجاوز کرده است و هر چه قاعده و قانون در این علم با استدالات متقن اضافه یا کم شده است در واقع ابسزار محاسبه و منطق استنباط احکام قوت و استحکام بیشتری پیدا کرده است همچنین ممکن است در سیر رشد علم اصول کسانی به اتکاء قدرت فکری و استدلالی خود بتوانند اصول دیگری را بر آن بیفزایند و یا حتی با استدلال و دلیل برخی از اصول را غیر ضروری دانسته و آنها را از مجموع قواعد اصولی حذف گردانند که در هر دو صورت دقت محاسبات و قدرت سنجش فقیه بیشتر شده و امکان به اشتباه افتادن و خطای در استنباط کمتر میشود .

البته دقت های عقلی به همینجا خاتمه نمی یابد، بلکه پیچیده ترین مرحله آن بعد از ملاحظه خصوصیات مجموعه الفاظ است که با بستن با مجموعه نگری در همه آیات و روایات میزان شدت امرونی خدای سبحان را معین کرده و حکم به وجوب، حرمت، استحباب، کراهت یا باحراه را بدست آورد. که انشاء الله در درس آینده پیرامون چگونگی آن توضیح خواهیم داد .

## درس سیزدهم

### "شناخت قوا عدعقلی امرونی و تاء شیر آن در استنباط احکام"

بعد از اینکه نقش کلمات در هیئت های مختلف معین گشته است و نیز منطوق جملات از مفهوم آن جدا شده و همچنین عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، نص و ظاهرها خصوصیت و ویژگی دیگر عبارات مکتوب در کتاب و سنت روشن گردیده است، اکنون نوبت آنستکه مجموعه این مفاهیم در ارتباط با یکدیگر و نسبت به او امرونهاهی ملاحظه شود تا بدین ترتیب با یک نگرش همه جانبه نسبت به مجموعه آیات و روایات، احکام، که بیا نگر را بطنه انسان با خدا و انسا نهایی دیگر و اشیاء میباشند، از لسان شاعر مقدس استنباط گردد.

این مرحله از تحقیق در واقع دقت و تاء مل عمیق در یافتن "نسبت مفاهیم" به یکدیگر "مستقل از الفاظ" مختلف است، یعنی جدای از اینکه یک مفهوم از یک "کلمه" یا یک "جمله" و یا چندین صفحه و ترکیب عبارات مختلف مشتق شده باشد، خود مفهوم بطور مستقل مورد دقت قرار گرفته و پیرامون آن بحث و گفتگو میشود. مثلا ممکن است مفهوم "امر" در الفاظ و عبارات مختلفی در مورد یک موضوع خاص آمده باشد مثل اینکه "انصر" و "امرک بالنصر" در دو سیغه امر میباشند، اما آنچه که در اینجا مورد دقت قرار میگیرد اینستکه مستقل از

همیشه‌های مختلف کلمات و جملات، امری که نحوه را بطنه‌ای بین آموخته‌ها موریا دستوردهنده و دستورگیرنده دلالت دارد؟ و همچنین "نهی" مستقل از هرگونه هیئتی چه کیفیتی از ارتباطات انسانی را به همراه دارد؟ آیا در مواضع مختلف "امر" و "نهی" دارای مراتب و درجات مختلفی از شدت و ضعف می‌باشند؟ و اصولاً نسبت امر و نهی به یکدیگر چگونه تعیین میشود؟ اینگونه مباحث معمولاً تحت عنوان مباحث اوامر و نهی در کتب اصولی مورد دقت قرار می‌گیرند و قواعدی را بدست می‌دهند که به وسیله آنها پیچیده‌ترین دقت‌های عقلی در آیات و روایات انجام می‌گیرد.

برای مثال در مبحث "امر" که به معنای خواستن عمل و فعلی است کسسه برتر؟ زیا بین ثریا رئیس از مرئوس طلب می‌نماید. کیفیت خاصی از ارتباطات حقیقی ما بین انسانها مورد دقت عقلی قرار می‌گیرند و شدت و ضعف اینگونه ارتباطات در مواضع مختلف معین می‌گردد. "امر" یا "فرمان دادن" خواستن و اراده‌ای را نشان می‌دهد که از موضع برتر و بالاتر به زیر دست و پائین تر رجاع داده میشود اما این چنین خواستن و اراده‌ای که امر از ما مورود دستوردهنده از دستورگیرنده انتظار دارد همیشه از حدت و شدت مشخصی برخوردار بوده و دارای درجات مختلف نمی‌باشد؟ گاهی است که پدری از فرزند خویش کاری را طلب می‌کند و مفهومی که مراد اوست صرفاً خواست و اراده او را می‌رساند اما گاهی است که پدر نظر به رابطه خاصی که بین خود و فرزندش دارد ضمن اینکه فعلی را از او



انتظار داشته و طلب کرده است، همراه با آن، ترک نکردن آن فعل را هم از جانب فرزندش بهیچ وجه جایز نمی‌داند با صلااح مباحث اصولی گاهی در مفهوم امر " مطلق طلب " و " مطلق خواستن " مورد نظر است و گاهی همراه آن مفهوم " منع من الترتک " و جلوگیری از ترک کردن آن کار و عمل را هم مراد دارد یعنی گاهی است که دستور دهنده می‌گوید " بجنگ " و گاهی است که می‌گوید " بجنگ و جنگیدن را هم ترک نکن " این دو مفهوم دو نحوه شدت را در معنای طلب کردن و خواستن می‌ریسند. در صورتیکه از رابطه بین امر و ماء مور معنای " مطلق طلب " همراه با " ترک نکردن " بدست آید مسلماً در صورتیکه ماء مور از اجرای آن امر سر باز زند مورد امر اخذ و بازخواست قرار می‌گیرد یعنی رئیس از مرئوس سؤال و بازخواست می‌نماید اما از مفهوم " مطلق طلب " چنین مطلبی بر نمی‌آید. ملاحظه میشود که اینگونه دقت‌های عقلی بهیچ وجه از نفس صیغهء و ما دهء " امر " بتنهاپی استفاده نمی‌شود بلکه ناظر بر ارتباطات حقیقی ما بین انسانهاست که باید مستقل از هیئت‌ها، الفاظ و عبارات مختلف مورد بررسی قرار گیرند.

همچنین در مورد ما ده و مفهوم " نهی " - که طلب و خواستن انجام ندادن کاری را از جانب برتر برپا عینتر حکایت می‌کنند - دقت‌های عقلی فراوان بعمل می‌آید و به ما نند مبحث امر درجات و مراحل مختلف شدت و ضعف آن مشخص می‌گردد. به این ترتیب با دقت در رابطهء " مفهوم امر " به معنای خواستن و وجوب طاعت و " مفهوم نهی " به معنای نخواستن و ترک کردن، نسبت‌ها و مدارج مختلفی

بهدست می‌آید که بطور کلی کلیه روابط در پهنج مرتبه<sup>۴</sup> و جوب، حرمت، استصحاب کراهت، اباحه دسته بندی میشوند. مثلاً وجوب کیفیتی از رابطه است کسه از خواستن انجام کاری و راضی نبودن بشترک آن حکایت میکند بطوریکه انجا مش موجب پاداش و ترکش، کیفر و عقاب را به همراه خواهد داشت، و یا حرمت عسارت است از کیفیتی از رابطه که دلالت بر خواستن ترک کاری و راضی نبودن با انجام آن میکنند بطوریکه ترکش پاداش و انجا مش موجب کیفر خواهد گردید، و یا استصحاب که نادر بر رابطه ای است که از خواستن انجام کاری حکایت میکند بنحسوی کسه انجا مش پاداش را در بر خواهد داشت اما ترک آن موجب کیفر و عقاب نخواهد گردید. همچنین کراهت که مرتبه<sup>۴</sup> ضعیف تری از "نهی" را می‌رساند و اباحه که برابری کامل را در انجام یا ترک فعلی نشان می‌دهد.

اینگونه دقت‌های عقلی به همیشه جا ختمه نمی‌یابد و به انجا<sup>۴</sup> مختلف در مورد مفهوم مردقت و بررسی بعمل می‌آید از جمله اینکه آیا امر حقیقتاً دلالت بر دوام و تکرار در دوام مور برای همیشه با پدیدمانی را انجا مدهد یا اینکه اگر بخواند بر تکرار دلالت کند حتماً با پدیدمانی نظیر همیشه، تا ابد و ... همراه باشد؟ و یا ممکن است بحث بعمل آید که آیا امر مستقل از هر لفظ و هیئتی دلالت بر فوریت دارد یا تراخی (به تاء خیر انداختن کاری)؟ یعنی آیا اگر امری به ما<sup>۴</sup> موری دستوری داد منظور اینست که به فوریت آن امر با پدیده مورد اجرا در آید یا میتوان آنرا به تاء خیر انداخت؟ و آیا لازم است برای اینکه

مفهوم امر دلالت بر یکی از آن دو داشته باشد حتماً قیود خاصی را همراه نداشته باشد؟  
 همچنین گاهی امر به انجام کاری ممکن است با امر دیگری تعارض پیدا  
 کند مثل اینکه از یک طرف امر شده است که نماز بخوانید از طرف دیگر دستور است  
 که نجاست را از مسجد زاله کنید، حال اگر وقت برای نماز خواندن محدود باشد آیا  
 باید مکلف نماز را ترک گوید و مبادرت به زاله نجاست از مسجد نماید؟ یا امر  
 با زاله نجاست مانع نماز نمی باشد و مکلف میتواند نماز را بجا آورد و بعد  
 نجاست را زاله نماید؟ این بحث مستقل از اینکه از جانب شارع مقدس فرمانی  
 صادر شده باشد، تحت عنوان اینکه آیا "امرشی مقتضی نهی از ضد خاص آنست یا  
 نه؟" مورد بحث قرار می گیرد.

بسیاری از این مباحث و مباحث دیگری که در مورد صیغه و مفهوم امر وجود  
 دارد در مورد "نهی" و مباحث نواهی نیز مطرح شده و قواعد متعددی در این باب  
 بدست می آید.

همچنین از دیگر مواردی که نسبت مفاهیم در ارتباط با یکدیگر مورد دقت  
 قرار می گیرد در جایی است که امر و نهی با یکدیگر جمع میشوند در اینجا نیز  
 مطالعه میشود که آیا عقلاً اجتماع امر و نهی در موضوع واحد جایز است یا نه؟  
 مثلاً کسی که در خانه غصبی در آخرین اوقات نماز گرفتار شده است در  
 این صورت برای آن شخص از جهت امر به نماز و نهی از غصب ملک دیگری، تکلیف  
 چیست؟ عبارت دیگر چگونه میتوان "صل؛ نماز بخوان" را با "لا تغصب؛

فلسف نکین " جمع نمود؟ در این باب نیز نظرات مختلفی در علم اصول مطرح و  
پسینرا مون آن بحث و بررسی می شود .

بطور کلی همه این دقت های عقلی موجب دستبیا بی به قوا عد عقلیه<sup>۱</sup> دقیق  
و موجزی می گردد که با تکیه بر آنها می توان نسبت مفا هم را به یکدیگر سنجیده و  
جا بگاه مفا هم نسبت به یکدیگر را معین کرد .

با توجه دقیق به مطالب فوق روشن میشود که همه سعی و تلاشی که در این  
بخش از تحقیق ( تحقیق در دلالت صدور ) صورت می گیرد صرفا برای بیافتن نسبت<sup>ها</sup>  
وقا نونهیدی های روا بطی است که مستقل از الفاظ و هیئت های مختلف کلمات  
و حملات ، بعنوان روابط حقیقی ما بین انسانها ، قابلیت محاسبه و سنجش را دارند  
و منضم به زبان یا فرهنگ خاصی هم نبوده بلکه ممکن است هر یک از آن روابط در  
لباس های مختلفی از الفاظ ، قالب ها ، هیئت ها و یا زبانهای مختلف ظاهر  
شوند آنچه مهم است توانایی فهم مفا همی است که مستقل از الفاظ ، قرینه ها و  
مجموعه کلمات وجود دارند . گاهی برای یک مفهوم کانیست که یک کلمه یا یک  
جمله گفته شود . گاهی لازم است که برای انتقال یک معنا و مفهوم و کیفیت خاصی  
از روابط انسانی چندین صفحه مطلب با تکیه بر قوا عد و قوا نینی ، مورد دقت و  
ارزیابی قرار گیرد تا مشخص شود که مثلا آیا مفهوم "طلب" همرا ه با " منع مسن  
الترک " است تا بتوان بر آن حکم و عوب را با ر کرد؟ یا نه مثلا دلالت بر

استنباط و بررسی کند .

اینجا است که احتمال به اشتباه افتادن و به خطا رفتن برای عرف غیر-متخصص و ناآشنای با قواعد سنجش " مفاهیم روابط مفاهیمه " بسیار زیاد است بطوریکه بدون ملاحظه مجموعه نگری در مجموعه الفاظ و مجموعه مفاهیم و تسلط بر قواعد اصولی بهیچ وجه نمیتوان ادعا کرد که میتوان از خطا و لغزش مصون ماند بویژه در جایی که نسبت دادن حکمی به شارع مقدس مورد نظر باشد که دقت و تاءمل وسیع و گسترده ای را می طلبد یعنی دیگر نمیتوان بسادگی و صرفاً با اتکاء بر هیئت خاصی از صیغه امر و یا نهی حکم به وجوب یا حرمت صادر نمود چه بسا در ملاحظه مجموعه مفاهیم، جایگاهی کاملاً متضاد با مفهوم اولیه بدست آید، برای مثال گاهی تاءکید و شدت طلب نه تنها دلیل بر وجوب نمی گردد بلکه نقیض و آشنای با فن محاسبه مفاهیم، آنرا دلیل بر استحباب تلقی می نماید بعنوان نمونه روایت شریفه " صل صلوه اللیل: نماز شب بخوان " را حضرت سیه بار تاءکید فرموده اند اما فقها علی رغم این مطلب نماز شب را مستحب می دانند. از آن طرف ممکن است برای وضو گرفتن از صیغه " امر " هم استفاده نشده باشد و بصورت مضارع حضرت فرموده باشند که " فیتوضو: وضو می گیرد " اما در مجموعه مفاهیم استفاده میشود که اگر وضو نگیرد، نماز او باطل است. در اینجا علی رغم اینکه حتی بصورت مضارع این مطلب آمده است حکم وجوب بر آن بار میشود.

بسیار اتفاق افتاده است که ظاهریک عبارت خیری است اما با توجه به معنی و مفهوم آن که مستقل از الفاظ مورد دقت قرار می گیرد فقیه حکم به وجوب

می‌دهد مثل اینکه "الموء مشون مندا الشروطمهم : موء منین یا یبند به شروطمسی  
 دستند که بپس خود می‌گذارند" که در واقع این مطلب را فقها در حکم و جوب و مفهوم  
 آنرا " او فویا الشروط : به شروط خود وفا کنید" می‌دانند یکی از علماء بزرگ  
 به اتکاء قرآن و سنت موارد متعددی را نشان می‌دهد که در آنها فعل امر نه تنها  
 دلالت بر وجوب ننموده بلکه استنباط نیز از آنها استنباط نمیشود مثلا خداوند  
 در قرآن می‌فرماید: " فاء تواب سورہ من مثله : بیا ورید سورہ ای مثل یکی از  
 سورہ ہارا " و یا در جای دیگر آمده است: " فاعلوا ما شئتم : هرکاری میخواہید  
 بکنید" در هیچکدام از این عبارات و نظایر آن فعل امر دلالت بر این مطلب  
 ندارد که مراد فرما شده حتما انجام آن کار است چه بسا خلاف آن نباشد  
 فهمیده میشود .

بہر حال ملاحظہ میشود کہ فقہیہ با درک دقیق از "قواعد صمیحہ سنجش نہہ بہست  
 بپس مفاہیم" مساجح بہا بزاری میشود کہ او را از غلطی و اشتباہ در راہ دستبایی بہ  
 احکام الہی حتی الامکان مصون می‌دارد و با بکارگیری قواعد عقلی علم اصول  
 این قدرت را پیدا خواہد کرد کہ از لابلای ہیئت ہا و الفاظ گوناگون و آیات و  
 روایات مختلف احکام الہی را استنباط نماید .

و با پیدا نہست کہ "علم فقہ" کہ مشتمل بر کلیہ استدلالات و براہینی است  
 کہ در راہ احکام الہی انجام شدہ محصول بکارگیری ہمین قواعد و قوا نہنی است  
 کہ در علم اصول بدست آمدہ است : بہ عبارت دیگر در نتیجہ بکارگیری این قواعد

بر روی آیات و روایات میتوان به فقه استدلالی و علم به فروع احکام الهی دست یافت که در واقع نظام ارزشی اسلام را به ارمان آورده است .

مثل "علم فقه" و "فقه استدلالی" به "علم اصول" و "قواعد اصولی" همان مثل فلسفه استدلالی است به قواعد و قوانین منطقی، یعنی به همان صورت که با بکارگیری قوانین منطقی در مفاهیم کلی نظری میتوان به یک سلسله شناخت و معارف کلی نسبت به اصل هستی و وجود دست یافت در اینجا نیز فقیه با بکارگیری قواعد اصولی در متون وحی به فقه و فروع احکام دست می یابد .

البته بکارگیری قواعد اصولی در منابع وحی ابتدا تا به کشف یک سلسله قواعد کلی فقهی مثل قاعده لاضرر و لاضرار قاعده ید، قاعده ضمان قاعده غرور و... منجر میشود و سپس سایر فروع فقهی به کمک همان قواعد فقهی که در جزء جزو مسائل است استنباط می گردد مثل اینکه بعد از بدست آمدن قاعده لاضرر و لاضرار ممکن است در فروع فتوای دادگاه اگر روزه گرفتن به بدن ضرر برساند حرام است و یا بسیاری از فروع دیگر احکام را میتوان ملاحظه کرد که از این قواعد کلی منشعب میشوند .

به این ترتیب با دستیابی به فقه استدلالی که نتیجه بکارگیری قواعد و قوانین علم اصول است "تحقیق در دلالت صدور" نیز خاتمه یافته و میتوان گفت تکیه گاهای مهم و قابل اطمینانی برای فقیه تا این مرحله بدست آمده تا بتوانند بر آن اساس با جزمیت و یقین حکمی را به خداوند نسبت دهند .

## درس چهارم

"فقه سنتی: آمیختگی علم و نظری جهت استنباط احکام الله"

چند نکته در آخرین مراحل تحقیقات با پیدم نظر قرار گیرد که هر کدام از آنها بنوبه خود از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند و درهم آمیختگی علم و تقوی را برای استنباط احکام الله بر روش فقه سنتی نشان می دهد .

یکی از آنها قدرت ابداع احتمال فقیه می باشد که وی در آخرین مراحل تحقیقات به نسبت تسلط بر قواعد اصولی و قدرت تجزیه و تحلیل بیشتر، توانایی خود را با ابداع احتمالات گوناگون در یک موضوع نشان می دهد. دیگری حالت ترس از خداوند تبارک و تعالی است که طی مراحل مختلف تحقیق و بخصوص در آخرین مراحل که در مدد نسبت دادن یک حکم به حضرت حق قرار می گیرد، در فقیه و مجتهد پدید می آید و با اواخر مرتبه استظهار است، جایی که با طی همه مراحل دقت و بررسی از لابلای ابداع احتمالات مختلف و نزدیک بهم با تیز بینی خاصی، رای فقیه بر یکی از آن ابداع احتمالات استقرار می یابد و به این ترتیب فقیه با اطمینان و جزمیت کامل و توکل و پشتگرمی به خدای مستعان به صدور فتوی در فروعات احکام مبادرت می ورزد که نظر به اهمیت و ویژگی های مهم این مراحل هر یک را بطور جداگانه توضیح داده و تشریح می کنیم :



## " ابداع احتمال "

این مرحله از تحقیق مرحله‌ای است که در واقع قدرت علمی یک فقیه یا مجتهد نسبت به سایر متخصصین در فقه و فقهات روشن و آشکار می‌گردد. چرا که میزان تسلط او بر علوم متعددی که لازمه استنباط بوده است، در این مرحله لباس عملی بخود می‌پوشد و خود را به نمایش می‌گذارد. فقیه در این مرتبه با بکارگیری قواعد اصولی بر روی آیات و روایات جهت استخراج و استنباط حکم، به ابداع احتمالات گوناگون می‌پردازد و در صدد است که هیچگونه احتمال و فرضیه‌ای که متکلی بر دلیل و استدلال باشد از نظر دور نیفتد. در این راستا عمه اقوال و نظرات را نسبت به یک موضوع خاص جمع آوری کرده و خود نیز با تجزیه و تحلیل دقیق، احتمالات جدیدی را بر سایر نظرات می‌افزاید و به این ترتیب مجموعه‌ای از استدلالات و تراثین مختلف را نسبت به یک موضوع خاص مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد.

معمولاً چنین کاری بصورت عمیق و ریشه‌ای توسط مجتهدین در دروس خارج فقه و اصول در حوزه‌های علمیه راه می‌گردد. جایی که تمام شاگردان یک مجتهد با گذراندن دوره‌های مقدماتی و سطح، مسلح به ابزار قواعد و قوانین فقهی و اصولی متعدد، گشته‌اند و بدقت تمام استدلالات و ابداع احتمالات مختلف استادا را مدنظر قرار می‌دهند. در چنین محیطی جای هیچگونه اهمال و ساده‌اندیشی و استدالات بی‌پایه و سنت وجود ندارد. یعنی اگرچه ابداع احتمالات

در چند ساله از نظر داوران و محققان هدیه بود اما بیک درس خارج در سطح بسیار عالی ، درسی  
خواهد بود که استناد و مجتهدان بداع احتمالات قوی و سنگینی را در بیک موضوع خاص  
مطرح و مورد بحث و بررسی قرار دهد .

ی  
مجتهد در این مرحله با بکارگیری منطق و ابزار استنباط به دسته بندی مسا  
مختلفی برای بیک موضوع خاص در میان آیات و روایات میورد و از  
این طریق به مجموعه سازی های مختلفی دست میزند و همه سعی و کوشش خود را  
بکار میبرد تا هماهنگی و انسجام را در تمام این مجموعه ها نشان دهد . روشن  
است که تنها وقتی موفق به چنین کاری میشود که از قدرت علمی بالایی برخوردار  
باشد و تنها از این طریق میتواند به ابداع احتمالات قوی پیرامون بیک موضوع  
رسید که کیفیت کارینحوی است که در نزد کسانی که به قوه اجتهاد و استنباط نائل  
نیامده باشند همگی آن احتمالات مختلف در مورد بیک موضوع خاص صحیح و متقن  
جلوه نخواهد شد . اینجاست که شاگرد ضعیف خود را نسبت به استاد خویش پی برده  
و میفهمد که هنوز سالهای متمادی دیگری را باید با تلاش و کوشش پشت سر  
گذارد تا به درجه ای برسد که قدرت شناسایی و تمیز بیک مجموعه سازی نما ننگ و  
واقعی در آیات و روایات ، از مجموعه ای بظواهرهما هنگ را در خود بیابد . و حتی  
میتوان گفت که اهمیت بیک مجتهد و مرجع تقلید در این مرحله با ملاحظه احاطه  
وی بر مجموعه سازی هر چه هماهنگتر و دقیقتر برای خبرگان و اهل فن قابلیت  
شناسایی پیدا میکند . طرح ابداع احتمالات مختلف از جانب فقیه یا مجتهد

را می‌توان در ساحتی بسیارنازلتر به ابتداء احتمالات مختلفی تشبیه کرد که یک متخصص علوم تحریری در آزمون پیشگاه جهت یافتن علت فعل و انفعالات می‌کند یک فیزیکدان ممکن است در مورد یک موضوع خاص احتمالات مختلفی را ارائه دهد و در تمام آنها در صدد است که نوعی انسجام و هماهنگی را در میان اطلاعات موجود کشف کند اما مسلم است که همه آن احتمالات در مورد یک موضوع خاص نمی‌توانند صادق باشند و تنها م‌کردن صحت یکی از آنها و تشخیص هماهنگی و انسجام از ناسماهنگی و عدم انسجام نیا زبه دقت‌ها و مدالعات گسترده‌تری دارد.

" البته همان "

اکنون نوبت آنستکه مجتهد ابتداء احتمالات و مجموعه‌سازی‌هایی که به ظاهر هماهنگ و منسجم می‌نمایند را به محاسبه کشا نده و صحیح را از سقیم و برهان را از مغالطه بازشناسد اما برای چنین کاری یک فقیه مرحله‌ای خاص و ویژه‌ای را در پیش رود ارد که آنرا هم با پدپشت سرگذارد و آن حالتی است که به بیان گستر را ببله درونی فقیه و مجتهد با خداوند تبارک و تعالی است. این خصوصیت و این دقت منحصر در کار فقیه مشاهده میشود و در هیچ کار تحقیقاتی دیگری این امر را نمی‌توان ملاحظه کرد و دلیل آنهم روشن است چرا که فقیه بر حسب صفت عدالتش در اینها در صدد است که مبادا بدون اینکه حجت بر او تمام شده باشد حتی یک "واو" را به خداوند متعال نسبت بدهد، بنا بر این با خدای خویش خلوت می‌کند و با ترس از خداوند و با نهایت بدبینی به خویشتن در اضطراب قرار می‌گیرد

فقیهه در موضعی است که میخواهد یکی از ابداع احتمالات را با توجه به اصول  
وقوعا عدان انتخاب کند و احتمال غفلت را نیز به خود می‌دهد که مبادا احتمالی را از  
نظر دور داشته باشد. احتمال غفلت ناشی از اهمال، دل‌آورا می‌راند کسه  
مبادا در نسبت دادن به خداوند تقصیر داشته باشد. درست است که با ابزار و  
قواعد و قانون و کاروسعی شدیدپا به میدان اجتهادنها ده است اما در عین حال  
کار خود را عنایم و خویشتن را خالی از لفظش و بدورا زاهمال و سستی نمی‌داند. او  
میخواهد به خداوند "امری" را نسبت دهد و می‌خواهد برای بندگان اعلام حجت و  
بینه نماید، انسان عادل که خودش را در محضر خداوند حاضر می‌بیند، با بدبینی  
شدید به خود در صدد است که از هرگونه اهمال کاری و کوتاهی در مقدمات استنباط  
جسوجیری کند، این بدبینی شدید منشاء رکود نخواهد شد چرا که در طرف دیگر  
امیدوار و خوش بین به خداوند متعال است و این حالت خوف و رجا که از شدت  
تقوی و ایمان فقها ناشی می‌گردد، کوشش و دقت را به حد اکثر و احتمال غفلت و  
کجروی را به حد اقل می‌رساند یعنی این بدبینی شدید به خود تنها منشاء ایمن  
خواهد شد که هیچگونه علاقه و وابستگی غیر الهی، بطور، خود آگاه "یا ناخود آگاه  
منحربه اظهار نظر بی ربط و ضعیفی نگردد و کار خرابی از وی سرزند. مسلم است  
که نسبت دروغ دادن به خداوند تبارک و تعالی بطور "خود آگاه" در مورد انسانهای  
متدین معمولی هم که در موضع خلیف "فتوی" نباشند بعید است چه رسد به فقیهی  
که عدالت و درجه انضباط او در حد بالا الگو و سرمشق مقلدین است. چنین عملی

(نسبت دروغ دادن) حتی در مورد شهادت مؤمنین نسبت به امثال خود شان امری بعید است چه رسد به اینکه کسی بخواد آگاهانه نسبت کذب به حضرت حق سبحانه و تعالی بدهد .

بنا بر این تنها احتمال این می رود که بطور "ناخودآگاه" در مقدمات استنباط، اهمال و کوتاهی صورت گرفته باشد و برای این منظور هم هیچ عاملی دقیقتر و حساب شده تر از "بدبینی شدید نسبت به خود" و "تجزیه و تحلیل درونی و روانی خویش در ارتباط با خداوند و رجاء و اشنای به عنایت او نمی باشد .  
و چنین کاری را فقیه با همه وجود انجام می دهد که میباید ضعیف ترین گرایش ها و کشش های غیر الهی در استنباط وی تاءثیر می گذارد .

چه بی خبرند آنها نیکه روحانیت و مجتهدین شیعه را وابستگان به قشر یا طبقه خاصی می بینند و نظرات آنان را متاءثر از وابستگی طبقاتی، محیطی، اجتماعی، سیاسی و یا خانوادگی می دانند. اینان کسانی هستند که بهیچ وجه نمی شناسند که فقیه کیست، فقه چیست، فقه و فقا هت بر چه جهان بینی و اصولی شکل گرفته است؟ اینان نه بر آن همه ظرافت و پیچیدگی ها و دقت های عقلی فراوان بیک فقیه در راه دستیابی به احکام خدا آگاهند و نه چنین حالت های ابتها ل و ترس شدید یک فقیه از خداوند سبحان را قبل از استظهار و اعلام نظرنهایی، درک کرده و می فهمند اینان از قدرت تاءثیر نظام پرورشی اسلام بی خبرند و نمی دانند که دستورهای اخلاقی اسلام چگونءه اثری در تغییر یافت ملکات روحی انسان

گذاشته غرض ما دی را تا چه حد و چه مرحله ای تحت سیطره و کنترل ایمان شخص  
 مؤمن بالله درمی آورد. ابلاغ ندا رند که یک فرد عادل و باورع هر چند فقیه هم  
 نباشد تحت پرورش دستورات اسلام بجای می رسد که تهدید یا تطمیع همه جهان  
 ما دی نمی تواند استقرار او را مثل ایمان وی را بدل به اضطراب نماید تا چه  
 رسد به جوهای اجتماعی و یا در مرتبه نازلتر و بستگیهای عاطفی، مطلع نیستند  
 که محور عواطف و حب مؤمن به خداست و هرگونه عطفه و محبتی را  
 تنها بر محور بندگی خدا برسمیت می شناسد که اگر نزدیک ترین فرد آنها مثل  
 فرزندان از این سمت گیری فاصله بگیرد بر ا حتی نوشیدن یک جرعه آب دل از  
 او می پزند.

فقیه اگر از درجه بالای عدالت یعنی پرورش نظام اخلاقی اسلام بی بهره  
 بوده و ملکات را سخه تقوا در روح و جان نش استوار نباشد نه تنها فقاهت هیچگونه  
 رسمیتی نداشته بلکه قضاوت، شهادت و امامت جماعتش نیز پذیرفته نخواهد بود  
 اگر داری چنین ملکه ای باشد تنبیه های اجتماعی هر چند همه هویت و آبروی  
 او را از بین ببرد وی را از جای و از موضع دفاع از حریم احکام الله تکان نخواهد  
 داد. اینان نمی دانند که راه و رسم سلف صالح فقهای شیعه در طول تاریخ فقه و  
 فقاهت جز این بوده است که بخوانند تحت تأثیر کمترین نفع شخصی یا تاثیر  
 اجتماعی و محیطی حکمی را به خداوند نسبت دهند. در این رابطه داستان زاهد  
 منتفی و عالم پارسا "علامه حلی" مشهور است که بعد از اینکه ایشان حکم به "پاک

بودن آب چاه در تماس با شی نجس " را می‌دهند، از ترس اینکه مبادا صدور اسپین فتوی بسبب نفعی بوده است که ایشان از چاه منزل خویش می‌برده، دستور می‌دهند که چاه را پرکنند و مجدداً به دقت و بررسی واجتها در آن موضوع مبادرت می‌ورزد نظیر این واقعه در بین حالات فقهای عظام شیعه کم نبوده نیست .

بنا بر این حالت ابتهال و ترس از دروغ بستن به خدا و ندا زویژگیهای دیگری است که بیک فقیه عادل و منضبط در راه دستیابی به احکام الهی در صد رعایت و عمل به آنست و به این ترتیب صفت "عدل" و خصوصیت تقوی و ترس از خدا و ندا زویژگیهای دیگری قلمداد می‌گردد که در کنار صفت "علم" برای فقیه و مرجع تقلید ضروری است و این امر ریشه در اعتقادات اسلامی نیز دارد چرا که بنا به اعتقادات اسلامی عدالت خالق لازمه هماهنگی با هدف خلقت و لازمه وجود کمال مطلق است. همچنین حفظ و نگهداری بیان کنندگان کلام حق و الگوهای بشری از خطا، از طرف خالق نیز ضرورت هدف خلقت و شایسته شاهان او شناخته میشود. پس "عدالت" شایسته شاهان ایشان ( معصومین "ع" بوده و در کلام و اعمالشان غیر قابل انکار است ) .

حال باید گفت دامنه نوعی از این عدالت می‌بایست تا آنجا ادامه پیدا کند که علما یعنی کسانی که وقتی کلامی را به خدا و رسول نسبت می‌دهند برای عموم مورد حجیت قرار می‌گیرد، خود افراد منضبط به احکام الهی یعنی "عادل" باشند. و چون هیچگاه این را بله نمی‌توانند قانع باشند در زمان غیبت هم در معرض

هداقل بیک فقیه با این خصوصیات وجود دارد .

### " استظهار "

این مرحله آخرین مرحله استنباط حکم است ، یعنی پس از آنکه از یکطرف با نهایت دقت و تلاش عامی و عقلی فقیه به ابداع احتمالات مختلف فلسفی در بیک موضوع پرداخته و از طرف دیگر با مواظبت بسیار بر نفس خویش برای اجتناب از اکبرگناهان ( یعنی دروغ بستن بر خداوند ) در حال ابتهال فرورفته ، اینک نوبت آنستکه در خصوص معنی و مفهوم ودالات آیات و روایات در مورد بیک موضوع خاص معکمترین و متقن ترین احتمال را برگزیده و بعنوان حکم الهی معرفی نماید و در این گزینش با امید به تفضل الهی در هدایت بندگانش به جزمیت و یقین خاصی رسیده باشد .

اینجاست که فقیه در برابر شاگردان ، اهل فن و خبرگان فقه و فقه و فقه است ، تیزبینی خاص و قدرت تخصصی قوی و موشکافانه خود را در اثبات آنها و تنها بیک مجموعه هماهنگ ما بین همه ابداع احتمالات گوناگون نشان می دهد . یعنی از یک طرف بصورتی مستدل و با دلیل ، عدم انسجام و هماهنگی مجموعه ها و ابداع احتمالات گوناگون را آشکار ساخته و از طرف دیگر استحکام و انسجام احتمالی که خود برگزیده است را اثبات می نماید و به این ترتیب راهی فقیه بر یکی از آن احتمالات مختلف ، استقرار می یابد و فقیه در مورد حکم آن موضوع خاص به جزمیت و یقین میرسد و به این ترتیب مجتهدیا " استظهار " یعنی پشتگرمی و



توکل به خدا وند مستعان نظر خویش را به عنوان "فتوی" و "حکم الله" به جامعه معرفی می‌داند و اظهار می‌دارد که عمل به آن موجب اجر و پاداش در دنیا و آخرت خواهد شد .

معمولا در اول رساله‌های عملیه مجتهدین مطلب فوق را به این عبارت می‌نویسند که: "عمل بدین رساله مجزی است انشاء الله" و برای نشان دادن اهمیت اجتهاد و مرخظیری که یک فقیه بردوش می‌کشد گفته میشود که اصولا آنموقعی مشخص می‌گردد که یک فرد عادل و متخصص در استنباط احکام به درجه اجتهاد رسیده است که بخود جرئت دهد چنین جمله‌ای را ادا کند . چرا که یک فرد عادل و با تقوی با بیان چنین جمله‌ای مسئولیت اعمال همه مقلدین خویش را در دنیا و آخرت برعهده گرفته است و این کاری نیست که اگر توجه به لوازم آن وجود داشته باشد، از عهده هر کسی بسادگی برآید .

## درس پانزدهم

### " رساله عملیه: ملاک و معیار عمل "

معمولا فتاویٰ شرعی مجتهدان مع الشرائع، مخصوصا اگر مرجع تقلید باشند، در "رساله عملیه" جمع آوری شده و در اختیار مسلمانین قرار می‌گیرد. "رساله عملیه" که حاصل تلاش و کوشش پی‌گیر فقیه در استنباط احکام است در بردارنده چکیده کلمات وحی در موضع "عمل" و حاوی "بایدها و نبایدها" و "نمونه" آن ضوابطی است که در پرتو آنها موضع گیری ها و اعمال فردی و اجتماعی صحیح از غلط مشخص گردیده و مرزهای "حق و باطل" و "عدل و ظلم" از یکدیگر متمایز می‌گردند. بعبارت دیگر میتوان گفت که آنچه را که فقها با یکا رگیری ابزار و منطق فقهات از مشون وحی استنباط کرده و حاصل سالهای متمادی تلاش و کوشش عقلی در جهت دستیابی<sup>بی</sup> به حلال و حرام خداوند می‌باشد، در "رساله‌های عملیه" متجلی گشته که دارای کلیه حقوق و تکالیفی است که از جانب خداوند برای انسان در زمینه‌های مختلف عبادی، خانوادگی، اجتماعی و... آمده است و فقیه آنها را با کار تخصصی و سنگین فقهات از لابلای کلمات وحی استخراج کرده است. البته لازم به تذکر است که منظور ما از رساله عملیه صرفا رساله‌های فارسی موجود که حاوی مسائل مبتلابه فردی مسلمان است و عمدتا بوسیله شاگردان فقیه از درس خارج وی جمع آوری و تنظیم گردیده و

به تا بیدوی رسیده است نمی باشد و حتی رساله‌ها ملتر فقیه مثل تحریر الوسیله حضرت امام خمینی هم که حجم مسائل بیشتری را در بردارد به تنهایی مورد نظر نیست و حتی به بحثهای مفصلتر ایشان هم که مثلا پیرامون بیع بسته چند مجلد می‌رسد منحصر نمی‌گردد بلکه غرض کلیه فتاوا و احکامی است که در نتیجه کار فقهائیهتی غنیه عرضه می‌گردد اعم از اینکه نوشته شده باشد و یا شفاهما و یا عملا عرضه گردد و مقصود از این بحث هم این نیست که بوسیله کار فقهائیهتی نمی‌توان احکام دیگری استخراج نمود بلکه آنچه را پنجاه کتاب حدیث مواد کار فقهائیهتی قرار گرفته است تنها تعداد معدودی می‌باشد که چنانچه در مورد سایر احادیث و آیات نیز در وقت کافی و اصولی می‌ذول شود احکام دیگری نیز در اخلاقیات و سیاسیات و غیره بدست خواهد آمد و غیر از احکام تکلیفی احکام توصیفی نیز بدین وسیله می‌بایست استنباط گردد بهر حال مقصود از این بحث این است که ملاک و معیار عمل می‌بایست به وحی بازگشت نماید و تنها زمانی می‌توان مطلبی را به وحی نسبت داد که آن مطلب از کمال خاصی که شرح آن رفت حاصل شده باشد.

توجه و درک نقش "رساله‌های عملیه" توجه به این مطلب است که گرچه در عصر غیبت امکان ایجاد پیوند و ارتباط مستقیم با شایحین وحی برای کسب تکلیف و فهم حلال و حرام خداوند معمولاً وجود ندارد اما فقها بر پایه اصول و قواعد محکمی توانسته‌اند با استنباط حلال و حرام خداوند هرگونه حجتی را برای مقلدین و پیروان حقیقی سبیل الیه، پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) تمام کنند.

بعبارت دیگر کسی نمی‌تواند علیرغم پذیرش دین اسلام به بهانه دور بودن از شاریحین وحی امکان دسترسی به احکام الهی را ممتنع تلقی نموده و وجود هرگونه ملاک و بسینه‌ای را منکر شود چرا که یا باید فرد "مقلد" باشد که با تبعیست از مجتهد و فقیه علم و عادل از وظایف خود آگاه می‌گردد و "خوب و بد" و "عدل و ظلم" را "بالواسطه" تشخیص می‌دهد و با اینکه فرد "مقلد" است که امکان دسترسی به احکام وحی و قدرت استنباط از کتاب و سنت را مستقیماً پیدا کرده است و از این طریق به حلال و حرام خداوند واقف می‌شود.

بنا بر این، اتمام حجت در عصر فبیت "نه یک وعده و وعید، نه یک آرمان و آرزو، بلکه حقیقتی است که به پشتوانه" "فقه سنتی" و "کا رعظیم فقا هتی سلسف صالح، تحقق عینی پیدا کرده است. لذا هر انسان پیرو حق و حقیقت و متعبدی که در پی انقیاد و فرمانبرداری از خداوند سبحان است باید بدانند که بی تردید تنها راه منحصر بفردی که رسیدن به ملکات فاضله و تعالی روح را مقدور می‌سازد، تعبد خالصانه نسبت به کلام وحی و عمل به احکامی است که در رساله عملیه و یا سایر فرشتا و ای فقیه آمده است و برای نیل به چنین هدفی ناگزیر است اعمال و کردار خود را چه در مسائل فردی و چه در امور اجتماعی بر اساس "احکام و فرشتا و تنظیم نماید و عزت و شرف و کمال بندگی خویش را در گرو سرسپردن به "فقه و محصولات آن" و تا بعینت بی چون و چرای از آن بدانند و چنانچه نظرات و آراء شخصی خویش را مخالف یا معارض با "فقه و رساله" ببینند بی درنگ دست از نظرات خود

شسته و در استدلال و فهم و ادراک خود تجدیدنظر نماید .

از این نقطه نظر ( یعنی از نقطه نظر شناخت عمل مکلف هیچ کتابی حتی قرآن کریم و نهج البلاغه و کتب روایی نمی تواند جای رساله را بگیرد و نقش آن را داشته باشد . زیرا این کتب که انوار نورانی و سرچشمه برکات الهی اند جز برای آنان که به شیوه صحیح جمع بندی و استنباط و علوم لازمۀ تحقیق در اصل ، جهت و دلالت صدور آنها مسلح می باشند ، قابلیت استخراج احکام عملی را نخواهند داشت و بدیهی است که نمیتوان با تکیه به یک آیه یا حدیث و یا جزئی نگری و بدون ملاحظه مجسوعه آیات و اخبار رسالۀ الهی نمود و در صد نسبت دادن حکمی به شارع مقدس برآمد .

البته نباید از نظر دور داشت که در مواضع مختلفی از جمله تفسیر و تفسیر و ... این امکان برای همه وجود دارد و ضروری هم هست که به سراغ کتاب و سنت بروند مثلاً می دانیم که طبق حکم فقها در خواندن قرآن برکاتی است که شفا برش فراوان به آن شده است و خواندن و حفظ کردن آیات حتی اگر همراه با درک کامل معانی آن نباشد زیاد تا نذیر شده و مستحب می باشد تا چه رسد به تدبیر و دقت در آن . با رعایت شرط لازم در اینجا ویژگی خاص رسالۀ عملیه که در مقایسه با سایر کتب ماء خذ و مرجع مورد نظر است تنها در موضع باید ها و نبایدها و درک دستورات شرع مقدس می باشد که حاصل کار تخصصی و همه جانبه بر روی آیات و روایات است .

البته چنین نگرشی از سوی کوتاه نظران نا آشنا با فقهت و منصفیستین انقلابی نما بسختی تخریب می‌شود و می‌شود چرا که اینان سعی در القاء ایمن فکری داشته اند که جهت استنباط احکام فقط آشنایی با زبان عربی و فهم ترجمه تحت اللفظی چند کتاب اصلی مثل "قرآن و نهج البلاغه" و اصول کافی" کفایت میکند در نتیجه بر اثر چنین تبلیغاتی دیده می‌شد که بعضی از مستبدیان تازه از راه رسیده به خود اجازه می‌دادند که به مجرد آشنایی مقدماتی با زبان عربی با استفاده از یک جلد المعجم المفسرین و کشف الایات میادرت به اظهار نظر در حلال و حرام و دخالت در امور شرعی نما بینداده‌اند<sup>۶</sup> چنین تبلیغات سوئی آنچنان وسیع گردید و چنان برپا و روبرو رنگ جا معاثر گذاشت که هنوز هم آثار آن در نا دیده گرفتن "تخصص لازم جهت استفاده از کتب روائی" دیده می‌شود. مثلاً خرید و فروش کتیب روائی که منافع و مواد اصلی کار فقیهین در میان دانشجویان و طلاب مبتدی و حتی ماه<sup>۶</sup> مردم جهت استخراج ارزشها و بایدها و نبایدهای الهی امری طبیعی و معمولی تلقی می‌گردیده این خیال که با پیدا کردن یک آیه و یا یک روایت حکم به خوب یا حرمت را در امری ما در نما بیند در حالیکه خرید و فروش ابزارهای امثال وسائل پیشرفته جراحی مغز، بوسیله افراد دنییرمتخصص، امری تسمخرآمیز، غیرمادی و گاهی قانونی غیرمجاز است!

علیرغم اینکه استفاده از متون وحی جهت استخراج احکام الله در واقع

دخالت در مسائل اجتماعی و روابط انسانی است و به مراتب حساستر و پیچیده تر

از جراحی مغزیک انسان است . یعنی اگر فردی با پکارگیری غیر صحیح ابزار جراحی به درمان مغز انسان بیپردا زدنهایش اینستکه به نقص عضو یا قتل فرد منتهی گردد اما دخالت نابجای غیر متخصص در تعیین روابط انسانی نازل شده از جانب شارع مقدس و استفا ده غیر اصولی از کتب و مواد اصلی کار فقهائیهی نه تنها حا معهای را مسموم ساخته و از بین می برد بلکه حیات انسانی را در معرض خطر قرار داده و راه رشد و کمال انسانها را مسدود می کند و سعادت دنیا و آخرت جوامع و نسلها را به مخاطره می افکند ( بیادبیا وریم جوانان و افراد ساده دلی را که تحت تسلط منحرفین و اولیاء شیطان باطنی کردن چنین سیسری چه لطماتی را به خود و جا معه اسلامی وارد نمودند ) .

بنا بر این روشن میشود که قرآن و کتب روایی در جهت تعیین موضع و مشخص نمودن حلال و حرام خداوند تنها و تنها برای کسانی سندیت دارد و قابل استفا ده است که آشنا و مسلط بر همه علومیهی هستند که برای استناد احکام به حضرت حق لازم و ضروری می باشد و برای مقلدین و عرف غیر متخصص که توانایی و قدرت استنباط از متون شرعی را دارا نمی باشند ، " رساله عملیه و سایر فتاوی فقیه " و رجوع به فقها و مراجع تقلید تنها طریق و مستحکم ترین راهی است که بدون هیچگونه تردید و تزلزلی میتوانند راه تعبدیه وحی را به پیما ییند .

بنا بر این در نظام جراحی مسلمین که اکثریت قریب به اتفاق آنسان مقلدند ، " رساله عملیه " و سایر فتاوی مرجع تقلید جایگاهی ویژه و مخصوص به :

خود پیدا میکنند و تنها ما<sup>۶</sup> خدو منبعی بحساب می آید که "معیا رصیح" چگونه زیستن و به قرب الهی رسیدن را در صحنه<sup>۶</sup> زندگی فردی و اجتماعی مسلمین نشان میدهد و این به بیانی دیگر گویای همان حقیقت است که "خداوند متعال ولایت و سرپرستی امت اسلامی را در عصر غیبت، تنها و تنها به فقیه سپرده است".

یعنی همه<sup>۶</sup> کسانی که در نظام جامع اسلامی زندگی می کنند - هر چند خود مهندس یا دکتر بوده و یا عالیترین تحصیلات را در موضوعات مختلف دارا باشند - ضرورتاً در آنجا نیکه می خواهند مطالبی را به اسلام نسبت دهند و بر اساس ملاک و میزان شرع مقدس عمل نمایند. با پیدارساله<sup>۶</sup> عملیه و فتوای " فقیه " را نصب - العین قرار دهند که حاصل کار فقهی و تخصصی فقیه بر روی آیات و روایات است.

و بحمد الله قیام ننگذاری در مسائل اجتماعی نظام که کامبر کلیه عملیات و روابط اجرائی نظام است نیز از چنین ویژگی برخوردار می باشد. همانطور که در اصل چهارم قانون اساسی برایین مطلب تأکید شده است و اسلام کامبر همه قوانین دانسته شده و هر قانونی که خلاف اسلام باشد مردود شناخته می شود. روشن است که مشخص شدن قانون خلاف اسلام، برای همه آنهاست که مقلند و یا حتی خود مجتهدند ما در موضع مسائل حکومتی و نظام جمعی تحت امر ولی فقیه می خواهند قانونی را محقق کرده و به مو ردا اجرا کنند، تنها و تنها توسط فتوا و رساله<sup>۶</sup> عملیه آنکسی است که مسئولیت و سرپرستی جامع را بر عهده گرفته و



قبول کرده است. چراکه بدیهی است آنهایی که مقلدند که نمی‌توانند بدون ابزار و تخصص لازم به سراغ آیات و روایات روند و ضرورتاً باید ممالک و میزبانان را از "فقیه" بدست آورند و آنهایی هم که خود مجتهد و صاحب نظر در احکام اسلامی هستند از آن جهت که مشروعیت نظام بر نظر آنان است و ولی فقیه متکی است، آنها نیز در موضع روابط جمعی و مسائل اجتماعی نظام بایستی به نظرات او تشکیه کنند به این دلیل که تا نونگذاری اجتماعی و بیان ارزش‌های جمعی و هدایت و هماهنگی یک نظام بر عهده آن کسی است که مسئولیت و تصدی حکومت و نظام را بر عهده گرفته است و اصولاً مشروعیت مقام و مناصب افراد در نظام اجتماعی اسلام در هر موضعی که قرار دارند در سرپرست و مقامی که می‌باشند (اعم از وزیر، وکیل، قاضی و امام جمعه و...) به ولایت فقیه تکیه داشته و رساله عملیه و نظرات ولی فقیه تنها مرجع تشخیص و بیان ارزش‌ها و موازین اسلامی تلقی می‌گردد، و تا این توجه داشت که همانگونه که در اعمال فردی از مجتهد علم‌زنده می‌بایستی تبعیت کرد و حقیقاً رجوع به فرد دیگری نیز بجز در مسائل خاصی (مانند احتیاط واجب) جایز نمی‌باشد (در موضع مسائل اجتماعی نیز ضرورتاً باید تنها و تنها قوانین و باید‌ها و نبایدها را از ولی فقیه اخذ نمود و به فتاوی مجتهدین دیگری هر چند بزرگوار و صاحب نام و هر چند که در قید حیات باشند یا نباشند نمی‌توان رجوع کرد چرا که اولاً در موضع عمل اجتماعی و تحقق و اجراء بیش از یک قانون را نمی‌توان در یک زمان و مکان پیاده کرد تا آنجا که همه مسئولیت و مشروعیت نظام وابسته به آن

فقیهیهی است که رهبری و ولایت حکومت را در دست گرفته است و رفتن بسوی جمع آوری نظرات فقهای موجود و گذشتگان یا از روی ساده اندیشی و عدم توجه به ولایت فقیه است و یا اینکه خدای نخواسته به قصد و انگیزه به تردید کشاندن افکار عمومی از طریق نمایش اختلاف آرا و اسلامی جلوه دادن نظر خود با تکیه بر نظرات شاخ و پیا در جهت اثبات این است که چون نظر متحدی نیست فعلا آنگونه عمل کنید که من میگویم. در حالیکه می‌دانیم هر فقیهیهی و من الجملة ولی فقیه کلیه احکام را از کتاب و سنت استخراج و استنباط کرده است و بر مقلدین در هر رشته و مقام است که بی چون و چرا تبعیت نماید که تکلیف چیزی جز این نیست.

بطور کلی با پیدگفت که به‌همان صورت که فقیه با تلاش و کوشش فراوان رساله خویش را با قطع و جزمیت تمام به آیات و روایات منسوب می‌نماید در موضع اعمال فردی و اجتماعیه نیز همه هم و غم افراد، گروهها، سازمانها و نهادهای نظام اسلامی با پیدا بین باشد که بنواهند همانگی و سازگاری اعمال، حرکات، برنامه‌ها و قوانین اجرایی خویش را با "رساله و نظرات ولی فقیه زمان" به اثبات برسانند و به این ترتیب با نصب العین قرار دادن "رساله عملیه" حاکمیت ارزشهای اسلامی را در موضع عمل و عینیت محقق سازند.

## درس شانزدهم

### "تفاوت استنباط حکم و بحث در اعتقادات و اخلاقیات"

ویژگی مهم و اساسی رساله‌های عملیه در اینست که پشتوانه سنگین کار فقهایی و رعایت ضوابط و ویژگیهای استنباط از متون را بدنیال دارند که در آن "فقیه" با تالیف و جزمیت تمام احکام را به خداوند نسبت داده است و این ویژگی مختص فتوی و رساله عملیه فقیه است و هیچ‌گاه خذدیکری و لوسا پیر ثناء لیفات علمی همان فقیه در "عمل به تکلیف" برای مقلدین ملاک و معیار نمی‌باشد. برای مثال ممکن است فقیه بیانات و یا نوشته‌های در مقام نصیحت موعظه و ارشاد دویا تفسیر داشته باشد که در آن بعنوان یک "مفسر قرآن" یا یک "معلم اخلاق" و در موضع تبشیر و تنذیر مبادرت به ذکر آیات و روایاتی نماید که این امر صرفاً برای تنبیه و توحه به امور استی است که ممکن است انسان از آنها غفلت کرده و بالنتیجه در موضع عمل و رعایت دستورات الهی دچار ضعف و سستی گردد، نه اینکه یک مفسر قرآن در آن حال در صدد نسبت دادن حلال و حرامی به حضرت حق باشد آنچه نیز یکسره بعنوان عمل اجتهادی و کار فقهایی تلقی می‌شود، نهایتاً منجر به تعیین موضع و صدور حکم می‌گردد برخلاف علم تفسیر و درس اخلاق که صرفاً به "تذکره و یادآوری" بسنده می‌شود تفاوت این دو محدوده و جایگاه را

می‌توان به تفاهوت بین دستگاره‌ها نونگذاری و دستگاره تبلیغاتی بیک جا معسسه تشبیه کرد که مثلاً وظیفه مجلس شورای اسلامی بحث و استدلال برای قانونگذاری است و بعداً زاینکه قانونی در مجلس تصویب شد دستگاره‌های تبلیغاتی در جا معه بهراعتما بی وارشاد مردم برای حسن اجرای آن قوانین اقدام می‌کنند و اصولاً وظیفه دستگاره‌های تبلیغاتی اینست که عواطف جا معه را در جهت تسهیل اجرای قوانین تصویب شده، به حرکت درآورند و با توریهای مکرر، توجه به پیامدها را در همان جا معه جایگزین سازند یعنی که بصورت یک پذیرش عام در آمده و فرد در حین عمل پیامد خیر و شر آنرا متوجه باشد. مجلس قوانین و مواضع با پیدها و نبا پیدها را در موضع اجرا و عمل مشخص می‌کند و دستگاره‌های تبلیغاتی برانگیختن انگیزه‌ها را برای اجرای آن قوانین برعهده دارند. درست مثل راهب کار فقا هت با درس اخلاق و مقام ارشاد و موعظه که فقیه با دقت نظر کامل و پرهیز از هرگونه اظهار نظر شخصی و دخالت ذوق و سلیقه، عقل خویش را بخدمت می‌گیرد تا دلالت کلام وحی را کشف نماید. پس از فحص و جستجوی کامل و مابا بیوس شدن از اینکه ممکن است مدرک و دلیل دیگری باشد که او ملاحظه نکرده است اقدام به صدور فتوا می‌کند حال آنکه استاد اخلاق و یا مفسر قرآن در مقام تبشیر و تنذیر و یا توصیف و تحلیل صرفاً برای تقویت مبانای عقیدتی و یا توجه دادن به اموری که در عمل زانها غفلت شده، به خواندن آیات و روایات و یا ارائه استدلال و تحلیل مبادرت می‌ورزد و بهیچ وجه قصد نسبت دادن حکمی به خدا یا سبحان را ندارد و لذا جزمیت

و قطعیتی که فقیه در نسبت دادن احکام به خدا و ندانند در موعظه و تفسیر ملاحظه  
نمیشود .

نمونه بارز و روشن چنین نحوه برخوردی را میتوان در تفسیر سوره حمد  
امام خمینی ملاحظه کرد ایشان در ابتدای تفسیر سوره حمد می فرماید :

" اگر بنا بر آنچه من چند کلمه ای را جمع به بعضی آیات قرآن کریم  
عرض کردم ، من نسبت نمی دهم که مقصود این است . من بطور  
احتمال " صحبت می کنم نه بطور جزم ، و نخواهم گفت که مقصود  
این است و غیر از این نیست . . . و باز هم تکرار می کنم که این  
تفسیر " جزمی " که ، این است و مقصود جز این نیست که تفسیر  
به راء ی بشود و نه اینطور نیست ، آن طوریکه " بنظر خودمان "  
می فهمیم ، بطور " احتمال " است . "

و در همان جا می فرماید :

" ما های یک صورتی ، یک پرده ای از پرده های کتاب خدا را می فهمیم  
و با قیش محتاج به تفسیر اهل عصمت است که معلم به تعلیمات  
رسول الله بودند . . . و لهذا دست ما در باب قرآن بسته است  
همچنین میدان با زنیست که انسان هر چه به نظرش آمد بخواند  
نسبت بدهد به اینکه قرآن این است و این را می گوید . "

ملاحظه میشود که در مقام تفسیر ، امام مرتباً می فرماید ، احتمال

ایشانست که و... حال آنکه در مقام گفتگو و بیان احکام عملی، که شک و تردید نمی‌تواند و نباید در راه داشته باشد، در ابتدای تحریر الوسیله که حاوی صدها احکام فردی و اجتماعی می‌باشد با جزمیت می‌نویسند که: "عمل بدین رساله مجسزی است انشاء الله" یا "مبهره ذمه است انشاء الله" یعنی عمل به احکام این رساله در نزد خداوند مقبول و موجب اجر و پاداش خواهد بود و در غیر این صورت عقسب خواهد داشت.

اما چه حسابی است و چرا هنگامیکه حضرت امام در موضع تفسیر آیات می‌باشند اینهمه احتیاط و عدم جزمیت و مردد و مجمل سخن گفتن را رعایت کرده و در پی آنند که مبایداً مطلبی را به قرآن و خدای سبحان نسبت دهند؟

اگر چنین احتیاط و عدم اطمینانی از جانب فردی معمولی و ناآشنای با معارف قرآن و سنت بیان شده بود جای هیچگونه تعجب و سوالی نداشت اما این سخنان کلام فردی است که جهان تشیع از برکت کمالش، نعم فراوانی را نقد و حاضر دارد، عالمی است که در بسیاری از علوم و معارف الهی بعد از ائمه اطهار (ع) در تالیفات و تالیفات و در خرد و بزرگان و مطلقین از دین ایشان به تالیفات و عصمت تعبیر می‌کنند و ایشان را نمونه‌های عالی عرفان و علم در فقه و اصول و صاحب‌رایه‌ی در فلسفه می‌دانند. پس چه حسابی است که مرتباً ایشان در موضع تفسیر، متذکر می‌شوند که: "شاید معنای این باشد"، "محتمل است"؟ و چرا برخلاف موضع مذکور حکم و فتوا نمی‌فرمایند که "من با جزمیت و یقین این معانی را به

## قرآن و خدای سبحان نسبت می‌دهم ؟

روشن است که جزمیت و یقین حضرت امام در موضع صدور حکم و فتویٰ به پشته پشتوانه کار فقا هندی سنگین و مهیا بودن کلیه مواد و ابزار است که لازمه نسبت دادن مطالبی به خداوند سبحان می‌باشد و مسلماً به هر نسبتی که در مواضع دیگری از جمله تفسیر و تبشیر و تندیروتنذیر مقدمات، مواد و ابزار لازمه استناد به وحی فراهم نباشد به همان نسبت از جزمیت و یقین فقیه کاسته می‌گردد مثلاً در موضع تفسیر قرآن که بقول حضرت امام " محتاج به تفسیر اهل عصمت است" اگر در مورد آیه‌ای و مفهومی در قرآن از معصومین (ع) خبری به ما نرسیده باشد. این مطلب کافیست در اینکه بتوان با جزمیت مطالبی را به قرآن نسبت داد به همین دلیل معمولاً در موضع تفسیر، مفسرین بر قدر متیقن و اجمالی از معانی که از معصومین (ع) در دست است تکیه کرده و بیشتر از آن حد را بصورت احتمالات مختلف مطرح کرده و با ذکر " شاید"، "محمتمل است" نشان می‌دهند که زمینه‌ای که امکان نسبت دادن قطعی به قرآن کریم را بشود وجود آورد فراهم نبوده است.

همچنین علاوه بر موضع تبشیر و تندیروتنذیر موضع معارف و اعتقادات نیز با محدوده استنباط احکام و تعیین بایدنا و نبایدهای شرع مقدس متفاوت می‌باشد مثلاً آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است که بشر را به تدبر و تعمق در پدیده‌ها و موجودات مختلف تشویق کرده و آنها را آیات و نشانه‌هایی در اثبات وجود

وجود خالق متعال تسلیم داد می‌نماید روشن است که آیات و روایاتی که در  
موضوع کلیات اعتقادات (مثلاً اثبات وجود صانع) آمده است را می‌توان  
بمعنویان ارشاداتی که به یاری عقل آمده اند و عقل بشر را در جهت یافتن حقیقت  
کمک و یاری می‌کنند تلقی نمود بعبارت دیگر هیچکدام از آیات نمی‌شوند در  
اثبات وجود خداوند سبحان برای بشر اصل قرار گیرند چرا که تعبد در این موضع  
جایی ندارد و نمی‌توان گفت که "چون خداوند فرموده است، مرا بپرست، من  
اورا می‌پرستم" اصولاً کلیات مباحث اعتقادی صرفاً متکی بر فهم و ادراک بشری  
است و فیلسوف یا متکلم بهیچ وجه در صدد نیست که صحت و سقم اعتقادات را (مثلاً  
اثبات وجود خداوند سبحان را) به کلمات وحی نسبت دهد. اگر هم در جایسی  
استفاده می‌شود صرفاً به عنوان "ارشاد به حکم عقل" است برخلاف جایی که فقیسه یا  
مجتهد همه هم و غم خود را بکار می‌گیرد که را بطنه یک حکم را با کلمات وحی تسمی  
کنند؛ زهرگونه صلاح اندیشی و دخالت عقل و نظر شخصی پرهیز می‌نماید با توجه  
به ملائب فوق جایگاه و موضع صحیح استنباط احکام الهیه نسبت به موضع معارف  
و اعتقادات و همچنین تبشیر و تنذیر روشن می‌گردد و مشخص می‌شود که تنها "فتوی و  
رساله عملیه" است که بدلیل پشتوانه سنگین کارفقا حتی می‌توانند بی‌انگیز  
ارزشها و بیایدها و نیایدهای الهی باشد و بگردند! استفاددهای ساده اندیشانه غیر  
متخصص و جزئی‌نگری در آیات و احادیث بدون تسلط بر ابزار صحیح استنباط، نه تنها  
جزمیت و یقین در صده و رفتوی و اظهار نظر در حلال و حرام خداوند را نمی‌آورد بلکه امکان  
هرگونه انحراف و دروغ بستن به ذات باری تعالی را بدنیال خواهد داشت.



## درس هفدهم

### " اختلاف فتوا "

درس هفدهم را با طرح این سؤال آغاز می‌کنیم که علیرغم اینکه مجتهدین و فقها در صدور فتوی و تعیین ارزش‌ها و بایدها و نبایدها مواد اطلاعاتی خود را از آیات و روایات می‌گیرند و از طرف دیگر بجز رسنجش و قواعد و قوانین تجزیه و ترکیب مفاهیم هم در نزد آنها مشترک است پس منشاء اختلاف فتاوا در چه چیزی است و چرا فقهاء در بعضی از مسائل بایکدیگر اختلاف نظر پیدا می‌کنند؟

برای پاسخ به این سؤال باید گفت که درست است که فقهاء بر پایه فقه سنتی هم در مواد اطلاعاتی و هم در اصول و قواعد جمع بندی آن اطلاعات از نقاط مشترک فراوانی برخوردارند اما بایدها و نبایدها اشتباه است که به ما نندم که رخصتی دیگری که در آن دقت‌های عقلی در شناسایی یک موضوع از سطح شناخت عرف عامه پائین‌تر گذاشته و به ظرائف و نکته‌سنجی‌های فراوان منجر می‌شود، کار فقه‌ها حتی نیز در تمام مراحل تحقیق در اصل و جهت صدور و دلالت آیات و روایات پیچیدگی‌های متعددی پیدا کرده که کوچکترین اختلاف نظر در مسائل فراوانی که در هر کدام از این مراحل تحقیق وجود دارد، ممکن است در استنتاجات نهایی تاءثیر گذاشته و زمینه اختلاف فتوا را فراهم آورد.

مثلاً چه بسا در ارزشیابی احادیث و روایات، فلسفه‌ی با دقت مجدد و خاصی که در رابطه با سند و راوی یک حدیث بعمل می‌آورد؛ اهمیت کمتری را نسبت به سایر مجتهدین برای آن خیر قائل شود و آنرا در ردیف مهمترین اسناد و مدارکی که زمینه‌ی کار آنها دی قرار می‌گیرد تلقی ننماید. در نتیجه به همان نسبت که در ارزشیابی یک سند نظر متغی و سی با دیگر فقهاء پیدا می‌کند، ممکن است در استنتاجات نهایی او نیز تا شایستگی داشته و در صورتی نیز اختلاف نظر پیدا شود. همچنین ممکن است بر اثر دقت‌های عقلی فراوان در خود قواعده و اصول جمع‌بندی اطلاعات، نظرات متعددی در باب یک قاعده اصولی وجود داشته باشد که کمترین تغییر در چگونگی یک قانون و قاعده توسط یک فقیه به مثابه تغییر در ارزش و سنجش قواعد استنباط وی تلقی شده و در تجزیه و ترکیب مفاهیم و جمع‌بندی نهایی اثر مستقیم خواهد گذاشت.

بطور کلی با یادگفت که هر چه دقت‌های عقلی جلوتر می‌رود و مسائل تخصصی‌تر میشود به همان اندازه ممکن است افراد به سبب وسع و توان عقلی خویش درجات و مراتب مختلفی را در شناخت یک موضوع ملی کنند و به میزانی که در بکارگیری صحیح مواد اطلاعاتی و ابزار جمع‌بندی قدرت عقلی و توانایی‌های بیشتر را از خود بروز می‌دهند به همان نسبت ممکن است به مسائل و نکاتی متفاوت بسا دیگران دست یابند که زمینه‌ی اختلاف فتوی را بوجود آورد برای مثال قدرت و توان عقلی یک فقیه در تجزیه و ترکیب مواد اطلاعاتی و ارائه احتمالات مختلف

در مورد یک موضوع بخوبی نشان‌دهنده این مطلب است که چگونه ممکن است یک مجتهد توانا، ابداع احتمالات مختلفی را از رویای متعدد در مورد یک موضوع با ترکیب منطقی مقدمات خاصی داشته باشد و همین امر موجب شود که نظرها بی‌او با کسی که همه آن احتمالات را مورد دقت و بررسی قرار نداده متفاوت گردد ( و اصولاً به همین دلیل است که رجوع به "اعلم" واجب و ضروری است چرا که رجوع به توانا ترین فقیه بیان‌کننده رجوع به نهایت جهد و کوشش عقلی در جهت فهم احکام الهی است ) .

البته باید گفت که اختلاف فتا و ما بین علماء و فقها بطور کلی بسیار ناچیز بوده و اینطور نیست که کسی فکر کند که فقهاء در مسائلی امثال اینکه "نما ز صبح دو رکعت است یا بیشتر" یا مثلاً در اصل مالکیت یا اصل خمس و زکات اختلاف نظر دارند که اینک اگر رساله‌های عملیه فقها را با یکدیگر مقایسه کنیم ملاحظه خواهیم کرد که به پشتوانه کار دقیق و سنگین فقهایی در بسیاری از موارد اتفاق نظر وجود دارد و شاید بتوان گفت که هیچ رشته تخصصی دیگری را نمیتوان پیدا کرد که تا بدین اندازه در آن اختلاف کم باشد و به همین دلیل هنگامی که امام امت می‌خواهد مجلس شورای اسلامی را - که در موضع اجراء عمل به قانونگذاری مشغول است - به دقت و تحقیق بیشتر و رعایت اخلاق اسلامی و ایجاد اتفاق نظر دعوت کنند از علماء و فقها بعنوان کسانی نام می‌برند که متکی بر کار دقیق علمی و تقوا باشند و انداختن اختلاف نظر را نشان را به حداقل برسانند و می‌فرمایند :

"باید بطوری بشود که اگر شما با هم اختلاف کردید، مثل اختلاف

دو تن مجتهد با شد" ۶۱/۱۱/۴

اما در اینجا لازم است که مطلب مهم و قابل توجه دیگری نیز روشن شود و آن تفکیک و جدا کردن منشاء بسیاری از اختلاف نظرات افراد منجماسه علماء و فقهاء در موضع عمل و اجراء است که بهیچ وجه نباید با اختلاف فتاوا و نظراتی که فقهاء در موضع استنباط حکم پیدا می کنند خلط شود یعنی گاهی اوقات مشاهده میشود که علیرغم اینکه دو فقیه در موضع حکم و فتوی نظرات واحدی دارند اما در تطبیق آن با مصداق و در موضع گیری عملی اختلاف نظر پیدا می کنند، ساده ترین مثالی که در این رابطه می توان بیان کرد اختلاف نظری است که ممکن است در ارتباط با تشخیص شب اول ماه شوال و اعلام عید فطر پیش آید که در آن علیرغم اینکه همه فقهاء معتقدند که به محض رویت هلال ماه شوال روزه گرفتن حرام است اما ممکن است در رویت و مشاهده ماه اختلاف نظر پیش آید و در موضع عمل، دو فقیه به دو نحوه مختلف عمل و موضع گیری نمایند در روشن است که "رویت هلال ماه" از حیثه کارفاقی خراج بوده و نیازمند مشاهده عینی انسانهاست.

در این رابطه باید دانست که شناسایی مصداق هم حالت های مختلفی دارد گاهی است که شناخت آن از پیچیدگی خاصی برخوردار نبوده و همه کسانی که احکام کلی را می دانند خود می توانند مصداق آن را با اندک دقت و تاملی پیدا کنند مثلاً اگر افرادی که خون و سگ از نجاسات می باشند مکان تشخیص

مصادیق آن بسادگی برای عامه مردم فراهم است اما در بسیاری از مسائل و موضوعات شناخت مصداق و تطبیق احکام کلی با مصداق آن بسادگی ممکن نمی‌باشد و دقت و تاء ملی بیش از شناخت عرف عادی را لازم دارد. مثلاً دیده می‌شود که در مورد نجس یا طاهر بودن ادکلن‌ها نظرات متفاویتی داده می‌شود که بهیچ وجه این اختلاف نظرات ریشه در دقت‌های فقه و فقاومت نداشته بلکه بر اثر اختلاف نظراتی است که در شناسایی مصداق پیش می‌آید یعنی همه فقها متفقند که اگر ادکلن دارای الکلی با مشخصات خاص باشد قطعاً نجس می‌باشد اما تشخیص اینکه آیا در همه عطرها و ادکلن‌ها الکل وجود دارد یا نه؟ و آیا الکلی که در آنهاست آن مشخصات را دارد یا خیر نیازمند شناسایی و دقت نظر بیشتری می‌باشد که گاهی لازم است یک شیمیست و متخصص در ترکیبات مواد آلی در این مورد دقت کرده تا نظر صحیح مشخص گردد.

روشن است که شناخت کیفیت ترکیب مولکولی ماده ادکلن و ملاحظه آثار عینی موضوعات از حیثه کافقاهتی خارج است (و ایزا روقواعد و قوانینی که در کافقاهتی مورد استفاده قرار می‌گیرد متناسباً سید با سنجش مفاهیم و کلمات وحسی است و بهیچ وجه فقیه در موضع استنباط احکام کلی به مصداق و آثار موضوعات خارجی نظر ندارد) یعنی همان‌طور که در طول این سلسله مقالات روشن شد فقیه ابتدا در "تحقیق در اصل صدور" به بررسی سندیک خبر می‌پردازد و از روش احادیث و روایات را از حیث درجه و میزان استحکام زنجیره ناقلمین خبر به معصومین (ع)

ملاحظه می‌نماید و سپس با ارزشیابی اخبار برای هر سندی ارزشی خاص قائل می‌شود و در مرحله<sup>۶</sup> تحقیق در جهت صدور موارد تنقیه و مصدق دینی را که مربوط به یک زمان خاصی بوده است از سایر اخبار روا سنا جدا کرده و به این ترتیب احکام مسی که می‌توانند زمینه<sup>۷</sup> کار اجتهادی قرار گیرند را مشخص می‌نماید و در آخرین مرحله<sup>۸</sup> تحقیق با تسلط بر قواعد و اصول عقلی استنباط، با تجزیه و ترکیب کلمات و حوی و اصلکات مفاهیم با یکدیگر جایگاه یک مفهوم را در رابطه با مجموعه مفاهیم و حوی مشخص ساخته و بعد از مجموعه نگری بر روی کل آیات و روایات با طرح احتمالات مختلف پیرامون یک عنوان کلی که موضوع برای یک حکم کلی عملی است از زوایای مختلف به بررسی یک مطلب می‌پردازد تا نهایتاً نظرش بر یکی از ابداع احتمالات مطرح شده استقراریافته و با جزمیت و یقین حکمی را به خدای سبحان نسبت دهد.

ملاحظه می‌شود که در طی تمام مراحل تحقیق بهیچ وجه نظریه مصادیق خارجی آثار عینی اعمال و رفتاری نداشته و همه هم‌وغم خود را در این راه می‌گذارد که تنها و تنها مقصود شارع متدلس را با توجه به کلمات و حوی در باب خود در نتیجه همین تلاش است که روشن می‌شود مثلاً *الکل نجس* است اما اینکه آیا *الدکلن* مصداق همین الکلی است که فقها به نجاست آن فتوا داده‌اند، امری است که نیاز به دقت‌های موضوعی و مصداقی داشته و آثار و ترکیبات مختلف آن ماده یا پدیده بر روی عینی قرار گیرد.

بسیاری از اختلاف نظراتی که در موضع اجرا و عمل بخصوص در موضعگیری های سیاسی و اجتماعی وجود دارد در ریشه در مطلب فوق داشته و بهیچ وجه به اختلاف نظر فقها در موضع فقه و فقهائت مربوط نمی گردد. مثلا روشن است که در اصل مسئله مالکیت و یا بسیاری از فروعات آن هیچگونه اختلاف فتوایی ما بین هیچیک از فقها وجود نداشته و ندارد اما امکان دارد در موضع اجرا و در یک شرایط خاص و برای مصداق مشخصی افرادی معتقد باشند که باید حد و حدودی در مسئله مالکیت گذاشته شود. نتایج عینی این کار را برای رسیدن به یک سلسله اهداف عالیتر در جامعه ضروری بدانند و برعکس ممکن است همین مطلب از دیدگاه افراد دیگری که آثار و پیامدهای عینی چنین برنامه ای را از زوایای دیگر در موضع عمل اجتماعی بررسی کرده اند تا صحیح جلوه نماید و آنها معتقد باشند که نه تنها با گذاشتن این حد و حدودها مسئله ای حل نخواهد شد بلکه اصولا اجرای آن خلاف مصالح مملکت و رشد اقتصادی خواهد بود.

و یا ممکن است در موضعگیری های سیاسی افراد دیده شود که عالمی که به تقوا و عدالت نیز مشهور است در جمع بندی مسائل به این نتیجه میرسد که باید برای حفظ اسلام در زمان و شرایط خاص در برابر حکام جائرسکوت اختیار نماید و برعکس ممکن است فقیه دیگری در محاسبات خویش نظری کاملاً مخالف ابراز نماید و اعلام کند که حفظ اسلام در همان شرایط به اینست که حتی به قیمت جان و مال و آبرو هم که شده باید با حکومت جائرمخالفت علنی ورزید. جدای از بررسی

صحت و سقم نقطه نظرات فوق، (مورد نظر اینست که مسائل فوق در حوزه انطباق احکام  
بر مصادیق است نه استنباط احکام کلی از کتاب سنت، و محدوده و حوزه انطباق  
احکام کلی بر مصادیق در شرایط متغیبات، همراه با ملاحظه آثار و شرایط خارجی و  
شناخت پدیده‌های عینی بک عمل میسر است که بهیچ وجه این عمل کار فقه‌اشی  
نبوده و از آن جهت هم که در بسیاری از موارد با دقت‌های ساده عرفی نیز شناخت  
آنها ممکن نمی‌باشد، زیرا و مقدمات دیگری است که بتوانند امکان جمع‌بندی  
آثار عینی پدیده‌ها و اعمال و رفتار را در یک شرایط خاص فراهم سازد.

شناخت مصادیق چون "نظام بانکی"، "نظام تعلیم تربیت"، "نظام ارتش و  
دفاع از مملکت اسلامی"، "نظام صنعت و تکنولوژی" و سیستم‌های فردی  
در تولید و توزیع و مصرف، "تشکیلات سیاسی جهت مقابله با روابط استکباری  
بین المللی" و نظام‌های آنها از جمله مصادیق و موضوعاتی هستند که شناخت آنها  
در موضع عملکردهای اجتماعی یک جامعه و انطباق آن با موازین اسلامی و احکام  
کلی الهی بسادگی ممکن نبوده و نیاز به ابزار و دقت و تاملی بیش از آگاهی  
عرفی جامعه به موضوعات و پدیده‌ها را لازم دارد که چه بسا عدم توانایی در جمع‌بندی  
سمیخ و مجموعه‌نگری برای ملاحظه آثار و پدیده‌های موضوعات عینی موجب گردد  
که نه تنها احکام الهی در عینیت جریان نیابد بلکه غفلت از اهمیت شناخت و  
انطباق درست مصادیق با احکام کلی الهی زمینه گسترش ارزشهای غیر الهی



را در جا معه بوجود آورد.

ملاحظه میشود که هرگونه اختلاف نظر در موضوعات و مسأله‌های فوق الذکر در حیطه موضوعات و مسأله‌های فقهی استنباط احکام الهی نیست، بلکه به اختلاف در مواد اطلاعاتی و ابزار جمع‌بندی و کیفیت مجموعه‌نگری انفرادی برمی‌گردد که در موضع مسأله خارجی و بیان آثار و پدیده‌ها و حرکت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و... نظر می‌دهند که در آنجا نیز قطعاً احتیاج به دقت‌های خاص و رعایت قواعد و قوانین ویژه‌ای است که انشاء الله در آینده در شناخت صحیح مسأله‌های عینی و خصوصیات حوزه انطباقی احکام کلی بر مسأله‌های دیگر که نیازمند شناخت تخصصی و ابزار دیگری می‌باشد مطالبی ارائه خواهد گردید، و راه‌های جلوگیری از انحراف در این محدوده را بیان خواهیم نمود.

و باید دانست که ضرورت توجه دقیق به تفاوت‌های دو محدوده "انطباق احکام کلی الهی بر مسأله‌های خارجی" و "کار فقهی و استنباط احکام کلی الهی از کلمات وحی" بحدی حیاتی و مهم است که ملاحظه می‌کنیم بسیاری از انحرافات و اشتباهات افرادی که بی اطلاع از اسلام و فقه و فقه‌ها هستند، بسبب خلط

---

۱- در این رابطه می‌توان به مجموعه مقالات "اسلام دین برتر" بخش "غفلت از

مسئله نظام و نظام‌سازی" مراجعه نمود.

این دو محدودده ادراکات و نشناختن چگونگی ارتباط صحیح آنها با یکدیگر است  
 و این امر موجب شده است که شیوه‌های دیگری را به غیر از فقه سنتی در دستیا بسی  
 به احکام الله اتخاذ نمایند و با طرح شعارهایی چون "ضرورت فقه جدید" نه-  
 تنها به خود راه پی‌ها و پیشنهادوری‌های فراوانی به اسم اسلام مبتلا شوند بلکه  
 به بهانه "بازبودن باب اجتهاد" افکار خود را مترقی و در حال رشد و تکامل  
 بحساب آورند .

که توضیح این روشها را به دروس آینده م.کول می‌نماییم .

## درس هجدهم

### "باز بودن باب اجتهاد"

اساساً در حوزه‌های علمیه و در میان فقها همانگونه که در موضع عمل، بر تسلیم و تمعید بودن نسبت به احکام تصریح و تاءکید می‌گردد، بهمان اندازه در مقام تحقیق و اجتهاد، تبعیت محض از نظرات دیگران و تکیه به اقوال آنان بعنوان استدلال، امری مطرود و غیر علمی قلمداد می‌گردد. جمود و تعصب بی‌جا و غیر منطقی که مبتنی بر برهان و استدلال نباشد دردمی‌شود و مباحثه و اصطکاک و تضارب و تبادل افکار شدیداً مورد توجه قرار می‌گیرد. یعنی بهیچ وجه بر شخصیت‌ها و بزرگان فقه و اصول صرفاً به خاطر نام و نشان‌ی که دارند تاءکید نمی‌شود بلکه آنچه که در تفقه و اجتهاد ملاک است استدلالات و براهینی است که بر آن اساس فهم و استنباط همه جانبه از کلمات وحی صورت می‌گیرد و اگر کسی بخواهد برای اثبات نظر خود صرفاً به قول شخصیت‌ها و فقهاء بزرگ گذشته تکیه نماید به او جواب خواهند داد که "تا بزرگی، بزرگان در نظر است، اجتهاد محال است"

درقا موس! جتها دو تفقه در دین نه تنها جایی برای تسلیم و تبعیت بی دلیل از فقهای پیشین نیست بلکه برعکس هرگونه تمسک به قول دیگران بدون دلیل و برهان در محدوده کافر قها هتی پذیرفته نمی‌باشد و بمنزله ضعف و عدم توانایی

فرد، در استنباط احکام الهیه قلمداد می‌گردد.

اینکه می‌گویند: "باب اجتهاد بازا است" و هر کسی می‌تواند شعاعها توانایی استنباط از کلمات وحی را پیدا کند نیز در همین راستا تعریف میشود بدین معنی که هیچگاه راه دقت و محاسبه بیشتر و فهم صحیحتر کلام وحی مسدود نمی‌گردد و هر کسی که قدرت استنباط از مجموعه آیات و روایات را، با همه خصوصیاتش که بر شمردیم بدست آورد، می‌تواند آنها را نظر کند هر چند نظراتش با دیگر فقهاء و مجتهدین متفاوت باشد. به همین دلیل نیز استدلال و قاعده جدیدی که به نحوی بر دقت محاسبه بیفزاید و دلالت کلمات را دقیقتر از زیاده‌ها و کلماتی که روئی پذیرفته می‌شود و اگر کسی قدرت تا سه سیس یک اصل و دخالت در قواعد و قوانین استنباط را داشته باشد، به وی با دیده احترام و تجلیل می‌نگرند، مطالعه در تاریخ اجتهاد و تفقه نیز مؤید همین است که همواره سعی و اجتهاد فقهاء با حفظ حرمت و قداست کلمات وحی، بسزا بس بوده که توان عقلی و قدرت استنباط خویش را رشد و پرورش دهند تا بتوانند هر چه دقیقتر احکام را استخراج و به خداوند تعالی نسبت دهند. و موهبی گیتی این روش در طول زمان باعث رشد و غنای علم استنباط و مستحکم‌تر شدن شیوه اصولیین گردیده است برای مثال شیخ انصاری از بزرگان است که در طول تاریخ فقه و فقهائت نقشی مهم در رشد علم اصول و تاسیس قواعد اصولی داشته و امروزه از مقام منزلت ویژه‌ای در حوزه علم و فقه است برخوردار است.

اما متأسفانه دیده میشود که اصطلاح "باز بودن باب اجتهاد" که به معنا و مفهوم فوق الذکر در فقه سنتی مطرح است در میان بعضی از افاضت‌طلبان کم‌اطلاع از اسلام، دانسته یا ندانسته، بصورتی جدید و بدور از فقه و فقه‌مندی واقع شده و میشود و اساساً تحت این عنوان انواع و اقسام نظرات انحرافی و التقاطی را میتوان یافت که به بهانه آزادی نظردر مسائل اسلامی خواستار تغییر و تحول در روش استنباط یعنی فقه سنتی گشتند. این عده تصور کردند که "باز بودن باب اجتهاد" و آزادی اظهار نظر در راه دستیابی به احکام اسلامی به این معنا است که میتوان بدون هیچ قید و شرطی به سراغ آیات و روایات رفته و به درک مسائل اسلامی نائل آمد هر چند که روش اتخاذ شده خلاف فقه سنتی و معارض اعتقادات و تعبدیه وحی باشد! و برای این منظور به انواع و اقسام نظرات و روش‌های انحرافی متمسک شدند. بعضی برخلاف اصول اعتقادات اسلامی دست به علتیابی عقلی در احکام زده و با تکیه بر رأی و علم بشری در بسیاری از موضوعات فتوا دادند، گروهی دیگر احکام خدا را در مواردی که با ذوق و سلیقه‌شان سازگار نبود استثناء کردند و بعضی با مباحث اندیشی‌های بشری به جعل قانون پرداختند و نهایتاً عده‌ای با برگرداندن کلمات وحی به معانی از پیش تعیین شده خویش که متأسفانه از یافته‌های ذهنی یا تاءثیرات خارجی بود، تغییر در احکام الهی را همراه با تغییر زمان ادعا کردند! البته ریشه انحراف یا اشتباه افراد فوق ... همانطور که در درس گذشته بیان شد - عمدتاً از شناختن خصوصیات و ویژگیهای

مختلف دو مذهب بوده شناسایی "استخراج حکم" و "اجرای احکام الهی" و از خلط  
 این دو حوزه تحقیق و بررسی، نشأت می‌گیرد و موجب می‌گردد که هرگونه مشکل  
 و مانعی که در سراسر راه اجرای احکام الهی بوجود آید را بجای اینکه به ضعف  
 در مقدمات اجرایی و ابزار شناسایی مصداق عینی برگردانند، به نارسایی  
 روش استخراج حکم و ضعف در شیوه دقت در کلمات و حتی تعبیر کنند و دیگر گونشی در  
 فقه سنتی را اعلام دارند.

بر اساس چنین افکار انحرافی "باز بودن باب اجتهاد" در مواردی که  
 — بزرگان اسلام برای موارد و موضوعات جدیدی راه مشخص ننموده است ،  
 صادق است و معتقدند که در اینگونه امور بشر خود با ایستگی با اثبات مشابیهت بین  
 موضوعات و تخصیص زدن به احکام و یا با تشخیص ضرورت و نفع ، احکام متناهی آن  
 موضوعات را صادر نمائند. و با اعلام این مطلب که احکام خدا در مورد موضوعات  
 واحدیه شریعت و تحرکات زمانه تفسیر می‌کنند مدعیند که فقیه و مجتهد کسی است  
 که بتواند "پویایی احکام را همراه با تحول زمان" در یابد و همساز  
 است بدون داشتن حجتی فقهی و صرفاً با تکیه بر اوری که در فقه سنتی جایی ندارد  
 در حرشراطلی با استثناء کردن بعضی موارد و یا حتی برخلاف احکام سابق  
 بگونه ای فتوی صادر نماید که با مطلق متناسب با عینیت و امکانات همان دوره  
 و عصر باشد.

بعبارت دیگر پویایی فقه و باز بودن باب اجتهاد یعنی نقشه و اجتهاد دور که

قادریا شده همراه همگام با تغییر و تحول شرایط و زمانه، احکام جدید و حلال و حرام دیگری غیر از آنچه در صدر اسلام و - بخیال آنان - تنها متناسب با شرایط آن دوره مطرح بوده را از کتاب و سنت بدست آورد چرا که حفظ و رشد تکنولوژی و امکانات و تمدن دنیای امروز و مناسبات انسانی و روحی آن نه تنها نیازمند احکام نویینی است بلکه اصولا اگر قرار باشد به استنباط همان احکام و بایدها و نبایدهای سابق از کتاب و سنت نائل آمد چه بسا مانع رشد و ترقی بوده و ارتجاع و واپسگرایی را به همراه خواهد داشت !!

البته بدیهی است چنانچه تغییر زمان و شرایط بنحوه ای باشد که باعث تغییر موضوع شود و تغییر موضوع هم آنچنان واقع شود که آن خلط کلی که متعلق حکم بوده است تبدیل یا بد حکم جدیدی بر آن موضوع یا رمی شود. این حکم جدید هم از احکام الهی است و همیشگی، که اگر دیر روز هم چنین موضوعی محقق می شد حکمش چنین بود و این مطلب با اینکه برای حفظ یک موضوع که مورد پسند انسان واقع شده است حکم از پیش تعیین شده ای از منابع استخراج شود تفاوت فاحش دارد، و اصولا پیوستگی فقه اسلام در عمه مکانها و زمانها نیز به همین معناست که می توان با شناخت صحیح موضوعات و با توجه به کلیه روابط آنها اعم از روابط داخلی موضوع یا خارجی آن و ملاحظه تغییر و تبدیل موضوع به تبع تغییرات روابط تشکیل دهنده آن، هر موضوع را با توجه به زمان و مکان آن مصداق یکی از موضوعات کلی احکام کلی الهی یافت و بایدها و نبایدهای الهی را بر آن جاری نمود که در این صورت او امر و نواهی

از اسلام اخذ شده و این معنا با مفهوم غلبه فوق از با ز بودن باب اجتهاد کسسه  
 "تحول احکام الهی" را به تبع پیشداوری های عینی مبتنی بر ارزشهای غیر الهی  
 عنوان می نماید تفنونی اساسی دارد.

مدعیان فقه جدید با طرح شعارهایی مانند فقه جدیدنه فقه قدیم ، فقه  
 حکومتی نه فقه مدرسه ای ، فقه جمعی نه فقه فردی ، فقه مترقی نه فقه ارتجاعی ...  
 می خواهند اینها را القاء نماید که فقه سنتی از آن جهت که همه هم و غم خود را صرف  
 بیافین مقصود شارع مقدس از کلمات وحی می نماید و هرگونه پیشداوری ذهنی و  
 تاء شیرپذیری از شرایط و سلیقه ها و کشش های خارجی را در استنباط احکام کلی  
 الهی جایز نمی شمارد بنا بر این فقهی است ساکن و بدور از حوادث واقعه و  
 مقتضیات حکومت ها و نیازهای جمعی جوامع و عمل بدین احکام بمنزله مانعی  
 است که در پیش روی رشد و ترقی و تعالی جوامع امروز افکنده می شود !! مطابق  
 این بطرز تفکر ابواب مختلف فقهی مانند مزارعه ، مساقات ، مضاربه و ... که  
 در فقه مطرح است مربوط به بازارهای قدیم و شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع  
 گذشته و مفید به حال آن زمان بوده است و فقها بخاطر شرایط خاص آن جوامع این  
 گونه نظر داده اند از اینرو فقهی که در "مدرسه های علوم قدیمه" نوشته شده بدور از  
 واقعیت های موجود می باشد و بهیچ وجهی در دنیا ی پیشرفته و مترقی امروز نمی توان  
 آن فتا و نظرات را صادق دانست که اینکار به معنای عقب برگرداندن چرخ  
 زمان و در نتیجه ارتجاع و فرم گراشی است !!

بر اساس این دیدگاه فقیه برای استنباط احکام کلی جدید و متناسب با روز لازم



است که به شناخت شرایط و مصادیق زمانه پرداخته و برای استخراج حکم از منابع وحی تنها خود را در شناخت کلمات وحی و دقت بر روی آنها محصور ننماید بلکه ضروری است که مسلماً به علوم جدیده مانند دستنیهای تجربی شرقی و غربی گردیده و در زمینه های مختلف آنها به مطالعه بپردازد تا نشان دهد که علاوه بر "درس خارج" بر "خارج درس" و مسائل موضوعی و مصداقی زمان خود نیز آگاه و بصیر است. البته روشن است که ولی امر مسلمین و یا حتی یک مرجع تقلید و مجتهد وی یا امام جماعت میبایست از موضوعات مبتلابه خود، اطلاعاتی داشته باشد تا بتواند تکلیف خود و مردم را در موضوع برخورد با آن روشن نماید ولی اینکه شناخت مصادیق جزئی مؤثر در استنباط احکام کلی الهی شود محل دقت است. بلکه در تعیین حکم خاص یک مصداق جزئی شناخت آن موضوع ضروری است ولی حکم کلی متعلق به موضوع کلی که مستنبط فقه سنتی است و موضوع کلی آن نیز که در همین استنباط معین میگردند محتاج شناخت مصداق جزئی نیست و اصولاً همین استنباط میزان و شاخصه عمل است و حوزه استنباط "احکام کلی الهی" از حوزه استنباط "حکم و موضوع کلی" بر "موضوع و احکام جزئی" جداست و هر یک محتاج علوم و ابزار خاصی است.

همچنین اینکه آیا میتوان به کمک علوم مادی تجربی یا انسانی شرقی و غربی نظیر اقتصاد، جامعه شناسی و روانشناسی و مدیریت و فلسفه و تاریخ و ... متداول دانشگاههای فعلی موضوعات اجتماعی را اسلامی شناخت جای بسی تامل است و در درسهای آینده با استعانت از ذات احدی این مطالب را مورد دقت قرار خواهیم داد و نکته دیگر اینکه بفرصت مهیا بودن ابزار عینی و ذهنی شناخت مصادیق جزئی

بهر اساس معارف و احکام اسلامی آرایشگاهت کاسیه موضوعات اعم از جزئی یا کلی و در شاخه‌ها و رشته‌های مختلف بمعهد فقیه است و بیا اینک به روشن بودن حکم و موضوع الهی و فراهم بودن ابزار شناخت اسلامی موضوعات، مشخصترین رشته‌های مختلف و وظیفه شناسایی، علمت بیا بی

و ارائه طریق مبتنی بر احکام الهی را برای مصداق جزئی خواهد نمود داشت .

بهر حال مبتنی بر "فقه جدید" اصولاً شیوه کار فقه‌مندی عوض شده و شفق منوط به شناخت مشکلات، امکانات و نیانه‌های جزئی و کلی زمانه بر اساس علوم و ارزشهای غیر الهی و صرفاً مبتنی بر تجربه و ادراک بشری دانسته میشود و "استنباط و فهم کلمات" وحی جای خود را به انطباق و دنباله روی کتاب و سنت از عینیت می‌دهد و آن اجتهاد و فقهی پویا قلمداد می‌شود که با شناخت مواضع و مشکلات اجرایی و بیا بودن در بیان حوادث عینی زمان قدرت تجدید نظر در احکام الهی را داشته باشد و بیا ارائه حلال و حرام و روابط حقوقی جدیدی سد راه رشد و ترقی مادی بشر نگردد! و بیا تعصب و جمود و پافشاری بر احکام سنتی و قدیمی جامعه را به ارتجاع و عقب ماندگی نکشانند! به همین دلیل است که هرگونه عدم تبعیت فقیه از علوم اجتماعی و تجربی جدید شرقی و غربی در موضوع استنباط حکم از کلمات وحی و تکلیف صرف برفقه و اصول از نقطه نظر طرفداران فقه جدید در جازدن، جمود و تحجر بحساب می‌آید!

روشنی است که ریشه‌های جدایی از فقه سنتی در طرز تفکر طرفداران "فقه جدید" بدینجا بیا زگشت می‌نماید که بجای اینک در موضع عمل از حکم به سمت موضوع حرکت کنند یعنی اصل و محور حرکتها و تحولات زمانه را وحی یعنی احکام ثابت و ولایت‌تغییر الهی قرار دهند و عینیت، امکانات، تکنولوژی و مقتضیات نظام اجتماعی را به تبع ارزشها و بیا بیا و

نباید های مطلق دین، در مسیر رشد و تکامل بیاندازند، با حرکت از موضوع به سمت حکم یعنی با مطلق انگاشتن نظام سازی و تمدن موحود دنیا که ساخته افکار و تجربیات صرفا مادی بشر است و منحصر کردن تنها راه رشد و تکامل به راههای موجود و رنج دنیای شرق و غرب که کوچکترین نسبتی با وحی و احکام الهی ندارد، به خودیاختگی و از خود بیگانه گی شرقی و غربی دچار شده و راه تعبد و تسلیم در برابر ارزش های الهی را بکناری زده و خواستار تحول در احکام و حلال و حرام خدای سبحان می گردند .

بعبارت دیگر بجای اینکه بر اساس اعتقادات اسلامی "کلمات وحی" حاکم بر هرگونه حرکت و عمل فردی و اجتماعی در جهت رشد و کمال دانسته شود و فرامین ثابت وحی به منزله شاقول استوار، معیار و محکی برای سنخ "ترقی از عقب ماندگی" و "رشد از نکس" در موضع عمل تلقی گردد در این نگرش "کلمات وحی" بسه تبع ادراکات متغیر تجربی بشر مادی "تفسیر و تاءویل" می شود و اساس دین متزلزل و در معرض خطر قرار می گیرد. اینان ابتدا توجه ندارند که جوهره جریان افزایش تمدن رب بشری در تمدن فعلی در چه سمت گیری خاصی قرار گرفته و سرچه دینناشناسی استوار است و بدنبال حل چه مسائلی است و چگونه تعریف خاص مادی از سعادت و ضلالت در سیرتجا رب و روند تفکرات تمدن امروز اثر گذاشته است نمی دانند که سوی رفاه دائمی و فاعلی که چیزی جز شدت حرکت مادی نیست بمنزله سمت گیری رشد، اصالت یافته و براین بنیاد دستورات ارزشی در نظامهای مادی تابع شدت یافتن عوی است و توجه ندارند که چگونه قدرت محاسبه و تفکرات بشر اسیر پرستش دنیا گشته و در کشف نسبتها و شناخت کیفیات به عنوان یک اهرم برای

این هدف بکار گرفته شده است که ضرورتاً در سمت گیری الهی گسترش توان مادی هر چند دائماً التزاید باشد در این راستا قرار نداد، پرستش هوی در طرف نقض پرستش خداست و لزوماً راه رشدشان نیز در جهت عکس یکدیگر می‌باشند.

در دیدگاه فقه سنتی احکام الهی اصولی ثابت و غیر قابل تغییرند که حاکم بر زمان و مکان و حاکم بر رشد و تعالی انسانها و تعیین کننده موضعگیری‌های صمیح فرد و جمع‌اند و هیچگونه تغییری و تبدیلی در آنها راه ندارد و حتی استثنائات بخاطر تنبیهی شرایط و غیره نیز تابع قوانین ثابت آن است که حلال محمد (ص) حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه می‌باشد و به همین دلیل سعی فقها در فقه سنتی تبعیت محض از کلمات کتاب و سنت و کشف دلالت آن الفاظ بوده تا بتوانند بدون دخالت آراء شخصی و مصلحت‌سنجی خود ساخته، به تبعیت از معصومین (ع) که "پیام وحی" را به بشریت منتقل کرده‌اند، اینان نیز "پیام از طرف وحی" را صادقانه به بندگانشان منتقل نمایند.

روشن است که این نظریه دیدگاههای انحرافی فوق‌الذکر که استنباط احکام را تابع ادراک از عینیت و وظیفه فقیه را حل مشکلات عینی و عملی بوسیله تغییر در احکام الهی می‌دانند، تفاوت فاحش دارد و باید گفت بکارگیری این شیوه‌های انحرافی که برای استنباط احکام الهی معتقد است با اصل گرفتن شرایط خارجی و عینیت میتوان به سراغ آیات و روایات رفته و در هر زمان احکام را به تبع شرایط بدست آورد، به آنجا منتهی خواهد شد که نظام جراحی و عمل، حاکم بر نظام پزشکی و در نهایت حاکم بر نظام اعتقادی می‌گردد در حالیکه انسجام و هماهنگی باورها، عقلی، قلبی و عملی حکم می‌کند که اجرا و عمل بر اساس اعتقاد

و تابع آن تنظیم گردند اینکها رزشها با زیچه و ابزاری در دست افراد بوده و در حال تغییر و تحول باشند که اگر اینگونه شد از رزشها و دین جزنا می بی محتوا و مستمسکی در دست دنیا پرستان چیزی برجای نخواهد ماند. بهر حال در این سری از دروس که تا به حال طرح گردید فرض و منظور تبیین این مطلب بود که عقل بشری ضعیف تر و ناتوان تر از آنست که قوانین رشد و کمال وی را ارائه نماید لهذا باید با تمسک به وحی و تعبد به آن مسیر حقیقت را تا رسیدن به سر منزل مقصود طی نمود و یعنی با پیدما و نبایدها را میبایست از آفریدگا رحاکم برهستی و صاحب مقتدر کون و مکان اخذ نمود و طریق صحیح رسیدن به این قوانین متری و احکام رشد آوردن غیبت یکی بیش نیست و آن همان روش اصولیین است که ویژگیها و خصوصیات آن بیان شد بنا بر این برای اعلام و ادعای هذا حکم الله یک طریق و یک روش صحیح وجود دارد و هر آنچه که از این راه بدست آید قاطعاً بلیست انتشار به حضرت حق را دارد و غیر از این راه نمی توان مطلبی را منسوب به وحی نمود.

پایان این فصل که در تبیین ویژگیهای فقه سنتی نوشته شده است را با کلام

حضرت امام خمینی زینت می دهیم که فرمودند:

"اسلام اگر خدای نخواسته هر چیز از دستش برود ولی فقہش به طریقه موروثه از فقہاء بزرگ بماند به راه خود ادا مخواهد داد ولی اگر همه چیز بدستش آید و خدای نخواسته فقہش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود راه حق را نتواند ادا م داد و به تباہی خواهد کشید!" (بهمن سال ۶۱)



فصل دوم

موضع عمل

و جلدانی از

فقه سنتی





## درس اول

### علت‌یابی عقلی احکام

در فصل گذشته به ضرورت بررسی و اهمیت شناخت "فرهنگ اسلام و فرهنگ انحراف" بخاطر نقش حیاتی و مهمی که فرهنگ در سعادت یا ضلالت یک جامعه برعهده دارد اشاره کرده و یادآور شدیم که استعمارگران و اولیاء شیطان بعد از شکست تصرفندهای مختلف استعماری، امروزه به آخرین و پیچیده‌ترین برنامه یعنی استعمار توسط فرهنگ و آلوده‌اند به همین دلیل لازم است که برای مقابله با هجوم فرهنگ کفرارکان اساسی فرهنگ اسلامی را بطور کلی در سه موضع "اعتقادات و معارف کلی" موضع "استخراج و استنباط احکام و ارزشهای الهی" و بالاخره در موضع "برنامه‌ریزی عملی جهت پیاده‌کردن ارزشهای الهی" مورد دقت و بررسی قرار داده و در هر یک از این مواضع چگونگی خطر انحراف و امکان تواءم‌پذیری از فرهنگ‌های مادی بشری را روشن و آشکار نماییم.

اما از آنجهت که بررسی شاخصه‌های اصلی فرهنگ اسلامی و راههای نفوذ فرهنگ مادی در "موضع مسائل اعتقادی" نیازمند طرح مباحث سنگین نظری و فلسفی می‌باشد لذا طرح و بررسی آنها را به فرصتی دیگر موکول نمودیم و طی فصل اول تحت عنوان "فقه سنتی" به شناخت ویژگیهای اصلی روش استنباط

احکام الله پر داختیم و نشان دادیم که فقهاء عظام بر پایه "فقه سنتی" که کسار سنگین علمی در او چند ساله حوزه های علمیه را پشتوانه دارد، با تکیسه زدن بر اصول و مبانی محکم و استواری بخوبی توانسته اند به کشف ارزشهای الهی و استخراج احکام الله از منابع وحی نائل آیند و امکان هرگونه تردید و نزلزل ناشی از عدم دسترسی به منابع است شاری و نداشتن ملاک و معیار برای عمل را از میان بردارند و بنا بر این بدلیل همین غنای فقه و فقا همت امکان هرگونه انحرافی از این ناحیه در فرهنگ اسلامی بسیار کم و ناچیز است اما اکنون بعد از تبیین فقه سنتی به بررسی موضع عمل و اجرای احکام و ارزشهای الهی می پردازیم و انشاء الله نشان خواهیم داد که آنجائی که هنوز خطر انحراف باقیست موضع برنامهریزی و تدبیر برای پیاده کردن ارزشهاست که باید متفکرین و دانشوختگان به اسلام و فرهنگ اسلامی به این مهم توجه فراوان مبذول دارند و بدانند که امروزه خطر هجوم فرهنگ کفر به فرهنگ اسلامی از ناحیه برنها مه ها، علوم و روشها شایسته که برای رشد و توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جوامع راه حل ارائه میدهند و در پرتو آنها ارزشها و فرهنگ مادی بشری را جایگزین ارزشها و اعتقادات اسلامی نمائند.

برای این منظور ابتدا افکار و نقطه نظراتی را مورد دقت قرار میدهیم که بعلت "ضعف و عدم توانایی جهت تطبیق موضوعات کلی احکام الهی بر مصداق جزئی" و یا بعلت "اصالت دادن به موری دیگر در کنار وحی" به انواع و اقسام

انحرافات و عدول از اعتقادات اسلامی کشیده شدند. بعضی از آنان چنین پنداشتند که احکام الهی استخراج شده توسط فقه سنتی قابلیت اجرا در عینیت را نداشته و یا حداقل در بعضی از موضوعات غیر قابل اجراست. بعضی دیگر چنین گمان کردند که آن احکام، رشد آفرین و سعادت بخش نبوده و تنها برای مزار و چند صد سال پیش مفید بوده است. و یا اینکه تصور کردند که خداوند تبارک و تعالی برای بعضی از موضوعات حکم و دستوری صادر ننموده است و چون آن موضوعات را هم مبتلا به می‌دانستند پس بر آن شدند که به شیوه‌های مختلفی، حکم آن موضوعات را خود بدست آورند.

۱ ما این افکار را علیرغم اینکه ناظر بر موضع عمل و اجرای احکام بوده‌ها منظور که اشاره شد بعلمت ضعف در انطباق موضوعات کلی احکام کلی بزمنا دقیق و یسا اصلت دادن به ارزشهای دیگری غیر از وحی، بجای اینکه در پی چیران نارسائی‌ها عینی و عملی خویش در اجرای احکام الهی برآیند، اشکالات خویش را به فقه سنتی نسبت دادند و روشهای انحرافی مختلفی را در استنباط احکام الهی بوجود آوردند. هر چند این روشها بیشتر در بین فرقه‌های غیر شیعی - به این دلیل که چون آنان خود را از آثار نورانی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین محروم نمودند لذا در اجرا با آنها مشکلات بیشتری روبرو می‌شدند - دیده میشود اما در سالهای اخیر بعلمت نفوذ فرهنگ و افکار مادی در جوامع اسلامی این منطقیهای باطل از طرف بعضی از شیعیان - البته نه علما و فقها بلکه افراد

بی اطلاع از اسلام بکار برده شد و راهی برای نفوذ بیشتر ما دیگری و گسترش افکار شیطنانی گردید و موجبات به انحراف کشیده شدن عده‌ای از جوانان این مرز و بوم فراهم شد.

بحول وقوه الهی ما ضمن چند درس سعی خواهیم کرد تا خواهران و برادران دینی خود را با این شیوه‌های باطل آشنا نمائیم با شدت از این طریق دین خود را به جا معاد ادا کرده از گمراه شدن عده‌ای جلوگیری بعمل آورده باشیم.

\* \* \*

بررسی را از روشی شروع می‌کنیم که مبتنی بر علت‌یابی احکام الهی است. عده‌ای در برخورد با مسائل مستحدثه یا مسائل دیگری که تصور می‌نمودند حکمی در کتاب و سنت ندارند در پی این برآمدند تا با شناخت علت جعل حکم در موضوعات مشابهی که حکمشان روشن است حکم آن موضوع را به این موضوع نیز سراپت دهند. مسئله علت‌یابی احکام زمانی شدت و گسترش بیشتری یافت که علوم جدیدی که همگی در پی یافتن علل فعل و انفعالات مادی مختلف جهان هستی است در بین مسلمین رواج یافت لذا گروهی بهمان سبک به بررسی احکام و موضوعات آنها پرداخته و با ملاحظه اعمال چند جزئی از اجرای یک حکم آنها را علت جعل حکم دانستند و با به علت تراشی‌های مختلف دیگری بر اساس حدسها و یا افکار محدود خود پرداختند، عده‌ای هم شاید از روی کمال علاقه به اسلام برای نشان دادن این مطلب که اسلام علمی است و دستوراتی را فرموده است

که علم امروزه به صحت آن اعتراف دارد به ثمین روشن مبتلا شدند و مسیری را باز نمودند که جوانان و افراد ساده<sup>۱</sup> زیادی را به انحرافات مختلف فکری بر اساس اصالت علوم مادی و محک زدن وحی یا آن علوم مبتلا ساخت .

حال آیا علت یا بی احکام به چه معناست ؟ و آیا انسان میتواند علت جعل احکام الهی را بیابد ؟ و آیا این مطلب با اعتقادات اسلامی سازگار است ؟ برای پاسخگویی به این سئوالات بحث را بی می‌گیریم .

گاهی از جانب خود شارع مقدس علت حرمت یا حلیت امری بیان شده است مثل آنجا نیکه می‌فرماید : " شراب نخورید زیرا سکرآور است ؛ لا تشرب الخمر لانه مسکر " این " لانه مسکر " را تعلیل می‌گویند یعنی بیان علت از طرف خود شارع مقدس اسلام است و آوردن این دلیل به این معناست که شارع مقدس به بشر اجازه داده که این حکم را به موضوعات دیگری نیز که تحت شمول این علت قرار می‌گیرند، سرایت دهد . برای مثال اگر ما به مایع دیگری نیز به غیر از آن مشروبات خاصی که در زمان پیغمبر اکرم ( ص ) بوده برخورد شود میتوان بدلیل اینکه آن هم سکرآور است حکم به حرمت داد .

اما گاهی است که علت حرمت یا حلیت امری از جانب شارع مقدس بیان نگشته و خود افراد با تخمین وحدسی که نسبت به علت حکم می‌زنند موضوع آن حکم را توسعه یا ضیق می‌نمایند که در این صورت دچار لغزش شده و به انحراف کشیده میشوند . مثلا به نظرشان می‌آید که علت اینکه از نظر شارع خون نجس شمرده میشود

اینستکه خون زمینه<sup>۶</sup> مناسبی برای رشد میکروبها بوده و باعث رشد امراض و بیماریهای مختلف می گردد و به این ترتیب نتیجه می گیرند که آب قلیلی نیز که در حال گندیده شدن است بدلیل اینکه محل مناسبی برای رشد میکروبها نیست نجس می باشد!

همچنین دیده میشود که بعضی با بررسی آزمایشات و تجربیات متعسدد در صدند که نشان دهند علت حرمت گوشت خوک، اینستکه زمینه<sup>۶</sup> بسیار مناسبی برای رشد کرم تریشین بوده و اصولا انگل زاست و طبیعی است که خودشان نیز نتیجه گیری کنند که می توانند با استرلیزه کردن گوشت خوک حرمت آنرا از بین ببرند!!

یکی از بزرگان نقل می کرد که به فردی برخورد نموده که ادعا داشت علت حرمت گوشت خوک اینستکه مردها را بتی غیرت می کند! ایشان فرمودند: "به آن فرد گفتم که در این صورت حل این مشکل کاری نداشته و بسیار آسان است" او پرسید چطور؟ با مزاج گفتم: "هر موقع که خواستید گوشت خوک مصرف نفرمائید همراه آن مقداری گوشت خروس را هم بخورید تا اثر آنرا خنثی نماید!"

و یا در بعضی از کتب دیده میشود که برخی از احکام اسلام را بررسی علمی، تجربی نموده و بنا به دلایلی آزمایشگاهی آنرا صحیح دانسته و قبول نموده اند، مثلا علت ظاهر کننده بودن آب کر را حدنصاب آن دانسته و چنین نوشته اند که تجربه ثابت کرده است که اگر آب از این حد کمتر باشد هر نوع میکروبی در آن

قابلیت اسکان و رشد را دارا و در صورتیکه در حد کرب یا بیشتر از آن باشد هر میکروبی که وارد آب شود از بین خواهد رفت که در پاسخ باید گفت اگر منظور از مظهر بودن آب کرب فقط میکروب زدائی آن باشد میتوان مقدار الکل به آب اضافه کرد تا میکروب در آن نفوذ ننماید که در این حالت آب کمتر از مقدار کرب هم باید مظهر و ظاهر کننده باشد در صورتیکه چنین نیست.

همچنین ممکن است بذهن بعضی برسد علت اینکه خداوند تبارک و تعالی ریش تراشیدن را منع و حرام نموده اینست که تیغ زدن پوست صورت را خراب میکند که اگر این علتیابی درست باشد میتوان با استفاده از کرم‌هایی که پوست صورت را تقویت می‌کند این عمل را جایز شمرد.

روشن است در مقابل انحراف فوق مدعی نیستیم که احکام شریعت نورانی اسلام تابع مفاسد و مصالحی نمی‌باشند بلکه برعکس مبتنی بر اعتقادات اسلامی خلقت تشریحی قطعاً هماهنگ با جهان تکوین بوده و احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد از جانب خدای سبحان جعل شده‌اند، لکن نکته اصلی اینست که انسان غیر معصوم با امکانات وجودی محدودی که در آید میتواند احکام را علیت‌یابی کرده و مصالح و مفاسد نهفته در ورای آنها را کشف نماید؟

در جواب باید گفت اینکه "حکمتی ظاهری" پیرامون یکی از احکام الهی بوسیله انسان کشف شود (مانند همان مصالح یا مفاسدی که در بعضی از مثالهای فوق الذکر آمد) محال نیست اما آیا میتوان قاطعانه مصلحت کشف شده را شامل

تاما می مصالح موجود در آن حکم و در حقیقت علت اصلی جعل حکم داد نیست؟ یا بسبب  
 قطعا منفی است با توجه به اینکه احکام خداوند تبارک و تعالی ناظر بر تمام می  
 مصالح دنیوی و اخروی انسان می باشد و نا توانی انسان از درک کامل حقا یسق  
 این جهان و امتناع دست یابی بر کیفیت روابط و قانونمندی های جهان دیگر  
 بنحوی است که امکان هرگونه علت یابی و کشف مصالح احکام را در محدوده قدرت  
 انسان از بین میبرد همچنین صدور احکام شریعت از ناحیه خداوند قادر دانسی  
 مطلق است که علمش جمله کائنات را در بر میگیرد و هر شیئی با تمام خصوصیات  
 و روابط در نزد او حاضر است و لذا تشریح از طرف حضرتش به مقتضای اشیاء و  
 هما هنگ بار و ندر خلقت و علت غائی صورت گرفته است حال آنکه انسان با علم  
 تدریجی الحصول فقط به وجهی از جوه متعدد اشیاء آنهم بصورت اجمال همراه با  
 قدر متیقن دست خواهد یافت بر این اساس طرح حکمت و مصلحتی جزئی و استقلالی  
 که ناشی از عدم تسلط بر کل مجموعه است و پذیرش آن بعنوان علت تشریح امری  
 بیهوده و بدور از واقعیت خواهد بود .

اما بفرض اینکه امکان دستیابی بر علت حتی یک حکم را برای عقل بشری  
 بپذیریم خود بخود دنیا زبیه و حتی و ضرورت ارسال رسل زانفی کرده ایم چرا که  
 با قبول این امکان کلی و تعمیم آن درازمنهء مختلف و در میان قبایل گوناگون  
 این امکان را در اختیار نوع بشر قرار داده ایم که به مرور زمان بر علت احکام  
 مسلط شده و خود قدرت تشریح پیدا کنند که این به معنای استغنائی از وحی است .



همین مساء له زیربنای فکری بسیاری از کسانی می باشد که "ختم نبوت" را ناشی از رشد علمی بشر و بی نیازی او از وحی دانسته و بقول استاد شهید مطهری در حقیقت قائل به "ختم دیانت" گشته اند .

گاهی در بعضی از کتب و مقالات دیده میشود که نویسندگان حتی به نیت دفاع از اسلام در پی اینست که ثابت نمایند که بشر در رشد علمی خویش امروزه همان حرفههایی را میزند که اسلام در هزار و چهارصد سال پیش گفته است در حالیکه این نحوه دفاع شاید بدترین نوع دفاع از اسلام بحساب آید چرا که با گسترش این شیوه دیگران بخود اجازه خواهند داد که اگر بعضی از دستورات اسلام را نتوانستند با عقل و علم محدود بشری توجیه کنند از قبول آن سرباز زده و در حقیقت به جای اینکه وحی را مبنای رصحت و یگانگی محکم کشف حجت و تقسیم موضعگیری ها و دانش بشر بدانند علم و عقل بشری را محکی برای تمیز قوانین عدل و ظلم و یا صحت و وحی قرار می دهند و در مواضع مختلفی که ما در مادی در مقابل وحی قرار می گیریم آنها را اصل قرار داده به توجیه و تاویل وحی می پردازند .

بنابراین شاء ن عقل انسانی است که از احاطه بر مصالح احکام و درک حقائق تشریح اظهار عجز کند و در پیشگاه خداوند منان پیشانی عبودیت بر خاک مذلت ساقیده و در برابر رسولان و تنزیل های آسمانی خود را ملزم به تبعیت بداند ، و به صرف تخمین علتی برای یک حکم و ملاحظه شایسته ظاهری بین دو موضوع حکم نکرده و فتوی صادر ننماید .

بنا به دلایل فوق علمای شیعه مبتنی بر فقه سنتی همواره روش های فوق —  
 الذکر را ( که به قیاس یا شبه قیاس تعبیر میشود )<sup>(۱)</sup> معارض اعتقادات و تعبیدیه  
 وحی دانسته اند و بهیچ وجه از چنین شیوه ای در استنباط احکام الهی استفاده  
 نمی نمایند و حتی گفته میشود که اولین کسی که در عالم به قیاس دست زده و در  
 مقابل فرمان خداوند به علتیابی عقلی پرداخته شیطان می باشد و وقتی از  
 جانب خداوند به او امر شد که در مقابل آدم به سجده بیفتد به علت یابی حکم  
 سجده دست زده و گفت که " من از آتش خلق شده ام و آدم از خاک پس من از او برترم  
 و نباید در مقابل او سجده کنم ! " در مذمت این روش از جانب ائمه اطهار ( ع )  
 نیز روایات فراوانی در دسترس است که بعنوان تبرک و یادآوری قبسح آن  
 روش به ذکر سه نمونه از این روایات می پردازیم .

ابان بن شهاب می گوید به امام صادق ( ع ) عرض کردم " چه می فرمائید در  
 باره مردی که یک انگشت از انگشتان زنی را قطع کرده ؟ و چقدر ( دیه ) در آن  
 مقرر است ؟ " فرمود : ده شتر عرض کردم " در قطع دو انگشت چطور ؟ " فرمود :  
 بیست شتر ، عرض کردم " در قطع سه انگشت چطور ؟ " فرمود : سی شتر . عرض کردم  
 " در قطع چهار انگشت ؟ " فرمود : بیست شتر . عرض کردم " سبحان الله سه  
 انگشت را قطع می کند بر ذمه او سی شتر است و چهار انگشت را قطع می کند و بر

۱- قیاس در مباحث فقه و اصول با قیاس منطقی در منطق صوری تفاوت دارد .

ذمه اش بیست شتر است!!

بدرستی که این سخن در حالیکه ما در عراق بودیم به ما رسید و ما از گوینده آن دوری می‌جستیم و می‌گفتیم کسی که این سخن را می‌گوید شیطان است. امام فرمود: آرام باش ای ابان، این حکم رسول الله (ص) است که زن تسلیت ثلاث دیده برابر مرد است و چون به بیشتر از ثلاث رسید (دیده) به نصف برمی‌گردد. آنگاه امام (ع) فرمود: ای ابان بدرستی که توبه قیاس عمل کردی و سنت زمانیکه قیاس شود دین ضایع می‌گردد" (فروع کافی جلد ۷ صفحه ۲۹۹)

همچنین ابن شرمه می‌گوید: من و ابوحنیفه بر امام صادق (ع) وارد شدیم امام (ع) به او فرمودند: از خدا بترس و با راهی خود در دین قیاس مکن به تحقیق اولین کسی که قیاس کردا بلیس بود. تا آنجا که فرمودند: "وای بر تو، کدایک از این در عظیمتر است؟" قتل نفس یا زنا "ابوحنیفه گفت "قتل نفس" امام (ع) فرمودند: پس بدرستی که خداوند عزوجل در قتل نفس دوشا هدر را پذیرفته و در زنا کمتر از جها رشا هدر پذیرفته نیست! سپس فرمودند کدایک از این دو عظیمتر است: نماز یا روزه؟ ابوحنیفه گفت: "نماز" امام (ع) فرمودند پس چرا زن حائض روزه اش قضا داده و دولی نمازش قضا نداد؟ پس چگونه قیاس برای تواقا مه حجت می‌کند پس از خدا بترس و قیاس مکن (وسائل الشیعه ج ۱۸ صفحه ۲۱ حدیث ۲۵)

عثمان بن عیسی می‌گوید از حضرت موسی بن جعفر (ع) درباره قیاس سؤال کردم در جواب فرمودند: "شما را به قیاس چکار؟ تطفعی است که نمیتوان از خدا سؤال کرد که چگونه و با چه معیاری حلال کرده و چگونه حرام نموده است!"

(اصول کافی باب البدع و الراء و المقایب حدیث ۱۶)

## درس دوم

### "ذوق و پند در استخراج حکم"

در درس گذشته پیرامون روش "قیاس" که مبتنی بر علیت یا بی عقلی احکام بود مطالبی بیان گردید حال در این درس پیرامون روش انحرافی دیگری به بحث می‌نشینیم .

در روش دوم آنچه مینا واقع شده است ذوق و سلیقه، پسند و نیکسو دیدن می‌باشد بدین صورت که فرد با اینکه حکم موضوع روشن و مشخص است به خاطر ضعف در اجرای احکام و یا اصالت دادن به مسائلی غیر از وحی، به حکم دیگری که از نظری پسندیده تر و بهتر است روی می‌آورد در این کار موضوع را با تخصیص و استثناء و یا علت یا بی حکم موضوعی دیگر، تحت حکم دیگری می‌کشد و روشن است که این روش انحراف بیشتری نسبت به قیاس دارد زیرا در آنجا موضوعی را که تصور می‌شد حکمی ندارد با قیاس مشمول حکم و موضوع دیگری قرار می‌دهند و لی در این روش موضوعی را که حکم روشن و مشخصی دارد تحت حکم موضوع دیگری قرار می‌دهند زیرا بزمشان اجرای حکم موجب از بین رفتن مصلحت و یا ایجاد مفاسد خواهد شد لذا در این موارد با تکیه بر سلیقه و ذوق حکم دیگری را بر این موضوع می‌پسندند و برای توجیه کار خود نیز به آیاتی نظیر ( ... فی شرعنا الذین -

یستمعون القول فیتبعون احسنه... ) ویا ( واتبعوا احسن ما انزل الیکم  
 من ربکم... ) متمسک می‌شوند و یا می‌گویند چون در بعضی از موارد خود شارع  
 مقدس در مواردی به حکم جدیدی عدول نموده است پس ما نیز اگر در جایی تشخیص  
 دادیم که حکم دیگری برای این موضوع مناسبتر است آنرا عمل می‌نمائیم. بنابراین  
 استدلال ایشان اگر روزی مسلمانان بطرف مسجد الاقصی نماز می‌خواندند و  
 سپس با نزول آیه‌ای ملزم به خواندن نماز بطرف مسجد الحرام شدند ما نیز میتوانیم  
 چنانچه جای بهتری را سراغ داشتیم و یا مثلاً فکر کردیم که نماز خواندن بطرف  
 مسجد الحرام و هر ساله عده‌ای را برای زیارت به آنجا فرستادن موجب تقویت  
 رژیم ارتجاعی آنجاست و ارز ما را به جیب آنها سرازیر می‌کند و... بطرف جای  
 دیگری که در مملکت خودمان باشد نماز بخوانیم و در ماه ذیحجه هم افراد مستطیع  
 را برای زیارت به آنجا بفرستیم !!

روشن است که انسانی که در اعتقادات عجز خود را از یافتن حکم موضوعات  
 بر پایه تعقل صرف اعلام داشته و ضرورت تعبده و حی برایش تمام شده است  
 نمی‌تواند با تمسک به مواردی که تغییر حکم توسط قانونگذار مطلق و فسادای  
 سبحان صورت گرفته خود را در موضع قانونگذاری پیشنهاد رد و متناسب با ذوق و  
 سلیقه خویش احکام را تغییر دهد و آیه فوق نیز جواز رجحان دانستن رای و پسند  
 شخصی بر احکام الهی را صادر نمی‌نماید زیرا علی فرض اینکه این آیات شریفه  
 ناظر بر اقوال و ادله شرعی باشد بدینگونه دلالت مینماید که به هنگام تعارض

دلایل شرعی با یکدیگر، دلیلی را با بید ملاک عمل قرار داد که رجحان داشته باشد مثلا در تعارض دو روایت باید آنکه از نظر سند صحیحتر و از نظر دلالت گویاتر است ملاک عمل قرار گیرد در حالی که در این روش مساءله برخلاف است زیرا با دلیلی خارج از شرع بر دلیل شرعی ترجیح داده میشود و با خدا کثیر، در بین دو دلیل شرعی یکی به دلخواه و رجحان و صلاح پیدا نتخاب کنند و نه بر مبنای رجحان خود دلیل پسندیده میشود. همچنین روشن است که " احسن " چیزی است که از ناحیه خداوند بر بشر نازل شده است نه آنچه ساخته میل و هوا خود انسان است . بنا بر این باید دادا نست که نه تنها ذوق و سلیقه‌ها بخودی خود نمیتوانند مبنای ارزش گذاری و محکمی برای خوبی و بدی بحساب آیند بلکه لازم است مرتباً هماهنگی یا ناهماهنگی گرایشات فردی و اجتماعی با موازین شرع در نظر گرفته شده و در صورتیکه سازگار با قوانین وحی نباشد بدور گذاشته شده و طرد گردند .

اما متأسفانه بسیار دیده شده و میشود که افراد نه فقط سلیقه‌ها و پسندهای شخصی خود را با ارزشهای مکتب محک نمی‌زنند بلکه در بسیاری از اوقات ، این ذوق و سلیقه‌ها را بر قوانین وحی ترجیح داده و حتی از آن بعنوان روشی در نسبت دادن حکم و قانونی به خداوند تبارک و تعالی استفاده می‌نمایند حال آنکه چنین شیوه‌ای در دستیابی به احکام الهی در فقه سنتی از هیچگونه جایگاهی برخوردار نبوده و خلاف تعبد به وحی دانسته می‌شود .

تاء شیرذوق و سلیقه در نسبت دادن امری به اسلام ممکن است به صورتهای مختلفی بوجود آید. یک حالت اینست که به یک حکم کلی مبتنی بر ذوق سلیقه و شخصی استثناء بخورد: برای مثال ممکن است بذهن فردی بیاید که علیرغم اینکه غنا حرام بوده و " دست انداختن و به مسخره گرفتن دیگران جایز نمی باشد اما در اعیان و جشنهایی که لازم است مردم شاد باشند خوب است که از این گونه امور نیز سودجسته و با غنا و یا با مسخره کردن افراد، مردم را به خنده انداخته و شادگردانند!

ملاحظه میشود که حکم حرام بودن غنا و یا عدم جواز مسخره کردن یک مؤمن بنا به سلیقه خاصی در اعیان و جشنها استثناء گشته و بدون هیچ سندی به اسلام نسبت داده شده است.

همچنین ممکن است مبتنی بر ذوق و سلیقه خاصی یک حکم کلی برای همه زمانها و مکانها وضع شده، تخصیص خورده و فقط مخصوص برهه خاصی از زمان تلقی شود برای مثال گفته شود که:

" درست است که در اسلام آمده که نباید کفار را به دوستی گرفت و از آنها تقلید نمود و با یستی بر اساس اصل تولی و تبیری از دشمنان خدا دوری جست و تنها با دوستان خدا پیوند و رابطه دوستی برقرار نمود اما این مطلب مربوط به زمانهایی است که اسلام تنها مکتب ضد ظلم و ضد استثماری تلقی می شده و همه مظلومان و ستمدیدگان تاریخ تنها گرد پرچم اسلام علیه ظالمین مبارزه می کردند

اما امروزه مکتب مکتب مختلف فی این شعاری ضد ظلم و ضد استعمار را سرداده و مبارزین و مردان بزرگی را همچون مارکس، مائو، لنین، چه گوارا و کاسترو و ..... پرچم دفاع از مظلومین و مستضعفین را بدوش کشیده اند بنا براین میتوان بعزت خصلت ضد ظالم بودنشان آنها را دوست خود تلقی کرده و حتی پسندیده است که از روش های مبارزاتی آنها تقلید نموده و آنها را در صف و جبهه خود بحسب سبب آورد.

و یا مثلاً می‌دانیم که کفای را جمله «نجا سازند و چنانچه انسان دست مرطوب به آنها بزند بیاید» دست خود را طلا بر نما پیدا ما عده ای نظیر منشا فقیهین سرایست این حکم را به کمونیست های با صلاح مبارز ارتجاعی تلقی نمودند و قبیل از پیروزی انقلاب اسلامی در زندانها با آنها همکام شدند که منجر به صدور اعلامیه ای توسط ۹ نفر از فقهاء و روحانیون درون زندان مبنی بر نجس بودن کمونیست ها و لزوم اجتناب مسلمانان از آنها شد، تبعیث از میل و پسند شخصی تا بداند که کشیده شد که در بیرون از زندان نیز بعضی از روشنفکرانهای نابخرد که این اعلامیه به مذاقشان خوش نیامد داد سخن دادند که: «هر کس می‌گوید اینها نجس هستند، خودش نجس است» و اصولاً برایشان خیلی «نگین» بود که کسانی را که علییه شاه مبارزه کرده و به زندان افتاده اند نجس بدانند و نمی‌توانستند درک کنند که کافر، کافر است و مبلغ کفر هر چند در صف مبارزه با کفری دیگر یا ظلم و نفاق باشد. یکی دیگر از نمونه های دخالت ذوق و سلیقه در استثناء کردن احکام و



توجیه اسلامی بودن اعمال تراستی توان در مثال زیر مشاهده نمود. بعضی از خانم‌ها علی‌رغم اینکه می‌دانند در برابر سربسنا محرم با یدبا پوشش و حجاب کامل ظاهر شوند و حتی در مجامع عمومی هم این امر را رعایت کرده و وجوب حجاب را پذیرفته‌اند اما برای ایشان بسیا رسخت است که در برابر اقوام نزدیک خود از قبیل پسرخاله، پسرعمو، پسر دایی، شوهرخواهر، برادر شوهر و یا حتی همکار و... پوشش اسلامی را رعایت کنند. و آنرا بدسلطیگی و ناپسند و خلاف آداب معاشرت بشمار می‌آورند!

گسترش کار دخالت دادن ذوق و سلیقه در احکام الهی تا بدانجا کشیده می‌شود که نه تنها بعضی از احکام الهی را به کنایه می‌زنند بلکه چنان در جامعه عادی می‌گردد که اگر کسی بخواهد بحکم خدا عمل نماید دچار معذور شده و یا حتی عمل به آن حکم و وظیفه او نیز نمی‌شود! مثلا می‌دانیم که تشبه (شبیه شدن) به کفار حرام است یعنی اگر کفار در نحوه لباس پوشیدنشان به گونه خاصی ظاهر می‌شوند که مخصوص خودشان است اگر مسلمانی خود را شبیه آنها کند حرام است اما دیده می‌شود که تشبیه به کفار بعضا آنقدر عمومی می‌شود و آنقدر آفراد کیفیت لباس پوشیدن و آراستن ظاهری خود را از آخرین مدلهای ژورنالهای آمریکا و اروپایی تقلید می‌کنند و هر روز بدنبال آنند که ببینند چه لباس و چه مدل کفش و چه نوع آرایش مو... در آنجا مد شده تا آنرا تقلید نکنند که در بعضی جوامع اگر کسی بخواهد بالباس و سر و وضع اسلامی در انظار ظاهر شود انگشت نما شده و لباس و ظاهر اسلامی در آنجا لباس شهرت (پوشیدن لباس شهرت حرام است) محسوب می‌شود!

دخالت ذوق و سلیقه در نسبت دادن امری به اسلام که در مباحث فقهی به استحسان ( نیکو شمردن ) تعبیر میشود و در بین بعضی از فرقه های اسلامی رواج دارد بطور کلی نزد علماء و فقهای شیعه که بر اساس فقه سنتی به استخراج حکم می پردازند مدبر و دو خلاف دین شمرده میشود و حکم به بطلان آن داده اند و همانطور که در شرع مقدس اسلام عمل به ظن عام جایز نیست ، استحسان نیز کسبه بشوعی عمدتاً عمل به احتمال و گمان و یا حتی نازلتر از آن می باشد حرام و مردود شناخته شده است و باید دانست که چون احاطه همه جا نبه در شناخت مصداق مصطلحت و مفسده برای عقل بشری ممکن نمی باشد و تنها خداوند عالم و حکیم است که مصطلحت یا مفسده اشیا را می داند بنا بر این نمیتوان با تکیه بر رای خویش ، ذوق و سلیقه شخصی را در احکام دخالت داده و آنها را در مواردی تخصیص زده یا استثناء نمود مگر این که استثناء و تخصیص از جانب خود شارع مقدس و در متن قانون و توسط قانونگذار انجام گرفته باشد که این ربطی به استحسان و دخالت ذوق و سلیقه شخصی در احکام الهی ندارد یعنی ، استثناء و تخصیص در مواردی خاص و شرایط اضطرار که توسط خود شارع بیان گشته نباید دلیل بر جواز تصرف در احکام الهی تلقی شود آنهم برای افراد بشر که ملزم به تبعیت و پیروی محض از آن دستند . علاوه بر این که استثنایی که توسط خود شارع در مواقع اضطرار بیان شده است " محدود " ، " متذعی " و با شرایط خاصی جایز شمرده شده که در صورت رفع آن موانع و شرایط اضطراری ضروری است که مطابق با حکم کلی عمل شود ( در

این باره در درس بعد توضیحات بیشتری داده خواهد شد) برخلاف استحسان و  
 دخالت ذوق و سلیقه که استثناء و تخصیص در احکام را به ما نیند حکم اصلی و اولی  
 و برای همه زمانها و مکانها با صلاح دید و نیکو اندیشی خویش جایز می‌داند که این  
 در واقع هم عرض قرار دادن تشخیص انسان با علم خدای سبحان است  
 در حالیکه عقل را یا رای دستیابی بر ملاک‌های احکام الهی (بدون تصریح  
 وحی) نیست و نمیتواند مدعی شود که دقیقا همان چیزی را که عقل محدود انسان  
 غیر معصوم خوب و نیکو دیده، خدای سبحان هم همان را خوب و پسندیده می‌داند که  
 اگر چنین عقلی را توان دستیابی استقلالی بر مصالح و مفاسد و در نتیجه احاطه  
 بر احکام الهی می‌بود دیگر ارسال پیامبران را چه نیازی و نصب پیشوایان معصوم  
 و نزول وحی را چه حاجتی بود؟ و در صورتیکه صرفا با تشخیص هر عقلی و خوش  
 آمدن نفس بتوان اثبات حکم نمود برای هر فردی این امکان پیدا خواهد شد  
 که پیامبر یا امام باشد و مصدری استقلالی برای بیان حکم الهی گردد! و این  
 سخنی است که یا مبنای عقیدتی اسلامی تبیینی آشکار و فاحش دارد.

"مصلحت سنجی در استثنای حج حکم"

گاه انسان ملاحظه میکند که افرادی علی رغم اینکه می‌دانند خداوند تبارک و تعالی سن خاصی را جهت ازدواج معین نفرموده است با ذکر دلایلی بظاهر عقلی سه مصلحت سنجی پرداخته و برای جاری شدن صیغه عقد سن خاصی را برای پسر و دختر ضروری می‌شمارند و مثلاً می‌گویند چون مردوزن با پیدایشناخت کاملاً یکدیگر زندگی مشترک را آغاز کنند و یا چون مرد که متکفل مخارج زندگی است با پدیده سنی رسیده باشد که قانوناً بتواند به کسب و کاری مشغول شود و یا چون با پیدایش اینکده پسر مردی به خواستگاری دختر کم سن و سالی بپایند جلوه‌گیری کرد و یا از اینکه پسر جوانی به طمع پول و غیره به خواستگاری زن مسنی برود ممانعت بعمل آورد و یا چون با پدیده دخالت‌های بیجای پدر و مادر که معمولاً به مادیات می‌پردازند در ازدواج فرزندان خاتمه داد و یا ... مجموعه این ملاحظات اندیشیها نتیجه می‌دهد که با پیدایش قانوناً و شرعاً از ازدواج دختران کمتر از ۱۸ سال و پسران کمتر از ۲۵ سال ممانعت بعمل آورد !!

وینا انسان می‌شود که عده‌ای برای اینکه مثلاً آمار طلاق را در جامعه کم نمایند با بهره برداری از قوانین حقوقی امریکا و سوئیس و ... پیشنهادهای می‌کنند

و یا مصرند بر اینکه مقرراتی وضع شود تا مرد از ترس آنها زن خود را طلاق ندهد! و یا در اول انقلاب عده‌ای می‌گفتند اکنون که مادر کشور را نگورریا داده ایم و کارخانه و کارگاه تولید مشروبات الکلی هم که بدست عمال شاه ساخته شده است لذا میتوانیم برای جلوگیری از ضرر زین رفتن امکانات و محصولات عمومی مشروب تولید کنیم و به کشورهای دیگر بفروشیم اما از پخش آن در کشور خودمان جلوگیری کنیم!! و یا ماهیهای حرام گوشت و گوشتهای میتها را که در کشور خودمان مصرفش حرام است به خارج صادر کنیم!!

و یا چون جوامع با شتاب زیاد بسمت صنعتی شدن پیش میروند و از این رو کشاورزی چندان رشد و سودی ندارد پس بهتر است که از این به بعد زکات غلات اربعه ملغی شده و با وضع قوانین جدید از بخش صنعت زکات جمع آوری شود!!

ملاحظه می‌گردد که آنچه در روش سوم مینا واقع میشود شرایط و مصلحت سنجی است بدین صورت که فرد با اینکه حکم موضوع برایش روشن و مشخص است اما اجرای آن را صحیح ندانسته و بگونه دیگری عمل می‌نماید بدیهی است که آنرا فایده این روش از دوشبوه قبلی بیشتر است زیرا در "قیاس" موضوعی که تصور می‌شود حکمی ندارد تحت حکم موضوع دیگری قرار می‌گیرد یعنی بهر حال با زهم قانونگذار مطلق بودن خداوند تبارک و تعالی پذیرفته شده است، در "استحسان" بلا استثناء قائل شدن یا تخصیص یا قیاسی ضعیف موضوع تحت حکم موضوع دیگری که مورد پسند است قرار می‌گیرد یعنی در اینجا نیز بالاخره استحسان کنننده

معبور است را بطله‌ای هر چند ضعیف برای موضوع و احکام الهی در نظر بگیرد، ولی در این روش هیچگونه قید و بندی بر سر راه نبوده و فرد میتواند تنها برای این اساساً که مصلحت نمی‌داند از اجرای حکم الله سرباز زده و هر آن چه را صحیح می‌داند اجرا می‌کند! البته بعضی تا بدین حد جلونیا مده و تنها گفته‌اند اگر انسان بخواهد در مورد موضوعی نظریه دهد که آن موضوع جدید بوده و از طرف وحی حکمی برای آن گذشته نشده باشد، می‌توان آن را بررسی کرد و بر اساس مصلحت حکمی را صادر نمود و سپس این حکم را بعنوان حکم اسلام و فرمان خدای سبحان قلمداد کرد. در اینحال هم می‌بینیم که این روش نسبت به قیاس از ضعف بیشتری برخوردار است. استدلال این گروه این است که چون تشریح احکام از جانب خداوند تبارک و تعالی جهت حفظ مصالح انسانها و دفع ضرر از آنها می‌باشد و چون در اثر مرور زمان جوامع انسانی دچار تغییر و تحول شده و در اثر این تغییر نیاهای جدید و موضوعات نسی بدیع بوجود می‌آید که در متون وحی نمی‌توان برای آن حکمی پیدا کرد لذا باید این امکان وجود داشته باشد که انسان نتواند متناسب با زمان و مکان و حفظ مصلحت حکمی را بر این موضوعات بنا کند. در پاسخها پندگفت که هر چند تشریح هماهنگ با تکوین است و احکام الهی ضامن مصالح بنندگان خداست اما آیا عقل هر انسان غیر معصومی قدرت دستیابی به صلاح و فساد در موضوعات را بدون توجه به احکام دارد؟ آیا اگر هر عقلی چنین قدرتی داشت ارسال رسل و تبعیست از نظر دین الهی موضوعیت می‌یافت؟ آیا با قبول چنین روشی هر انسان نسی حق

خواهد یافت که هر آنچه مصلحت دانست حکم الهی تلقی کرده و اجرا نماید؟ آیا در این صورت همه استغفرالله امام و پیغمبر نخواهند بود؟ انشاء الله در ادامه همین درسها نشان خواهیم داد که اگر عقل انسان در تشخیص مفسده از مصلحت و شناسائی موضوعات، احکام الهی را اصل قرار نداده و بر آن اساس عمل نکند لاجرم ارزشهای مادی را اصلت داده و در نتیجه محصول آنرا هم خواهید چسبید . همچنین این توهم که موضوعاتی در اثر مرور زمان پیدا میشود که شارع مقدس احکام آنها را فرموده است آیا با اعتقاد به کمال و خاتم بودن دین اسلام سازگار است؟ آیا میتوان تمام آنچه را در کتاب مبین و روایات مکرر پیرامون کمال بودن شریعت اسلام موجود است ندیده گرفت یا تاویل نمود؟

عده ای نیز به حدیث شریف "لا ضرر ولا ضرار" متمسک شده و گفتند رسول اکرم -

( ص ) به سمره بن جندب ( که در سرکشی به درخت خرما بیش بالاجبار از خانه مردی انصاری میگذشت و او سرزده این کار را انجام می داد و حاضر به فروش درخت خرما هم به پیا میرا کرم " ص " در قبال ده درخت در جای دیگر و یا یک درخت در بهشت نشد ) فرمودند " انک رجل مضا رولا ضرر و لا ضرار علی موء من تو مرد زیانکاری هستی و نیا پید کسی یکسی زیانی برساند " و معنای آن عبارتست از نفی ضرر و مفسده از نظر شرع و این نفی هم عام است مگر با دلیلی تخصیص بخورد و این عمومیت اقتضا دارد که ما آنرا بر تمام ادله شرعی مقدم بدانیم و بهنگام تعارض مصلحت با نص هم میبایست مصلحت را بر نص مقدم داشت .

لذا بر این اساس شروع به مصلحت‌سنجی کرده تعیین مصلحت را نیز بسبب  
 عادت و عقل مردم و گذار کردند، روشن است که در این صورت حتی نام‌نشان‌نی  
 نیز از دین و شریعت باقی نخواهد ماند و هر کسی خود پیا مبر خویش خواهد شد و  
 اصولاً اگر برداشت از این حدیث صحیح بود، وحی در همین حدیث خلاصه می‌شد  
 و دیگر تنزیل قرآن کریم و سایر احادیث و روایات لزومی نمی‌یافت .

این روش که در مباهات اصول به "استصلاح" معروف است و در بین بعضی از  
 فرقه‌های اسلامی استعمال می‌شود در فقه شیعه جایی نداشته و از طرف هیچیک از  
 فقها و علمای شیعه بکار گرفته نشده است اما همانگونه که در مثالها آمده بسود  
 عده‌ای بی اطلاع از اسلام در مسائل روزمره خود دست به چنین روشی باطل‌سنجی  
 می‌زنند .

ممکن است در اینجا این شبهه بذهن آید که استصلاح همان "حکم ثانوی" است که  
 در نزد علمای شیعه هم پذیرفته شده می‌باشد، براهل دقت روشن است که حکم  
 ثانوی همچون حکم اولی از احکام الهی است و هر جا در شرایط اضطرار امر به  
 ادای تکلیف بصورتی خاص شده است از او امر و احکام الهی است نه اینکه خود  
 شخص به مصلحتی که تشخیص می‌دهد عملی را انجام دهد و پیا اینکه از ساخته‌ها و  
 مصلحت‌سنجیهای خود فقیه باشد بلکه همچون سایر احکام از کتاب و سنت استنباط  
 میشود مثلاً اگر در شرایط اضطرار که انسان بر سر دوراهی خوردن گوشت می‌نشیند و  
 پیا از دست دادن جان قرار دارد و حکم شده است که علی‌رغم حرام بودن خوردن می‌نشیند



بقدر ضرورت می‌بایست از آن گوشت مصرف شود این بیک حکم الهی است که واجب  
 الاجرا بوده و تخطی از آن موجب جزا خواهد شد نه اینکه شخص مضطر چنین عملی را  
 خود سرا نه عمل کرده باشد و یا فقیه چنین مصلحت دیده باشد. اکنون پس از گذشت  
 این سری از درسها روشن شده است که علی رغم تصویری اطلاعاتی از اسلام اینگونه  
 نیست که فقیه اصولی در مورد بیبیا ن بیا بد و نبیا پیدا چیزی را از خود بگوید یا مطابق  
 پسند و مصلحت استخراج حکم نماید و یا هر جا شرایط خاصی بود حکمی از خود اختراع  
 نماید بلکه همه نطوره گذشت تماماً سعی و کوشش فقهای شیعه بر این است که سه  
 بهینند از کتاب و سنت چه چیز استنباط میشوند نه اینکه شرایط خارجی و مصلحت  
 سنجیها و امثال و نرخ روز و غیره چه حکم می‌کنند. فقه سنتی همچون منطق ماکیاولی  
 نیست که بگوید هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف مطلوب از هر  
 وسیله‌ای و بهر صورتی میتوان استفاده کرد. فقیه اصولی معتقد است همه اعمال  
 باید مطابق با فرامین الهی باشد چه در شرایط معمولی و چه در شرایط اضطرار،  
 حکم ثانوی نیز همچون حکم اولی از منابع وحی می‌بایست استخراج شده باشد،  
 اینکه هم و مهم چیست و در چه شرایطی می‌بایست چه چیزی را فدای چه چیز کرد را  
 هم اسلام فرمان می‌دهد. در تعارض بین حفظ اسلام و حفظ جان یا حفظ جان و  
 حفظ آبرو یا حفظ آبرو و حفظ مال و... کدامیک باید فدای دیگری شود را  
 نمیتوان به تصمیم عقل جدای از وحی سپرد که در غیر این صورت همان مکتب  
 ماکیاولی تحقق خواهد یافت و از دین و آئین نشانی نخواهد ماند.

و همانگونه که از حکم امام امت به نما پندگاران محترم مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶۲/۷/۲۰ استفسارده میشود چون مسئله حفظ نظام نسبت به اجرای یک حکم در داخل نظام اهمیت بیشتری دارد لذا فرموده اند چنانچه اکثریت و کلاهی مجلس تشخیص موضوع دادند که در شرایط حرج هستیم با تصریح به موقت بسودن آن در تصویب و اجرا مجازند. یعنی این مقررات موقت، و برای خروج از حالت حرج و اضطرار است که پس از این حالت خود بخود لغو می‌گردد و قانون دائمی نیست. اختلاف این مطلب و استصلاح که در پی فرار از اجرای حدود الهی است بدون آنکه شرایط حرج طبق موازین الهی اثبات شده باشد و همچنین بدنبال تصویب قوانینی دائمی و فرا موش کردن یا از بین بردن زمینیه اجرای احکام اولی اسلام است روشن می‌باشد برای دقت بیشتر فرمان مبارک حضرت امام مدظله آورده میشود:

"آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام میشود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلاهی مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن ما دام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو میشود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز ننمود مجرم شناخته میشود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می‌شود."

## درس چهارم

### " دگرگونی مفاهیم در استخراج حکم "

در چهار زمین شیوه از این سری آنچه مینا واقع شده و اصلت می یابد راء ی و نظر شخصی است بدین صورت که فرد وقتی بنظرش میرسد که آنچه را شرع فرموده در عمل قابلیت و یا امکان تحقق و اجرا ندارد و یا اجرائش مشکلاتی را ایجاد میکند و هماهنگ با آنچه صحیح می دانند نیست و یا می بیند آنچه که به نظرش صحیح می آید در کتاب و سنت نیست، و یا حتی مخالف آن وجود دارد و نمی خواهد مخالفت و اختلاف نظرش با وحی آشکار شود به تفسیر مفهوم کلمات دست میبرد یعنی کلمه را از مفهوم عرفی و ظاهری آن خارج کرده و معنایی متناسب با آنچه در نظر دارد برای آن قرار می دهد این روش که به تاء و یل یعنی بازگرداندن مطلب به معنایی که ظهور ندارد معروف است از سه شیوه قبلی خطرناکتر و انحرافیتراست زیرا برای این اساس نه تنها راء ی و یسند مقدم بر کتاب و سنت واقع میگردد بلکه با تغییر مفاهیم عبارات وحی بدنیال تغییر رای و یسندا، سندیت عبارات دچار لطمه شده و بجای انتقال مفهوم حقیقی، بیانگر هر مفهومی حتی مفهوم ضد خویش برای تاء و یل کننده می باشد در این حالت حتی مسلمات مکتب نیز دستخوش تغییر و تحول بر اساس نظر شخصی افراد میگردد و موجب هرج و مرج در استفاده از

کلمات شده و فرود رها از همه<sup>۶</sup> قیود حتی قیدرمانا بیت مفهوم روشن و ظاهری و صریح کلمات، احکام را صرفاً بر اساس میل خویش صادر می‌نماید و روشن است که وقتی در زمانها و مکانهای مختلف گرایشهای شخصی و گروهی گوناگون میشود به تبع آن تا ویلها نیز متفاوت میگردد در عصر حاضر که علوم مادی تجربی رونق فراوانی یافته و زندگی بیشتر جوامع بر این اساس شکل گرفته است تا ویل مادی متناسب با این علوم و تئوریها و فرضیهها نیز رواج یافته و عدهای که فریفته طواغیر، مناسبات و روابط این تمدن مادی شده اند سعی بر این داشته اند تا از این طریق اثبات نمایند که اسلام هم با این نظامها و لوازمات آنها موافق است یا به عبارت بهتر اسلام نیز همان را می‌گوید که متفکرین مادی شرقی و غربی میگویند در این رابطه مطالبهای زیادی است و این انحراف شقوق مختلفی بخود می‌گیرد که انشاء اللہ طی درسهای آئینده مفصلاً بررسی خواهد شد ما در گذشته نیز تا ویل متناسب با زمانها و مکانهای مختلف طرفدارانی داشته است عدهای مصر بر این بوده اند که اسلام را به شکل ریاضتها و آداب و سنن با اصطلاح عرفانی هندوی در آورند و جهت اینگونه تا ویلها حتی گروهی از آنها آیات را بگونه ای دیگر قرائت کرده یا ترکیب نموده یا بعضی از لغات را تجزیه می‌کردند مثلاً آیه شریفه "ان الله لمع المحسنین (عنکبوت ۶۹) را اینگونه معنی کرده اند که خداوند نیکوکاران را المعان (درخشندگی) داده است" در حالیکه مع یعنی با و لام هم لام تاکیدی می‌باشد. و با این قسمت از "الکرسى را "من ذا الذی یشفع"

چنین معنا کرده اند هر کس که نفس خویش را ذلیل گرداند شفا می‌یابد !! و یا آیه ۵۴ از سوره مبارکه البقره " انکم ظلمتم انفسکم با تخاذکم العجل ، فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ، ذلکم خیر لکم عند بارئکم " که در بیان کفار و ارتداد قوم بنی اسرائیل بخاطر پرستش گوساله است را چنین تاویل کرده اند که " کمال توبه شما بوسیله کشتن و قطع کردن شهوات است چنانکه گفته شده کسی که نفس خود را معذب ندارد ، آنرا به نعمت نرساند و کسی که آنرا نکشد زنده اش نمی‌گرداند " و یا آنجا را که حضرت موسی (ع) پس از بازگشت از میقات و ملاحظه اینکه قومش به پرستیدن گوساله مشغولند ، هارون را مورد موعظه قرار داد ، چنین تاویل میکنند که " مواخذه حضرت موسی از برادرش در این بوده که چرا تو مردم را از پرستش گوساله منع کردی ، اینها در حقیقت همان خدای خود را می‌پرستیدند " !! و یا چون در جای دیگری قائل به این شده اند که عذابی نیست هر جا در آیات و روایات لفظ عذاب آمده است آنرا چنین تاویل نموده اند که " از ماده عذب به معنای گوارا است " !!

فرقه‌ای بدلیل اعتقاد به سیر باطنی ، با تمسک به پاره‌ای از آیات قرآن چنین نتیجه گرفته اند که کشف باطنی تکلیف را از انسان بر می‌دارد و گفته‌اند " من عرف الحق لم یعبد الحق " از این رو نماز و روزه و سایر اعمال را بر خود واجب نمی‌دانند و این اعمال را تنها راهی برای رسیدن به شناخت حق می‌دانند که وقتی شناخت حاصل شد منتفی می‌گردد !!

اسما عیسیا پین حدیث پیسا مہرگرا می راکہ " بین قبر و منبر من باغسی از باغهای بہشت وجود دارد " چنین تاویل نمودند کہ " منظور معنای ظاہری کلام نیست بلکہ منبر کنایہ از شریعت و احکام آن ، و قبر کنایہ از فلسفہ است ، زیرا لازم است کہ وجوہ ظاہری شریعت و جزمیت آن دستخوش تجزیہ و تلاشی مرگ واقع شود . اما باغ بہشت کہ در بین قبر و منبر گسترده عبارت است از باغ حقیقت عرفانی و صحرائی محشر کہ انسان آشنا بہ سرباطن در آن باغ دوبارہ بہ حیاتی تباہ نشدنی زندہ می گسردد .

خوارج در جنگ نہروان " لاحکم اللہ " را بہ نفی حکومت و رہبری تاویل نموده ، شمشیر کشیدن خود را بر روی امیرالمؤمنین علی علیہ السلام توجیہ می کردند .

گروہی از متصوفین چنین می گویند " ظہور موسی مانند عقل الہی فطری است کہ با الہام و تواتر فیہدات خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عوطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شہوت آزاد گرداند "

گروہ دیگر بزعم خودشان بہت رسیدن از اشارات و کنایہ ہا بہ جوہرہ مطلب دست بہ تاویل بردند و مثلاً پیرامون بسم اللہ الرحمن الرحیم چنین گفتند " الباء بہاء اللہ والسیین سناء اللہ والمیم ملک اللہ از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت باء بسم اللہ اشارہ بہ بہاء احدیت دارد و سین بہ سناء صمدیت و میم بہ ملک الہیت " کارت و تاویل نزد گروہی تا بدانجا با لاکر فت

که قرآن را با حروف ابجد و حساب رمل تفسیر می کردند و کلمات را به حروف نورانی و ظلمانی و غیره تاویل می نمودند .

پیروان فرقه ضالّه بهائیت نیز با کمال وقاحت آیات را با آراء باطل خود تطبیق داده و تاویل می نمودند از جمله در مورد آیه شریفه ۲۷ از سوره مبارکه ابراهیم " یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا و فی الآخره " را چنین تاویل کردند که " حیات دنیا ایمان به محمد (ص) و آخرت یعنی ایمان به میرزا حسین بهاء است " و یاد در مورد آیه شریفه ۳۰ از سوره مبارکه انحراف " فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلاله " چنین گفتند " گروهی هدایت میشوند که ایمان به بهاء الله داشته باشند و گروهی که ایمان به بهاء الله نداشته باشند سزاوار گمراهی هستند "

و با آخره روشنفکرانهای عصر حاضر کلیه آیات و روایات و حتی کلمات را بر اساس تفکرات مادی شرقی و غربی تاویل نمودند " اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها : هنگامیکه انقلاب لرزه برافکند و استعداد هساء بروز نماید " ، " ان اکرمکم عند الله اتقیکم : گرامی ترین شما نزد خدا انقلابی ترین شماست " ، " صراط مستقیم : راه عناصر متکامل که همان انقلابی گران آگاه و پیکارگران راه حق و شهیدان و شایسته گران می باشد " ، آیه ۳۳ سوره مبارکه زخرف " ولولا ان یکون الناس امه واحده ... رادال بر نفی طبقات در اسلام می دانستند " آیه ۷۷ سوره مبارکه یس را " اولمیرالانسان انا خلقناه

من نطفه فاذا هو خصيم مبين" را اشاره قرآن به تضاد ددیا لکتیکی در همه چیز هستی  
 نطفه می‌دانستند" و به این ترتیب هر کلمه‌ای را مطابق آراء ما دی و باطل خود  
 معنا می‌کردند سفها : استعما رگران و تبه کاران ، غیب : مبارزه پنهانسی ،  
 آخرت : نظام برتر ، بهشت : جا معه طراز توین و بی طبقه توحیدی ، نسا ر :  
 آتش جا نکاه جا معه طبقاتی ، کافر : مرتجعین تا ریخ ، ملائکه : امثال بارانها<sup>بی</sup>  
 که در روپشنام می‌بارد و به ویت کنگها کمک میکنند تا استعما رگران را از پسا  
 در آورند ، رزق : سرما پیه تکامل رشد ، مستضعف : پرولتر کارگر ، مستکبر :  
 سرما پیه دار و ...

همانگونه که ملاحظه می‌گردد در این روش نه تنها آراء و امیال و اهواء جهت  
 تعیین حلال و حرام اصالت می‌یابد بلکه با دلالت یک لفظ بهر معنایی که تاویل  
 کشنده میل داشته باشد سندیت عبادت لطمه می‌خورد و جا معه به تشنیت و تحیر در  
 درک کلمات کشیده می‌شود . انحراف و خرابی این شیوه از روشهای قبیل با رزق است  
 در مذمت این روش از جانب رسول گرامی اسلام ( ص ) و ائمه اطهار ( ع ) نیست  
 احادیث فراوانی در دسترس است که بعنوان تبرک و تذکر چند نمونه از آنها  
 آورده می‌شود ، از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی در بیان محکم و متشا به  
 آمده است که " ... همانا مردم در مورد متشا به هلاک میشوند چون بمعنای آن  
 واقف نیستند و حقیقت متشا به را نمی‌شناسند و لذا آنرا از پیش خود و به آراء خود  
 تاویل میکنند و بدین کار خود را از اوصیاء بی‌نیاز نشان میدهند و قول رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله را به پشت سر می‌اندازند !!



از پیا پیا کرم صلی الله علیه و اله نقل شده که: "بیشترین چیزی که بعد از خودم، برای امتها از آن می‌ترسم، مردمی است که قرآن را در غیر موضع حقیقی خود تاویل کنند" اما هشتم علیه السلام به ابن جهم فرمودند: "از خدا بترس و کتاب خدا را با رأی خویش تاویل مکن که خدای تعالی فرماید: وما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم" از قرآئن متعددی که در قرآن مجید وجود دارد و همچنین روایات متعدد چنین استفاده می‌شود که رسول الله و اوصیاء بحق او آگاه بر تمام حقایق و معارف قرآن و محیط برتاویل آن معرفی شده‌اند. در حدیثی در شرح آیه شریفه "فوق آمده است: "رسول خدا (ص) افضل را سخین در علم هستند خداوند تمام آنچه را که از تنزیل و تاویل فرستاده بدو آموخته است و چیزی نیست که خداوند بر او نازل ساخته باشد و تاویلش را بر او نبیا آموخته باشد و اوصیاء او پس از او تاویل قرآن را میدادند" در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام منقول است که "راسخون در علم امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلامند".

روشن است که تاویل کتاب توسط معصومین صلوات الله علیهم جمعین که دارای علم لدنی بوده و باذن خداوند تبارک و تعالی بر حقایق و معارف ظاهری و باطنی قرآن محیط می‌باشند مجوزی برای تاویلهای دیگران نیست علاوه بر اینکه همانگونه که ملاحظه شد خود آن بزرگواران تاویل را تنها مخصوص پیغمبر گرامی اسلام و اوصیاء ایشان دانسته‌اند و دیگران را بجز از طریق آثار و کلمات معصومین راهی به این مدلب نیست.

"توجهها ت معتقدین به ضرورت تنفیها را حکا م"

در بررسی روشهایی که بسبب "ضعف و عدم توانایی در تطبیق موا دیسق و موضوعات جدید با احکا مالهی "ویا بعلت " اصلت دان بها مورخلاف وحی " در موضع عمل و اجرای احکا مالهی بها انحراف از فقه سنتی کشیده شدند، روشهای "قیاس" و "استحسان" و "استصلاح" و "تاء ویل" ویا نقطه نظراتی شبیه این روشها در دروس گذشته مورد دقت قرار گرفت. در این قسمت و چند درس دیگر به بررسی نقطه نظرات و روشهایی می پردازیم که به ما نند روش تاء ویل آنها یتسا پیشداری ها و راهی و سابقه خود را به کتاب و سنت تحمیل کرده و معانی و مفاهیم کلمات وحی را تنفیها می دهند، با این تفاوت که در تاء ویل بیشتر پیشداری های "نظری و ذهنی" فرد بجای مفاهیم حقیقی کلمات وحی قرار می گرفت اما در این نقطه نظرات و افکار، پیشداری های مناسبت با "اصلت وضعیت عینی و شرایط خارجی" بر کتاب و سنت تحمیل شده و ارزشهای دیگری جایگزین ارزشهای الهی می گردند. بعبارت دیگر در این نوع تاء ویل به دیدگاهها و افکاری برمی خوریم که بخاطر تاء شیرپذیری از فرهنگ غرب و شرق و آشنایی با مناسبات خاص تمدن و تکنولوژی دنیای امروز، نحوه زندگی و کیفیت شرایط عینی نظا مهی احتمالی غرب و شرق را ایده آل خود یافته و در نتیجه با پیدا کردن بینش خاص و پیشداری و بهایی

ناشی از آن نحوه تمدن با اصطلاح مطلوب، به سراغ اسلام و احکام اسلامی آمده و درصدد برآمدند اسلام را به آن شکل درآورند.

بسیاری از کسانی که مبتلابه این طرز تفکر بوده و هستند از میان آن دسته از تحصیل کرده های علوم جدید، و یا آشنایان با فرهنگ و تمدن غرب و شرق می باشند که به خود باختگی دچار گشته و فرهنگ و ارزشها و معارف اسلامی خویش را تابع ذهنیتهای متاءثر از فرهنگ و تمدن مادی نموده اند و معتقد شده اند که امروزه رشد و توسعه در زندگی فردی و اجتماعی تنها و تنها در گرو تسلیم بودن و تبعیت محض نمودن از الگوها و مدل های رشد و توسعه در جوامع امروز غرب و شرق است و افزایش امکانات مادی برای رفاه و آسایش انسانها صرفا از طریق دستیابی به تکنولوژی مدرن و نوین امروزی امکان پذیر می باشد. این افراد خود باختنه چه آن دسته اند که مستقیما در بلوک شرق یا غرب تحصیل کرده اند و خود از نزدیک با نحوه زندگی و ساختار تمدن غرب و شرق آشنا شده اند و در نتیجه آن نحوه زندگی را ایده آل خود یافته اند، و چه آن گروهی که غیر مستقیم از طریق دانشگاهها و سایر مراکز با اصطلاح تبلیغاتی که مبلغ فرهنگ و تمدن غرب و شرق موجود در جهان سوم و کشورهای اسلامی می باشند با وضعیت نظامهای اجتماعی، اقتصادی آنها آشنا شده اند و خود باختنه آن نحوه راه و روش در زندگی فردی و اجتماعی گشته اند، معمولا مسئولیت و رسالتی را که در برابر مردم و جوامع خود احساس می کرده اند اینست که به هر طریق ممکن آنها را با راهها و روشهای تغییر و تحول در جهت رسیدن به تمدن غرب و شرق آشنا ساخته سپس زمینه عینی این دگرگونی

را در زندگی فردی و اجتماعی مردم در جهت الگوهای آینده آل خویش فرا همسرم  
 آورند و برای این منظور معمولا دو پیمان عمده برای مردم خود داشته اند .  
 اولین پیمان آنها اینست که نشان دهند که رشد و شکوفایی امکانهاست و توان مادی  
 شرق و غرب نتیجه بکارگیری روشها و تکنیک پیشرفته تمدن نوین آنهاست و  
 فقر و بدبختی و عقب ماندگی کشورهای اسلامی و جهان سوم بدلیل دوری از  
 جریان رشد علمی و تکنولوژیکی کشورهای باصطلاح مترقی است و برای ایسین  
 منظور به مردم خویش نهیب میزنند که " تاکی می خواهید درهای رشد و ترقی و  
 توسعه را بروی خود ببندید؟ آیا شما قدرت اقتصادی نمی خواهید؟ آیا شما بهداشت  
 و درمان نمی خواهید؟ آیا از رفاه و آسایش دوری می کنید؟" و ادامه می دهند  
 که " تاکی می خواهید باگا و آهن زمینها پتان را شخم بزنید و خود را از ابزار  
 پیشرفته کشا و رزی مدرن چون تراکتور و کمباین و ... محروم نمایید؟ تاکی  
 با دوری گزیدن از کشا و رزی مکا نیزه و با تکبیه بر ابزار قدیمی می خواهید زمان  
 و امکانها را تلف نماید؟ آیا خواستنا بهداشت و درمان نوین و برکشدن ریشه  
 بیماریها و امراض گوناگون نمی یابید؟ آیا هنوز در این خیالید که با اتکاء  
 به صنایع دستی و کارگاههای کوچک و با ابتدائی ترین وسایل ، نیازهای  
 فراوان و روبه رشد بشر را با سخگوبیاشید؟ آیا تولید انبوه کالاهای مختلفی را  
 که محصول کما نجات پیچیده صنعت امروز دنیاست بد می دانید؟ آیا سرعت و  
 تسهیلات فوق العاده ارتباطات انسا آنها با یکدیگر متکی بر تکنولوژی جدید را

نمی‌خواهید؟ آیا دستیابی به ماشین، هواپیما، کامپیوتر و انواع واقسام صنایع پیشرفته را دلیل بر رشد و توسعه نمی‌دانید؟ و در این قسمت چنین باور کرده بودند و تبلیغ نیز می‌کردند که راه رشد آنها و تنها همین است که شرق و غرب پیموده‌اند.

روشن است که این پیام که قدرت، سرعت، ارزانی، وفور، بهداشت، رفاه و آسایش فزاینده‌ای را برای جوامع ضعیف نوید می‌داد مورد قبول واقع می‌شد و ترسیمی اینچنین، از جامعه مطلوب و ایده‌آل همه چشم و دلها را مجذوب خود می‌ساخت.

اما همه آنچه این افراد از تمدن نوین غرب و شرق فهمیده بودند و در پی ابلاغ آن به مردم خویش برآمدند به همینجا ختم نمی‌شد بلکه در قدم دوم با طرح مطلبی قابل تامل و درخور توجهی عنوان می‌نمودند که: "ما متوجه تناسبات و ارتباطات تنگاتنگی میان این نحوه تمدن نوین با ارزشها، اعتقادات و فرهنگ نویینی نیز گشته‌ایم. دریا فته‌ایم که تمدن جدید شرق و غرب و دستیابی به رشد و توسعه ضرورتاً از بستر روابط انسانی جدید و ارزشهای نویینی عبور کرده و در عینیت محقق میشود. بنا بر این اگر مردم کشورهای جهان سوم بخصوص کشورهای اسلامی بخواهند در جهت رشد و ترقی گام بردارند ناچارند به این مسئله مهم و اساسی توجه کافی مبذول داشته و بدانند که هرگونه پافشاری بر روی ارزشها و اعتقادات گذشته خود بمنزله سنگی است که در جلو راه رشد و ترقی انداخته

میشود."

واضا فیه می نمودند که: "از آنجا که این نحوه تکنولوژی و تمدن سازگار و متناسب با ارزشها و روابط انسانی جدید و نوینی می باشد، اگر کسانی بخواهند با تعصب و جمود و در نظر حرکت و تحول جوامع و زمان همچنان به ارزشها و قوانین حقوقی نظامهای گذشته خود تکیه نمایند، پسندیده نیستند دستنیا بی به همه آنان مظاهروالای تمدن غرب و شرق که قدرت، رفاه و آسایش را برای بشر به همسراه دارد از دست خواهند داد بلکه روز بروز بسمت واپسگراشی و ارتجاع گام خواهند نهاد."

بنابراین پیام دوم آنها این بود که به مردم خود بفهمانند که اگر خواهان رشد و توسعه تمدن نوین غرب و شرق می باشند باید از اعتقادات، ارزشها و سنتهای گذشته خود دست بردارند و همراه با تغییر و تحول زمانه به فرهنگ و ارزشهای نوینی روی آورند که سازگار با رشد و ترقی امروز دنیا است برای این منظور در بخشهای مختلف صنعت و کشاورزی و غیره و با نشان دادن شواهدی، رشد و تمدن را همگام با "تغییر ارزشها و روابط انسانی" تبلیغ می نمودند.

بعنوان مثال برای اثبات تناسب و سازگاری ابزار و تکنولوژی با روابط انسانی و روابط حقوقی خاص به مقایسه تاثيرات رشد ابزار در بعد کشاورزی و احیاء زمین پرداختند و به این وسیله در صدد برمی آمدند که نشان دهند ارزشها و روابط انسانی گذشته، در زمان فعلی و با ورود تکنولوژی جدید کما راغی ندارد.

وباید کتار گذاشته شود میگفتند: زمانی بود که انسانها با بیل و کلنگ و یا حداکثر با استفاده از حیوانات و گا و آهن زمین را شخم زده و به کشاورزی میپرداختند در این مقطع زمانی ساختار ساده ابزار کشاورزی طوری بود که در حصد بسیار محدودی به انسانها قدرت عملکرد و فعالیت میداد و نهایتاً یک فرد یا یک خانوادگی بیش از یک یا چند هکتار زمین را نمیتوانست احیاء و مراقبت نماید بهمین دلیل بسیار رجا و مهم بود که از بعد روابط حقوقی هیچ نحوه محدودیتی در مالکیت زمین برای افراد قائل نشوند و بگویند که "مرکز زمین را آباد کرد مالک آن نیز حساب میآید" چنین نحوه قوانینی در آن زمان باعث میشد که افراد انگیزه قویتری در احیاء کردن زمینها پیدا کنند و در نتیجه سیر رشد اقتصادی و توان مادی آن جامعه روبه افزایش گذارد.

اما آیا با ورود بلدوزر و تراکتور و کمباین و سایر وسایل پیشرفته در کشاورزی و با تکیه بر ساختار جدید کشاورزی مکانیزه هم این روابط حقوقی قابلیت اجرا و تحقق را دارد؟ و آیا میتوان هم به تکنولوژی مدرن امروز تکیه کرد و هم ارزشهای نظامهای اجتماعی گذشته را حفظ نمود؟ یا نه روشن است که ورود تکنولوژی جدید به نظام اجتماعی - اقتصادی امروز، روابط انسانی و ارزشهای نوینی را میآورد تا بتوانند همراه با آنها رشد و توسعه را بوجود آورند!

و دلیل آوردند که: از آن جهت که ابزار پیشرفته امروز قدرت عملکرد و محیطه

فعالیت انسان را تا حد غیر قابل وصفی بالا بردار است. بنابراین چنین قانونی که

" هرکس زمینی را آب دکنند مالک آن نیز بحساب می آید " به معنی آنستکه یک فرد همیشه نباید با خرید یک باغ و زور سنگین بخش وسیعی از زمینها و املاک یک منطقه را تسلط بر کرده و تحت پوشش خود قرار دهد و مالک آن گردد و بعنوان یک قلمسبب اقتصاد در زمین داری و یا کشا و رزی هرگونه امکان فضا لیت را از دیگران سلب کند . مثلا بیابانهای اطراف یک شهر کوچک را بدینوسیله گلا مالک شده در نتیجه توسعه آبروی شهر همراه با ثروتش برای پیشماری برای او خواهد بود . روشن است که اینجا چنین شکافی بین یک فرد با سایر افراد جامعه موجب میشود که امکان تحقق عدالت اجتماعی از بین رفته و گامیه قوانین و حقوق اجتماعی در جهت حفظ منافع آن قلمسبب خاص قرار گیرد همچنین در ابعاد دیگری عنوان نمودند که :

" سابقا حفر چاه و دستیابی به آب برای زمینهای کشا و رزی با مشکلات فراوانی روبرو بود به همین دلیل با در نظر گرفتن فاصله های خاصی به افراد اجازه داده میشد که اگر به حفر چاه اقدام کنند میتوانند آب آن چاه را به ملکیت خود در آورند اما چنین قانونی امروزه قابلیت اجرا ندارد چرا که ممکن است فردی بوسیله ماشینهای حفاری در مدت کوتاهی و به سهولت اقدام به زدن چاههای عمیق و نیمه عمیق نماید و سپس با کار گذاشتن موتور پمپ های قوی بحای چرخ چاههای دستی سابق بر روی آن چاهها آب منطقه وسیعی از اراضی کشا و رزی کسبه در محدوده مالکیت او نیز زمینی باشد را استخراج کرده و در اختیار بگیرد . در اینجا است که قوانین جدیدی برای مالکیت و کیفیت استفاده از آب (چه آبهای رو زمینی



وجه زیرزمینی) لازم می آید که همراه با رشد تکنولوژی بتوانند کیفیت حقوق و روابط انسانی را مشخص سازد"

تناسب و ارتباط مستقیم تکنولوژی و ارزشها با روابط انسانی را در مسأله مختلف دیگری از جمله در معادن نیز مطرح می نمایم و می گویند: اگر بخواهیم همانند گذشته استخراج معادن را از ادیگذا ریم بدین معنی که استخراج معادن مس یا چاههای نفت - که پشتوانه و ثروت سالیان سال یک ملت است - را بدست فرادین افراد بیسپهریم که امروزه قدرت خرید دستگاههای مدرن استخراج نفت یا مس را دارا میباشند در حالیکه چون در گذشته ابزار پیچیده و تکنولوژی پیشرفته وجود نداشت تحقق چنین چیزی غیر ممکن بود و نهایت تلاش افراد در این خلاصه می شد که با استفاده از بیل و کلنگ به سراغ معادنی چون نمک، سنگ گچ و آهک بروند و نیازهای جامعه را در حد کار دستی خویش برآورده نمایند

و همه این شواهد را از این جهت مطرح نمودند که به مردم کشورهای خود بیگوشند که اولاً اگر خواستار رشد و توسعه کشور و رشد و پیشرفت آنها بودیم باید از اینگونه ابزارها و وسایلی که در تکنولوژی نوین غرب و شرق تشبیه است نما شد تا آنها در نظر داشته باشند که دستیا بی به چنین جا معه ایده آل و مبتلویی با حفظ عقاید، ارزشها و روابط انسانی نظامهای گذشته ممکن نمیباشد بلکه تحولی عظیم در نظام ارزشی و عتایدوسن اجتماعی را لازم دارد و تشبیه گرفتنند که برای رشد و توسعه باید در دو خط به موازات یکدیگر قدم برداشت و بکارگیری تکنولوژی و روشهای

جدید را همراه با دیگر گونی در فرهنگ و ورزشها پایه پای هم جلوبرد .  
در درسهای آینده از دیگر نقطه نظرات این افراد در ارتباط با تناسبیات  
صنعت و ورزشها سخن گفته و شاخه های مختلفی که برای این اساس به دوری از فقه ...  
سنتی کشیده شده اند را معرفی خواهیم نمود .

## درس ششم

### توجهیات معتقدین به ضرورت تغییر احکام

در درس گذشته به ریشه‌های تفکرنوع دیگری از روش تاء ویل یعنی "تاء ویل عینی که مبتنی بر پیشداوری‌های عینی و عملی است، پرداختیم و روشن ساختیم که چگونه آندسته از تفکرهای خودباخته‌اشنای با فرهنگ و تمدن غرب و شرق، که همه آلمان و آرزوی خود را در نظام‌های اجتماعی - اقتصادی عینی مطلوب، در آن الگوها جستجو می‌نمایند، با پیشداوری و اسیل دانستن آن نحوه تمدن و ساختار اجتماعی - اقتصادی عینی، در پی آنند که "اسلامی" متناسب با "آن نحوه تمدن" بسازند نه اینکه "تمدنی" متناسب با "اسلام" ،

و اشاره کردیم که این افراد معمولاً رساندن و ابلاغ دو پیام عمده را جهت رشد و ترقی، رسالت و مسئولیت خویش تلقی می‌نمایند: اول اینکه نشان دهند که دستیابی به قدرت، سرعت، تسهیلات و رفاه و آسایش تنها با تبعیت صرف از ساختار تکنولوژی موجود دنیا، شرق و غرب ممکن خواهد بود تا نیا اعلام می‌نمایند که هرگونه تعصب و پافشاری بر روابط انسانی و ارزشهای گذشته موجب ازکارافتادن چرخ‌های تکنولوژی موجود و مانع حرکت در جهت رشد و توسعه خواهد گشت و از آن جهت که ساختار تکنولوژی موجود دنیا و مندر وابط انسانی و ارزشهای

نویسنی است، ضرورت یک تحول عظیم در ارزشها، سنن و روابط اجتماعی - اقتصادی را، همگام با بکارگیری تکنولوژی جدید، از لوازم حتمی و غیرقابل انکار پیشرفت و توسعه توصیف می‌نمایند. و این مطلب (تناسب ساختار تکنولوژی جدید با روابط حقوقی و ارزشهای نوین) را علاوه بر مثالهایی که در درس گذشته ذکر شد در بخش صنعت جدید و نژادها مکارخانه‌های موجود نیز عنوان می‌کنند و می‌گویند: "در گذشته قبل از انقلاب صنعتی اغلب کارگاهها در کارگاههای کوچک و تحت روابط بسیار ساده‌ای میان کارگر و کارفرما تولید می‌شد و معمولا مدیر یک کارگاه صاحب سرمایه و مالک ابزار ساده‌ای بود که با استخدام چند کارگر، به تولید کارهای خاصی چون بیل و کلنگ و... می‌پرداخت. ساختار ساده کارگاههای گذشته ایجاب می‌کرد که روابط بین کارگر و کارفرما بصورت "قرارداد" باشد و با قدرت فسخ یک جانبه با شد و وقتی که موعد قرارداد می‌رسید صاحبکار میتواند نسبت به قرارداد تجدید کند و یا اینکه عذر کارگر را بخواهد هم چنین کارگر میتواند نسبت به پیدا کردن شغل بهتر پس از اتمام قرارداد کار را ترک نماید. به عبارت دیگر از یک طرف چون تولید کارگاهها نیاز به تخصص‌های پیچیده نداشت امکان این بود که کارفرما برای تجدید قرارداد با کارگری سرباز زده و کارگر دیگری را استخدام کند و برای کارگر هم این امکان بود که در جاهای دیگری مشغول به کار شود اما کیفیت این روابط با تخیل اساسی ساختار تکنولوژی بعد از انقلاب صنعتی بکلی دگرگون شد، انقلاب صنعتی، به

پشتیبانی از سرمایه‌گذاران ریه‌های کلان، رشد تخصصیها، پیچیدگی ماشین‌آلات و تکنیک‌های تولید و نیاز روزافزون تقاضا برای کالاهای صنعتی باعث گسترش واحدهای تولیدی گردید و کارگاه‌های کوچک قدیم جای خود را به کارخانه‌های عظیم صنعت امروز سپردند" و در تحلیل ساختار جدید صنایع اینطور تحلیل می‌کنند که :

"اگر امکانات و مقدمات یک جامعه در تولید و توان‌پذیری اعم از سرمایه نیروهای کار، ابزار و وسایل تولید در نظر گرفته شود ملاحظه خواهد شد که کارخانه‌های عظیم صنعت امروز بخش وسیع و گسترده‌ای از این امکانات را زیرپوشش گرفته که قابل مقایسه با امکاناتی که یک کارگاه کوچک تولیدی در نظام‌های گذشته بخود اختصاص می‌داد، نمی‌باشد، صورت متمرکز و انباشت کلان سرمایه، استفاده از تکنولوژی‌های پیچیده و مدرن و لزوم تجمع نیروهای انسانی متخصص و ویژگی خاص مراحل تولیدیک کالادر "خط تولید" که خط‌های اساسی ساختار صنعت امروز را در مقایسه با گذشته بیان می‌کند همگی نشانگر این مطلب مهم و اساسی است که همبستگی این امکانات عظیم با یکدیگر و تمرکز آنها در یک نقطه بنام کارخانه‌چنان نیروی عظیمی را بوجود خواهد آورد که اگر تحت روابط پیچیده و متمرکزی، کنترل و سازمان‌دهی نشود چه بسا تنش‌های مختلف ناشی از تحولات "برنامه‌ریزی نشده" و "ناهماهنگ با مصالح کل نظام اقتصادی" از قبیل اخراج هزاران کارگر توسط مدیرعامل یک کارخانه، تغییر تکنولوژی و تکنیک‌های

تولید، خروج یک پانچ پندسها مدا رعمده از شرکت ونلا پیرآن، زمینہ بخطر افتادن حیيات رشد و توسعه را در یک جا معه بوجود آوردن آورد. بیفنی چه بسا در زمانه نسی مدیرعامل تشخیص دهد که با آوردن تکنولوژی جدیدی میتوانند با تکمیل بر نیروی انسانی محدودی و با هزینه کمتر و سود بیشتر، کالاهای خاصی را با کیفیت بالاتری تولید کنند، در اینجا است که اگر صرفاً منافع کارخانه خودش را در نظر گیرد با اخراج بخش عظیمی از نیروی انسانی متمرکز تحت پوشش، امواج مهلکی را در نظام اقتصاد ملی حاکم ایجاد کرده و نوسانات ناشی از آن، جامعه را با بحران روبهرو می‌سازد.

واضحه می‌کنند که: " بنا بر این نبایستی به صنعت پیچیده امروز بهمانند ساختار ساده کارگاههای کوچک گذشته نگریسته شود که ورشکستگی تعطیل و هرگونه تغییر و تحول آنها اثر قابل توجهی در کل نظام اقتصادی نمی‌گذاشت بلکه با پیدایش آنست که امروزه به بن بست کشیده شدن یک صنعت و یا تغییر و تحول اساسی در جهتگیری های تولیدی و مدیریتی در این صنایع اگر دما هنگ با کل نظام اقتصادی صورت نپذیرد موجب خسارات جبران ناپذیری برای جامعه خواهد شد. "

به این دلیل ضرورت وجود روابط حقوقی و ارزشهای جدیدی در صنایع پیچیده امروزه که بتوانند حافظ ثبات و پویایی تکنولوژی باشد، را لازم رشد و توسعه دانسته و می‌گویند: " صنعت و تکنولوژی مدرن امروزی روابط پیچیده ای را ایجاد نموده است که بتوانند وضعیت درونی و بیرونی یک صنعت یا کارخانه عظیم

را هما هنگ با مصالح کل نژام، تحت کنترل و سازماندهی درآورد. از اینـرو ملاحظه میشود که "قراردادهای با قدرت فسخ یک جانبه" در صنایع گذشته ما بین "شرکاء یک کارگاه" یا "صاحبان کار با کارگران" جای خود را به "قراردادهای طرفینی" در صنعت امروز داده اند که از ثبات و قوام بیشتری برخوردار است و این به دلیل همان بافت متمرکز صنعت امروز است که قدرت حمل و سوانات شدید را نداشته و نیاز به قوانین حقوقی و روابطی دارد که ثبات و پایداری آنرا تضمین نماید."

و ضرورت ایجاد قراردادهای طرفینی و دو جانبه را برای صنعت پیچیده امروز اینگونه تحلیل میکنند که: "کارگردار صنعت امروز برخلاف گذشته بعنوان یک عضو ساده از کارگاهها و گذشته بحساب نمی آید که در هر موقعی امکان جدائی او از کارگاه وجود داشته باشد بلکه امروزه کارگر به مثابه عضوی از یک ارگانیزم زنده پیچیده بنا م کارخانه تلقی میشود که در یک همبستگی متقابل و درطنبی زمان همراه رشد کارخانه و نیز رشد کرده و از مهارت های ویژه ای برخوردار شده است. یعنی تخصص و مهارتی که یک کارگر را راست و لازم "خط تولید" در صنعت امروز می باشد، در طی زمان و همراه با سرمایه گذاریها و آموزش های برنامه ریزی شده ای تواءم است که در متن رشد و توسعه یک صنعت و بکارگیری روز افزون تکنیکهای جدید و مدرن، در محیط کارگاه رخا نه پدید آمده است و مانند عضوی از یک ارگانیزم زنده می ماند که همراه رشد و تکامل ارگانیزم و نیز

رشد می‌کند و در یک ارتباط متقابل با آن متکا مل می‌گردد و بینا بر این هرگونه  
 قرار داد و روابط حقوقی ای که این "تمبستگی زماندار" را ملاحظه نکرده و  
 امکان جدایی و انفکاک کارگران را از کارخانه در هر مقطعی بسادگی فراهم  
 آورد، ذرواقع زمینه بخطر افتادن حیات و پویایی نظام تولید را مهیا ساخته  
 است. علاوه بر این قدرت عملکرد انباشت سرمایه آنگاه دارای رشد و قدرت  
 توسعه می‌گردد که ضرورتا سازمان یابد، که نقش کارخانه در عینیت سازمان  
 دادن تکنیک و شیوه تولید است و این عملیات سازمانی آنگاه بطور ملزم رشد  
 و توسعه آفرین است که رابطه آن با توزیع اعتبارات هماهنگ باشد. بنابراین  
 کارخانه را نمیتوان از مرکزی که قدرت متمرکز ساختن اعتبارات را داراست  
 یعنی بانک با همان خصلتهای فعلی جدا دانست. از طرف دیگر شبکه توزیع کالا  
 و توزیع ثروت و الگوی مصرف نمیتواند در چنین ساختاری بریده و جدای از الگوی  
 تولید متمرکز کارخانه ای فرض شود یعنی وجود انحصارات و نمایندگیها برای  
 کنترل تقاضا جهت دادن به آن امری اجتناب ناپذیر است بنا بر این نامشروع  
 بودن انحصار بمنزله متزلزل ساختن بازار و همچنین نظام تولید است که در  
 این صورت رابطه کارخانه با بانک متزلزل می‌گردد، پذیرفتن شبکه ای بسودن  
 نظام توزیع همراه با انحصارهای گوناگون می‌بایست بگونه ای باشد که ساختار  
 الگوی مصرف را به نفع رشد کارخانه و متمرکز شدن هر چه بیشتر آن آماده سازد  
 تا دستگای تحقیقاتی بتوانند هماهنگ با زمینه سازمانی عملیات کارخانه،



همچون یک کارخانه تحقیقاتی به تولید تکنولوژی جدید بپردازد. در همه نقاط این روند از مرحله تولید تکنولوژی تا مرحله الکوی مصرف و اتمام التزاید شدن کیفیت تحرک انسانی، همه و همه تنها با یک اخلاص میتوانند دچار بحران گردند بنا بر این هرگونه تحریکی که بنا بر پایداری نسبت به ارزشهای قبل انجام گیرد چیزی جز اخلاص در جریان رشد بشر نخواهد بود لذا بکارگیری قرارداد های کوتاه مدت و مقطعی با قدرت فسخ یک جانبه در صنعت امروز غفلت از همین مسئله " همبستگی زماندار" و رابطه متقابل کارگر با نظام کارخانه در مسیر رشد و توسعه صنعت امروز می باشد که با تحرک و پویایی آن ناسازگار است. و در عوض به دادن و توجه دقیق به قرارداد های دوجانبه و طرفینی، و سیاستهای استخدای نوین است که ضامن بقا و تکامل تکنولوژی مدرن می باشد و جود هر مهابی چون حق بیمه، بازنشستگی و... در قوانین نظام استخدای امروز نگه دارنده مکنیزمی است که در آن کارگر و نظام کارخانه با یکدیگر همبسته و یکدیگر را تکمیل کننده واحدی برای رشد و ترقی بوجود می آورند بطوریکه هم نظام کارخانه، کارگر متخصصی رشد یافته خود را حاصل سرمایه گذاری های خود می دانند و در حفظ او می کوشند و هم کارگر، ترک کارخانه را به مصلحت خود نمی بیند و پشت پا زدن به همه سرمایه گذارین می تلقی می نماید که در امور و ابعادمختلف آتیه او را تضمین کرده است توجه شدید به ضرورت وجود " قرارداد های دوجانبه" در رابطه بین سهامداران و مالکان یک صنعت و کارخانه نیز امروزه از اهمیت ویژه ای برخوردار است و

نشان دهندند آنستکه بافت متمرکز صنایع نوین نه تنها تحمل عقود قرار دادهای  
 یک جانبه، که بصرف کفایت رکنشیدن یکی از اعضاء و شرکاء کلیه کارها متوقف شده و  
 نظام کارخانه را بهم میزند، راندا رد، بلکه اصولا یک شرکت و مؤسسه تولیدی  
 امروزه دارای شخصیت حقوقی بوده و مستقل از اعضاء، سهامداران و شرکاء، خود  
 بطوری دارای اعتبار می باشد که با رفتن و یا آمدن یک یا چند عضو از صاحبان  
 سرمایه و مالکان شرکت و یا مؤسسه تولیدی نظا م پیچیده و متمرکز آن بهم نخورد و  
 در نتیجه نظام اقتصادی جامعه از هرگونه نوسانات شدید ناشی از تمرکز مکانات  
 در یک کارخانه، مصون ماند که این مطالب نیز متناقض با قوانین شرکت است

مستند به روش فقه سنتی است .

بطور کلی میتوان گفت که قرار دادهای دو جانبه و طرفینینی از یک طرف حافظ  
 ثبات و دوام نیروهای متخصص و اعضای کارآمدند مکان کارخانه میشود که در آن  
 افراد بصورت دسته جمعی از قوانین و روابط واحد و یکسانی تبعیت و پیوستگی  
 می نمایند و در یک حرکت برنامهریزی شده زمینه رشد و توسعه یک صنعت را که بخش  
 وسیعی از مکانات را متمرکز نموده فراهم می آورند و از طرف دیگر با ایجاد و  
 شناخت هویتی مستقل جهت کارخانه و شرکت تولیدی بعنوان یک شخصیت حقوقی  
 ثبات و پایداری این نظام که بخش وسیعی از مکانات مادی و انسانی جامعه  
 را بخود اختصاص داده است را در جهت رشد و توسعه هماهنگ با کل نظام اقتصادی  
 تضمین می نماید .

به این ترتیب اینگونه افراد که آشنای با تمدن امروز غرب و شرق می‌باشند از مقایسه ساختار صنعت جدید با قدیم نتیجه می‌گیرند که: "همانطور که ابزارهای ساده کارگاههای کوچک قدیم تبدیل به "تکنولوژی های مدرن و پیشرفته قادر بر تولید انبوه امروزی"، گشته است لازم است که به تغییر روابط حقوقی و ارزشی سازگار با این تکنولوژی جدید نیز توجه شود که در غیر این صورت و با تکیه و تعصب بی جا بر همان روابط حقوقی نظام های گذشته نه تنها امکان رشد و توسعه فراهم نخواهد شد بلکه آن قوانین بمانند سنگی سدره ترقی و پیشرفت جامعه شده و آن را به واپسگرائی و عقب ماندگی روز افزون دچار خواهد کرد."

نشاندن اینگونه تناسبها برای تغییر ارزشها و روابط حقوقی به همینجا خاتمه نمی‌پذیرد بلکه در کل یک نظام اقتصادی - اجتماعی امروز نیز این امر را بیان می‌کنند که انشاء الله در درس آینده این دیدگاهها و نقطه نظرات را نیز مطرح خواهیم نمود .

## درس هفتم

### توجهات معتقدین به ضرورت تغییر احکام ... ۳

از دیدگاه کاشناسان و آگاهان به رشد و دگرگونی نظام‌های اجتماعی - اقتصادی نوین غرب و شرق، تحول در ابزار و تکنولوژی نه تنها روابط حقوقی خاص خودش را در ابعاد تولیدی صنعت و کشاورزی امروز می‌طلبد بلکه اصولاً این مطالب در همه ابعاد دیگر نظام جاری و جاری می‌گردد و دگرگونی‌های اساسی ای را در روابط انسانی نظام توزیع (مبادله) و همچنین مصرف ایجاد می‌کند که به هیچ وجه روابط حقوقی ساده نظام‌های گذشته قابل مقایسه نمی‌باشد از این دیدگاه: "تکنولوژی ساده نظام‌های گذشته که قدرت محدودی را برای انسان در تسلسل بر امکانات و مقدرات اطراف خویش ایجاد می‌کرد موجب می‌شد که نیازهای انسانی نیز به تبع آن از حدنیاهای محدود اولیه انسانی نظیر خوراک، پوشاک و مسکن تجاوز ننماید. به همین دلیل اصولاً خانواده‌ها خودکفا بودند و کمتر دیده میشد که کالایی را از دیگری و یا خارج از محدوده کار خویش تهیه نمایند. بنا بر این مبادلات نیز در شکل بسیار ساده و بصورت کسالا به کالا بود که معمولاً از مبادله چند قلم کالا نظیر گندم، گوسفند، مرغ و ... نیز خارج نمی‌گشت اما رشد تکنولوژی موجب شد که کارها تخصصی شده و تقسیم کار

درجا معه پدید آید و هرچه این مکانیزم مسیر رشد و پیچیده تر شدن راطی می نمود زمیننه برای رفع احتیاجات بصورت فردی کمتر می گشت بطوریکه امروزه یک فرد یا خانواده در صدی از نیازهای خود را نیز نمیتواند خود تولید نماید و باید بتواند کارخویش را با انواع و اقسام کالاهای مورد نیاز خود درجا معه مبادله کند مثلاً یک تعمیرکار ساعت باید بتواند این کار خود را برای رفع نیازهای فراوانش با دیگر کالاهای جا معه مبادله کند. اینجا است که ضرورت نظام مبادله ای جدید محسوس میشود و دیگر نمی توان بصورت کالاهای مبادله ای را انجام داد . بلکه ضروری است مقیاسی برای سنجش و تبدیل ارزش کالاهای دیگر در نظر گرفته شود تا امکان تبدیل مبادله انواع و اقسام کارها و کالاهای دیگر بسو خود آید .

برای این منظور در طول زمان و پس از طی سیری خاص و در اوج مرحله ابتدایی خود طلا و نقره مقیاس مبادله قرار گرفت اما به مرور زمان این مقیاس نیز بدلیل قابلیت تجزیه پذیری محدود و همچنین مشکلات امنیتی حمل و نقل آن نتوانست جوایگوی حجم وسیع مبادلات کالاهای قرار گیرد که روز به روز همراه با رشد تکنولوژی برتنوع و تعددشان افزوده می گشت . بنا بر این ابتدا با ترکیب درصدهای مختلفی از طلا یا فلزات دیگری سکه بوجود آمد و سپس "اسکناس" مقیاس مبادله قرار گرفت که ارزشی اعتباری داشته و اعتبارش به اندازه آن مقدار رانلانی بود که روی اسکناس نوشته میشد . اسکناس علاوه بر خصوصیات نظیر

قبا با سیاست تجزیه پذیری فراوان، حمل و نقل آسان و... مهمترین ویژگی‌های اش  
 اعتباری بود ارزش آن بود که به ثبات و پایداری این مقیاس که لاومه سنجش  
 و ارزیابی ارزش کالاها می‌باشد، کمک می‌کرد و این امکان را بوجود می‌آورد که  
 نه تنها طلا بلکه بمرور زمان کل توان حقیقی یک جا معه پشتوانه ارزش اسکناس  
 قرار گیرد بدین ترتیب امروزه کمترین تغییر در موازنات سیاسی، نظامی، فرهنگی  
 یک کشور - که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در قدرت و توان مادی آن نقش  
 دارد - در روی ارزش پول آن نظام ثناء شیرین‌زایی می‌گذارد.

علاوه بر تحلیل پیدایش اسکناس بعنوان مقیاس جدید مبانی دلالت عمده‌هاست  
 با رشد تکنولوژی، ویژگی‌های دیگر نظام مبانی دلالت را در این راستا اینگونه  
 تحلیل می‌کنند که: "رشد تکنولوژی موجب شده که امروزه کیفیت ارتباطات بطور  
 کلی با گذشته تفاوت پیدا کند بطوریکه دیده می‌شود که با یک تلفن یا تلگراف یا  
 تاکس در کوتاهترین زمان معاملات کلان صورت می‌گیرد و سرمایه‌های هنگفتی  
 به دورترین مکانها انتقال می‌یابد. به همین دلیل نظام مبانی دلالت روابط جدیدی  
 را می‌طلبد که فروشنده و خریدار تعویض و مبادله خود را همپای رشد تکنولوژی و  
 تسهیل در ارتباطات محقق سازند همچنین سرعت معاملات و شتاب روز افزون  
 نقل و انتقال سرمایه‌ها در نظام مبانی دلالتی جدید موجب می‌شود که ظرف مدت کوتاهی  
 توسط مقدارشایسته پول - که ابرار مبادله بحساب می‌آید - معاملات متعدد و  
 فراوانی انجام پذیرد اینها برای این لازم است که مقدارشایسته پول، در هر مقطع زمانی

که پشتوانه توان حقیقی جامعه را در بر دارد با در نظر گرفتن تعداد چرخش آن در همان مقطع زمانی، کنترل شود در غیر این صورت چه بسا نوسانات تعداد چرخش پول علی رغم مقدار ثابت اسکناس چاپ شده، خودعا ملی بر این تغییر غیر طبیعی ارزش کالاها و اجناس گردد.

به این ترتیب نتیجه گیری می کنند که " لازم است دولت‌ها یا سازمانی در حکومت بصورت تمرکزی و با تشکیل نظام و تشکیلات منظمی بنا بمانک مرکزی به محاسبه حجم مبادلات بپردازد و مقدار چاپ اسکناس را تحت کنترل گرفته و هماهنگی آنرا با توان حقیقی جامعه ملاحظه کنند. به عبارت دیگر با امکان حمل و نقل سریع اعتبارات هنگامت، از یک طرف نیاز به هماهنگ سازی آن بصورت امری اجتناب ناپذیر مشخص شده لذا بانک برای هماهنگ سازی این اعتبارات ضرورتش آشکار گردید و از طرف دیگر بدلیل آنکه پشتوانه اسکناس، جسم قدرتی تولید و توان ثناء ثیرات مادی جامعه بود می بایست کلیه اعتبارات پراکنده بوسیله ای متمرکز گردد تا هماهنگی آن با نظام تولید و توزیع، جریان هر چه منظم تر و سازمان یافته تر آنها را ممکن سازد.

بسرور زمان بانک، نقش و اهمیت بیشتری پیدا کرده و نه تنها در کنترل حجم پول در گردش دخالت می کند بلکه از این طریق در جهت اهداف اقتصادی تمدن امروزی سهم بسزائی را ایفا می نماید بلوریکه می گویند: " کنترل حجم پول در گردش توسط بانک، نشان داده که دولت می تواند با کم و یا زیاد کردن حجم پول

در گردش اهداف خاص اقتصادی را هم برای رشد و توسعه سریعتر بر عهده گیرد و چه بسا اگر اینکار توسط دولت انجام نپذیرد، نوسانات موجود در گردش پول جامعه را به بحران بیاورد. اقتصاد می‌کشد. "

و ادامه می‌دهند که: " دولت با پیدای هر مهابی را در اختیار داشته باشد که هرگاه سرعت حجم پول در گردش بصورت نامتعادلی افزایش یا کاهش بیافست، نتواند با خارج کردن یا تزریق پول سیستم اقتصادی جامعه را به حالت تعادل نگاه دارد. اینجاست که بهره بانکی یا درصدی که به سرمایه جهت پس انداز یا قرض گرفتن تعلق می‌گیرد، بعنوان قوی ترین اهرمها، دولت و نظام بانکی را در جهت ایجاد تعادل اقتصادی و جلوگیری از نوسانات بی رویه حجم پول در گردش یاری می‌دهد و به این طریق رابطه رشد تکنولوژی و تناسب آن با روابط خاص نظام مبادلاتی جدید و روابط حقوقی جدید در نظام اعتباری که بهره سرمایه را بصورت حق ضروری رشد و توسعه اقتصادی بشمار می‌آورد، روشن می‌گردد. یعنی امروزه دولت‌ها با در دست گرفتن امری که قدرت کاهش یا افزایش حجم پول را به آنها می‌دهد، نتوانسته اند با ایجاد نظام اعتبارات مبتنی بر بهره زمینه را برای تحرک اقتصادی افراد و هر نتیجه رشد کامل جامعه فراهم آورد و با در اختیار گذاشتن اعتبارات کلان و هنگفت به کسانی که قدرت چرخش مبادله و یا قدرت تولید در سطح بالایی را دارا می‌باشند، توان چرخهای پیشرفت تکنولوژی و در نتیجه رشد و توسعه را بیش از پیش قوت بخشند. "



اما دستاوردهای نظام نوین مبادلاتی و روابط حقوقی جدید آنرا در مقایسه با گذشته اینگونه تحلیل می‌کنند که: "در گذشته ساختار ساده تکنولوژی اقتضا می‌کرد که روابط انسانی زمینه تسهیل مبادلات را برای آنکسانی هم که فاقد قدرت مبادله بودند فراهم آوردند همین دلیل افراطی در قرص الحسنه می‌گرفتند و اصولاً در آن زمان بهره‌پول در قرض مانع رشد افراد می‌گردید اما رشد تکنولوژی امروزه این امکان را بوجود آورده که آنکسی که قدرت مبادله بیشتر و نیز قدرت تولید نبوه را درجا معه دارد یعنی پولدار تر است از اعتبارات و وام‌های کلان، بیشتری بهره برد چرا که به این وسیله بر سرعت رشد و توانمندی کل جا معه بیش از پیش اضافه خواهد شد و به همین دلیل آنها فیکه هنوز ساختار تکنولوژی نوین را نفهمیده‌اند و در کنار بانک مرکزی و نظام اعتباری نوین - که تعادل حجم تولید، توزیع و مصرف را در کل جا معه تنظیم می‌نماید، به تشکیل سازمانهای قرض الحسنه نظامهای گذشته مبادرت می‌ورزند و نه تنها به صلاح نظام اقتصاد عمل نمی‌نمایند بلکه با تخصیص امکانات به وام‌مصرفی و در نتیجه گسترش بی‌رویه مصرف درجا معه تعادل اقتصادی را در معرض خطر قرار می‌دهند."

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که زدیدگاه آشنايان با فرهنگ و تمدن غرب و شرق ضرورت دستیابی به ارزشها، روابط انسانی و روابط حقوقی جدید همراه با رشد تکنولوژی نه تنها در بخش صنعت و کشاورزی (که در دوره گذشته بیان

شد) بلکه در کل نظام اجتماعی - اقتصادی جا معه به وضوح احساس میشود بدین ترتیب که بر آن پایه هرگونه سستی در پذیرش روابط و ارزشهای جدید بمنزله ایجا دمانع یا موانعی بر سر راه رشد و توسعه نوین خواهد بود.

اما آنچه که با ملاحظه همه این مسائل باید گفت اینست که این طرز تفکر و نقطه نظرات تنها محدود به افرادی خاصی نشده بلکه این دیدگاهها به خصوص در قرن معاصر "فرهنگ اسلامی" را مورد هجوم قرار داد و افراد و گروههای متفلسف و متبی از مسلمانان را به شبهات و تعارضات فکری شدید و بیرو ساخت. تعارضات فکری شدیدی که افراد از یک طرف خود را با حفظ ارزشها و پایداری به احکام اسلام و قوانین الهی روبرو می دیدند و از طرف دیگر پیام خود را با ختگان ساختار تمدن نوین شرق و غرب را می شنیدند که: "اگر خواهان قدرت سرعت، تسهیلات، رفاه و آسایش می باشید لازم است اینست که منعصبانه و بی جا در حفظ ارزشهای نظامهای گذشته خود که مانع رشد و توسعه تکنولوژی امروزی باشند، اصرار نورزید بلکه باید زمینه پذیرش روابط انسانی جدید و نوینی را همراه با بکارگیری تکنولوژی در خود ایجاد کنید".

بعبارت دیگر این افراد و گروههای مسلمان از یک طرف خود را با اعتقادات ارزشها و روابط حقوقی خاصی روبرو می دیدند که پشتوانه هزاران سال تلاش و کوشش فقهاء عظام را مبتنی بر فقه سنتی به دنبال داشت و بعنوان احکام خدا و دستورات الهی آنها را لازم الاتباع می دیدند و از طرف دیگر در موضع عمل و

اجرا خود را با مدل‌ها و الگوهای رشد و توسعه‌ای روبرو می‌دیدند که خواهان قوانین و روابط جدیدی است و معمولاً این تعارض را با حذف ارزشهای مکتب و احکام الهی به نفع تمدن جدید و ارزشهای آمیخته با آن حل نمودند و فریب‌آیین شبهه را خوردند که ابزار جبر ارزشهای جدید و روابط انسانی نوینی را می‌آورد و هیچگاه بخود اجازه دقت در این مسئله را ندادند که هر چند در یک نظام اجتماعی تکنولوژی و روابط انسانی هماهنگی خاصی با یکدیگر دارند اما در این رابطه اصالت با ابزار نیست بلکه با روابط انسانی خاصی است که انسانها آنرا اختیار می‌کنند و هر چند در یک نظام و تمدن غیر الهی زمینه اختیار صحیح محدود می‌گردد و کیفیت بروز آن، راههای خاص و محدودی می‌یابد اما بدین معنا نیست که مطلقاً حذف شود. موجد ابزار یا طبیعت حاکم گردد. لذا در همه حال باید بدنبال این مطلب بود که با تحقق ارزشهای مکتب و احکام الهی تمدن سازگار با آن رایافته و محقق گردد که این مطلب انشاء الله ضمن دروس آینده روشن تر خواهد شد.

این تعارضات و شباهت را که می‌توان به منزله نجومی فرهنگی از جانب تمدن نوین شرق و غرب به فرهنگ اسلامی در قرن معاصر تلقی نمود باعث طرح نقطه نظرات گوناگونی در زمینه عدم رابطه "علم و دین"، ارزش‌ها و دانش‌ها "باید ها و هست‌ها" و نظایر آنها گردید و با هر نظری که موجود می‌آید راه حل خاصی نیز در زمینه حل تعارض و شبهه فوق ارائه می‌گردید از جمله: گروهی

معتقد شدند که اصولاً تماماً رض وجود نداشته و اسلام خودش را با هر شرایی می‌تواند وفق دهد، بنابراین در پی این امر برآمدند که با گزینشی خاص از احکام اسلام الگوها و مدل‌های رشد و توسعه شرق و غرب را رنگ اسلام بزنند و در ظاهری از قوانین اسلامی همان محتوا و جوهره را برای خود تجویز نمایند.

گروهی گفتند که ما با پدشیوه استنباط احکام الهی را عوض کرده و خود را محصور به روشهای فقه سنتی نسا زیم و بنا بر این با اعلام تحولی نوین در فقه ساختار تمدن موجود را با آوردن فقه جدید توجیه نمودند.

گروهی دیگر اصولاً تحول فهم و ادراک از کلمات وحی را همراه با تحول جهان

مرزپویایی اسلام دانسته و با پیشداری‌های فراوان همه آنچه که بطور در بست از تمدن غرب و شرق پذیرفته بودند را به کلمات وحی به عنوان قوانین دین و اسلام نسبت دادند و نهایتاً افراد و گروههایی پیدا شدند که بطور کلی رابطه دین با مسائل اجتماعی، اقتصادی و "نظام سازی" را نفی کرده و دامنه دیانت از سیاست را جدا دانسته و اعلام نمودند که ما در مسائل عبادی و فردی از دستورات دین تبعیت می‌کنیم ما دامنه مسائل اجتماعی و اقتصادی مربوط به عقل و علم و تجربه بشری است که باید دقیقاً از نظر داداشمندان که فعلاً همان الگوهای غربی و شرقی در امر تمدن سازی است و دامنه طولانی و موفقیت‌های فراوانی در این زمینه می‌باشند، پیروی نمود که انشاءالله در دروسهای آینده هر یک از نقطه نظرات فوق را به تفصیل تبیین نموده و دلایل عدول از فقه سنتی در موضع اجرا و عمل را روشن خواهیم نمود.

## درس هشتم

### توجیه فرهنگ انحرافی در قبال احکام الهی ۱

در مقالات گذشته جریان پیدایش موضوعات جدید همراه با رشد تکنولوژی و لزوم تغییر ارزشها و دستیابی به روابط انسانی نوین و سازگار با رشد تکنولوژی از دیدگاه خودباختگان آشنا با فرهنگ و تمدن امروز غرب و شرق تبیین گردید و بیان شده که تبلیغ و گسترش دیدگاه فوق‌مخصوص در قرن معاصر، گروهها و افرادی از مسلمین را دچار تناقضات و تعارضات فکری و عملی فراوان ساخته است بطوریکه میتوان ترویج و نفوذ این طرز تفکر در جامعه اسلامی را به منزله مهم‌ترین هجوم فرهنگی غرب و شرق به فرهنگ اسلامی تلقی نمود چرا که دیده شده در میشود که افرادی از گروههایی از مسلمین که تحت تاءثیر الگوها و مدل‌های رشد و توسعه غربی و شرقی قرار گرفته‌اند و ساختار تمدن موجود را بطور درست پذیرفته و مطلوب و ایده‌آل خود پنداشته‌اند، با سرسپردن به همان الگوها و برنام‌ها، نه تنها به آنها - به عنوان تنها راه رشد و توسعه - شک نکردند بلکه برعکس تعارض "تمدن مادی موجود" با "ارزشهای الهی" را با تغییر احکام الهی به تبع تمدن مادی حل نمودند و آن تمدن را "وحی منزل" پنداشته و خواستار تغییر در روابط انسانی و حقوقی اسلام گشتند.

گفتیم که در این راستا نقطه نظرات انحرافی متعددی وجود دارد که در این درس ابتدا به بررسی دیدگاه افرادی می‌پردازیم که ظاهراً از جهت تعصب و پایبندی به اسلام و اعتقادات اسلامی محکم‌تر از سایر کسانی هستند که در معرض اینگونه شبیحات در موضع اجرای احکام و "نظام‌سازی" قرار گرفته‌اند، ماچنان ساده‌اندیشانه به این مسئله برخورد نمی‌نمایند که در نهایت مجبور می‌شوند کلیه شئون اقتصاد، سیاسی و فرهنگی نظام اجتماعی خویش را به تبع الگوها و مدل‌های غربی و شرقی درآورده و محتوای غیراسلامی این تمدن‌ها را در پوسته و ظاهری از اسلام محقق سازند.

اینها برای اینکه افکار خود را مترقی و همراه با زمان نشان دهند بطور در بست همه آنچه که در نظام اجتماعی - اقتصادی غرب و شرق مطرح می‌باشد را پذیرفته و ادعا می‌کنند که رمز پویایی و جاودانگی اسلام و احکام اسلام در اینست که میتواند در رشد علوم و پیشرفت تکنولوژی تمدن امروز را همراه با روابط حقوقی جدید آن توجیه و تفسیر نموده و باروئی گشاده پذیرا باشد. و اصولاً "کامل بودن" دین مبین اسلام را در این میدانند که میتواند خود را با همه شرایط و همه زمانها و مکانها هماهنگ نماید!

برپایه این نقطه نظرات اصولاً تعارضی بین گسترش فرهنگ و تمدن غرب و شرق با حفظ و پایبندی به احکام اسلام استنباط شده بوسیله فقه سنتی وجود ندارد چرا که مدعیان آنجا که احکام اسلام آنقدر عام و کلی است که کلیه مصادیق

وموضوعات را در گذشته، حال و آینده و در هر زمان و مکانی در بر می‌گیرد بنا بر این  
 قديلا ميتوان كلييه روابط انساني و قراردادهاي متناسب با فرهنگ و ساختار  
 پيشرفته تکنولوژیکی تمدن موجود را در اسلام پيدا کرده و احکام الهی را بر این  
 مکانیزم‌های مدرن و جدید - که قدرت، سرعت، امکانات و رفاه و بهداشت  
 را برای بشریت امروز به ارمغان آورده‌اند - منطبق ساخت و دیدگاه‌های خود  
 با ختگان آشنا با فرهنگ و تمدن غرب و شرق را به نحوه دیگری تکرار می‌کنند که:  
 " مگر اسلام با رشد و توسعه مخالفت است؟ مگر اسلام خواهان عقب ماندگی و فقر  
 و تهیدستی است؟ آیا بانک‌ها امروزه همچون قلب در نظام اقتصادی است و  
 حیات همه فعالیت‌های تولیدی توزیعی و مصرفی بنحوی منوط به تیش اوست و  
 تسهیلات و امکانات مختلفی را در اختیار می‌گذارد مخالف اسلام است؟ آیا شرکتها  
 و تعاونیهای بزرگ که نقشی عمده در رشد اقتصادی دارند با اسلام ناسازگارند؟  
 آیا تولید انبوه انواع و اقسام کالاهای ضروری زندگی که در پرتو رشد تکنولوژی  
 امروزه بدست آمده با اسلام نمی‌سازد؟ آیا اسلام مانع این است که بشر داس و  
 بیل و کلنگ و گا و آهن را بکناری نهاد و با کشت و ریزی مکانیزه و علمی روز هزاران  
 برابر زمانهای گذشته قدرت بهره‌وری پيدا کند؟ و... " و سپس با منحصر نمودن  
 تنها راه رشد و توسعه به الگوها و ساختار خاص تمدن موجود غرب و شرق و غفلت از  
 " روابط انسانی و حقوقی مادی " لازمه این نحوه ترقی و پیشرفت نتیجه می‌گیرند  
 که: " بنا بر این اگر اینها با اسلام مخالفتی ندارند و اسلام خود پویا و سازگار با

پیشرفت و ترقی است با پیدایش آن کاسیه روابد انسانی و حقوقی لازم می آید این نحوه رشد و توسعه را با احکام کلی اسلام ساخته و نشان دهیم که اسلام نه تنها مانع و سد راه این حرکت تکاملی جوامع امروز نمی باشد بلکه چنان کلی و شامل است که میتوان کاسیه روابد تمدن موجود را تحت پوشش گرفته و خود را هماهنگ با آنها گردانید ."

واضا فیه می کنند: "که اگر متفکرین و دانشمندان دنیا، توسط عقل امروزه به راهها، روشها، اصول و قوانین نوینی برای رشد و توسعه و هدایت اجتماعی - اقتصادی جوامع دست یافته اند و اگر گستردگی و پیچیدگی تمدن نوین ایجاب میکند که بازار و روابط جدیدی در اداره و کنترل نظامهای اجتماعی - اقتصادی بکار بسته شود، بنا بر این لازم است که اسلام را که با رشد علم و عقل بشری هماهنگ است، به صحنه عمل و زندگی اجتماعی پیچیده امروز گشاده و نشان دهیم که هرگونه رشد و توسعه را تا حدی که می نماید، مثلا با پیدایش احکام اسلامی را بنا بر آنک و نظام اعتباری نوین که امروزه نقش بسیار مهمی در کنترل و هدایت جوامع با معاهد داشته و قوی ترین اهرمی است که میتواند مکانات کل جامعه را در یکجا متمرکز کرده و سپس به صورت برنامه ریزی شده در جهت اهداف مطلوب بکار گیرد، تطبیق دهیم البته نه بر اساس ربا، که در اسلام حرام است، بلکه بر اساس عقود کلی فراوان دیگری که در اسلام وجود دارد، با پیدایش تمدن نوین و نقش و وظیفه مهم نظام بانکی را در جهت رشد و پیشرفت جامعه حفظ نمائیم ."



ویا باید بتوانیم سیستم‌های تعادلی متداول امروز دنیا را که عقل‌ها و دانشمندان برای پرکردن فاصله طبقاتی و پایداری آن دادن به حکومت سرمایه و بها دادن به نیروی کار اندیشیده‌اند را با احکام اسلام تطبیق دهیم چرا که بهترین روشها و راه‌حل‌هایی است که متناسب با رشد تکنولوژی برای برقراری عدالت اجتماعی در حال حاضر وجود دارد.

همچنین باید بتوانیم شرکت‌های تضامنی، سهامی عام و خاص و نهادها که امروزه به طریق دیگری زمینه مشارکت‌های مردمی در امر سرمایه‌گذاری و بکارگیری تکنولوژی‌های پیچیده‌ا را روزی فراهم می‌آورد را با عقود و قراردادهای کلی اسلام محقق‌نمائیم و نشان دهیم که حکم همه این موضوعات مستحدثه نوین تمدن امروز در اسلام وجود دارد و اسلام بهیچ وجه مانع رشد و ترقی محسوب نمی‌گردد بلکه پویا و حاکم و شامل بر همه شرایط می‌باشد!

و با متمسک قرار دادن "کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل" می‌گویند: "چون هر آنچه را عقل تشخیص دهد شرع هم همان را قبول دارد و مخالف آن صحبت نمی‌کنند بنا بر این روشن است که آنچه را که بشر در راه رشد علم و تجربیات خویش بدست آورده که امروزه باعث سعادت و آسایش حوامع می‌باشد و اکثر عقلا و دانشمندان نیز آنها را بعنوان راه‌های رسیدن به رشد و توسعه می‌شناسند، قطعاً باید مورد پذیرش شرع و احکام اسلامی هم قرار گیرد و ما باید بتوانیم با تکیه بر احکام عام و ملی که منبعث از همان منابع

وحي توسط فقه سنتی است، اسلام را با مثلا هر رشد علم و عقل و تجربه بشری هماهنگ سازیم تا مبادا بدین کسی اینطور ببیند که اسلام یا رای حرکت با مقتضیات زمانه و موضوعات جدید و مستحدثه را ندارد."

و دلیل جاودانگی و پویایی، احکام اسلامی را در هر شرایط و زمان و مکانی در این امر میداند که: "اصول شرایط و امکانات خاصی برای اجرای احکام الهی لازم نمی باشد و اسلام و احکام اسلامی قابلیت انعطاف پذیری داشته و با هر شرایط و زمان و مکانی هماهنگ می گردد. یعنی به همان شکل که فردی مسلمان در شرایط عینی جامعه آمریکا و تمدن غربی میتواند اسلامی و براساس احکام اسلام عمل کند و اسلام را با آن شرایط منطبق نماید به همان صورت هم میتوان در جامعه و نظام اجتماعی - اقتصادی تمدن شرق، مسلمان ماند و مسلمان زیست و براساس مجموعه و ترکیب دیگری از احکام ثابت و عام مستنبط فقه سنتی اسلام را با آن شرایط هماهنگ ساخت. همچنین همانگونه که با استفاده از قوانین و احکام عام اسلامی، روابط حقوقی و ساختار نظام بانکی و شرکتی تراضی و سهامی بزرگ نظام اقتصادی - اجتماعی تمدن غرب و نیز روابط انسانی خاص نظام دموکراسی آنان قابل توجیه و تفسیر است، با مجموعه سازی دیگری از احکام الهی نظام اجتماعی - اقتصادی تعالی و نیا و نظام شورائی تمدن شرق را نیز میتوان بدست آورد"

و نتیجه می گیرند که: "چون شرایط عالمت نداشته و هیچگونه تاء ثیری بر

احکام ثابت اسلامی ندارد بنا بر این پویایی اسلام به معنای تغییر احکام الهی نیست، بلکه باید گفت که رمز جاودانگی اسلام در اینست که مجموعه ثابت احکام میتواند با هر شرایط و موضوع خارجی هماهنگ گردد.

اما جوهره اینک معتقدند اسلام و احکام اسلامی با هر شرایطی میتواند خود را وفق داده و هماهنگ گرداند در این میدانند که: "اصولاً ارزشها و احکام اسلامی" اموری اعتباری میباشند که صرفاً برای آزمایش و امتحان بشر بیان شده و خداوند سبحان بدین وسیله میخواهد درجه تعبد و طاعت بندگانش را نسبت به او مرونوایی خود روشن سازد نه اینک حقیقتاً این احکام اسلامی بتوانند دارای آثار عینی و خارجی خاصی باشند و تنها با زمانها و شرایط خاصی هماهنگ گردند مثلاً لفظ و صیغه خاصی که برای ازدواج و پیوند شرعی یک زن و مرد خوانده میشود باعث میگردد که "عمل زناشویی" آن دو صرفاً قالب وظا هری اسلامی بخود بگیرد نه اینکه آن لفظ و عنوان عقد شرعی در خود "عمل زناشویی" تاءثیر بگذارد و مثلاً این عمل در عینیت چیزی جز عمل "زنا" شود بلکه یک محتوی و عمل عینی صرفاً در ظاهری اسلامی قرار داده میشود که درجه تعبد و بندگی افراد به فرامین خداوند مشخص گردد. در مسائل و روابط اجتماعی - اقتصادی نیز قضیه به همین منوال است و اگر بتوانیم صرفاً ظاهر و قالب شرایط عینی، برنامهها، الگوها و روابط حقوقی لازمۀ تکنولوژی و تمدن جدید غرب و شرق را اسلامی نمائیم در همین حد کافیست و تکلیف خود را در اجرای احکام الهی و عمل به

اسلام انجام داده ایم."

انشاء الله در درس آینده کیفیت تطبیق اسلام با انواع شرایط ، موضوع جدید نظام های شرقی و غربی را از این دیدگاه مطرح نموده و نشان خواهیم داد که چگونه این افراد با ساده اندیشی تمام در موضع عمل در نظام کفر و مادیگری حل شده و نام و نشانی از اسلام باقی نمانده است .

## درس نهم

### توجیه فرهنگ انحرافی در قالب احکام الهی ۲

در درس گذشته به "تقریر و تبیین" نقطه نظرات و نگرشی پر داختیم که هر چند در پی آنستکه از احکام اسلامی استنباط شده به وسیله فقه سنتی تخیلی ننمایند. اما در "موضع عمل" و در تطبیق موضوع کلی احکام کلی الهی بر مصداق جدید چنان ساده اندیشی بخرج میدهد که نهایتاً هرگونه تعارض ساختار جدید تمدن امروزی با روابط حقوقی اسلام را به نفع آن برنامسها و نظامهای اجتماعی اقتصادی حل نموده بگونه ای که همه سعی و کوشش خود را وقف آن می سازد. کسه احکام الهی را بنحوی با یکدیگر ترکیب نماید تا آن الگوها و برنامهای دیگرته شده از سوی کارشناسان شرقی و غربی - که بنظر آنها نیز راه رشد و توسعه بحساب می آید - توسط اسلام تاء پیدا و مضاء شود و برای اینکه نشان دهند اسلام مانع رشد و ترقی نبوده و از هرگونه جمود و سکونی بدور است مدعیند که: (اسلام و احکام اسلامی بگونه ای شامل و عام نسبت به همه شرایط و موضوعات است که نه تنها میتوانند خود را با هر شرایطی وفق داده و هماهنگ سازند بلکه اصولاً در اجرای احکام الهی، "شرایط" هیچگونه تاء ثیری نداشته و اصلت ندارند زیرا احکام و ارزشهای اسلامی اموری اعتباری هستند و هیچ آثار خارجی و عینی بر

آنها منترتیب نمایی یا شد و یا حداقل ما بهیچ وجه مکلف به ملاحظه آنها رعیننی آنها نبودند و کما ملا آزادیم که ملا بق میل و مصلحت خود آنها رعیننی را تنظیم نمائیم زیرا میتوان هر سیستم یا نظام اجتماعی - اقتصادی را که بشر با عقل و تجربه خویش خوب و مفید تشخیص داد، تحت این عناوین کلی توجیه و تفسیر نموده و عمل و تکالیف اسلامی شویش را انجام داد).

اما آیا حقیقتاً چنین است؟ آیا اسلام و احکام اسلامی دارای هیچگونه آثار عینی و مصلحت و مفسدهای نمایی باشند؟ آیا اسلام بمنزله لباسی است که بتواند برازنده هر نظام کفرآلود و ظالمانه‌ای نیز قرار گیرد؟ آیا اجرای احکام اسلامی در این خلاصه میشود که با همه توان در پی حفظ دستاوردهای تمدن غرب و شرق در ظاهری از اسلام برسیم و موضوعات، نهادها و نظام‌های را حفظ نمائیم که در طی تمامی دوران تکوین خود، کوچکترین رابطه‌ای با احکام اسلام نداشته و خود راهمواره مستغنی از دین و وحی پنداشته‌اند؟ آیا اسلام و احکام اسلامی آنقدر بی‌خاصیت است که از آن به‌عنوان مقدمه‌ای برای رسیدن به هر نتیجه‌ای بتوان سود جست؟ آیا آنقدر بی‌دروازه است که هر نظامی را با رابطه ظالمانه‌گیر الهی را نیز بتوان در آن گنجاند؟ آیا اینکه بی‌خاصیتی و ضعف و سستی از آن اندیشه‌چنین دیدگاهی است که مقهور ساختار جدید فرهنگی و تکنولوژیکی تمدن امروز شرق و غرب شده و با اصیل پنداشتن کلیه لوازم، تبعات و تناوبات خاص آن نظام‌ها همه سعی خود را بر این مصروف می‌دارد که بجای ایجاد زمینه‌ای برای

تحقق فرهنگ و تمدن الهی، الگوهای اجرایی ساخته و پرداخته شده، نظامهای کفرآموزی را در لباس اسلام محقق سازد. وی در و دروازی از آن اندیشه‌ها و افکار ضعیف افرادی است که بدون کوچکترین توجه به آغاز و انجام و مسیر تحقق یک موضوع و چگونگی جریان پیدایش یک نهاد یا نظام اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیکی و...، کلیه مهره‌ها و اجزاء لازم، تمدن امروز شرق و غرب را چشم بسته پذیرفته و آنها را در حیطه نیازها و امکانات لازم، اجرای احکام اسلامی می‌پندارند و سپس اجرای احکام و عمل به تکلیف اسلامی را در این خلاصه می‌نمایند که به سراغ رساله‌های عملیه که حامل کار عظیم فقهائیه است، بروند و با گزینش احکام و ترکیب خاصی از آنها موضوعات و امکانات و نظامهایی که مستقل از وحی و بر اساس دیدگاههای شرقی و غربی بدست آمده را در قالب اسلام توجیه کنند.

ما منکر این مطلب نیستیم که ممکن است بتوان بر اساس ترکیب خاصی از احکام کلی اسلام اجزاء و روابط فاسد مختلفی از نظامهای اجتماعی - اقتصادی غرب و شرق را لباس احکام اسلامی و دین پوشاند - کما اینکه این مطلب به صورتهای مختلفی دیده شده و میشود - اما سؤال اینست که آیا چنین شیوه‌ای به اجرای احکام الهی و تحقق ارزشهای اسلامی می‌انجامد یا اینکه تلاشی است در جهت حفظ تمدن‌های شرقی و غربی بنا بر اسلام ؟

یعنی می‌توان سیستم بانکی و اعتباری امروز دنیا را - که مبتنی بر

"اعتبارات" و "ریا" شکل گرفته است و مهم‌ترین اهرم نظام سرمایه‌داری - می‌باشد که کنترل حجم پول در گردش، کیفیت تخصیص امکانات به بخش‌های مختلف و برنام‌ریزی‌های رشد و توسعه با توجه به آن صورت می‌گیرد، در قالب و ترکیب خاصی از احکام اسلامی توجیه کرده‌ی گونه‌ای که ظاهری اسلامی بخود بگیرد اما محتوای بانک ربوی و نقش و اثر "نرخ پول" برای جذب سرمایه‌های مردمی و سپس جهت کنترل کیفیت توزیع هماهنگ اعتبارات به بخش‌های مختلف جامعه حفظ گردد.

مثلا اگر فردی که برای خرید یک ماشین تراش نیای زنه و امدار دبه با نکهای ربوی امروز دنیا مرا حقه نما بدو فرضا تقاضای صد و هشتاد و هزار تومان وام داشته باشد، بانک طبق فرمولهای خود محاسبه کرده و مثلا بیست هزار تومان ربا را به اصل وام اضافه نموده و صد و سیصد و هشتاد و هزار تومان بی جهت با زیرداخت تعیین می‌نماید. حال اگر مسلمان نباشد حتی معتقد به فقه سنتی و پایبند به احکام اسلامی نیز می‌باشد اما تحت تاءثیر فرهنگ نظام سرمایه‌داری تنها راه رشد و ترقی اقتصادی جامعه را در پرتوی الگوها و برنام‌های آنان می‌پندارد و حفظ نظام بانکی و اعتباری را ضرورت و منشاء حیات و رشد اقتصادی جامعه تلقی می‌نماید به سراغ رساله عملیه رفته و با گزینش احکام باب‌اجاره و بیع و ترکیب خاصی از آنها بظواهر مسئله ربا را حل می‌کند به این صورت که می‌گوید: (بانک میتواند صد و هشتاد هزار تومان را به بردار و دو بهمین نسبت در خرید ماشین تراش شریک شود،



بعد هم سهم خود را به شریکش " وام گیرنده " ماهانه به مبلغ دو هزار تومان اجاره می‌دهد بشرط اینکه بعد از نمودن سه ماهه ، در ماه صدم کل سهمش را به مبلغ دو هزار تومان بفروشد ، لذا در این حالت هم وام گیرنده طی صد ماه دو بیست هزار تومان پرداخت خواهد نمود " صد و شصت و نه هزار تومان بعلاوه بیست هزار تومان رباً البته میتواند برای اینکه تعهدات موجر بعهده بانک قرار گیرد کلیه تعهدات و وظایف موجر را که در احکام اجاره است با شرط ضمن عقد بعهده مستأجر " وام گیرنده " قرار دهند ) .

ملاحظه میشود که میتوان در سیستم بانکی خاصی محتوای رباً را هر طایفه‌ای از احکام اسلامی توجیه نمود اما علی فرض اینکه اینکار رشدنی باشد آیا باز هم میتوان گفت که محتوای این نظام اقتصادی اجتماعی ، اسلامی است ؟ آیا این بانک با بانک ربوی کینز غیر از در عناوین در چیز دیگری هم تفاوت می‌کنند ؟ آیا بفرض محال که جواز چنین کلاه شرعی برای دو فرد که در شرایط خاص واقع شده اند و یا برای فردی که در شرایط اضطرار غیر قابل حل در ضرورت استقراض آنهم با پرداخت اضافه گرفتار شده است اثبات گردد ، آیا میتوان این تصور خام را صحیح دانست که در سطح کل نظام مهم میتوان تشکیلات بانکی را بر این اساس سازمان داد ؟ و سازمان مبتنی بر " جنگ با خدا و رسول خدا " را ابزار و بستر پرورش اخلاقیات اسلام قرار داد و سرپرستی رشد روحی و معنوی مردم را از طریق جریان چنین مطالبی بعهده گرفت ؟ آیا اینکه می‌بایست امورات را بگونه‌ای

تنظیم نمود که این گونه معاملات حتی بین افراد همزمینسه<sup>۶</sup> اجتماعی نداشته و به ندرت انجام گیرد و این نحوه معاملات شیاع اجتماعی نداشته باشد؟

همچنین سببتمتع و نیهای شرقی که بمنزله<sup>۶</sup> یک ساختار و زمان اقتصادی، نظام اقتصادی کشورهای کمونیستی را شکل می دهد و با شرکتها ی تضامنی و سهامی در غرب که بنحود دیگری مشارکت های افراد در جلب سرمایه گذاری های کسب و کوچک برای رشد سرمایه، جهت می دهند را می توان علیرغم مخالف بودنشان با احکام و قوانین اسلامی، درگزینش و ترکیب ظاهری خاص از احکام رساله<sup>۶</sup> عملیه توجیه و تفسیر نمود.

از جمله مواردی که باعث می شود اساس این نحوه سازمانها و نظامهای مشارکتی با اسلام و احکام اسلامی ناسازگار باشد اینست که :

اولا در این نوع شرکتها که مشارکت صدها و هزاران نفر با یکدیگر را می طلبد لازم می آید که شرکتها شخصیت حقوقی داشته و مستقل از اعضا<sup>۶</sup> و افرادی که در آن شرکتها شریک می باشند، دارای ثبات رویه و نظم باشند در غیر این صورت هرگونه رفت و آمد اعضا<sup>۶</sup> شرکت موجب اختلال و تشتت و از کارافتادگی سازمان خواهد شد، در حالیکه بر اساس احکام اسلام بطور کلی عقود و قراردادهای شرکت از عقود جائز می باشد و شرکتها مستقل از شرکا<sup>۶</sup> از اعتباری برخوردار نبوده و به محض خروج یک عضو از شرکت، آن شرکت منحل خواهد شد.

ثانیا در این شرکتها از آن جهت که تعداد اعضا<sup>۶</sup> بسیار زیاد است و نمیشود

مطابق سلیقه و نظر کلیه اعضای در همه امور تصمیم‌گیری نمود ضرورتاً مکانیزم اداره امور مبتنی بر رأی اکثریت اعضای در شورا‌های مختلف می‌باشد در حالیکه بر اساس احکام اسلامی رأی اکثریت بهیچ وجه در شرکت پذیرفته نیست و یک فرد هر چند سهم بسیار ناچیزی در مجموعه سرمایه شرکت داشته باشد و کار هم نکند از رأی واحدی در برابر دیگران برخوردار است و برای تصرف در اموال شرکت رأی و رضایت کامل همه و من جمله وی باید جلب شود.

ثالثاً برای حل اختلافات در این شرکت‌های بزرگ، خود اعضاء و هیئت مؤسس قوانین مختلفی را وضع میکنند و با زسان یا حقوقدانانی که به این قوانین واقف می‌باشند را ماء مور رسیدگی و حل و فصل دعوی می‌نمایند برای مثال نظام شورا‌ئی تعاونیهای شرق به منزله یک نظام کامل، دارای نظام بازرسی می‌باشد که به جای قوه قضائیه و هم عرض نظام هیئت مدیره ( بجای قوه مجریه ) و نظام هیئت مؤسس ( بجای قوه مقننه ) به قضاوت می‌نشینند در حالیکه قضاوت حق و باطل در اسلام از ویژگیهای خاصی برخوردار است و معیار حق و ناحق، عدل و ظلم، خاص بوده و بر اساس احکام اسلام متعین می‌گردد و تنها در موارد جزئی خاصی - که آنهم با هماهنگی با احکام باشد - به قرار داد طرفین بستگی دارد برای مثال دو نفر در یک شرکت که عقد جابراست نمیتوانند هر شرطی را بگذارند مثلاً شرولی را بگذارند که کل محتوای عقد و شرایط آن را دگرگون کند و حدود حقوق الهی را منتفی سازد همچنین موارد متعددی دیگری نیز

وجود دارد که نشانه‌دهنده اینست که پایه و اساس این نحوه تنظیمات در اداره امور اقتصادی، اجتماعی امروز شرق و غرب با اسلام و احکام اسلامی در تعارض است که ما به همین چند نکته بسنده می‌نمایم و در مثال زیر نشان می‌دهیم مسأله‌ای که شیفته<sup>۶</sup> چنین تنظیماتی درآمور شده است و آنها را برای رشد و قدرت اقتصادی، اجتماعی لازم و ضروری می‌پندارد چه بسا با ترکیب و گزینش خاصی از دیگر احکام الهی، هم‌این محتوا را در قالب و ظاهر امری از اسلام پنهان نموده و به خیال خود توجیه شرعی برای کار خویش یافته است.

"از آنجا که هر شرطی که در عقدی لازم قرار داده شود خود آن شرط محسوب می‌گردد می‌توان شرکت را که در اسلام "عقدی جایز" است، بعنوان شرط، "ضمن عقدی لازم" مثل بیع (خرید و فروش) "لازم" نمود و کلیه مسأله فوق که تحت عنوان شرکت در اسلام جایز نمی‌باشد را جایز و با حساب آورد. برای مثال کلیه قوانین لازم<sup>۶</sup> شرکت‌های بزرگ فوق‌الذکر (تعاونیه‌های شرقی، شرکت‌های تضامنی و سهامی نظام غرب) را می‌توان شرط ضمن عقد خرید و فروش بیک شکلات یا کبریت پنج ریالی بین شرکا<sup>۶</sup> قرار داد و آنها را از "عقد لازم" بر شمرد به این صورت که شرکا<sup>۶</sup> با فروختن بیک شکلات به طرف مقابل خود بگویند که: این شکلات را من به شما می‌فروشم به این شرط که شما آن را در این کارخانه یا شرکت تولیدی، بمدت ۲۰ سال حفظ نموده، رأی اکثریت را در تصمیم‌گیری‌ها - بپذیری و اساساً مه‌لازمه<sup>۶</sup> ثبات و نظم شرکت را قبول کنی، قضاوت بازرسان و

حقوقدانان خاصی را مبتنی بر قراردادهای طرفین شرکاء بپذیری و... " در اینصورت میتوان هزاران نفر از اعضا بیک شرکت بزرگ را با خرید سهامهای پنج ریالی ملزم نمود که تمامی قراردادهای لازم ساختن را اجتماع اقتصادی آنها در نظامهای شرق و یا غرب را بپذیرند آیا حقیقتاً محتوای غیر اسلامی این نحوه تنظیمات نیز از بین رفته است؟ آیا با چنین نحوه عمل زمینه اجرای احکام الهی را فراهم ساخته ایم؟ آیا محتوا و آثار عینی نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام هیچ تفاوتی با نظامهای غربی و شرقی ندارد؟ آیا واقعاً ارزشها و روابط حقوقی و انسانی لازم نظامهای اجتماعی - اقتصادی اعتباری بوده و هیچ اثر عینی بر آنها مترتب نمیشود؟ آیا حقیقتاً احکام اسلامی بر اساس مصالح و مفاسد نبوده و قابل تطبیق با هر نظامی اعم از شرقی، غربی و... می باشد؟

و...

انشاء الله در درس آینده بتفصیل اشکالات این نحوه تنظیمات که در صورتی تفاوتی بجذر عنوان و طایفه بین عمل اسلامی و غیر اسلامی قائل نمیشوند و در نتیجه از اجرای احکام الهی عاجز میگردند را بررسی خواهیم کرد.

## درس دهم

### نقض توجیه فرهنگ انحرافی در قالب احکام الهی ۱

در درس قبل اشاره کردیم که اگرچه ممکن است بتوان حتی اساسی تر پس مهرها و اهرمها نظامهای غرب و شرق - مثل نظام بانکی و اعتبارات مبتنی بر با و تعام و نیسهای شرقی و شرکتیهای تضامنی و سهامی غرب - را با گزینش و ترکیب خاصی از احکام اسلامی ظاهراً سازی کرد اما آیا حقیقتاً بدینوسیله خواهیم توانست که محتوای ربوی و سایر موارد مخالفت این عناصر و اجزاء مهم تشکیل دهنده سیستمهای غربی و شرقی با اسلام را از بین برده و آثار و مفاسد عینی اینگونه سیستمهای غیر اسلامی در امان بمانیم؟ آیا واقعاً نهایت هنر ما مسلمانها با پیدا بین باشد که طرحها، برنامهها و الگوهای رشد و توسعه ای که متفکرین مادی بدون هیچگونه نیازی به قوانین وحی ساختند را به مثابه یک کالای وارداتی در فرهنگ و تمدن اسلامی وارد کنیم و سپس همه سعی ما در این خلاصه گردد که بگردیم و قوانین و احکام اسلامی را بگونه ای با روایت متناسب با موضوعات جدید، مستحدثه و نوین که لازمه تحقق چنین طرحها و الگوها یسی می باشد هماهنگ سازیم؟

آیا مگر متفکرین و دانشمندان تمدنهای شرق و غرب در کشف ساختار اجتماعی

اقتصادی خود را حلقه‌ای به این فکر افتاده اند که تمدنی بسا زنده که سازگار با روابط حقوقی اسلام باشد. تا بهانه‌ای پیدا شود برای اینکه در بست راه حل‌ها پیش را بهبودیم؟ یا اینکه برعکس روشن است که نه تنها چنین فکری به ذهنشان خطور نکرده و نمی‌کنند بلکه همواره خود را مستغنی از وحی پنداشته و به ارزشهای مادی ساخته و پرداخته اذهان و تجارب ناقص خود بسنده کرده‌اند. بهنا برای این چه لزومی است که همه هم و غم ما در این خلاصه شود که بتوا نیم این ارزشها و روابط انسانی که از ابتدا با قوانین وحی تعارض داشته را بر اسلام و احکام اسلامی تحمیل نمائیم؟ روشن است از آنجا که اساس "تنظیمات" در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی تمدن غرب و شرق به اذهان و تجارب انسانها با زگشت می‌نماید، و در تمامی مراحل برنامه‌های رشد و توسعه و دستیابی به قوانین، ارزشها، حقوق و روابط عدل و ظلم لازمه آنها به فکر ناقص بشری و اعلام استغنائی از وحی اصالت داده میشود، دیگر هر نوع تمسک به وحی و احکام الهی برای حفظ و نگهداری از چنین تنظیماتی، صرفاً از روی ساده اندیشی است و یا خدای نا کرده جهت فریب اذهان ساده‌ای است که قدرت ملاحظه نحوه تکوین یک موضوع را در یک نظام اجتماعی ندارد و جاری شدن ارزشهای غیر الهی را در سیر تحقق "موضوعات عجیب شده با روابط مادی امروز غرب و شرق" نمی‌بینند. عبارت دیگر اگر کمترین دقت نظری در کیفیت روابط بوجود آورنده این نظامها صورت گیرد ملاحظه خواهد شد که جریان پیدایش موضوعات و عناصرتشکیل دهنده نظامهای

اجتماعی - اقتصادی غرب و شرق و سیر رشد و تکوین آنها همواره از بستن ارزشها و موازین مادی عبور نموده است بطوریکه نه خلعت مادی الگوی تولید، مصرف و توزیع آنها را می توان جدای از ساختار تکنولوژیکی متمرکز آنها دانست و نه اینها را می توان جدای از روابط مادی "ربوی" انحصاری و ... بحساب آورد (که انشاء الله در درس آینده این مطلب را واضح خواهیم کرد) اینها همگی اجزاء تشکیل دهنده یک مجموعه اند که آن "مجموعه" در ذات و جوهره خود "استغنائی از وحی و نفی ارزشهای الهی" را به همراه داشته و تعارض آشکار خود با دین و مذهب را اعلام می دارد و توجیهی اینچنینی به تنظیمات و نظامهای اجتماعی اقتصادی امروز که ذاتاً با اجرای احکام الهی ناسازگار می باشند توجیهی است که می بایست بدوران نظرات ساده اندیشانه عمیقاً به آن پرداخته شود تا در عمل به روند نظام زندگی کفایت مبتلا نگردیم .

به این ترتیب هرگونه حراست و پاسداری از منافع و روابط تمدن موجود در قالب احکام که به علت غفلت از ناسازگاری ذاتی اینگونه تنظیمات با احکام اسلامی، ممکن است صورت بگیرد به منزله تأیید و تقویت بخشیدن "به نظامی است که امروزه در سطح بین المللی، کنترل، هماهنگی و جهت دهی کامل اهداف غیر اسلامی و مادی بشری را به اسم "تمدن" و "رشد و توسعه" برعهده دارد. چرا که آنچه که در عمل و عینیت واقع شده است تحقق الگوها و مدل های اجتماعی - اقتصادی است که مبتنیاً با تمدن مادی حاکم بر جهان هماهنگ و همسوس است



هرچند "عنوان" روابط و "اسم" این نحوه تنظیمات عوض شده باشد و در ظاهر  
وقال لیبی از احکام الهی توجیه شده باشد، در تنظیمات مادی مثلا مبین المللی این  
مطلب مهم نیست که مسلمین بانک ربوی کینز را تحت چه عناوینی و با چه پیچ و  
خمهایی اداره می‌کنند بلکه مهم آنست که آیا فرمول کلی کینز برای بانکداری که  
اساس بودن سرمایه و محور بودن ربا را برای رشد و توسعه جامعه ضروری می‌انگارند،  
محقق شده است یا نه؟ مهم اینست که نرخ ربا تحت هر عنوانی مثل بهره، تنزیل  
کا رمزدیا نظایر آنها همچنان بعنوان اهرمی بتواند بزنا مه ریزان را در موانع  
و شرایط مختلف، یاری داده و با کم و زیاد کردن آن "کنترل حجم پول" در  
گردش و جریان تخصیص امکانات به بخش‌های مختلف را همچنان در دست داشته  
باشد همچنین در تنظیمات مادی تمدن‌های غربی و شرقی مهم نیست که روابط  
نامشروع انحصاری حامی و پشتیبان شرکت‌های تضا فنی، سهامی و یا تعاونی  
تحت چه عنوان و اسمی حفظ شود، مهم آنست که روابط بطنی وضع شود تا سیر رشد این شرکت  
کعبه کا رتلها، تراست‌ها و شرکت‌های چند ملیتی منجر می‌شود، به خطر نیفتاده و  
پایه‌های الگوی روابط انحصاری و متمرکز رشد و توسعه سنت نگردد و دقیقاً به  
همین دلیل است که می‌گوییم در برخورد با موضوعات و عناصر تشکیل دهنده  
نظام‌های اجتماعی - اقتصادی غرب و شرق نباید نگرشی جزئی نگری کرده و  
اسلامی بودن آن عناصر و موضوعات و روابط را کم‌بر آن‌ها را بطور جدا جدا و منفک  
از هم ملاحظه نمود و برای مثال روشن است که اگر تحت هر عنوان و روشی بپذیریم

که شرکت‌های تضامنی و سهامی عام و خاص با مسئولیت محدود و غیرمحدود کسسه مهره‌دانا پیوی از نظاً مرسوم به داری امروز می‌باشند، اسلامی هستند بدان‌حال آن‌باید بپذیریم که کلیه شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری مثل کارتل‌ها، تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی نیز کسسه امروزه از شاخصه‌های اصلی نظاً مرسوم به داری می‌باشند نیز اسلامی بوده و بدان‌حال آن‌باید بپذیریم که تبعاً بی‌چون با نسک رهوی، بازار بورس و... نیز اسلامی است.

همچنین با پذیرش تعام و نیبهای زنجیره‌ای نظاً معمیشتی شرق و اسلامی جلوه دادن آن‌باید بپذیریم که کلیه روابلی که بنحوی تولید، توزیع و مصرف را منحصر در اختیار افرادی خاص قرار می‌دهد و بدینوسیله انحصار را بزرگ را بوجود می‌آورد، اسلامی است. و اگر اسلامی بودن همه این روابط انحصاری، رهوی و امثال ذالک را پذیرفتیم و بپذیرفتیم که از لحاظ محتوایی تنظیمات نظاً مسازی و تمدن اسلامی عیناً همان الگوهای نظاً مهای شرقی و غربی است با ایداعثراف کنیم که به یک تناقض بزرگ و آشکار در افکار و عقاید اسلامی رهوی گذشته ایم که از یک طرف کفار در موضع بذل و اعتقاد است پست‌ترین موجودات و گمراه‌ترین گمراهان بحساب می‌آوریم و از طرف دیگر افکار و نظریات علمی آنها را در موضع نظاً مسازی اجتماعی - اقتصادی بهترین راه‌ها و صراط مستقیم تصور نموده و آنها را در این موضع متمدنترین انسانها قلمداد کرده ایم!

از یک طرف کفار را در زمره کسانی می‌دانیم که مشاعرشان را از دست داده و

کور و کرولاندونه می‌فهمند و نه شعور دارند و از لطف دیگر در موضع تمدن سازی آنها را الگو و سبیل فرهنگ رشد و توسعه و پیشرو و در پیشرفت و ترقی انگاشته ایم! در منبر موعظه و ارشاد و تکرکفا را نجس و پلید توصیف می‌کنیم و دوری از آنها را لازم و ضروری می‌دانیم اما در موضع عمل اجتماعی و نظام سازی تبعیت از اعمال رفتار، الگوهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آنها را واجب الاندوه و لازم -  
الاتباع می‌شماریم!

"اصالت ماده" را در مفاسیم کلی نظری، نه مطابق با واقع می‌دانیم، نه علم می‌شماریم و نه عقلانی بحساب می‌آوریم بلکه وهم، خیال و دروغی بیش تلقی نمی‌نماییم اما ارزشها و روابط مادی را در کیفیت زندگی اجتماعی - اقتصادی و در تنظیمات تمدن سازی بی‌مها با می‌پذیریم و علمی و عقلانی و واقعی توصیف می‌نماییم و روابط لازم، رشد و توسعه مادی را پویا و دینامیک می‌نامیم!

ممکن است اشکال شود که درست است که کفا را از نظر اعتقادات و جهان بینی اسلامی نجسند، پست و پلیدند، کور و کر و لاند و عقیده آنها به اصالت ماده دروغ و غیر واقعی و غیر علمی است اما آیا نیازهای مادی آنها از قبیل خوردن، پوشیدن و رفاه، بهداشت و تسهیلات مادی، نیازها و خواسته‌هایی نیست که - مشترک بین مسلمانان کافر است؟ و آیا نباید در این مواضع از محتوای نظام معیشتی و اجتماعی - اقتصادی آنها که بسیار پیشرفته و توسعه یافته‌تر می‌باشد

پا سخا پینستگه طرح تننا قضا ت آشکا را بین نحوه تفکر و بر ملاسا ختن ستنیز روشن

" افکار کلی و نظری " آنها با " تدبیرهای عینی و عملیشان " در موضع وجود یا عدم وجود دنیا زهای مشترک مادی و معنوی کفار و مسلمین نبود بلکه اشکال ناظر بر تننا قضا ت روشن اعتقادات و جهان بینی اسلامی با " نحوه " ارضا ء ء تحقق و بروز این دنیا زها در یک نظام معیشتی است . موضعی که " کیفیت " خوردن پوشیدن رفاه ، بهداشت و تسهیلات مادی ، درد و شکل و تحت دو جریان ارزشهای الهی یا مادی امکان وقوع و تحقق دارد ، محدوده ای که آنها نمیتوانند کیفیت ارضا ء و تحقق این دنیا زها و امکانات را مبتنی بر ارزشهای الهی و در حدود قوانین وحی عملی سازند و یا اینکه نمیتوانند با پیروی از هوای و نفس راه های شیطانسی را تبعیت کرده و در بنس ترازشهای مادی ادعای قوانین عدل و ظلم و حقوق انسانی را بنمایند . روشن و واضح است که اگر کیفیت نظام سازی و روابط عدل و ظلم نظام اجتماعی اسلامی دقیقا از نظام اجتماعی تمدن های امروز تقلید شود و عمل اجتماعی مسلمین با عمل اجتماعی کفار در عینیت همسویکسان گردد ، نشان دهنده آنستکه مسلمین برخلاف اصول اعتقادات و جهان بینی خود ، دستیا بی به قوانین عدل و ظلم و ارزشها و روابط انسانی را توسط عقل بشر ممکن دانسته و با اندک ضرورت ارسال رسل و نفسی لزوم ابلاغ معیارها و موازین ارزشی از جانب خدای متعال ، به پیروی از روابطی در تنظیمات اجتماعی مبسدرت

ورزیده اند که بوسیله متفکرین و اندیشه‌های مادی و تجربی ناقص بشری ساخته شده است .

مگر نه اینست که بنا بر اعتقادات الهی اسلام یکی از مهمترین اصول در -  
 فرستادن پیامبران تا مین عدالت اجتماعی و روابط صحیح و برچیدن روابط  
 ظالمانه است و پیامبران برای اینکار دستورات بسیاری آورده اند؟ اگر در  
 تاء مین عدالت اجتماعی و روابط حاکم بر نظام تولید، توزیع و مصرف و تناسبات  
 سازگار با رشد تکنولوژیکی جامعه، فرمولها و طرح های متفکرین مستقل از وحی  
 عمل کند و منشاء تمام تنظیمات و روابط حقوقی جامعه باشد دیگر پذیرفتن لزوم  
 فرستاده شدن انبیاء از جانب خداوند حکیم امری عبث و بی فایده خواهد بود .  
 این تعارض آشکاره تنها نشانه ندهنده ضعف و سستی نحوه تفکری است که اجرای  
 احکام الهی و انطباق احکام کلی بر موضوعات و نظام سازی عینی را بی نفع  
 روابط مادی و نظام های شرقی و غربی حل میکند بلکه اصولا با نفی هرگونه  
 تفاهت و تسمی ما بین نظام سازی عینی اسلامی و مادی و تکیه ظاهری بر قالب و معدوان  
 احکام منبعث از فقه سنتی به انکار مصالح و مفاسد حلال و حرام خداوندی قائل  
 می شود که پوچی و بی پایگی این سخن را نیز در درس آئینده روشن خواهیم نمود .  
 انشاء الله .

## درس یازدهم

### نقض توجیه فرهنگ انحرافی در قالب احکام الهی ۲

مشاهده تناقضات آشکاری که از یک طرف وضع ارزش‌ها و روابط حقوقی و انسانی و قوانین عدل و ظلم را خاص علم مطلق خداوند سبحان کرده و از طرف دیگر بر تنظیمات و روابط نسبی گرفته از عقل و تجارب ناقص بشری بسی بها سر می‌نهد کفایت در اینکه اینگونه ساده‌اندیشی‌ها در انطباق موضوعات کلی

احکام الهی بومصادیق حاصله از نظام‌های اجتماعی - اقتصادی غربی و شرقی را باطل دانسته و این روش را در اجرای احکام الهی انحرافی و موجب تباهی مسلمین بدانیم، هر چند، داعیان این طرز تفکر برای حل این تناقض شدیدفکری و برای توجیه ساده‌اندیشی‌های خود به دلایلی نیز متمسک میشوند و می‌گویند "ارزش‌ها و احکام اسلامی اموری قرار دادی اند و به همان صورت که "نام و اسم" اشیاء، را می‌توان قرار داد نمود، احکام اسلامی را نیز می‌توان قالبی برای هر نوع تنظیم و نظام اجتماعی - اقتصادی خاصی که عقل بشر مفیده و سودمند می‌داند، قرار داد و اصولاً همه احکام اسلام صرفاً برای آزمایش و امتحان بشر بیان گردیده است نه اینکه حقیقتاً حلال و حرام دین‌دارای آثار عینی و خارجی بوده و بر اساس مصالح و مفاسدی از جانب خداوند جعل شده باشد به همین دلیل شرایط نظام عینی

اجتماعی اقتصادی اسلامی منحصر در یک الگو و سیستم عینی خاصی نخواهد بود بلکه هر شرایط و نظامی را که عقل بشر در راه رشد و توسعه مفید تشخیص دهد میتواند با احکام اسلامی تطبیق داد. مطلب فوق، نشان دهنده پویایی و جادانگی احکام اسلامی است و " کلی بودن احکام الهی" که قابلیت تطبیق با هر مصداق و نظام عینی و شرایطی را دارد کلید و رمز این دوام و تحرک اسلام است" ( رجوع شود به درس هشتم از سری درسهای " موضع عمل" و " انحراف از فقه سنتی ")

برای روشن شدن بی پایگی این دلایل باید گفت که درست است که دین خدا کامل و احکام الهی برای همه زمانها و مکانهاست؛ و درست است که اسلام برای هر شرایطی حکم داشته و تکلیف انسانها را در بر خورد با هر موضوع و مصداقی معین مینماید. این مطلب هم صحیح است که احکام الله ثابت و لایتغیر بوده و روابط عدل و ظلم و حلال و حرام خداوند تفسیر نمیکند ( حلال محمد جلال الیوم القیامه و حرام الیوم القیامه ) اما اعتقاد به اصول فوق به این معنا نیست که بتوان هرگونه شرایط و الگو و مدل عینی را اگرچه روابط حاکم بر آن غیر اسلامی باشد، در قالب احکام اسلام توجیه و تفسیر نمود - که اینکار به معنای اضمحلال فرهنگ و ارزشهای اسلامی در فرهنگ های مادی تمدن موجود شرق و غرب است نه پویایی و جادانگی آن، بلکه اصول فوق نشان دهنده آن است که :

اولا : احکام اسلامی بمنزله روابط صحیح حاکم بر جریان رشد دنیا زها و

امکان است رویه رشد آنها تنها برای همیشه بشمار می رود و نه تنها دست‌نیابایی بلکه  
 قدرت و امکان‌ناکی مادی و معنوی با ارزشها و احکام اسلامی متناسب نیست بلکه  
 اساساً رشد و توسعه حقیقی تنها و تنها در سایه تبعیت از ارزشهای اسلامی ممکن  
 است و هرگونه ساختار مادی و تکنولوژیکی ای که زمینه تحقق جدید الهی را از  
 بین برده و نیازمند و باطلی به غیر از احکام منبعث از فقه سنتی باشد نشان‌دهنده  
 "ظاهرومنامی" از رشد و توسعه است که در مقطع و کوتاه مدت قدرت بروز پیدا  
 نموده است. بعبارت دیگر، کمیت احکام اسلامی برای همیشه زمانها و برهمنه  
 مکانها نشان می‌دهد که نه تنها در جریان رشد امکان مادی و معنوی نیازمند  
 احکام و روابط جدیدی نمی‌باشیم بلکه بایستی توجه کنیم که اگر احکام اسلام  
 نصب‌العین برنا مریزی و مدل‌سازی عینی قرار گیرند، کلیه موضوعات و  
 مصداقی حد پیدی که در مسیر رشد تکنولوژیکی و قدرت مادی جا معه بوجود می‌آید  
 ضرورتاً هماهنگ با ارزشهای اسلامی خواهند شد و در این صورت در جریسان رشد  
 تکنولوژیکی جا معه به هیچ وجه با موضوعی مواجه نخواهیم شد که حفظ آن موضوع  
 نیازمند روابط جدیدی به غیر از احکام نورانی اسلام باشد و چه بسا اگر به چنین  
 مصداقی با موضوعات مستحدثه‌ای برخورد کنیم که حفظ آنها در نظام نیازمند  
 حکم و روابط دیگری به غیر از احکام اسلامی باشند لازم است آن را در نظام -  
 سازی عینی بعنوان عامل و تکمیل‌گانه رشد و توسعه منظور نداریم و در صدد برآشیم  
 تا آن مهر را از سیستم و نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اسلام



حذف نمائیم .

به عبارت دیگر چون احکام اسلام هماهنگ با جهان تکوین و متناسب با هدف خلقت است ، پس انسان در زندگی خود جهت رسیدن به آنچه برای رسیدن به آن خلق شده است و برای عمل به آنچه می‌بایست انجام دهد بهیچ وجه لازم نیست احکام موضوعات را تغییر دهد و در مسیر حرکتش هیچگاه به موضوعی برخورد نخواهد کرد که حکمی غیر از احکام الهی بخواهد ، البته اگر انسان در مسیر دیگری حرکت نماید قطعاً قدم به قدم به موضوعاتی برخورد میکند که روابط و بایدها و نبایدهای متناسب با آن نحوه حرکت داشته که این روابط متناقض با احکام الهی است زیرا مسیری دیگر است و به هدف دیگری نیز ختم می‌گردد ، مثال زیر میتوانند این مطلب را روشن تر نماید : معمولاً بین شهرهای مختلف برای عبور و مرور مسافران جاده‌هایی ساخته شده است که بین جاده‌ها امکانات مختلفی که در این امتداد قرار دارد وسیله نقلیه‌ای که در این جاده تردد می‌نماید و روحیات و اخلاقیات مردمی که از این جاده استفاده می‌کنند هماهنگی خاصی وجود دارد مثلاً در وضعیت فعلی ، جاده‌های آسفالت ، فرم آسفالت ، زاویه پیچها ، تابلوها و علائم ، فاصله مهمانخانه‌ها و پمپ‌های بنزین و ... همگی متناسب خاصی با کیفیت و کمیت اتومبیل‌های امروزی دارد و یا امکانات و وضعیت مهمانخانه‌ها و مراکز بین راهی دیگر با روحیات و اخلاقیات عرف مردم هماهنگ می‌باشد و در این جاده‌ها کمتر انسان به عدم امکانات و مشکلات دیگر جهت ادامه مسیرش

برخورد می‌نماید حال اگر فردی برای مسافرت آماده اصلی را بخمال خود جهت  
 میا نبرزدن یا بهر علت دیگری ترک کرده و در بیا بان حرکت نماید در هر قدم  
 به مشکلات جدید و عدم مکانات جهت ادامه راه برخورد میکند، اگر مسافر  
 آماده اصلی با توجه به وسیله نقلیه و مکانات دیگرشان به آب و خوراک و سایر  
 ما یحتاج سالم و مورد پسندی دسترسی دارند و در هر قدم به این نتیجه می‌رسند  
 که تهیه آب و خوراک و غیره مشکل نمی‌گردد و اصولاً تعجب می‌کنند که چگونه به او  
 گفته نشده است که مثلاً مار و موش و مامولک و سایر حیوانات بیا بانسی را  
 چطور می‌توان شکار کرد و خورد و یا چرا خوردن این حیوانات مجاز نیست پس اگر  
 انسان این چیزها را نخورد چگونه به راه خود ادامه بدهد؟! وقتی برای رفع  
 عطش آب شور و آلوده کویر را می‌خورد و مرتب تشنه تر و بی قرار تر می‌شود تعجب  
 می‌کنند که چرا دیگران قبول ندارند که عطش انسان بی پایان و روز افزون است  
 اگر وسیله نقلیه خود را که متناسب با جاه‌ها بی اسفالت ساخته شده به بیا بان  
 بیاورد در همان اوایل راه در گل می‌ماند آنگاه تعجب می‌کنند که این چه وسیله‌ای  
 است که بجای یار راه‌خار راه است اگر پنجره شویا وسیله یدکی لازم داشتند  
 باشد در این راه هیچ جایی برای تعمیر وجود ندارد، برای تامین آب و روغن و  
 سوختش فکری نشده است و غیره و بجای اینکه در مسیر انتخابی خودش کند و  
 اشکالات و نارساییهای دمادم خود را ناشی از این گونه طی طریق بدانند، دائم  
 از عدم هماهنگی ابزار و مکانات و دستورالعملهای مسافرتی که در اختیارش

گذاشته شده است شکوه و شکایت می‌نماید و بفرکت تغییر و تنوعی بی‌آن‌ها است از وضع این فرد اسف‌بارتر وضع کسی است که می‌خواهد امکانات و وسائل حرکت در بیابان را در جاده‌ها بکار گیرد که نه تنها خود بلکه دیگران را نیز مرتببنا مشکل و مسئله مواجه کرده و جاده و امکانات دیگر را برای سازگاری با وسایل بیراهه از بین می‌برد.

ثانیا توجه به اصول ذکر شده روشن کننده بعد دیگری از معنای " شمولیت احکام اسلامی بر شرایط مختلف " است که نه همچون دیدگاه مورد بحث هر شرایط غیر اسلامی هم‌ساز با اسلام نبوده است، بلکه گستره ارزشیابی را نشان می‌دهد که قادر است کیفیت تبدیل هر شرایط غیر اسلامی به شرایط اسلامی را نیز معین سازد و کیفیت رسیدن از بیراهه به جاده اصلی را نشان می‌دهد و وضعیت عمل افراد را در مواجهه با شرایطی که زمینه تحقق حدود الهی در آن محدود می‌باشد را مشخص می‌کند عبارت دیگر شمولیت احکام اسلامی بر همه شرایط به این معنا نیست که بتوان هر شرایط و موضع متعارض با ارزشهای اسلامی را ( مثل نظام اقتصادی سرمایه‌داری و یا کمونیستی ) بنحوی در نظام اسلامی گنجاند و با احکام اسلامی توجیه و تفسیر نمود بلکه منظور اینست که اسلام وضعیت فردی که در یک نظام یا جامعه ضد اسلامی زندگی می‌کند را هم مشخص کرده است و کیفیت موضعگیری آن فرد را در مواضع مختلف و از جمله برخورد با آن نظام و تغییر آن جامعه به حکومت اسلامی روشن کرده است .

همچنین اگر این مطلب صحیح بود که وقتی انسان عملی را مصلحت دید و یا چیزی را پسندید، بخواهد عمل و پسند خود را با ترکیب چند حکم کلی توجیه نماید (هر چند احکام دیگری نقض شود) و حی در همان چند حکم خلاصه می‌شود و ضرورتی بنزای جعل حکم از طرف خداوند حکیم در سایر امور نبود و اینگونه هم پیش نمی‌آمد که وقتی انسان آن نحوه ترکیبها را می‌سازد به تناقض با احکام دیگر روبرو شود و احتیاجی می‌توانست و حی در یک حکم کلی خلاصه شود که هر چه را مصلحت دید و پسندید دید می‌توانست و حی در یک حکم کلی خلاصه شود که هر چه را مصلحت دید و پسندید دید اگر عمل کنید موجب پاداش و خلاف آن باعث عذاب خواهد بود. در اینجا می‌بینیم که این نظریه در عمل تا چه حد به عقیده بعضی از اصحاب استصلاح که معتقد بودند اصل لاضرر و لإضرار حاکم بر کلیه احکام است و وقتی انسان در جایی مصلحت دید می‌توانست و حی در یک حکم کلی خلاصه شود که هر چه را مصلحت دید و پسندید دید انشاء الله در درس آینده ( قسمت سوم از فصل موضوع عمل و انحراف از فقه سننی ) اشکالات دیگر را این نظریه را بررسی خواهیم کرد .

## درس دوازدهم

### نقض توجیه فرهنگ انحرافی در قالب احکام الهی ۳

موضوع بحث‌های گذشته بررسی نقطه نظرات و ویژگیهای دیدگاهی بود که بعقل مختلف و از جمله اینکه احکام الهی ناظر بر مصلحت و مفسده‌ای نیست، و همه احکام صرفاً برای آزمایش بندگان است، و تنها هماهنگ کردن قالب و ظاهر تنظیمات یا احکام کافیهست، درصدد آن است که با گزینش و ترکیب خاصی از احکام الهی که توسط فقهای اصولی از کتاب‌سنت استنباط شده است هرگونه رابطه، نظام و ساختار اجتماعی ساخته شده توسط انسانها را و عمدتاً تنظیمات اجتماعی شرقی و غربی را توجیه نموده و مجاز اعلام کند زیرا هر چند در موضع نظیر و اعتقادات پذیرفته است که عقل و دستاوردهای تجارب ناقص بشری عاجز از دسترسی به همه ارزشها و احکام است اما در موضع عمل اجتماعی کلیه تنظیمات و محصولات و روابط حاکم بر نظامهای اجتماعی شرقی یا غربی را پسندیده و تبعیت از الگوهای عملی و عینی آنها را جهت رشد و توسعه ضروری می‌شمارد. این نظریه مانند آن تفکر یهودیهاست که وقتی به آنها دستور داده شد که روزهای شنبه ماهیگیری نکنند از یک طرف طبق اعتقاداتشان خود را ملزم به رعایت این دستور می‌دیدند و از طرف دیگر فکر می‌کردند که اگر ماهیهای روز شنبه را از دست

بدهنده به گرسنگی و فقر و ... دچار خواهد شد لذا با حفر گودالهای مخصوصی در کنار دریا و ساحلی را فراهم کردند که در جزرومد روز شنبه تعدادی ماهی در این قسمت به تله بیافتند و آنها روز یکشنبه ماهیها را میدکنند و با اینکار فکر می کردند هم دستور خدا را اجرا کرده اند و هم رزق و رشد و ترقی را بدست آورده اند. در نقض این نظریه چند مسئله ذکر شد از جمله اینکه کما مل بودن دین خدا و شایسته بسودن احکام به این معناست که هر موضوعی در اسلام حکمی دارد نه به این معنا که هر موضوعی در نظام اسلامی هم بیافیت میشود هر چند حکم حرامت یا کراهت بر آن بار شده یا شد حکم این نحوه موضوعات را نمیتوان با ترکیب احکام کلیسیایی دیگری تغییر داد و مجاز دانست.

بنابراین پیوستگی اسلام به این نیست که بگوئیم هر نحوه ساختار عینسی و تنظیم روابطی که عقل ناقص بشری خوب و به مصلحت شناخت را میتواند در قالب احکام اسلامی توجیه و تفسیر نمود بلکه جاودانگی قوانین وحی به اینست که میتواند بعنوان روابط حاکم در نظام سازی اجتماعی - اقتصادی، خود علت و اساس رشد و توسعه قرار گیرند. و اصولا با توجه به همین اعتقادات اسلامی - که احکام الهی روابط حاکم بر جریان رشد و توسعه معرفی میشوند - است که جایگاه صحیح عقل در نظام سازی عینی مشخص میگردد بنحویکه نه به ما ننهد ساده اندیشانی که تنظیمات امور عینی خویش را یکسره به دست متفکرین غرب و شرق می سپارند، "عقل بشر" در تعیین روابط عدل و ظلم، همپا و یا حتی

بالاترا زوحی و علم مطلق خدا وندی قرار بگیرد و نه به ما نند آنها ، که قوانین وحی را بمنزله رنگی می‌پندارند که به هر چیزی بزنند اسلامی میشود ، از نقش مهم و حساس عقل در ملاحظه آثار عینی عمل بر اساس احکام الهیه جهت تمدن سازی و نظام سازی عینی اسلامی غفلت شود . بلکه عقل در جایگاه رفیع و حقیقی خویش در پی آنستکه با اصل قرار دادن احکام الهیه بعنوان روابط و شاخصه‌های حاکم بر تنظیمات عینی اجتماعی - اقتصادی جامعه کیفیت تجزیه و ترکیب امکانات و مقدمات عینی را جهت رشد و توسعه ، هماهنگ و بر اساس قوانین مستنبط به وسیله فقه سنتی کشف کرده و نظام سازی عینی اسلامی را محقق سازد . در سبب به ما نند جایگاهی که عقل در موضع کار فقه‌های همه سعی و کوشش خود را بکار می‌بست تا احکام خدا و حلال و حرام دین را از مجموعه معارف و کلمات و سنت بدست آورد .

بعبارت دیگر عقل میتواند با کشف الگوها و مدل‌هایی در ساختار تکنولوژیکی ساختار مدیریت ، نظام تولید ، توزیع و مصرف ، سیستم پولی و ... هماهنگ با معارف و احکام اسلامی ، نظام اجتماعی - اقتصادی ای را محقق نماید که در تمامی ابعاد آن زمینه اجرای قوانین وحی مستنبط بوسیله فقه سنتی ، و حاکمیت ارزشهای اسلامی فراهم گردد .

با توجه به لزوم تبعیت از احکام الهیه و دستورات الهی میتوان گفت تنها نظام اجتماعی - اقتصادی خاصی که متناسب و سازگار با احکام خداست باید

محقق شود و اینطور نیست که بتوان هرگونه برنامۀ والگومدلی را جهت رشد و توسعه منسوب به اسلام و احکام اسلامی نمود. آنها شبکه تنظیمات و شرایط عینی جامعه خویش را صرفاً بر اساس تجارب ناقص بشری شکل داده و سپس در قالب دستورالعملت وحی به توجیه آن می‌پردازند کسانیکه هستند که عملاً نشان می‌دهند به اینکه ارزشهای الهی میتوانند معیار روشا خصه رشد و توسعه قرار بگیرند، اعتقاد دارند و به هم‌پسند دلیل به سیستم‌های مختلف که توسط متفکرین بشری مستقبل از وحی ارائه شده گرایش پیدا کرده، سعی می‌کنند اسلام را با آنها وفق دهند. و در عمل با لاجبار گروهی تنظیمات اجتماعی شرقی را عادلانه دانسته و متفکرین آنها را مصداق عقلا<sup>۱</sup> شمرده و از آنها پیروی می‌کنند و ساختارهای اجتماعی آنان را عیناً برای مسائلی نیز ضروری می‌پندارند و اسلامی متناسب با آن می‌سازند و گروه دیگری تنظیمات اجتماعی و محصولات غربی را رشد آفرین و مترقی و متناسب با کرامت و آزادی انسان دانسته، عقلا را متفکرین غربی می‌دانند و با پیروی و نمونه - سازی از روی تشکیلات اجتماعی غربی، اسلامی هماهنگ با این می‌سازند و راه را بازمی‌کنند که هرکس متناسب با عقل و ادراک خود اسلامی جدید سازد و این نحوه اسلام سازی جامعه را به این حیرت‌دهنده چارمی‌سازد که چگونه اسلام با اسلام تفاوت و حتی ستیز دارد و اگر نظام شرق با غرب همان نظام اسلام است و پس خدا کثرتاً تغییراتی در اخلاقیات مثل عبادات نظام اسلام است پس لزوم تبعیت از وحی و اعتقاد به "تنها و تنها شوا نیستند وحی متناسب و هماهنگ با خلقت جهان



است " چه می‌شود؟

بهر حال روشن است که اسلام نه این است و نه آن و دستیابی به قوانین و با ایده‌ها و نبایدهای رشد آفرین و سعادت بخش تنها از طریق تعبد به وحی و استفاده از متون و آثار روحی میسور است نه اینکه عقل و تجربه ناقص بشری بتواند استقلالاً و بدون اصالت دادن به وحی، در تمام زمینه‌ها و نسبت به همه موضوعات قوانین متناسب با حقیقت جهان را بدست آورد. بنا بر این اگر در صحنهٔ عمل فردی و اجتماعی ارزش‌های الهی را مبنا و پایهٔ ملاحظه‌رشدنازنکس و توسعه‌از غیر توسعه بحساب آوریم خواهیم دید که تنها نظام و سیستم سازی خاصی است که میتواند هماهنگ با احکام الهی و قوانین شرع، کشف و ساخته شود.

عدم توجه به آثار عمل بر اساس احکام الهی در جریان عملکرد عینی اجتماعی - اقتصادی جامعه است که باعث میشود این سادها ندیشان معتقد شوند که بترجیح و حرام خدای سبحان هیچگونه آثار و مصلحت و مفسده‌ای مترتب نمیشود و این دستورات صرفاً برای آزمایش و امتحان بشر در برابر خداوند آورده شده است. چرا که اگر گوشه‌ای از تاءثیر مستقیم و روشن احکام خدا در کیفیت تمدن سازی را ملاحظه می‌کردند، جهت خاصی را که احکام الهی در تنظیمات عینی جامعه ترسیم میکند را متوجه شده و از هر سیستم و نظام مادی و الحادی ای، "بنام اسلام" دفاع نمی‌کردند.

اگر جلوه‌ای از آثار بربرکت و عینی اجرای احکام الهی را در ابعاد مختلف

فرهنگ و سیاست و اقتصاد ملاحظه می‌کردند و رشد و کمال را بر مبنای اجرای همه جانبه قوانین وحی، دنبال می‌نمودند، نمی‌گفتند که در عینیت، آثار عملیاتی فعلی حرام (مثل زنا) با عملی مشروع و حلال (مثل ازدواج) مساوی است. اگر بحران‌های روانی و اجتماعی امروز با مادی غرب و شرق - که بخاطر بی بندوباریهای جنسی و بی اعتنائی به دستورات خدا بوجود آمده است - و گوشه‌های کوچک از آثار عدم اجرای فرامین الهی است - را از یک طرف متوجه می‌شدند و از طرف دیگر آثار محدود و قوا نیستن خدای سبحان را در رشد، سلامت و تعادل روابط فردی - خانوادگی و اجتماعی انسانها در نظر می‌گرفتند، بذهنشان هم نیاید بطور می‌کرد که بر احکام خدا مصالح و مفاسد مترتب نمی‌باشند و همه آنها صرفاً برای آزمایش بشر بیامان شده‌اند. در حالی که می‌دانیم برکاتی را که ما از اجرای یک حکم متوجه می‌شویم نسبت به آثار و برکات حقیقی آن بسیار اندک و ناچیز است و هیچگاه بشر نمی‌تواند به کل حکمتها و فلسفه جعل یک حکم دست یابد اصولاً نظریه فوق الذکر با اعتقادات و معارف اسلامی ناسازگار است چرا که اولاً همانطور که در درس گذشته نیز بیان شد اگر قرار بود که قوانین وحی شاخصه و معیار مصلحت و مفسده قرار داده نشوند و تشخیص روابط عدل و ظلم بعهدہ عقل و تجربه ناقص بشری گذاشته شود، دیگر لزومی به بعثت انبیاء عظام و فرستادن رسولان جهت ابلاغ اوامر و نواهی الهی پیدا نمی‌شد و بطور کلی هرگونه ضرورتی در "ارسال رسل" از بین می‌رفت تا نیا حتی اگر بپذیریم که همه

او امرونهاهی الهی صرفا برای آزمون و امتحان بشر است، ضرورت تناسب  
 کیفیت و نحوه آزمون ( یعنی حلال و حرام دین ) با جهتی که انسان برای آن  
 ( یعنی رشد یا کمال یا تقرب یا تعبد یا ابتهاج و... ) آزمون می شود ایجاب  
 می کند که هرگونه امرونها و یا روابطی برای آن جهت خاص مناسب نباشد و تنها  
 وجود احکام خاص هماهنگ با آن غایت لازم می آید. در غیر این صورت اگر قرار باشد  
 که هیچگونه ضرورت و تناسبی مابین " نحوه آزمون " و " جهتی که انسان برای  
 آن آزمون می شود " وجود نداشته باشد و انسان از طریق هر عملی و هرگونه  
 رابطه ای که با دیگر اشیاء و انسانها برقرار می کند، در آن جهت قرار گیرد با زهم  
 ضرورت ارسال رسل برای بیان احکامی جهت آزمون صرف لغو و عبث خواهد شد  
 و اصولا اصل و اساس " آزمون و امتحان بشر " بی معنا می شود.

اگر جریان خلقت اینگونه باشد که چه انسان شراب بخورد یا نخورد، چه دزدی  
 بکند یا نکند چه را بگیرد یا نگیرد در جهت غایت و مقصودی قرار می گیرد که برای  
 همان از جانب خداوند خلق شده است دیگر لزومی به آزمون و امتحان او آنهم  
 به نحوه ای خاص باقی نمی ماند. اما اگر بپذیریم که آزمون و امتحان بشر  
 لازم است و کیفیت و نحوه آزمون و نیز باید متناسب با غایت خلقت باشد محال  
 است پذیرفته شود که حلال و حرام خداوند سبحان و علیم از ویژگیهای  
 خاصی برخوردار نبوده و در عمل آثار متفاوتی با دیگر روابطی که بر اساس علم  
 ناقص بشری در تنظیمات فردی و اجتماعی انسانها ترا گرفته، نخواهد داشت.

بطور کلی ملاحظه میشود که اینگونه ساده اندیشی ها در موضع اجرای احکام  
 منبعت از فقه سنتی که صرفاً در پی آنستکه محتوای عینی مثلای فریبی و  
 شرف را در نظر گرفته و قائل به آنست که از احکام اسلامی توجیهی نه با بدنه اشکها با عدل میشود که  
 مسلمین در موضع عمل بدنی ل ارزشها و روابط حقوقی و عدل و ظلمی که ساخته و  
 پرداخته تجارب ناقص بشری است کشیده شود، بلکه چنین شیوه عملی در اسلامی  
 کردن اعمال فردی و اجتماعی اصولاً با مبانی اعتقادی و معارف اسلامی نپسز  
 متعارض و ناسازگار خواهد بود. و شاید همین ساده اندیشی بود که باعث شد  
 عده دیگری به این فکر بیافتند که اگر تنظیمات اجتماعی بعهدہ عقل بشری  
 به تنهایی است و بایدها و نبایدهای آنرا خود انسان پیدا میکند و بعد با بد  
 در بین احکام مستنبط از وحی یا اسناد وحی جستجو کرد و با ترکیب و سر  
 همبندی کردن آنها همین بایدها و نبایدها را بدست آورد پس با بدنتیجه گرفت  
 که احکام الهی در تنظیمات اجتماعی نقش اساسی نداشته بلکه تابع یافته‌ها<sup>۴</sup>  
 بشری است لذا گروهی از آنها اصل ضرورت تعبد از وحی را منکر شدند و گروه  
 دیگر حوزه دین را از سیاست جدا کرده و گفتند این قبیل از امور بعهدہ وحی  
 نیست بلکه وحی تنها در مورد مسائل فردی عبادی نظر دارد!! عده ای غم  
 که می دیدند نمیتوان لزوم تبعیت از وحی در تنظیمات امور انقی کرد و  
 از طرف دیگر این نحوه از دخالت دادن وحی که بعبارت بهتر تغییر وحی به  
 تبع ادراکات و تجربیات بشری است را عبث می دانستند اما همین نحوه

تنظیمات امور را رشد آفرین و سعادت بخش تصور می‌کردند به این فکرافتا دند که با تغییر در شیوه فقاومت و آوردن فقه جدید حکم موضوعات را متناسب با این نحوه از رشد مستقیما بدست آورند نه اینکه از طریق فقه سنتی حکمی دیگری استنباط شود و سپس لازم آید که با ترکیب احکام دیگر با اصطلاح دور زده و حکم متناسب با شرایط را یافت . انشاء الله در درسهای آینده به تفصیل بهرامون هر کدام از این نظریه‌ها بحث و بررسی خواهیم داشت .

## درس سیزدهم

### فقه جدید ( ۱ )

در چند درس گذشته به بررسی ویژگی های دیدگاهی پرداختیم که غلبه بر غم اینک مدعی بود، مینشاندند ساختار تمدن و نظام اجتماعی - اقتصادی غرب و شرق را با روابط و ارزشهای اسلامی آشتی دهد و ثابت نماید که ما بین اسلام و الگوهای رشد و توسعه امروزی هیچگونه تعارض و ناسازگاری وجود ندارد اما عملاً به تناقض آشکاری ما بین "عمل" و "نظر" کشیده میشود. تنها قضا که موجب شد این دیدگاه نه تنها در موضوع عمل اجتماعی در بست در اختیار ارزشهای مسادی حاکم بر برنامهای شرقی و غربی قرار گیرد بلکه در موضوع اعتقادات و معارف کلی نیز از موازین و دیدگاههای صحیح اسلامی عدول نموده و به کج روی و انحراف بیفتند.

امروز نقطه نظر دیگری را مورد بررسی قرار میدهیم که از یک طرف به ساده اندیشی دیدگاه فوق الذکر در اسلامی نمودن یک نظام اجتماعی - اقتصادی کاملاً واقف است و از طرف دیگر تناسب و بافت یکپارچه تکنولوژی و تمدن موجود با ارزشها و روابط خاص و جدید را نیز اعلام میدارد و معتقد است: " ما نباید روابط حاکم بر شرایط عینی اقتصادی - اجتماعی روز را در ظاهری از احکام

و ارزشهای استخراج شده توسط روش فقه سنتی توجیه و تفسیر نمائیم که این امر بهیچ وجه اسلامی بودن محتوای این نظامها را ثابت نمی نماید بلکه راه صحیح و حقیقی آنستکه بتوانیم ارزشهای متناسب با این موضوعات جدید را از کتاب و سنت برداشت نموده و نشان دهیم که کلمات وحی، خود در بردارنده این روابط جدید می باشند و می توانند همراه با زمان، و پابهای رشد و تحول در جوامع و نظامها از خود انعطاف نشان داده و راه حل ارائه نمایند.

لذا برپایه چنین نگرشی برای اینکه جاودانگی و پویایی اسلام در همه زمانها و مکانها نمایان شود باید بتوان "روابط جدید و ارزشهای نوین حاکم بر ساختار تمدن امروز" را مستقیماً از منابع وحی برداشت نمود و نشان داد که اسلام احکام جدید و روابط نوین متناسب با شرایط زمان را در خود دارد.

بعبارت دیگر، ویژگی خاص این دیدگاه اینست که سعی نمی کند به مانند نگرشی که سابقاً مورد بررسی قرار گرفت محتوای تمدن غرب و شرق را در قالب احکام به اسلام منسوب کند، این را نوعی حقه و فریب می داند بلکه معتقد است حقیقتاً روابط جدید و ارزشهای نوین حاکم بر "موضوعات جدید زمان" را، می توان از کتاب و سنت استخراج نمود و پویایی وحی را همراه با هرگونه رشد و توسعه ای به اثبات رساند و ابراز می دارد که: "ضعف اساسی نگرشی که در صدد است تا با ایجاد یک هماهنگی ظاهری بین احکام و تمدن امروزی، پویایی اسلام را نشان دهد در اینست که می خواهد تنها با تکیه بر همان روش و

ابزار سنتی که در استنباط احکام موضوعات ساده و ابتدای نظام‌های گذشته بکار می‌رفت به سراغ موضوعات جدید و پیچیده‌تر و روزی بروز و نظام‌های مترقی موجود را با اسلام آشتی دهد. در حالیکه بهیچ وجه فقه سنتی با همان ترکیب گذشته نمی‌تواند پاسخگوی مسائل پیچیده‌تر و امروزی‌تر بوده و احکام متناسب با برنامه‌های جدید رشد و توسعه را ارائه دهد."

بر پایه نگرش فوق: ( ساختن اجتماعي - اقتصادي نظام‌های گذشته از روابط بسیار ساده و ابتدای تشکیل نشده بود و شناخت موضوعات و مسائل مبتلابه مردم را بعداً در یک زندگی اجتماعی کار چندان مشکلی نبود به همین دلیل " فقه " با اندک دقتی در مسائل زمان خود می‌توانستند موضوعات را شناسایی کرده و با تکیه بر فقه سنتی احکام متناسب با نیازها و ضرورت زندگی فردی و اجتماعی انسانها را استنباط نمایند مثلاً روابط ساده حاکم بر بازارهای قدیم، نحوه ابتدای قراردادها و معاملات، شکل غیر متمرکز و محدود سرمایه‌گذاریها، تعداد محدود شرکاء، تشکیل دهنده یک شرکت، قدرت عملکرد محدود ابزار و وسائل تولید، نیازهای ساده و ابتدای انسانها و جوامع و مسائلی از این قبیل این امکان را بوجود می‌آورد تا بر اکتی کیفیت مسائل و موضوعات مورد نیاز در آن نظام‌ها شناخته شوند و فقها بدون احساس نیاز به هرگونه علم و تخصصی برای شناخت اینگونه مسائل از عهده پاسخگویی بسه نیازهای فقهی و اسلامی زمان خود سرآیند ما آیا دستیابی به احکام متناسب



با شرایط و موضوعات جدیداً مروزی نیز بهمین طریق و با چنین شیوه‌ای ممکن است؟ و آیا تنها با تکیه بر فقه سنتی می‌توان جوابگوی مسائل نوین جوامع روبه رشداً مروزی بود؟

و ادا می‌دهند که: ( رشد و افزایش قدرت عملکرد " غیر قابل وصف انسان بعد از انقلاب صنعتی و ملاحظه آثار دست‌یابی به تکنولوژی نوین در تنظیمات نظام‌های اجتماعی - اقتصادی " نشان‌دهنده آن است که تحولات ابزاری و تکنولوژیکی بشر، اساس تنظیمات نظام‌های ساده گذشته را برهم زده و روابط انسانی و قوانین حقوقی پیچیده و نوینی را به همراه آورده است. بطوریکه بدون شناخت این روابط و موضوعات پیچیده که امروزه مبتلابه هر جامعه‌ی روبه‌رشدی است، نخواهیم توانست احکام مترقی و سازگار با زمان را استنباط نموده و اسلام مترقی را به صحنه زندگی و اجتماع بیاوریم و اگر صرفاً با همان دیدگاه‌های سابق و همانگ با بافت ساده تکنولوژیکی گذشته به موضوعات و مسائل مبتلابه جوامع امروزی برخورد کنیم، چه بسا زمینه‌ی بدبینی شدید به اسلام و احکام اسلامی را فراهم ساخته و در اذهان این شبهه را وارد کنیم که اسلام جوابگوی موضوعاتی که همراه با رشد و ترقی تمدن بشری بوجود می‌آید، نمی‌باشد برای مثال اگر بدون توجه به ساختار پیچیده کشتا و ورزی مکانیزه و سایر ماشین‌آلات، احکام حیارت لازمه ابزار ساده قدیم را در نظام‌های نوین امروزی جایز بدانیم دیری نخواهد پاید که عده‌ی قلیلی با

تسلط برابرا رهپشرفتنه کنونی بخش وسیعی از ذخایر زیرزمینی، معادن، آبها و زمینها را تحت مالکیت خویش درآورده و بین خود و دیگران چنان فاصله طبقاتی ای ایجاد می کنند که امکان هرگونه حرکت و فعالیت از دیگران سلب می شود و یا اگر بدون توجه به آثار و نقش مهمی که "تجمع سرمایه کلان و تشکیل شرکت های وسیع با شخصیت حقوقی" در جریان رشد تکنولوژی مدرن امروزی به سهولت دارند به ما ننند گذشته برای استفاده از سرمایه های مردمی، به عقسود جا به شرکت های ساده و ابتدائی قدیم تشکیه کنیم، به هیچ وجه به سرمایه های هنگفت لازمۀ تاسیس و رشد صنعت امروز دست پیدا نخواهیم کرد. همچنین روشن است که بدون شناخت دقیق از نظام پیچیده اعتباری بانک و نقش حساسی که این سیستم در تخصیص امکانات جامعه برای یک حرکت متعادل اقتصادی برعهده دارد، هرگز نخواهیم توانست احکام متناسب با آنرا از کتاب و سنت استخراج نماییم.

واضحه می کنند که: "اصولاً جهان جهان تغییر و تحول است و همه موضوعات و پدیده های آن در حال حرکت و دگرگونی می باشند. دنیای مسائل و موضوعات اجتماعی - اقتصادی بشر نیز دنیای ایستا، ساکن و ثابتی نمی باشد بلکه از رشد و پویایی برخوردار است از ابزار و تکنولوژی گرفته تا نحوه نیازها، طبیعت و مذاقها و احتیاجات بشر در طی قرون متعادل دستخوش تغییر می گردد. کیفیت خوردن، پوشیدن، ارتباطات، خانه سازی و شهرسازی، تولید و توزیع و مصرف،

بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و همه مسائل و موضوعاتی از این قبیل در حال دگرگونی و تحول بوده و هستند و مسلم است که وقتی موضوعات تغییرکننده احکام - که بیانگر کیفیت رابطه انسان با این موضوعات می‌باشند - نیز دچار تغییر می‌شود. در همان مثال قبل می‌توان گفت که بشر در گذشته بوسیله ابزارهای ساده‌ای نظیر گاوآهن و داس و بیل و کلنگ به کشا و رزی می‌پرداخته و روابط انسانی و قوانین حقوقی اجیر و ماجر، مزارعه و نظایر آن نیز توسط فقهاء برای این موضوعات ارائه می‌شده است، اما بافت و ساختار پیچیده صنعت امروزی و کشا و رزی مکانیزه که بطور کلی با گذشته تفاوت یافته است نیازمند روابط و احکام جدیدی است که فقهاء باید با شناخت کامل این موضوعات و پدیده‌های جدید دریافتن آن از منابع وحی همت کنند. و یا اینکه بعضاً موضوعاتی جدید پدید آمده‌اند که بالطبع حکمی توسط فقهای گذشته برای آنها استنباط نشده است و امروز باید این کارانجام پذیرد و یا برعکس موضوعاتی بوده‌اند که در گذشته تحقق داشته و در این زمان از بین رفته‌اند لذا احکامشان نیز قابل اجرا نیست. مثلاً در گذشته‌های دور وجود موضوع برده‌داری موجب می‌شد که فقهاء احکام برده‌داری را بیان دارند اما می‌بینیم که بدآور کلی این موضوعات در نظام‌های اجتماعی - اقتصادی امروزی از بین رفته و طبیعتاً احکام آن نیز بدست فراموشی سپرده شده و در جوامع امروزی غیر قابل احراست. بعبارت دیگر بسیار طبیعی و بدیهی است که وقتی موضوعات عوض میشوند احکام

نیز بدنبال آن تفسیر پیا پیسند :

و ادا مه می دهند که : ( " شناخت احکام متناسب با موضوعات و مسائل زمان " )  
 نیاید ز مندا شناخت و بررسی همه جا نبه این موضوعات است . چه بسا بیک فقیه بخاطر  
 غفلت و عدم آشنایی با این موضوعات مبادرت به صدور احکام و فتاوا پید  
 که هیچگونه تناسبی با این مسائل جدید نداشته و در نتیجه غیر قابل اجرا و  
 سراه رشد و ترقی جامعه واقع شود . یعنی درست به همان صورت کسسه بدون  
 شناخت ما بیع درون بیک لیوان " در اینک آب است یا شراب " نمی توانیم  
 حکم متناسب با آنرا بیابان داریم به همان ترتیب بدون آشنایی و مطالعه  
 دقیق در شناخت موضوعات جدیدی از قبیل شرکت های سهامی ، تضامنی ، تعاونی ،  
 ساختار نظام کارخانه ای ، نظام اعتبارات بانکی و . . . نخواهیم توانست احکام  
 متناسب با آنها را از کتاب و سنت بدست آوریم . با این تفاهوت که شناخت  
 بعضی از موضوعات از قبیل آب و شراب و با شناخت موضوعات و مسائل مبتلابه  
 جوامع گذشته بسپار رسیده و ابتدائی است و نیاید ز مندا متناسب با مطالعات پیچیده  
 نمی باشد اما بررسی مسائل و موضوعات جدید ساختار تمدن امروزی با مطالعات  
 سطحی و اولیه بدست نمی آید و ضرورتا نیاید ز مندا علوم ، دانشها و اطلاعاتی است  
 که بتوانند عمق پیچیدگی ها و ارتباطات آنها را روشن و آشکار گردانند )

و نتیجه می گیرند که : ( فقه سنتی روش کشف احکامی است که موضوعات آن

مبتلابه جوامع و نظام های ساده گذشته است و به هیچ وجه این " مجموعه اطلاعات "

در استنباط احکام موضوعات جدید و مستحدثه نوین و پیچیده<sup>۱۰</sup> امروزی "بتنهایی" کافی نمی‌باشد بلکه نیازمند آنست که علمی از قبیل اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مدیریت صنعتی، دولتی و بازرگانی، روانشناسی و... نیز در جگه علوم لازم<sup>۱۱</sup> استنباط احکام الهی در آید تا بدین طریق فقه با آشنایی با موضوعات جدید اقتصادی، روابط بین الملل، ساختار صنعت و تکنولوژی، بافت سازمانی نظام‌های اداری و بازرگانی، عوامل مؤثر در رفتارهای متعادل و غیر متعادل و... بتواند به حقیقت این موضوعات پی برده و "همگام" و همراه با زمان " احکام مترقی لازم<sup>۱۲</sup> این موضوعات را از کتاب و سنت بیان دارد. بعبارت دیگر تا فقها مسلط به علمی نشوند که بدان وسیله قدرت تشخیص صحیح موضوعات و مضامین دقیق عینی طبیعی و اجتماعی را بدست آورند، نخواهند توانست همزمان و پایه‌های برنامه‌های رشد و توسعه اجتماعی - اقتصادی ارزش‌ها و قوانین حقوقی اسلام را استخراج کرده و تکلیف مسلمین را در برخورد با موضوعات و مسائل جدید روشن سازند، و این علوم هم‌انگیزه<sup>۱۳</sup> دانستنیها و دستاوردهای علمی و تجربی نوین بشری است که باید در مجموعه اطلاعات لازم<sup>۱۴</sup> " تفقه و اجتهاد " قرار داده شوند تا سنگر فقهت بطور " همه‌جانبه‌ای " آمادگی برخورد با " حوادث زمان " و " موضوعات واقع‌ونه‌سابقه " را پیدا کند و بطور خلاصه اینکه شیوه فقهت و علوم لازم<sup>۱۵</sup> آن می‌بایست تغییر یابد.

مطالب فوق خلاصه استدالات و دلایلی است که در تبیین دیدگاه و نظریه‌های

آورده . میشود که می‌خواهد تعارض بین ساختار تمدن موجود شرق ، غرب بسیار ارزشها و روابط حشوقی اسلام را با تفسیر فقه سنتی و آوردن فقه جدید حل نماید اما آیا حقیقتا چنین است ؟ آیا فقه سنتی بتنها پی ازارا شاه احکام کلی الهی در هر زمان و مکان عا جز است و نیا ز منداآ نستکه علوم و دانش های تجربی بشسر نیز به مجموعه علوم لازم استنباط احکام الهی اضافه شوند ؟ آیا اصولا چنین نگرشی به غلبه دو محدوده " کیفیت استنباط احکام کلی الهی " و محدوده " انتطابق احکام کلی بر مصدایق جزئی و اجرای احکام الهی " را خلط ننموده است ؟ و آیا راه حل موجود در تفسیر فقه سنتی ناشی از این امر نمی باشد که مشکلات " انتطابق و اجرای احکام الهی " در شرایط عینی ساخته شرق و غرب به خطا به پای فقه سنتی گذاشته شده و در نتیجه ناسازگاری ارزشهای اسلامی بسیار ساختار تمدن های شرقی و غربی به نفع ارزشهای مادی حاکم بر الگوها و مدل های رشد و توسعه شرقی و غربی حل شده است ؟

در درسهای آینده به این شبهات و انحرافات پاسخ خواهیم داد انشاء الله .

## درس چهارم و دهم

### فقه جدید ( ۲ )

برای روشن شدن صحت و سقم مطالب و دلایلی که در درس گذشته در لزوم فقه جدید آورده شد، لازم است که مقدمتا گذری اجمالی بر خصوصیات فقه سنتی انداخته و ببینیم آیا نقایصی را که دیدگاه فوق در مورد فقه سنتی مطرح می نماید<sup>پید</sup> به فقه سنتی مربوط است؟ و آیا واقعا فقه سنتی در جهت دستیابی به احکام و ارزشهای اسلامی دچار کمبود و نقصی است؟ و یا اینکه خیر، فقه سنتی مجموعه کاملی از همه علوم لازم استنباط احکام الهی را همراه خود دارد، و فقه و فقاہت در این موضع با هیچ کمبود و نقصی روبرو نمی باشد، بلکه اشکالات و نقایص مطرح شده ناشی از ضعف خود دیدگاه مزبور است که یا با عدول از مواضع "تعبد به وحی" و اصیل دانستن اموری بغیر از کلمات وحی در دستیابی به احکام الهی و یا بدلیل غفلت از ویژگیهای کاملاً متفاوت و محدود "استنباط" و "انطباق" این دو مبحث را با یکدیگر خلط نموده و لذا علوم لازم "شناخت مصداق و موضوعات خارجی" و اطلاعات لازم جهت "اجرا و پیاده کردن احکام الهی" را مقدماتی لازم برای دستیابی پنداشته است و در اثر همین خلط به گمراهی افتاده و به فکر و اندیشه غلطی به نام "فقه جدید" تن در داده و از اصول و ضوابط

صحیح کما رفقاً هتیی منحرف گشته است .

بنا بر این در شناخت خصوصیات کما رفقاً هتیی سروری اجمالی بر اساس سه دوره های فقه سنتی در فصل اول می نداءزیم و بیادآور می شویم که اساس فقه و فقها دست بر این مبنا استوار است که همه کوشش عقلی فقیه در جهت فهم دلالت کلمات وحی و بدون اعمال نظر شخصی و بدون زهرگونه پیشداوری بکار گرفته شود برای این منظور ملاحظه کردیم که فقها عظام در سه مرحله تحقیق در اصل ، جهت و دلالت صدور کلمات وحی ، ابتدا میزان شدت و ضعف انتساب روایات و احادیث را به شا رهین وحی تمام می نماهند و سپس با شناخت مسواریت نقیبه از غیر نقیبه ، موارد مضامنی و مربوط به شرایط خاص را از مسائل کلی و شامل بر همه زمانها و مکانها تمیز می دهند و آنها را با استفاده از اصول ، قواعد و قواعد نیینی ، " نسبت مفاهیم " به یکدیگر را مورد سنجش قرار داده و جایگاه دقیق سنج یک مفهوم را در مجموعه مفاهیم و کلمات وحی مشخص می گردانند .

آنچه که در طول تمام مسیرت تحقیقاتی و دقت های علمی و پیچیده فقیهانه در زویش فقه سنتی بچشم می خورد همانا عنایت و توجه دقیق به این نکته است که برای دستیابی به احکام الهی و تنها و تنها " کلمات وحی " سندیت داشته و فقیه همواره با بدبینی شدید به نفس خود و خوف از خطر دروغ بستن به خدای تبارک و تعالی و همچنین با تنها بیت دقت عقلی در فهم دلالت کلمات وحی و توکل و استظها ز به خداوند تبارک و تعالی ، راه رگونه اعمال سلیمه و نظر شخصی



خویش را در انتساب حکمی به خدای سبحان بر خود می‌پندد و هرگونه تبعیست از منافع شخصی و ثناء شیرپذیری از شرایط محیطی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را برای نسبت دادن حلال و حرامی به خداوند سبحان، باطل و بی‌خود حرام می‌شمارد. لذا دایره دقت‌ها و مطالعات فقه و فقه‌هاست در حیطه شناخت آثار مصداقی جزئی و موضوعات خارجی نیست بلکه فقیه با اصالت دادن به وحی و با تمرکز بر روی شناخت آثار و نسبت مفاهیم و کلمات وحی با یکدیگر در صدد است احکام کلی الهی و بایدها و نبایدهای کلی شرع مقدس را از کتاب خدا و کلام معصومین (ع) بدست آورد.

کسی که کمترین آشنایی با فقه و فقه‌هاست داشته باشد در می‌یابد که هیچ وجه فقیه در جهت استخراج احکام کلی الهی از کتاب و سنت نظر بر سه آثار موضوعات خارجی (مصداقی جزئی) نداشته و از همان ابتدا کار خویش را با دقت در آثار کلمات وحی شروع می‌نماید و همه هم و غم او در اینست که موضوعات کلی و احکام مربوط به آنها را با توجه به "دالالت کلمات وحی" استنباط نماید. برای مثال فقیه حکم به "نجاست خون" و "حرمت شراب" و یا "حرمت ربا" را موقعی صادر می‌نماید که توانسته باشد با شناخت کامل مجموعه کلمات وحی و درک نسبت آن مفاهیم با یکدیگر جایگاه یک مفهوم را در میان سایر مفاهیم وحی بروشنی مشخص گردانده اینک چنین استنتاجات نتیجه مطالعات و مشاهدات آزمایشی و یا براساس آنها روانه مقام صورت گرفته شده باشد عبارت

دیگر اینطور نیست که فقها با مشاهده میکروسکوپی نحوه ترکیببات مولکولسی خون و یا شراب و مطالعه تاء شیرات آنها بر روی انسان و یا با توجه به آثار زیانبار ربا بر روی تولید و توزیع و مصرف و ... بخواهند حکم به حرمت یا نجاست آنها را استنباط نمایند چه اینکه مصالح و مفاسد حلال و حرام احکام دین در علم لایزال الهی است و خلاصه اینکه حوزه های علمیه، فتنه و فقا همت مراکز آزمایشگاهی فیزیک و شیمی و مراکز آمار و ارقام اطلاعات موضوعات و مسائل خارجی و مصداقی روز نمی باشد ... که همانگونه که گذشت جهت استنباط احکام الهی به این قبیل امور اجتماعی نیست - بلکه حوزه های فقه سنتی مجامعی است مملو از زحمات و تلاش های بی فقه هزار ساله فقهای عظام که کلیه علوم و اطلاعات لازم درک و فهم صحیح " کلمات وحی " را بدون کرده و راه را بر دستپایی به احکام الهی و نه " مصداق شناسی " تسهیل نموده اند .

بنا بر این مهمترین ویژگی کافر فقا هتی و فقه سنتی اینست که بر اساس اعتقادات اسلامی، پذیرش و تبعیت از کلمات وحی جهت دستیابی به قوانین الهی همچنان پایه و اساس تلقی می گردد و جز " کلمات وحی " چیز دیگری در قانونگذاری برای همه زمانها و مکانهها سندیت ندارد .

حال باید دید آیا محور بحث مدعیان فقه جدید نیز بر همین پایه استوار است ؟ و آیا مبنای فوق الذکر که نشاندهنده باقی ماندن بر اعتقادات اسلامی و خط " تعبده وحی " است در این نظریه نیز مورد توجه و دقت قرار گرفته است ؟

با اندک دقتی در نظریات مطرح شده از سوی مدعیان فقه جدید می‌توان دریافت که اینان در صدند تا اثبات نمایند که شناسایی مصادیق خارجی در کار فقه‌های و استنباط حکم لازم و ضروری است و بخصوص برای این مطلب تأکید دارند که در حال حاضر اگر استنباط احکام الهی از شناخت دقیق مسائل پیچیده زمان عبور نکند، بهیچ وجه قدرت پاسخگویی به مسائل روزانه حقیقه اسلام پیدا نخواهد شد و به همین دلیل است که ضرورت آشنایی و تسلط بر علوم موضوعی نظیر اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و... را برای کار فقه‌های می‌شمارند و دستیابی به احکام خدا را صرفاً بر اساس علوم موجود در فقه سنتی ممکن و عملی نمی‌دانند، که در این رابطه با یدیرسید سخن فوق به چه معناست؟ آیا غرض از دستیابی به احکام کلی الهی بر پایه شناخت مصادیق خارجی، اینست که علم و تجربه بشری قدرت شناخت مصالح و مفاسد موضوعات را داشته و عقل میتواند مستقل از وحی به باورها و نیایدها (حلال و حرامها) دست پیدا کند که در این صورت بایستی سازگاری یا عدم سازگاری سخن فوق در ارتباط با اصول اعتقادات اسلامی و ضرورت تبعیت از رسولان الهی و توانایی وحی مورد دقت مجدد قرار گیرد.

احتمال دوم اینست که بگوئیم اصولاً نگرش فوق الذکر با انتخاب "روش شناخت موضوعی و مصادیقی" برای دستیابی به احکام کلی الهی، موضع "استنباط احکام الهی" و حیطه "استنباط احکام کلی بر مصادیق جزئی" (موضع اجرایی

احکام‌الاله ( را با یکدیگر خلط نموده و با نشناختن جایگاه صحیح این دو محدوده علمی بالتبع در اتخا ذشیوه، روش، ابزار، قواعد و قوانین مختلفی که به تناسب هر یک از دو موضوع فوق لازم است، دچار گمراهی و سرگردانی گشته است. در نتیجه کلیه مشکلات و موانعی که در راه اجرا و انطباق احکام کلاسی بر مصداق و شرایط مختلف می‌بینند را به پای فقه سنتی گذاشته و به غلط فقه سنتی را در جهت استخراج احکام‌الاله از کتاب و سنت ناتوان و ناقص می‌پندارد.

و با لخره سومین احتمال را با توجه به غفلت دیدگاه مزبور از راه " دانش

وارزش " و توصیف‌های جهت‌دار کاشناسی " می‌توان اینچنین بیان کرد که مدعیان فقه جدید خیال می‌کنند می‌توانند ابتدا بدور از هرگونه مسائل ارزشی و اعتقادی " از طریق آشنایی با علوم می‌چون اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و... به شناخت مسائل جدید و نظام‌های موجود اقتصادی سیاسی و فرهنگی نائل آمده و سپس با عرضه کردن آن شناخت بر کلمات وحی، احکام ارزشی و بایدها و نبایدهای موضوعات مبتلابه را از کتاب و سنت برداشت نمایند غافل از آنکه توصیف از " موضوعات " و " حوادث واقعه " که بوسیله این علوم انجام می‌شود ارزشها و احکام خاصی که همراه با قبول اصول موضوعه پذیرفته شده را بر کلمات وحی تحمیل می‌کنند و قبل از آنکه احکام ارزشی و بایدها و نبایدها مبتنی بر دلالت کلمات وحی بدست آید، پیشداوری‌های ذهنی ناشی

ازکارشناسی های جهت دار، کلمات وحی را به تبع ارزشهای ازپیش تعیین شده، به تفسیر و تاءویل خواهند کشانید و در این صورت است که انحراف در پیچیده ترین شکل ممکن، در قالب فقه جدید برومی نماید نظر به اهمیت هر یک از سه احتمال فوق الذکر درباره دیدگاههای مدعیان فقه جدید لازم است که هر یک از آنها را بطور جداگانه مورد دقت و بررسی قرار دهیم :

ابتدائی ترین احتمال در مورد نظریه فقه جدید اینست که بگوئیم غرض از " ضرورت شناخت مصادیق و موضوعات خارجی در استنباط احکام الهی، پی بردن به مصالح و مفاسد آنهاست بگونه ای که بتوان کیفیت موضعگیری انسان درقبال آن موضوعات را تعیین کرده و براساس عقل و تجربه ارزش مناس و " بایدها و نبایدها " را بدست آورد، روشن است که چنین احتمالی صراحتاً با اصول اعتقادات اسلامی ناسازگار بوده و با " تعبد به وحی " متعارض است چرا که اصولاً ضرورت تبعیت از دستورات الهی و ارسال رسل در آنجائی به اثبات میرسد که بشر به عجز خویش در شناسایی کلیه آثار موضوعات در روند خلقت پی میبرد و با رسیدن به لزوم هدایت الهی در شناخت مصالح و مفاسد امور، به تعبد به وحی و اجرای حدود الهی گردن می نهند، اگر قرار باشد که انسان با شناخت مصادیق و موضوعات خارجی به کلیه آثار و مصالح و مفاسد آنها آگاه باشد دیگر هیچ لزومی به وحی و ارسال رسل

نخواهد بود. بنا براین اگر شناخت، موضوعات خارجی (ونه کلمات وحی) در دستیابی به حکم اصیل شمره شود، بمنزله اعلام استغنائی از وحسی و "تعبد به رأی" خواهد بسود.

انشاء الله در دروس آئینده احتمالات دوم و سوم مورد دقت قرار خواهند

گرفت.

## درس یازدهم

### فقه جدید ( ۳ )

آنچه که در این درس خواهد آمد مدبررسی احتمال دوم و دقت در بعد دیگری از نظریات معتقدین به فقه جدید است که در جای خود بسیار مهم بوده و غفلت از آن زمینه بسیاری از اشتباهات یا انحرافات را در فقه و فقه است موجب می‌گردد.

این مطلب مهم خلط دوم محدودۀ " استنباط احکام کلی الهی " و " انطباق آن احکام بر مصداق " است که بر روشی در نقطه نظرات مدعیان فقه جدید دیده میشود ( در جایگه شناخت علوم موضوعی جدید و آشنایی با موضوعات جدید و مستحدثه لازمۀ درک صحیح کلمات وحی انگاشته شده و استنباط احکام کلی الهی منوط به شناخت مصداق خارج می‌گردد ) اصولاً تفاوت عمده و روشن این دو جایگاه اینست که موضع " استنباط احکام الهی " موضعی است که فقیه با تسلسل بر کلیه علوم لازمۀ فهم دلالت کلمات وحی " به استنباط احکام الهی از طریق برررسی کلمات وحی نائل می‌گردد و موضع " انطباق احکام کلی بر مصداق " موضع اجرای احکام محدودۀ عمل مکلف است بدین معنی که انسان در موضع اجرای احکام کلی لازم است که مصداق و موضوعاتی را که با آن

روبروست شناسایی کرده و بعد از تطبیق با یکی از موضوعات کلی احکام الهی کیفیت موضوعگیری و نحوه عمل خویش را روشن گردانند .

برای مثال گاهی است که فقیه با تسلط بر علم و ملازمه فهم دلالت کلمات وحی درمی یابد که شارع مقدس خوردن شراب را تحریم نموده است ( موضوع موسع استنباط احکام کلی الهی ) و گاهی است که بفرورد مکلف لازم است کسه برای اجرای این دستور شرعی نوشیدنی خاصی را شناسایی کند تا از ارتکاب به فعل حرامی جلوگیری نموده باشد در این موضع فقیه عم به عنوان یک مکلف در مورد مسائل مبتلابه خودناچار از شناسایی مصداق خارجی است اما نه اینکه ایسن

کار ( شناسایی مصداق و انطباق احکام کلی بر آن ) در دایره کار فقهائیه و حوزه استنباط احکام کلی الهی از کلمات وحی بحساب آید چه اینکه اگر یک مقلد عم به حکم آن مسئله بصورت غیر مستقیم مثلاً بواسطه رجوع به رساله مرجع خویش آگاهی داشته باشد نیز میتواند با شناخت دقیق مصداق نحوه عمل خویش را در این مورد معین نماید . ( البته در مورد دو مسئله قضاوت و حکومت که هر دو از شؤون فقیه است مطالب خاصی وجود دارد که انشاء الله در درسهایی توضیح خواهیم داد اما بهر حال روشن است که در این مسائل نیز استنباط احکام کلی الهی از تطبیق آن حکم به مصداق است )  
بعبارت دیگر در موضع اجرای احکام کلی الهی لازم نیست که مکلف به همه مراحل مختلف تحقیقات فقهی اعم از تحقیق در اصل اخبار و جهت و دلالت آیات



و روایات مسند با شد بلکه کافیهست که به حاصل و نتیجه تلاش و کوشش سنگین و پیچیده<sup>۶</sup> فقه و فقهائت که همانا دستیابی به احکام کلی الهی است آشنا باشد اینک تحریم شراب با توجه به چه اسناد و اخباری بدست آمده است؟ اینک راویان آن احادیث چه کسانی بوده اند؟ آیا اخبار آن متواتر بوده یا از طریق خیرهای واحدیه ما رسیده است؟ آیا در فهم دلالت کلمات وحی، در این باره از چه قواعد اصولی استفاده شده است؟ و در پاسخ سوال دیگری که در راه استنباط این حکم از کتاب و سنت در پیش راه فقیه مطرح بوده است، هیچکدام در موضع اجرای این حکم مفید فایده نیست و آنچه که در موضع اجرای احکام الهی لازم است دانستن حکم کلی الهی است که محصول کارفقاهتی بشمار می رود. و در این موضع است که ضرورت دارد که مصادیق و موضوعات خارجی شناخته شوند تا با تطبیق احکام کلی الهی بر آن مصادیق کیفیت عمل مکلف برای عمل به احکام الهی روشن گردد.

در نظریات مطرح شده از سوی مدعیان فقه جدید این دو جایگاه از یکدیگر تفکیک نشده و دیده میشود که از یک طرف بر شناخت مسائل و موضوعات خارجی که لازمه اجرای احکام کلی الهی است تاءکید میشود و از طرف دیگر شناختن این موضوعات به منزله ضعف دستگاه فقاهت تلقی می گردد مثلاً گفته میشود که:

" به همان صورت که بدون شناسایی مایع درون یک لیوان (در اینکه آب است یا شراب) نمی توانیم حکم متناسب با آن را بیان داریم به همان

تشریح بدون آشنائی و مطالعه عمده<sup>۶</sup> دقیق در شناخت موضوعات جدیدی از قبیل سلسله شرکت های سهامی ، تضامنی ، تضامنی ، تضامنی ، ساختار نظام کارخانه ها با نظام اعتبارات بانکی و ... نخواهیم توانست احکام متناسب با آنها را از کتاب وسنت بدست آوریم . نتیجه می گیریم که دستگاه فقه سنت با تسلسل برعکس می چون ، اقتصاد ، مدیریت ، پانگداری ، سیاست و ... ضعف خود را جبران کرده و زمینه دست یابی به احکام این موضوعات جدید و پیچیده را ایجاد نماید " ( رجوع شود به فقه جدید (۱) .

سخن فوق که ضعف دستگاه فقه سنت را مجهز نبودن به دانش های روز می پندار تنها در صورتی صحیح است که به غلط خیال کنیم فقیه جهت دست یابی به احکام کلی الهی به بررسی و مطالعه خواص و آثار خارجی موضوعات می پردازد و دستگاه فقه سنت مشتمل بر آرایم پیشگامها ، ابزارهای مشاهداتی و بانک های اطلاعاتی و آثار و رقامی است که خصوصیات و ویژگیهای مسائل روز و مبتلابه را همه روزه مورد دقت های تجربی و آرایم پیشگامی قرار می دهد ! ! و تصور نکنیم که حکم به حرکت پانگاست شراب در نتیجه ملاحظه آثار و خواص خارجی شراب بر روی جسم و روان انسان بدست آمده است ! آری اگر این همه بی اطلاع نسبت به فقه و فتنه است وجود داشته باشد طبیعتی است که نتیجه گیری شود : " برای دستیابی به احکام جدید و پیچیده<sup>۶</sup> روز از قبیل بانک ، ساختار صنعت جدید ، نظام مدیریت و ... لازم است بوسیله فقه جدیدی این موضوعات شناخته شوند و آثار

و ویژگیهای آنها در جهت رشد و توسعه اجتماعی، اجتماعی مورد دقت قرار گیرند؛ و گرنه با اندکی تاء مل و دقت روشن می‌گردد که آنچه برای تعیین کیفیت اعمال انسان نازل گردیده در قالب کلمات وحی گنجانده شده است و این کلمات آنگونه نیست که حکمی را فرموده باشد ولی موضوع آنرا معین نکرده باشد تا لازم شود ما از طریق دیگری موضوعات احکام را بیابیم بلکه هر حکمی بر موضوعی بار شده است و بدست آوردن این موضوع کلی و حکم کلی مزبور به آن از کلمات وحی، نیز هما گونه که در فصل فقه سنتی گذشت به علوم خاصی محتاج بوده و نیازی به شناخت موضوعات عینی ندارد. و صرف توجه به جوهره مقام و عظمت کار فقاهت و روش فقه سنتی که در راه نسبت دادن حلال و حرامی به خدای سبحان، جز به دلالت کلمات وحی نمی‌اندیشد و از هرگونه اظهار نظر تجربی، شخصی پرهیز می‌نماید و بهیچ وجه علم و تجربه ناقص بشری را همتای علم الایزال الهی در قالب کلمات وحی نمی‌نگارد، کافی است در اینکه چنین استنتاجات غلطی صورت نگیرد.

لذا این سخن که تا موضوع خارجی شناخته نشود حکم آن روشن نخواهد گشت تنها در موضع اندلباق احکام کلی بر مصداق جزئی صحیح خواهد بود در موضع استنباط احکام الهی از کلمات وحی که در موضع استنباط چه بسا یک فقیه در طول عمرش یک بار هم با موضوعی برخورد پیدا نکند اما با استفاده از کتاب و سنت حکم آن موضوع را استنباط می‌نماید مثلاً ممکن است فقیهی در طول حیاتش

بیک دفعه هم با خوک با شرا نبدیا برده بر خوردند اشته با شد اما بر اساس شناخت کلمات وحی درمی‌ها بدکه خوردن گوشت خوک و شراب حرام است و یا می‌تواند کلیسه<sup>۱</sup> مسائل مربوط به برده داری را از کلمات وحی استنباط نماید .

بعبارت دیگر بنا بر اعتقادات اسلامی از آنجا که کلمات وحی در بردارنده کلیه احکام و لازمه زندگی بشر در تمام زمانها و مکانها می‌باشد جدای از اینکه موضوعی مبتلابه زندگی بشر در دوران خاصی باشد یا نباشد، و مستقل از اینکه انسانهای فعلی با آن موضوعات برخورد داشته باشند یا نشده باشند ، می‌تواند به سستی احکام آنها در کلمات وحی موجود باشد لذا فقیه می‌توانند با دست بسر آثار و دلالت کلمات وحی احکام آن موضوعات را استنباط نمایند در غیر این صورت اگر معتقد باشیم که موضوعی ممکن است در زمان یا مکانی حادث شود و حکم آن در کلمات وحی بیان نشده باشد، باید پذیریم دین خدا ناقص است و محدود به دوره و زمان خاصی بوده است که روشن است این حرف باطل و خلاف اصول اعتقادات اسلامی است .

پس احکام خدا که در قالب کلمات وحی به ما رسیده اند بنحوی همه موضوعات و مصادیق را در همه زمانها و مکانها در بر می‌گیرند و تنها کافیست که بتوان به طور صحیح احکام آنها را استنباط نموده و سپس موضوعات و مصادیق خارجی و مستحدثه را شناختنایی کرده و احکام متناسب با آن موضوعات را بر آنها منطبق کرد . ( ویژگیها و خصوصیات این حوزه عمل - استنباطی احکام کلی بر مصادیق

جزئی - هما نظور که سابقا اشاره شد با ویژگیهای محدودده استنباط احکام کلی الهی که دست فقیه در فهم دلالت کلمات وحی را شامل می شود، گامی متفاوت است و ناظر بر عمل مکلف است که انشاء الله ویژگیهای انطباق صحیح و شناخت صحیح موضوع خارجی در آینده بتفصیل بیان خواهد شد .

توجه دقیق به ملائبی که گذشت بعد دیگری از دیدگاههای مدعیان فقه جدید را روشن می سازد در آنجا لیکه با تکیه بر تغییر مصداق و موضوعات همان خارج نتیجه گیری می کنند که احکام خدا نیز به تبع تغییر موضوعات خارجی متحول شده و موضوعات و مسائل پیچیده زمان به احکام و روایات نوینی نیازمند می گردند " ( رجوع شود به فقه جدید (۱) طرح مسئله فوق محور دیگری است که مدعیان فقه جدید بر پایه آن شناخت موضوعات و مصداق خارجی را در استنباط احکام کلی الهی ضروری می شمارند و اعلام می دارند که " چون موضوعات و مسائل مبتلابه زندگی امروزی بشر کلی نسبت به گذشته تغییر کرده است ضرورتا باید با آشنایی بر علوم جدید از پیچیدگی های این موضوعات جدید آگاه شد تا بتوان بر آن پایه احکام الهی را از کتاب و سنت استنباط نمود " ( رجوع شود به فقه جدید (۱) .

در حالی که با توجه به ملائبی که گذشت روشن است که :

اولا دستیابی به احکام الهی از کتاب و سنت بهیچ وجه نیازمند شناخت عمیق خارجی نبوده بلکه این شناخت دقیق " دلالت کلمات وحی " است که

به استنباط احکام الهیه منجر می‌گردد، هدای از اینکده مصداقیق آن موجود باشند  
 یا نباشند ثانیاً دین اسلام ناقص نمی‌باشد بلکه مجموعه احکام شامل بر، همه  
 زمانها و تغییرات بوده و همه موضوعات در گذشته و حال و آینده را فرا می‌گیرد و  
 در صورتیکه در موضوع اجرای احکام الهی بتوانیم بگونه‌ای صحیح به شناسایی  
 مصداقیق و موضوعات جدیدناقل آفیم، خواهیم توانست کلیه احکام خدا را در  
 شرایط گوناگون نظام‌های اجتماعی، اقتصادی، جاری و ساری نموده و بسر  
 مصداقیق جدید و مستحدثه هم منطبق نماشیم و بسپیچ وجه نیاز مندر و ابسط نویسی  
 نخواهیم بود و چنانچه فقیهی هم حکم جدیدی را استنباط نماید بهمان شیوه  
 فقه سنتی است نه اینکه تغییر شرایط باعث تغییر استنباط احکام شود.

بنا بر این باید توجه داشت که تنها در موضوع اجرای احکام کلی الهی و یا  
 انطباق احکام کلی بر مصداقیق جزئی است که میتوان از تغییر احکام صحبت  
 به میان آورد؛ نه در موضوع استنباط احکام کلی الهی (آنهم در جایی که  
 تغییرات موضوع خارجی بنحوی است که خود شارع مقدس حکم کلی دینگری را  
 بیان نموده است.

مثلاً هنگامیکه یک فرد در دوران کودکی بسر می‌برد از نظر اسلام تکلیفی  
 ندارد؛ اما همینکه به سن رشد و تکلیف رسید تکلیف بر او بار می‌شود و برای مثال  
 لازم است که در ماه رمضان روزه بگیرد. همین فرد اگر دچار بیماری و علتی  
 شد که روزه گرفتن برای او ضرر داشته باشد واجب است که روزه نگیرد.

ملاحظه میشود که در هر یک از دوران های مختلف کودکی، سن تکلیف و حالت بیماری فرد احکام متفاوتی اجرا میشوند و همه این احکام جدای از اینکه کجا، در چه شرایطی و بر چه مصداقی منطبق میشوند در کلمات وحی موجود بوده و از طریق دقت در دلالت کلمات وحی همه آنها بدست آمده اند و تنها لازم است که شناخت موضوع خارجی به طریق صحیح انجام پذیرد تا در هر مرحله حکمی متناسب با آن موضوع خارجی روشن شده و سپس اجرا گردد.

همچنین یک فرد تا وقتی در موطن خود بسر میبرد باید نمازهایش را کامل بخواند اما به محض اینکه از موطن خود به اندازه معین دور شد که عنوان مسافر پیدا کرد باید نمازهای چهار رکعتی را شکسته بخواند با توجه به مثال فوق مشاهده میشود که تغییر شرایط، در موضع تحقق و عینیت منجر به تغییر حکم می گردد. اما این تغییر شرایط به این معنا نیست که احکام آن در کلمات وحی بیان نشده باشد و یا نیا ز به استنباط جدید و فتوای جدیدی داشته باشیم بلکه مجموعه احکام الهی در بردارنده کلیه موضوعات و مصداقی هستند که در شرایط مختلف حادث می گردند.

ممکن است مصداقی عناوین کلی احکام در زمان خاص و شرایط ویژه ای بوجد آیند و در زمان دیگری از بین بروند مثل مسئله برده داری در صدر اسلام که به علت جنگ بین کفر و اسلام، مصداقی احکام برده داری وجود داشت اما روشن است که در زمان صلح برده ای نخواهد بود تا تحقق احکام برده داری موضوعیت

داشته باشد ما به محض درگیرری با کفار، مسلماً احکام برده داری دوبساره  
موضوعیست پیشنهاد خواهد نمود.

بعضی از دیگر مجموعه<sup>۶</sup> احکام الهی استنباط شده از کتب و سنت تابع  
شراعت نبوده و از این نظر تغییر ناپذیرند و تنها تحقق احکام در موضع  
اجرا و عینیت ممکن است تغییر ناپذیر باشد. مطالب فوق الذکر نشان میدهد که  
فقیه در دستنویسها با احکام الهیه بهمیچ وجه ششریسه مصداقیق نداشته و از کسیر  
علمی که بگونه ای در پی شناخت مصداقیق و موضوعات خارجی است در این موضع  
بی نیازی است و اصولاً کار فقها ذهنی، تنها به تخصصی گفته میشود که دلالت کلمات  
و حتی رابطه دور از هرگونه پیشنهادی و راهی و سلیقه ذهنی یا عینی استنباط  
نموده و احکام کلی دین را ارائه می نماید و از آنجا که این مجموعه احکام  
استنباط شده توسط کار فقها ذهنی بر اساس اعتقادات اسلامی کامل نبوده و  
شامل برده<sup>۶</sup> مصداقیق و موضوعات در همه زمانها و مکانها می باشد تنها در  
موضع انطباق احکام کلی بر مصداقیق، حوزه اجرای احکام کلی الهی  
است که لازم است مصداقیق خارجی شناخته شوند تا انطباق صحیح صورت پذیرد  
به همین دلیل شناخت مسائل زمان و مستحدثه مانند شرکت های تعاونی،  
تضامنی، سهامی، بانک، نظام مدیریت، ساختار صنعت جدید و...  
همگی مصداقیق هستند که هر چند با مسائل گذشته تفاوت بسیار دارند اما  
بهمیچ وجه نیازمند احکام و روابط نویسنده می باشند بلکه می توان با تکیه



بر یک موضوعشناسی اسلامی احکام کلی الهی استنباط شده از روش فقه سنتی را بر آنها تطبیق داده و احکام آنها را معین نمود که انشاء الله در باره کیفیت تغییر و تحول و سیر تکوین موضوعات جدید و پیچیده، چگونگی انطباق صحیح احکام بر این موضوعات، انواع انطباقها و تفاوت های دو محدوده علوم و دانشهای لازم الاجرا و استنباط احکام الهی بتفصیل سخن خواهیم گفت.

## درس شانزدهم

### فقه جدید ( ۴ )

بنابراین آنچه که در دروس قبل پیرامون فقه جدید گفته شد روشن میشود که شناخت صحیح موضوعات و مصادیق خارجی مسئله بسیار مهمی است اما نه در موضع استنباط احکام الهیه از کلمات وحی بلکه در موضعی که انطباق صحیح حکم بر مصادیق، امکان تحقق احکام الهیه را در عینیت ممکن میسازد بنا به اهمیت این مطلب در این درس دقت و تامل بیشتری را در مورد شناخت مصادیق و موضوعات خارجی انجام داده و با در نظر گرفتن ویژگیها و خصوصیات خاص آن بیش از پیش روشن خواهیم نمود که ضعف و مشکلات ناشی از عدم شناخت صحیح روابط حاکم بر موضوعات جدیدی از قبیل ساختار صنعت کارخانه‌ای، نظام مدیریت سازمانی، نظام اعتبارات بانکی و شرکت‌های تعاونی، سهامی خاص و عام و تضامنی و... را بهیچ وجه نباید به روش فقه سنتی نسبت داد و دگرگونی و تحول در فقه و فقه‌هاست را معتقد شد بلکه با بیستنی بتوان با روشن نمودن ابعاد مختلف شناختی موضوعات و مصادیق خارجی و کیفیت، انطباق صحیح احکام کلی الهیه بر آنها، تحقق و جریان احکام الهیه را در صحنه عینیت تسهیل نمود در آینده انشاء الله بحث کامل و مفصل موضوع شناسی را پس از بحث موضع عمل

و انحراف از فقه سنتی خواهیم آورد) بطور کلی در شناخت موضوعات خارجی یک سلسله خصوصیات و ویژگیهای خاصی را میتوان ملاحظه نمود که وجوه تمایز این مجوده ادراکات با محدوده‌ای که در آن شناخت دلالت کلمات وخی و در نتیجه استنباط احکام الهی واقع میشود را روشن و آشکار می‌سازد از جمله این ویژگیها اینست که موضوعات در جهان خارج موضوعات مرکبی می‌باشند که هر چند با دو جنبه‌های مختلف آنرا میتوان بصورت تجریدی ملاحظه نمود اما با پیدارتباط آنها با هم را نیز در نظر گرفت و آثار آنها را بروی یکدیگر مورد سنجش قرار داد برای مثال یک پزشک متخصص دستگاه تنفسی بهیچ وجه نمیتواند بدون در نظر گرفتن ارتباط دستگاه تنفسی با دستگاه گوارشی یا سلسله اعصاب با دستگاه گردش خون (ارتباطات بیرونی) به شناسایی این قسمت بپردازد همچنین بدون شناخت نای، مری، شش‌ها، و ارتباط آنها با یکدیگر (که اجزا و روابط درونی دستگاه تنفسی را تشکیل می‌دهند) نیز نمیتوان به شناخت دقیقی از دستگاه تنفسی نائل آمد.

روابط تشکیل دهنده بیرونی و درونی موضوعات مرکب اقتصادی اجتماعی نیز اینچنین است و بایستی در ارتباط با یکدیگر مورد شناسایی قرار گیرند برای مثال بررسی نظام صنعت متمرکز کارخانه‌ای امروز بدون شناخت روابط درونی آن از قبیل کیفیت خط تولید، سیستم‌داری و مدیریتی، نظام برنامه‌ریزی، طراحی و شناخت روابط بیرونی آن مثل ارتباط کارخانه با نظام

اعتباری، بازار مصرف کنندگان، دولت و ... امری محال و غیرممکن است و تنها در صورتی میتوان ادعای شناخت ساختار صنعت کارخانه‌ای را نمود که بتوان کلیه ارتباطات درونی و بیرونی آنرا با یکدیگر ملاحظه نمود و تاءثیر تاءثیرات یک بعد بر روی سایر ابعاد را مورد سنجش قرار داد. اهمیت ملاحظه ارتباطات یک پدیده خارجی (اعم از طبیعی یا اجتماعی) از آنجایی روشن میگردد که دانسته شود، کلیه عوامل تشکیل دهنده درونی و بیرونی و موضوعات بر روی یکدیگر تاءثیر تاءثیرات داشته و تغییرات و نوسانات یکی از آنها با بقیه در آن نیز دستخوش تغییر می‌سازد برای مثال نوسانات جسم افتها و ات‌ها از مصرف کنندگان، تغییر سیاست‌گذاری‌های دولت مستقیم‌ها بر روی نحوه مدیریت داخلی یک کارخانه یا چگونگی و میزان تولید، نحوه استخدام کارکنان و غیره اثر دارد و بالعکس یعنی چگونگی و میزان تولید یک کالا مستقیم‌ها در بازار و جذب اعتبارات و ... اثر دارد. اما نکته مهم این است که نقش همه عوامل تشکیل دهنده یک پدیده خارجی و تغییرات آنها در کیفیت و تحقق و رشد یک پدیده می‌تواند بسیار گسترده باشد که تغییرات هر یک از عوامل مرکب و نظام‌ها این جنبتهای هر یک مضافاً و عوامل اصلی است که کلیه تغییرات و نوسانات به تبع آن عوامل اصلی ایجاد میشوند و با شناختن این عوامل اصلی هر نظام و مجموعه مرکب است که میتوان کیفیت تغییرات یک پدیده را تحت نظر و شناختن تاءثیرات آنرا داد. یعنی کلیه موضوعاتی که در درون یک نظام اجتماعی

از نهاد های اقتصادی ، سیاسی یا فرهنگی وجود دارند در ارتباط با یکدیگر  
مجموعه شرایط عینی اجتماعی ما را می سازند و بایستی بتوان مبنای عوامل  
اصلی تغییر وضعیت آنها را شناسایی کرده تا از این طریق جهت گیری های مطلوب  
حرکت اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی محقق شود .  
ملاحظه نسبت عوامل مختلف در درون یک نظام و مجموعه مرکب از آن جهت قابل  
توجه و مهم می باشد که در اینجا مچنین کاری در واقع نوعی " ارزش گذاری " مابین  
موضوعات و پدیده های مختلف یک نظام صورت می گیرد و بر اساس ارزش گذاریهای  
مختلف بر روی موضوعات است که هر پدیده جای خاصی را در یک نظام بخود اختصاص  
می دهد و میزان تاءثیرات خاصی را در تحقق یک سیستم خارجی ایفا می کند برای  
مثال گاهی است که در بررسی عوامل مختلف مؤثر در تحولات اجتماعی و  
وجود آوردن انقلابها ، صرفاً به ملاحظه تجریدی عوامل مختلفی چون رهبری ،  
توده مردم ، وضعیت اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و ... اکتفا می گردد که  
در اینجا چون ارتباط عوامل یکدیگر در نظر گرفته نمی شود در موضع عمل فاقد  
هر گونه کارآیی خواهد بود اما گاهی است که ارتباط و نسبت این عوامل مختلف  
به یکدیگر سنجیده میشوند و برای مثال روشن می گردد که نسبت تاءثیرات و رهبری  
و آگاهی مردم در تحولات اجتماعی چقدر است و کدایک از نقش بیشتری برخوردار  
ند  
یا بررسی میشود نقش و میزان تاءثیرات وضعیت اقتصادی مردم یا شدت  
انگیزه های سیاسی و فرهنگی آنها در پیشبرد یک انقلاب چگونه است ؟ به همان

نسبت که در یک تجزیه و تحلیل میزان تاء شیرات یک عامل در مقایسه با سایر عوامل از سطح بالاتری برخوردار شود در واقع بدین معناست که " ارزش " و " اهمیت " آن عامل در جهت ایجاد تحولات اجتماعی از سایر عوامل بیشتر است .

ملاحظه این نسبت ها و محاسبه ارزش و اهمیت یک موضوع در یک نظام الگو و مدلی را می سازد که جایگاه و میزان تاء شیرات موضوع ، در ارتباط با سایر موضوعات در آن الگو و مدل مشخص گشته است .

این مدلها و الگوها از یک طرف خود به تبع ارزش های کلی تر و اصول یک مکتب بوجد می آیند و از طرف دیگر ، ابزاری برای شناسایی ، درجه بندی و ارزش گذاری یک موضوع در میان سایر موضوعات در یک نظام عینی بشمار می روند . بطور کلی روشن است که اینگونه مطالعات از طریق دستیابی به آمار و ارقام و اطلاعات عینی و تکیه بر تفوری ها و قوانینی که نسبت تاء شیرات پدیده های عینی را با یکدیگر مورد سنجش قرار می دهند ، میسور است و بهیچ وجه قوا عدوقوانینی که در استنباط دلالت کلمات وخی بکار می آید در اینجا کارآیی ندارد .  
 // //  
 هما نظور که قوا عدوقوانینی که نسبت تاء شیرات پدیده های عینی با یکدیگر را شناسایی می نماید ، در شناخت جایگاه صحیح یک مفهوم در مجموعه مفاهیم بکار نمی آید برای مثال بهیچ وجه با قواعدی نظیر عام و خاص مطلق و متشید و نص و ظاهر و نظایر آن نمیتوان عوامل اصلی در تغییر کیفیت است یک

پدیده عینی را شناسایی و چگونگی تبدیل شرایط فعلی به شرایط مطلوب را پیش بینی نمود بلکه لزوماً از معادلات خاص و ویژه ای که تبیین کننده ارتباطات در این محدوده خاص است می‌بایست استفاده کرد.

بنا بر این روشن میشود که به همان صورت که در فهم دلالت کلمات وحی به قواعد و قوانینی نیازمندیم که بتوانند جایگاه دقیق یک مفهوم را در مجموعه مفاهیم وحی روشن گردانند (روش فقه سنتی) برای انطباق احکام بدست آمده بر روش فقه سنتی بر مصادیق حشری خارجی نیز نیازمند قوانین و معادلاتی می‌باشیم که شناخت موضوعات مرکب و پیچیده عینی - که در ارتباط با یکدیگر و بر اساس مبنا و تغییرهای خاصی بصورت یک مجموعه واحد متغیر تحقق یافته است - را ممکن گردانند، قواعد و قوانینی که با تجزیه و ترکیب روابط بیرونی و درونی امکان شناسایی مبنا و تغییر و تغییر کیفیت را در موضوعات نظام یافته خارجی و شرایط عینی بوجود آورده و قدرت عملکرد و برنامه ریزی و حرکت را در صحنه زندگی و عمل ایجاد نماید.

روشن است که اگر نتوانیم به شناخت دقیق موضوعات پیچیده خارجی و مبانی و مغیرهای اصلی پدیده‌های عینی دست یابیم، و یا ادعای شناسایی داشته باشیم اما بدلیل تبعیت از الگوهای شناسایی نشاءت گرفته از ارزشهای غیر اسلامی در ارزش گذاری موضوعات و یافتن مبنا و عوامل اصلی یک نظام به اشتباه بیفتیم، نخواهیم توانست بطرز صحیحی احکام کلی الهی استنباط

شده، پرورش فقه سنتی را بر آن موضوعات مبتنی سازیم و در نتیجه ممکن است  
 به این خیال باطل بپیفتیم که موضوعات جدید نیازمند احکام نوین و جدیدی  
 است که با پدیده‌های تازه‌ای از کلمات وحی استنباط شوند!

بسیار است دیگر نگرشی که توسط غلطی مجموعه‌نگری و ملاحظه همسره روابط  
 پیچیده، یک موضوع مرکب را ندارد و یا مبتدا و عوامل اصلی آن نظام را مبتنی  
 بر الگوهای غیر اسلامی شناسایی می‌نماید چه بسا ممکن است بجای اعلام عجز  
 شناخت صحیح خود نسبت به آن موضوع و مصداق خارجی به غلط احکام الهی را  
 ناقص تلقی نموده و جهت دستیابی به احکام جدید به تحول در فقه سنتی دست  
 زند. برای مثال اگر کسی برای شناختی بنا بر مآخذی که در این زمینه  
 موضوع جدید، قدرت مجموعه‌نگری و توانایی دستیابی به تفسیر اصلی و مبنای  
 آن (که مبتنی بر ریاست) را نداشته باشد روشن است که این موضوع (بانک)  
 را مسئله مستحدثه و جدیدی خواهد پنداشت که نیازمند احکام جدیدی است در  
 حالی که کسی که قدرت شناخت تخصصی این موضوع را در خود نمی‌بیند، سراغ  
 می‌بندد که این نظام و موضوع جدید، مصداق همان حکم ربّی با اعلام جنگ  
 خدا و رسول است که در گذشته بصورت دکه‌های ربّی خواربری در گوشه‌های بازارها  
 مطرح بود و امروزه در شکل سازمانی متشکل و تحت عنوان نظام اعتباری و پولی  
 در نظام سرمایه‌داری تحقق یافته است. اپرا د فوق اساسی ترین ایرادی است  
 که به مدعیان فقه جدید وارد است که ضعف، نقص و اشتباه شناسایی، پیش‌بینی،



در موضع شناخت مبانی نظامیها و موضوعات مرکب جدید جهت انطباق صحیح احکام کلی الهی بر مصالح دنیوی را به حساب فقه سنتی می‌گذارند و در پی آن بر می‌آیند که با تحول در فقه و فقه‌دانت که متکفل استنباط دلالت کلمات وحی است - اشکالات خود را در موضع " انطباق " و " اجرای احکام الهی " حل نمایند یعنی از آنجا که قدرت شناخت روابط و ارزشهای حاکم بر موضوعات مرکب و مبانی نظامهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را ندارند صرف پیچیدگی این موضوعات نسبت به موضوعات سابق منشاء آن میشود که در کامل و شامل بودن روش فقه سنتی در دستیابی به احکام الهی شک را دارند و خود را نیازمند احکام و ارزشهای جدیدی که بایستی به طریق نوینی بدست آید ببینند به همین دلیل است که اعلام می‌دارند: " احکام استنباط شده توسط فقه سنتی در شرایط و زمان امروزی قابل اجرا نبوده و این احکام مربوط به موضوعات ساده‌جوامع قدیم بوده است " ( رجوع شود به فقه جدید )

همین نارسائی در شناخت موضوعات مرکب و پیچیده خارجی است که موجب می‌گردد مدعیان فقه جدید بدون اینکه به روابط و ارزشهای حقیقی حاکم بر موضوعاتی از قبیل " ساختار صنعت "، " نظام‌تعاونی‌های شرقی "، " سیستم‌های شرکتی تضامنی، سهامی " و " نظام مدیریتی متمرکز و سازمانی " و ... احاطه پیدا کنند، و این موضوعات را همه‌جانبه مورد شناسایی عینی قرار دهند اعلام دارند که احکام الهی از قبیل اجاره، مزارعه، مضاربه و ... مربوط به

نظام‌های گذشته است و در نظام‌های پیشرفته و مترقی کارایی ندارند ( رجوع شود به فقه جدید )

با گرایش ضعف و نارسایی در شناخت موضوعات فوق الذکر وجود نمی‌داشت و احاطه و تسلط بر مبانئ و روابط حاکم بر این نظام‌ها هماهنگ با نظام ارزشی اسلام برای آنها بوجود نمی‌آمد و روشن می‌شد که اینها مصداق کداهای حاکم بر کلی‌الهی می‌باشند. چه بسا در این صورت اجرای احکام الهی در جایی منوط به حذف یک موضوع از روابط اقتصادی - اجتماعی گردد. برای مثال اگر شناخت صحیح از روابط حاکم بر بانک ربوی و نظام پولی اعتباری بدست آید روشن می‌گردد که کل این نظام مصداق حکم رباست و اجرای احکام الهی به این است که بتوان به تدریج و بصورتی که اساس نظام اجتماعی اسلام به خطر نیفتد این موضوع را از صحنه زندگی اجتماعی مسلمین بیرون راند.

همچنین با بکارگیری ابزار و قواعد و قوانین صحیح اگر روابط حاکم بر ساختار صنعت و نظام تکنولوژیکی متمرکز، "انحصارات و روابط نامشروع" تشخیص داده شود روشن می‌شود که این ساختار را شنیده روابط غیر الهی است و قطعاً در چنین زمانی، تحقق احکام الهی ممتنع شده و صحبت از اجرای احکام جاریه، شرکت‌های اسلامی و نظایر آنها در این ساختار که کل آن غیر اسلامی است موضوعاً منتفی خواهد بود چرا که کلیه اجزاء و روابط تشکیل دهنده آن نظام مبتنی بر مبانئ و روابط غیر اسلامی بوجود آمده‌اند و یدخلت دادن -

هرگونه رابطه‌ای که سازگار با اسلام باشد به تدریج و ناگهانی در درون این سیستم خواهد انجامید .

مدعیان فقه جدید در چنین مواردی از آنجهت که قدرت تشخیص صحیح مبانی و روابط حاکم بر این موضوعات را در خود نمی‌یابند، از یک طرف نمی‌توانند احکام کلی الهی را بر این موضوعات جدید تطبیق دهند و از طرف دیگر در موضع عمل عینی اجتماعی و نظام‌سازی چنین الگوها و مدل‌هایی از مدیریت صنعت، بانک، شرکت و... را تنها راه‌های رشد و توسعه می‌پندارند لذا این امر موجب می‌شود به فکر بیفتند که احکام و روابط جدیدی را از کتاب و سنت برداشت نمایند که بتوانند توجیه‌گر شرایط عینی اجتماعی - اقتصادی موجود آنها باشد و این‌ها همانجاست که از موضع تعبیه وحی عدول کرده و وحی را به تبع شرایط عینی تفسیر و توجیه می‌نمایند .

بطور کلی از آنجا که بنا به اعتقادات اسلامی معتقدیم که احکام کلی الهی حاکم بر سیر همهٔ نیازمندیهای روبه‌رشد بشر، در زمینه‌های فردی و اجتماعی بوده و شامل سیر همهٔ اعصار می‌باشند هماهنگی یا عدم هماهنگی این شاخص‌های ثابت رشد و توسعه با جریان تغییر و تحولات شرایط عینی و موضوعات جدید و مستحدثه خود موضوعیت داشته‌اند و در موضع عمل ضرورت ملاحظه و مطالعه تخصصی و دقیقیتی را می‌طلبد که در پرتو آن مشخص گردد که چه موضوعات و الگوها و مدل‌هایی نشست گرفته‌اند از اختیارات صحیح و هماهنگ با وحی می‌باشند تا تحت عناوین

کلی شرع قرار گیرند و در صورتیکه مسیر رشد و بسستر تشفی بر و تحولات موضوعات و الگوهای رشد و توسعه عینی منشعب از انگیزه‌ها و ارزشها و روابط مادی و غیر مادی الهی تشخیص داده شود ضرورتا باید بتدریج به حذف آن موضوعات از شرایط عینی اقتصادی - سیاسی - فرهنگی جامعه اقدام کرد و الگوها و موضوعات و تشکیلاتی را بوجود آورد که سازگار با احکام اسلامی رشد و توسعه حقیقی را متکفل گردانند .

پسند برای این برخلاف ادعای منادان فقه جدید که تحول در فقه سنتی را برای حل مشکلات روز و پاساژگویی به مسائل زمان ضروری و لازم می‌پندارند روشی همیشه که ضعف و نقص دیدگاه فوق الذکر در تشخیص موضوعات تخصصی و پیچیده زمان است که امکان دستیابی به مبنای و روابط حاکم بر موضوعات را برای آنها ممکن نساخته و در نتیجه از انطباق صحیح احکام کلی الهی بر مصداق و موضوعات مستحدثه جدید عا جز می‌گردند و الا اگر بتوان به شناخت صحیح این موضوعات ناثل آمد قطعاً مصداق احکام کلی الهی قرار خواهند گرفت .

## دوس شدہم

### فقہ جدید ( ۵ )

درجہت تبیین و روشن شدن ہرچہ بیشتر نظریات مدعیان فقہ جدید در  
درسہای گذشتہ دوا احتمال را مطرح و نقد و بررسی نمودیم و در این درس احتمال  
دیگری کہ انحراف را بصورت بسیار پیچیدہ تری در خود پنہان دارد ، مسورد  
دقت قرار می دہیم و آن اینست کہ بگوئیم غرض مدعیان فقہ جدید (مانند احتمال  
اول ) ہیچگاہ بظاہر اعلام استغنیای از وحی نمی باشد یعنی معتقد نیستند کہ  
تسہا با شناخت موضوعات عینی خارجی و با تسلط بر علوم موضوعی جدید نظیر  
اقتصاد ، جامعه شناسی ، حقوق ، علوم سیاسی ، مدیریت و ... میتوان کلیہ  
مضالح و مفاسد موضوعات و مسائل مبتلابہ نظامہای اجتماعی و اقتصادی را  
شنا سائی کردہ ، تا بتوان مستقل از کلمات وحی بہ بیان ارزش ہا و بایدہا و  
نبایدہا پرداخت همچنین ( بہ مانند احتمال دوم ) دو موضع " استنباط احکام  
کلی الہی " و " انطباق احکام کلی بر مصادیق جزئی " را نیز بایکدیگر خلط  
نمی نمایند و برای شناخت موضوعات تخصصی عینی خارجی ، ابزار قواعد و  
قوانینی بجز مقدمات لازمہ استنباط از کلمات وحی را لازم می دانند ، بلکہ  
آشنایی بہ این علوم را از آنجہت لازم و ضروری می شمارند کہ معتقدند اگر اسلام

بخوانندهما هنگ و پا به پای مشکلات و شرایط متحول زمانه حرکت و پویا یسسی داشته باشد و عالمان دین بخوانند در متن حوادث متغیر جوامع و تحولات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حضور داشته باشند لازم است که ابتدا از پیچیدگی‌ها و رموز مسائل جدید و مستحدثه اطلاع پیدا نموده و مسائل عینی را بصورت تخصصی مورد دقت قرار دهند و با تسلط بر مبانی و روابط حاکم بر موضوعات بنیانی سیاسی اجتماعی و سپس عرضه کردن آن اطلاعات بر کلمات وحی، دیدگاه‌های اسلامی را در آن مورد بدست آوردند به عبارتی دیگر بر اساس این احتمال کار فقیسه از واقعیت‌های عینی شروع میشود اما نه اینکه به همانجا خاتم یا بد بلکه ادامه یافته و با پیدا کردن ادراکات و اطلاعات بسیار وسیع از موضوعات و حوادث زمان، پیمای‌های کلمات وحی شناخته میشوند و دیدگاه‌های اسلامی درباره آن موضوعات روشن و آشکار می‌گردد. بنا بر این لازم می‌دانند که پیرایه علوم تخصصی و موضوعی جدید رفته و با آشنایی بر قواعد و قوانینی که قدرت تجزیه و تحلیل عینی حوادث و مسائل روز را به آنها می‌دهد از مشکلات و لوازم زمانه خود مطلع گردند تا پیش از آنکه بگویند "هی بر" چیستی" موضوعات "بنا پندها و بنای پندهای" متناسب با آنرا از کتاب و سنت برداشت نمایند اما آیا حقیقتاً بر پایه علوم فوق‌الذکر میتوانند به توصیف صحیح از موضوعات عینی ناچار آمدند؟ آیا توصیف یک پدیده خارجی در علوم مزبور بجز از زهرگفته ارزشها و اصول اعتقادی پذیرفته شده‌ای مطرح شده است؟ و آیا با تکیه بر تئوریه‌ها و الگوهای موجود، ارزشهای

حاکم بر آن توضیحات، بعنوان یک پیشداوری بر کلمات وحی تحمیل نخواهد شد؟ این نظریه هر چند پای کلمات وحی راهم برای تعیین بایدها و نبایدها به میان می‌کشد اما از انحراف پیچیده تری برخوردار است که نهایتاً پیشداوریهای عینی و آراء بشری را بروحی تحمیل می‌نماید به این دلیل که:

شناخت موضوعات و مسائل عینی یا بصورت جدا جدا و بدون در نظر گرفتن ارتباطات آن موضوع حاصل می‌شود و یا اینکه آثار و ارتباطات آن در یک مجموعه و بصورت یک کل ملاحظه می‌گردد در شکل اول روشن است که شناخت دقیق آن موضوع حاصل نشده و بدیهی است که اگر کلیه ارتباطات شئی از آن گرفته شود چیزی از آن باقی نمی‌ماند و در این حال نمیتوان حتی بصورت اجمالی نسبت به آن نظر داد، اما در حالت دوم که ارتباطات پیچیده یک موضوع بصورت یک مجموعه مورد دقت قرار می‌گیرد جایست که متخصص بر اساس الگو و مدل خاصی جایگاه آن موضوع و کلیه ارتباطات آنرا مشخص و معین نموده است (رجوع شود به قسمت پانزدهم از سلسله مقالات اسلام دین برتر). الگوها و مدل‌های شناسائی چون مبتنی بر اصول موضوعه‌های ارزشی خاصند کیفیت ارتباطات موضوعات را بنحویه خاصی نشان می‌دهند و متخصص با تسلط بر آن الگوها نقاط تعادل و عدم تعادل نظام و سیستم‌های اجتماعی - اقتصادی را شناسایی و در صورت ایجاد بحران میتوانند به راه راه حل بپردازند. اگر الگوها و مدل‌های کارشناسی به تبع تغییر اصول موضوعه‌های ارزشی حاکم بر آنها تغییر کنند

مسئله توصیف از واقعیت نیز تغییرپذیر کرده و دوجوه کارشناسی بوجود خواهد آمد (مثل دوجوه کارشناسی اقتصادی غربی و شرقی که مطالبیت‌ها و توصیف‌های مختلفی از مسائل اقتصادی ارائه می‌دهند) آنچه که مهم و قابل دقت می‌باشد اینست که بهر حال اگر استنباط حکم و شناخت دلالت کلمات وحی بر پایه "توصیفات کارشناسی از واقعیت‌های عینی اجتماعی" و تفسیر موضوعات مبتنی بر نظام‌های اجتماعی صورت گیرد آنجا که این مدل‌ها و الگوهای کارشناسی اساساً از اقتصادی، جامعه‌شناسی، مدیریت و... مبتنی بر مبانی ارزشی خاصی به توصیف موضوعات می‌پردازند قطعاً آن اصول و مبانی ارزشی بر کلمات وحی تحمیل شده و دلالت کلمات وحی به تبع ارزش‌هایی که حاکم بر توصیفات عینی کارشناسی است در خواهد آمد. توجه به رابطه توصیفات کارشناسی و مبانی ارزشی حاکم بر آن امری بسیار مهم و قابل توجه بوده و همانجا نیست که نشان می‌دهد اطلاعات تخصصی و دانش‌های کارشناسی در ارتباط و متناسب با احکام ارزشی خاصی است که تبیین بیشتر آنرا انشاء الله در آینده خواهیم آورد و در اینجا صرفاً با ذکر مثال‌هایی چگونه تناسب تحزیه و تحلیل‌های علمی و تجربی را با احکام و ارزش‌های خاص متذکر می‌گردیم.

بعنوان مثال اگر سؤال شود که بانک چیست؟ کارشناسی که الگو و مدل اقتصادی سرمایه‌داری و اصلت سرمایه را اساس توصیفات اقتصادی قرار داده است ابتدا با توصیف کلیه ارباب‌الاطاعت درونی و بیرونی نظام بانکی نشان



می‌دهد که بانک از ویژگیها و خصوصیات بنیادین مهمی در رشد و توسعه اقتصادی برخوردار است و سپس با تشریح بهره بانکی (رسانا) جایگاه این رابطه حقوقی و ارزشی را بعنوان اساس و مبنای نظام بانکی روشن می‌سازد. بعبارت دیگر توصیفات کارشناسی سرمایه‌داری بانک را از یک طرف منشاء تمرکز سرمایه و از طرف دیگر اثر مکنترل متعادل تخصصی امکانات در بخش‌های مختلف تولید و توزیع و مصرف در جهت اهداف اقتصادی قلمداد می‌نماید و سپس نشان می‌دهد که نقش مهم و قدرت عملکرد وسیع نظام بانکی مبتنی بر ربا و بهره بانکی است و نتیجه می‌گیرد که لازمه نظام اجتماعی نظام اقتصادی، لازمه نظام اقتصادی نظام بانکی و لازمه نظام بانکی ربا و بهره بانکی است (رجوع شود به درس هفتم از همین سلسله درسا) حال اگر کسی با چنین نحوه توصیفات از مسائل عینی اقتصادی و چنین شناختی از بانک بعنوان یک موضوع جدید و مستحدثه به سراغ آیات و روایات برود تا نتیجه نماند آن خواهد بود که از کلمات وحی در جهت حفظ و تثبیت چنین بهره‌حسابی در نظام اقتصادی استفاده نماید چرا که به خیال خود به نقش و اهمیت آن در رشد و توسعه اقتصادی کاملاً واقف است.

تأثیر توصیفات جهت‌دار کارشناسی و در نتیجه پیدا شدن پیشداوری‌های ارزشی در بدست آوردن دلالت کلمات وحی آن موقعی روشن تر می‌گردد که همین مسئله "بانک" بر اساس مدل فالگویی اقتصادی سوسیالیست توصیف شده و ارتباطات آن مشخص گردد.

بر اساس توصیفات مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی بانک در نظام سرمایه -  
 داری نه تنها اهرمی برای رشد اقتصادی به حساب نمی‌آید بلکه مهره‌ای بحران را  
 در درون نظام سرمایه داری شناخته می‌شود چرا که بر پایه تحلیل‌های اقتصادی  
 سوسیالیستی بانک در نظام سرمایه داری سازمانی است که با انباشت سرمایه‌های  
 ثابت (پول) و تزریق آن به بخش خصوصی هر روز بیش از پیش قدرت صاحبان  
 سرمایه‌های ثابت (از قبیل صاحبان ابزار تولید، زمین و...) را افزایش داده  
 و موجب می‌گردد بخش عظیمی از ارزش افزوده که متعلق به کارگران می‌باشد  
 در خدمت بخش خصوصی قرار گیرد. در نتیجه بانک عنصری مؤثر در جهت تشدید  
 تضادهای طبقاتی و ایجاد بحران‌های اقتصادی - اجتماعی تلقی می‌شود. به  
 همین دلیل نیز در نظام اقتصاد دگمونیستی (و نه سرمایه داری) قدرت عملکرد  
 نظام بانکی به تبع یک اقتصاد دیرنا مه‌ریزی شده متمرکز دولتی محدود شده و  
 از جایگاه و نقش بسیار متفاوتی نسبت به دستگاه‌های مالیات سرمایه برخوردار  
 می‌گردد. بنیاد بر این روشن است که اگر کسی بر اساس مدل اقتصاد سوسیالیستی  
 به توصیف بانک در نظام سرمایه داری بپردازد چنین نحوه اطلاعاتی را برآیات  
 و روایات عرضه داده می‌گردد برداشت‌هایی که مؤید چنین سازمانی در اقتصاد  
 جامعه است را صحیح تلقی نکرده و ناسازگار با آرایات و روایات بحساب خواهد  
 آورد بلکه در پی آن خواهد بود که آرایات و روایات حکم تحریم بانک نظام  
 سرمایه داری - که ابزار افزایش فاصله‌های طبقاتی می‌شود - را برداشت

نماید ( البته روشن است که تفاوت عمده نحوه استنباط حکم تحریم ربا بروش  
 فقه سنتی با روش فوق الذکر در اینست که فتوای اصولی بهیچ وجه با توجه  
 به تحلیلهای موضوعی از شرایط اقتصادی و علتیابی عقلی به جواز یا حرمت  
 امری فتوی نمی دهند - هر چند که خود احکام و دستورات الهی حتما ناظر بر مصالح  
 و مفاسدی است - بلکه صرفا مبتنی بر دلالت کلمات وحی است که حرمت ربا و  
 سایر احکام استنباط میشود ) و اصولا چگونه میتوان پذیرفت که دو اقتضا دادن  
 موضوعات اقتصادی را بیک نحو بشناسند و ارتباطات یک موضوع بنا سایر موضوعات  
 را یکی بدانند ما در عین حال مثلا یکی بخش خصوصی را محرک، مولد، مبتکر  
 و مبدع بحساب آورده و تقویت و رشد اقتصادی را در سایه آزادی هر چه بیشتر این  
 بخش میداند و تنظیمات دولتی را صرفا در فرایم کردن زمینه بهتر برای  
 فعالیت و بهره وری بخش خصوصی می بیند و هر گونه فعالیت و دخالت و کنترل و  
 نظارت دولت را بغیر از این، مضر به تحرک و رشد اقتصادی می بیند، اما  
 کارشناس دیگر برعکس، تقویت و آزادی بخش خصوصی را موجب تقویت ظلم و  
 جور و حرص و آرز، و گرفتار کردن جامعه به بحرانهای شدید اقتصادی دانسته و  
 رشد و بالندگی و تکامل اقتصادی را در دولتی کردن کلیه امور اقتصادی دیده  
 و نظام و تنظیماتی را صحیح میداند که در آن کلیه فعالیتهای تولیدی و توزیعی  
 بنحوی در دست دولت بوده و حتی تعیین کمیت و کیفیت مصرف را نیز بعهده  
 دولت می گذارد، آیا جایگاه موضوعات مشابه در دستگاه فکری این دو کارشناس

بیکسی است آیا مردود و غیربیت را بیک نمونه دیده و ارتبای آن موضوعات را بیکسان  
ملاحظه کرده و تعریف می‌نماید؟

ملاحظه میشود که توصیف ارتبایات، تعیین درجه اهمیت و جایگاه عناصر  
تشکیل دهنده مردومدل و الگوی اقتصادی چگونه تحت پذیرش اصول و مبانی

ارزشی مختلف، دیگرگون شده و توصیف‌های متضاد و ناسازگار نسبت به یک موضوع  
(بنا بر یک) ارائه میشود. همچنین مشاهده میشود که در توصیف یک موضوع در درون

یک مدل و الگو، شناختی، علّی یا بی‌علّی و کیفیت حل بحران سه امر جداگانه و منفک  
از هم نبوده بلکه در همان حالیکه فرد در الگوی خاصی در حال شناختی موضوع

می‌باشد، با توصیف ارتبایات و جایگاه خاص آن موضوع در میان بقیه روابط  
تشکیل دهنده مدل شناختی وضعیت، علّی یا بی‌علّی کرده و راه حل و کیفیت برخورد

با مسائل را روشن می‌نماید. به همین دلیل است که عرضه کردن این توصیفات  
به کتاب و سنت برای گرفتن راه حل یا پیشداوری روبرو بوده و قبل از اینکه

کلمات و وحی وضعیت آن توصیف را مشخص گردانند، آن توصیف بگونه‌ای است که  
خود را راه طریق راه‌دارد. این شیوه عمل در استنباط اشکال الهی بقدری

خطرناک و پیچیده است که چه بنیاد ممکن است بزیبایی آن بسیاری از ارزش‌های  
غیر اسلامی بنیاد اسلام و بنیاد پیوسته‌های از کلمات وحی ارائه شوند و برنا مه‌ها

و طرح‌های غیر اسلامی بر بنیاد است، فرهنگ و اقتصاد متعلمین مسئولی گردد.

## درس هجدهم

### فقه جدید ( ۶ )

همانگونه که در درس فقه جدید (۵) اشاره شد توصیفات و اقعیات عینی و شناخت روابط موضوعات تخصصی خارجی توسط علوم مختلف از جمله روانشناسی اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت و... بخصوص در موضوع مسائل اجتماعی و نظام‌سازی تابع روش و اصول موضوعه‌های ارزشی ای است که بهیچ وجه مبانی اعتقادی و احکام اسلامی سازگاری ندارد و اصولاً تعیین الگوها و مدل‌های مطلوب و جریبان تبدیل وضعیت موجود به مطلوب و همچنین شناخت مبانی و روابط حاکم و عوامل تغییر کیفیت، متعارض با معارف و احکام اسلامی صورت می‌گیرد و در نتیجه روشن است که اگر شناخت موضوعات تخصصی همان‌دستگ با وحی حاصل نشود انطباق صحیح نیز انجام نخواهد پذیرفت و اجرا و تحقق احکام الهیه در عینیت ممکن نخواهد شد.

بنابراین درست است که موضوع علوم فوق الذکر شناسایی موضوعات خارجی در مسائل اجتماعی و نظام‌سازی است اما با توجه به اینکه بر اساس مدل‌ها و ارزشهای غیر الهی به توصیف و علتیابی مسائل دست می‌زند جهت اجرای احکام الهی که رأی نداده و اگر با تمسک به آنها بخواهیم به شناخت موضوعات خارجی

تمدن موجود جهت اجرای احکام الهی اقدام کنیم چه بسا احکام و ارزشهای نظام کفر و مادی حاکم بر تمدن امروز دنیا اجرا و محقق گردد.

بنا بر این ضروری است که شناخت موضوعات اجتماعی که عمده‌تاً تخصصی نیز می‌باشند مبتنی بر قواعد و قوانینی هماهنگ با ارزشها و معارف اسلامی صورت گیرد تا از این طریق زمینه تحقق و جریان احکام الهی به پیش از پیش فراهم آید و هم‌چنین باید گفته شود که در هر موضوعی از اجرا و برای هر فردی کسسه در مرحله‌ای از مراحل اجرایی درگیر با مسائل و موضوعات خارجی می‌باشد لازم است که در همان سطح و مرتبه‌ای که قرار دارد رتبه اصول موضوعه، قواعد و قوانینی که امکان تشخیص موضوعات خارجی و در نتیجه انطباق صحیح احکام کلی بر مصداق جزئی را هماهنگ با وحی، برای وی فراهم می‌آورد، مسلح گردد تا از این طریق در اجرای احکام استنباط شده توسط فقه سنتی به اشتباه و خطا دچار نشود.

توجه دقیق به مطالب فوق الذکر نشان دهنده آنست که علیرغم اینکه حیطة شناخت موضوعات تخصصی و توصیفات کارشناسی از محدوده شناخت کلمات وحی جدا بوده و علوم و مقدمات جداگانه‌ای را نیازمندند ما این سخن بدین معنا نمی‌باشد که دایره کارشناسی بطور کلی منقک از احکام و ارزشهای الهی تصور گردد و به عبارتی حیطة عمل اجتماعی - سیاسی از دین و اسلام فاصله پیدا کند بلکه برعکس همه سخن در اینست که کارشناسی در موضع نظام‌سازی اسلامی

ضرورتاً باید بوسیلهٔ ابزار و قواعد و قوانینی هماهنگ با اعتقادات و احکام  
 اسلامی انجام پذیرد و هرکسی در هر مرتبه‌ای از مدیریت نظام اجتماعی - سیاسی  
 اسلام باید قدرت تشخیص موضوعات و مصداقی خارجی را هماهنگ با ارزشها و  
 موازین الهی پیدا کند و بر اساس اصول موضوعه‌های منبعث از کتاب و سنت و  
 معارف اسلامی الگوها و مدل‌های تمدن و نظام‌سازی را ارائه داده و توصیف از  
 رشد و توسعه را هماهنگ با وحی انجام دهد. منتها اینگونه نیست که لازم باشد  
 همه افراد در همهٔ علوم و موضوعات پیچیده یک نظام اجتماعی تخصص داشته باشند  
 که این امری ممتنع و محال است بلکه کافیست که هر فردی متناسب با گستره  
 وظایف و اختیارات خود بتواند مابین روابط شامل بر محدودهٔ فعالیت‌های  
 خویش را بدست آورده و عینیت را هماهنگ با اعتقادات و ارزش‌های الهی ملاحظه  
 کند. برای مثال مسلمانان قواعد، مبنای، اصول موضوعه و روابط لازمۀ کنترل و  
 جهت‌گیری‌های کل نظام اسلام که لازمۀ اداره و مدیریت ولی امر مسلمین و  
 مسئولین درجه اول یک نظام اجتماعی است، بسیار وسیع‌تر و شاملستر از آن  
 قواعد و اصولی است که یک فرد در حوزه اداره یک شهر یا یک مسجد بدان نیاز  
 دارد و قطعاً به هر نسبت که گسترهٔ اداره با لارفته و وسیع‌تر می‌گردد به همان نسبت  
 برای اداره و کنترل و مدیریت اجتماعی نیاز به روابط، مبنای و اصول  
 جمع‌بندی شاملتری داریم که بتوانند ملاحظه عینیت را هماهنگ با وحی به انجام  
 رسانده و حریبان احکام الهی را در موضع عینیت تحقق بخشد. بنا بر این جدا

کردن حوزه علمی موضوع استنباط احکام الهی با موضوع انطباق و اجرای احکام الهی نه بدین معناست که حوزه دین از " سیاست و مدیریت اجتماعی " جدا و منفک تصور گردد بلکه اصولا بدین معناست که با پیدا کردن قواعد و قوانین جمع بندی مسائل عینی ای که هماهنگ با معارف و احکام اسلامی است سیاست و مدیریت عینی بر دینا نشاء یافته و اداره و اجرا و کارشناسی موضوعات عینی جهت رشد و توسعه و تعالی فرد و جامعه، هماهنگ با وحی انجام گیرد .

و با پیدا ضافه کرد که از آنجا که فهم بشر با بقی بر تدوین قوانین منطبقی فوق الذکر در جمع بندی مسائل عینی است و انسا نهها بنا به قوه تمییز و شناخت خود در برخورد با مسائل عینی قما در به شناخت مسائل و موضوعات خارجی میباشند بنا بر این هر چند که این قواعد و قوانین قما بلینیت کشف و تدوین و آموزش را دارند و هر چند بدون در دست داشتن آنها موضوع شناسی صحیح به قدرت و با سه سختی ممکن میگردد اما به هر نسبتی هم که افرا در برخورد با عینیت در صدد با شنید که در ما همگی اعتقادات قلبی و ارزشها و احکام را با شناخت عینیت حفظ نمائند به همان نسبت بر اساس فهم و قدرت تمییز خود قما در خواهند بود گسه در موضوع عمل ، اسلامی و متناسب با وحی موضوع شناسی کرده و در اجرای احکام الهی موفق گردند .

بدو و خلاصه در پاسبخگویی به مدعیان فقه جدید با پیدگفت که دشواری حاصل

مشکلات و معضلات زمان بردستی با به احکام کلی الهی در باره این موضوعات



جدید نه به این دلیل است که فقه سنتی در استخراج احکام کلی دچار کمبود و نقصی است بلکه ضعف دیدگاه فوق الذکر در شناخت صحیح و اسلامی این موضوعات پیچیده و تخصصی است که موجب میگرداند مکان " انطباق صحیح احکام کلی بدست آمده توسط فقه سنتی " برای موضوعات و مصداق جدید بوجود نیاید و به شلط فکرتنا سبب فقه تازه و جدیدی برای پاسخگویی به مسائل زمان در آنها ایجاد نگردد. پس نه تنها فقه سنتی دارای نقص و کمبودی در شناخت دلالت کلمات وحی نبوده و نیست بلکه لازم است که همچنان به ما نندسابق باقی بماند و تنها در شناخت مبانی و روابط حاکم بر مصداق و موضوعات خارجی جدید است که عمدتاً نیازمند قواعد و قوانینی مبتنی بر اصول موضوعه بودن احکام و معارف الهی میباشیم که به صورت تخصصی امکان شناسایی و انطباق صحیح احکام وحی را بر آن مصداق فراهم آورد.

ثانیا باید در نظر داشت که علوم انسانی موجود از قبیل اقتصاد، جامعه - شناسی، مدیریت، روانشناسی و نظایر آنها هر چند که در موضع شناسایی تخصصی موضوعات مبتلابه نظامهای اجتماعی حرکت می کنند اما از آن جهت که مبانی، اصول موضوعه و روابط حاکم بر این علوم هماهنگ با ارزشها و اعتقادات اسلامی نمیباشد توصیفات کارشناسی منبعت از این علوم نه تنها زمینه اجرای احکام الهی را فراهم نخواهد کرد که در موضع عینیت الگوها و مدلهایی را در حل مسائل اجتماعی ارائه میدهد که هیچگونه شناسایی با وحی نداشته و

زمینه حذف ارزشهای الهی و حاکمیت ارزشهای مادی را بمرور ایجاد خواهد کرد .

پس باید به قوا غدو قوا نینسی مسلح شد که به کمک آنها بتوان هماهنگی با اعتقادات و ارزشهای الهی به توصیف صحیحی از رشد و توسعه نائل آمد و بر آن اساس به الگوها و مدلها پی در عینیت دست یافت که رشد و توسعه را در بسترس ارزشهای الهی در عینیت محقق گردانند . انشاء الله .

## درس نوزدهم

### دینا میزم قرآن ( ۱ )

بعد از روشن شدن نقاط ضعف و اشکالات دیدگاهی که برای حل تعارض نظام و تمدن غرب و شرق با ارزش‌ها و احکام اسلامی ادعای فقه جدید می‌نمودند، از این درس به بررسی دیدگاه دیگری می‌پردازیم که طرفداران آن در دفاع از جاودانگی اسلام و قدرت پاسخگویی قرآن به مسائل روز از قبیل روشن نمودن وضعیت نظام متمرکز کارخانه‌ای نوین، مدیریت‌های سازمانی، بانک، شرکت‌های تعاونی شرقی و تضامنی و سهامی... به تغییر و تحول کلمات وحی و جهان تشریح پایا به پای دیگرگونی در جهان تکوین قائل میشوند و می‌گویند:

" رمز جاودانگی قرآن و اسلام در پاسخگویی به مسائل پیچیده نوین و موضوعات مستحدثه جدید به خصلت دینا میکی و پوپائی قرآن و بالندگی نظام تشریح الهی با زگشت می‌نماید که هماهنگ با نظام تکوین از خود انعطاف نشان داده و همراه با جریان رشد دنیا زما و پیچیده شدن موضوعات، تغییر و تحول می‌یابد و در هر زمانی احکامی مترقی متناسب با شرایط و مقتضیات و ضرورت‌های آن عصر را، از درون خود متجلی می‌سازد و جاودانگی نظام تشریح را در بطن تغییرات حوادث تکوین عهده دار می‌گردد!"

بر اساس این طرز فکر: "همما نظور که همه پدیده‌های این جهان زماندار،  
 و همراه با تحول و دگرگونی اند و نویسه نوشتار و رشد یا بندگی و تکامل ذاتی آنها  
 است، کلمات وحی و قوانین تشریح نیز همچون یکی از پدیده‌های جهان مرتباً  
 در حال تحول و دگرگونی اند."  
 و می‌گویند: "دانه به گیاه تبدیل می‌شود، گوه‌ها به حرکت درمی‌آیند و  
 دریاها تغییر می‌یابند، از حرکت منظومه شمسی تا حرکت الکترون‌ها بدور هسته  
 همه جا تغییر و تحول دیده می‌شود، جوامع بشری نیز چنین است و نیازها و مقتضیات  
 و ضرورت‌های زندگی انسانها تغییر کرده، لذا ضرورت اینجا دامنات و روابط  
 جدید مری روشن و مبهم است. آیا میتوان گفت که لباس یک کودک ۲ ساله  
 در سن ۲۰ سالگی نیز برای او مناسب است؟ آیا نیاز زینت و آرایش و تشکیل خانواده  
 در یک کودک ۲ ساله احساس می‌شود؟ آیا غذاها پی که برای یک کودک شیرخواره  
 خوب و مفید است، نیازهای بدن یک انسان ۲۰ ساله را هم پاسخ می‌دهد؟  
 اگر جواب نفی است سوالات فوق منفی است آیا میتوان به حرکت و تحول پدیده‌های  
 جهان و نظام‌های اجتماعی زندگی بشر قائل شد اما تغییر و تحول در روابط و  
 قوانین تشریح و کلمات وحی را که بنیادهای پدیده‌های زندگی متحول انسان  
 را مشخص می‌نمایند، قبول ننمود؟!"  
 و نتیجه می‌گیرند که: "اصل تغییر و تحول مدام در همه پدیده‌ها نشان  
 می‌دهد که بنیاد کلمات وحی را فیکس و ثابت انگاشته و با برخوردی صوری و

ظاهری راه هرگونه انعطاف پذیری و بالندگی در شرایط متغیر را از آنها سلب  
 نسمود که چنین کاری بر نفسی واقعیت متحرک و متغیر استوار است و تبعیت از  
 فلسفه ای ایستای نگر و جامد را نشان می دهد بلکه با پستی با شناخت خصلت دینا  
 میگی و پویای کلمات وحی و قرآن بتوان هماهنگ با تغییر و تحول در مقتضیات زمانه  
 و نظام های اجتماعی مفاهیم متحول، نو و جدیدی را هماهنگ با شرایط نوین  
 برداشت نمود:

و ادا می دهند که: " اگر مفاهیم کلمات وحی فیکس و ثابت انگاشته شوند  
 بدین معناست که حقایق دین و قرآن به زمان صدر اسلام محدود شده و انسان  
 مجبور گردد از قرآنی سودجوید که متناسب با مشکلات و نیازهای قدیم سخن  
 می گویند نه از قرآنی که امروزه در اختیار اوست و زبان هدایت و راهنمایی رادر  
 ضرورتها و مشکلات جامعه نوین می گشاید."

به این ترتیب به اصطلاح خودشان شناخت و برداشت دیالکتیکی از کلمات  
 وحی را در پیرویه عمل و در جریان تاءثیر متشکلا پل انسان و جهان خارج، لازمه  
 فهم صحیح اسلام و درک روح تحول گرای حاکم بر کلمات وحی می دانند و  
 می گویند: " معرفت شناسی نوین که رشد ادراکات را در بطن حوادث متحول زمان  
 تبیین می نماید، " شناخت و ادراک " بطور اعم و " فهم کلمات وحی در قرآن "  
 بطور اخص را انعکاس و بازتاب های جهان خارج می داند و اثبات می کند که  
 خوانین تغییر و حرکت بر همه پدیده ها از جمله " ادراک " و " ادراک از کلمات

وحی " حاکم است و به هما بصورت که شرایط محیطی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افراد در حال تغییر و دگرگونی است ادراک آنها از کلمات وحی نیز تغییر و تحول یافته و در هر زمان متناسب با وضعیت جهان خارج، برداشت‌های جدیدی از قرآن صورت می‌گیرد و اضافه می‌کنند که: " بسیاری از آنها شی که نمی‌توانند قرآن را همراه با مسائل نوین و رشد و ترقی نظام‌های اجتماعی امروزی بسه صحنه زندگی بکشند کسانیکه هستند که هنوز با افکار دوران‌های قدیم و متاهل‌نظام‌های دوران برده‌داری یا فئودالیته به شناخت کلمات وحی دست می‌زنند در حالی‌که اگر به اصول معرفت‌شناسی نوین مجهز گردند خواهند دانست که ضرورتاً برای فهم صحیح کلمات وحی لازم است به علوم، اطلاعات و دانش‌های روز آشنا شده و با کسب تجربیات جدید از موضوعات و شرایط نوین زندگی، مفاهیم نو و جدیدی را متناسب با زمان از منابع وحی بدست آورند "

و می‌گویند: " اصولاً فهم انسان از کلمات تابع حوزه‌های تجربی و انعکاسات جهان خارج است و اختلاف و تحول در حوزه‌های تجربی و شرایط خارجی است که منشاء اختلاف و تحول در برداشت‌ها و ادراکات می‌گردد. یعنی اختلاف در شرایط اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، تربیتی و... ادراکات و بینش‌های گوناگونی را موجب می‌گردد و تغییر این شرایط به تغییر در آگاهیها، بینش‌ها و نگرش‌ها منجر می‌گردد و آنچه بسیار پدیده‌ء واحدی از نظر فردی که در دوشرایط طبیعی و اجتماعی متفاوت زندگی می‌کنند به دو صورت کاملاً مختلف فهمیده و درک شود مثلاً آنکسی

که همه عمرش را در شرایط سخت و خشک مناطق کویری طی کرده است از زیبایی های طبیعت تصویری غیر از تصور فردی دارد که همه زندگی اش را در سواحل و آب و هوای شرحی کنار دریا گذرانده است یعنی شرایط خارجی مختلف زیبایی شناسی افراد را متفاوت می گرداند و یا مشاهده می گردد که کسی که در تمام طول زندگی در فقر و تهیدستی بسر برده است نسبت به مسائل اجتماعی، اقتصادی نقلیه نظرات و بینشی دارد که با نظرات و بینش فردی که در یک خانواده مرفه بدنیا آمده و در طول عمرش کمترین نا را حتی و فشار را از جهت امکانات مادی متحمل نگشته است کاملاً متفاوت می باشد.

ذهنیت یک کودک، که تحت تأثیر عوامل مادی، روانی درون خانواده قالب خاصی را بخود گرفته است به محض ورود به مدرسه و ایجاد ارتباط با متغیرهای خارجی جدید (از قبیل دوستان جدید، معلمان، دروس، فضای مدرسه و...) تغییر یافته و شکل جدیدی متناسب با شرایط جدید پیدا میکند و همچنین با پا گذاشتن به سن جوانی و وارد شدن در محیط های اجتماعی سازمانی نقطه نظرات و دیدگاه های تازه ای در او شکل می گیرد. بسیاری از سلیقه ها علائق و نگرش هایی که در دوران کودکی تحت تأثیر عوامل خارجی آن دوران برای انسان بوجود می آید با ورود به محیط اجتماعی و فعالیت های گسترده تر شکسته شده و از بین می رود و بجای آنها علائق، وابستگی ها و نقطه نظرات جدید جایگزین میشوند و به عبارت دیگر در اوقات همراه با زمان شکل

میگیرند و همگام با آن و همراه با تسفییر و تحولات پدید آمده های خارجی، دگرگون می گردند .

از جمله اموری که تسفییر و تحولاتش موجب تحولات ادراک انسان می گردد

تمدن ، ابزار و تکنولوژی است مثلاً فردی که در متن جوامع پیشرفته قرن بیستم زندگی میکنند نفت را ماده با ارزشی میدانند که صدها هزاران مشتق گوناگون از آن بدست می آورند و در صنایع متنوع ، شیمیایی ، صنعتی پزشکی ، و حتی غذایی مصارف و کاربردهای بیشماری دارد اما فردی که هنوز در تجربیات و تکنیکهای حوامع گذشته و قدیمی بسر می برد نفت را دارویی می بیند که برای درمان دردهای مفصلی و التهاب مفاصل و جراحات قابل استفاده است و با حداکثر آنرا برای سوخت و تولید گازها یا انرژی می داند و کسی که حتی در این حد از تکنیک ( که بتوان نفت را سوزاند ) زندگی نمی کند آنرا تنها ماده ای بدبو می شناسد .

همچنین در روزگار آن گذشته و پیش از کشف الکترون و سیستم وساخت و وسایل الکتریکی و الکترونیکی و معلوم شدن این خصایصهای مس ، این فلز تنها در ساخت ظروف مسی بکار گرفته می شد اما " مس " در اذهان انسانهای امروزی مفهوم دیگری پیدا نموده است و نه تنها امروزه در صنایع الکترونیک و الکترو-تکنیک و برای ایجاد حوزه های مغناطیسی بسیار مورد استفاده واقع می گردد ، بلکه اگر کسی به ما نیند گذشتهمس را جهت ساخت ظروف مسی مصرف نماید ادراک و عمل او غلط بوده و درد ادن توان اقتصادی جامعه محسوب خواهد شد .



به این ترتیب تحول در معنای و مفاهیم کلمات از جمله مفهوم " نفت "،  
 " مس " و امثال آنها را همراه با رشد تمدن و تکنولوژی در مفاهیم دیگری از  
 قبیل " عقد جابز و لازم " مفهوم " قرض الحسنه " مفهوم ربا و نظایر آنها تعمیم  
 می‌دهند و می‌گویند :

امروزه " عقود جابز " جایگاهی کاملاً متفاوت با گذشته را بخود اختصاص  
 داده‌اند، زیرا اکنون رشد بازار و تکنولوژی ایجاب می‌کند که برای کنترل و  
 سازماندهی و هدایت تشکیلات و مؤسسات وسیع هیچگونه قراردادی مبتنی بر  
 عقود جابز که با انصراف یکی از طرفین عقد، آن قرارداد فسخ می‌شود منعقد  
 نگردد چرا که ثبات و قوام سیستم‌های اجتماعی و اقتصادی متزلزل گشته و  
 کارایی آنها مختل می‌گردد در حالی که در گذشته که جوامع از صنعت و تکنولوژی  
 ابتدایی و ساده‌ای برخوردار بودند " عقود جابز " منشاء بسیاری از تحرک‌ها و  
 فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی محسوب می‌شد همچنین مفهوم " قرض الحسنه "  
 امروزه با گذشته تفاوت بسیاری پیدا کرده است، قرض الحسنه در گذشته از  
 آن جهت که تکنولوژی قدرت تولید مکانات یا زائد بر مصارف شخصی را نداشت و  
 توزیع و مبادله در سطح بسیار نا زلی ضرورت پیدا می‌کرد برای کمک به ضعیفان و  
 محرومین و نیروهای تولیدی جامعه، عملی بر اساس عدل و انصاف و موجب رشد  
 اقتصادی محسوب می‌گردید اما در جامعه پیچیده امروز که سه بخش تولید و  
 توزیع و مصرف، هر یک تشکیلات و روابط وسیعی را شامل شده و در ارتباط مستقیم

با یکدیگر در توان فرا بی اقتصادی جا معه نقش هما هنگی ایفا میکنند و جسود مؤسسات قرض الحسنه و خیریه سابق نه تنها به مصلحت جا معه نمی‌باشند بلکه تخریب پولی که از این طریق به بخش‌های مصرفی جا معه بدون هما هنگی بسا سایر بخش‌های اقتصادی انجام می‌گیرد زمینه ایجاد تورم و بحران اقتصادی را در مقیاس بالایی افزایش می‌دهد .

در عوض امروزه سوءسای همچون بانک بر اساس نظام پولی و اعتبارساری مشخص به شکل نوینی مبتنی بر مفهوم جدیدی از " سود پول " کلیه نوسانات و ناهماهنگی‌ها را در بخش‌های مختلف سیستم اقتصادی کنترل و در جهت اهداف بزنامه‌ریزی شده برای رشد و توسعه جا معه هدایت می‌کنند و " که در جوامع گذشته عملی قبیح و ظالمانه بحساب می‌آمده امروزه قوی‌ترین انرم رشد اقتصادی می‌باشد .

اصولا در گذشته " قرض " عملی مکروه بحساب می‌آمده اما امروزه عمده سرمایه شخصیت‌های حقوقی یعنی سوءسایات بزرگ تولیدی و توزیعی که نقش بسزائی را در تهیه لوازم و ما یحتاج جا معه ایفا می‌نمایند از طریق وام‌های تسامین می‌گردد که از بانکها دریافت داشته‌اند و نه تنها وام گرفتن آنها با " قرض " در شرایط اجتماعی اقتصادی گذشته یکی نیست بهیچ وجه هم ممکن نیست که بانک درازاء سرمایه‌های هنگفتی که در اختیار این اشخاص حقوقی قرار می‌دهد سودی دریافت نکند .  
 و اضافه میکنند که : " شناخت زمان و مکان و دستیابی به بینش عینی و

واقعی از مسائل روزا مهمترین معیارها و شاخصه‌هایی است که به کمک آن  
 میتوان به روح تحول پذیری و دینا میستی کلمات وحی آشنا شد و با برخوردی  
 علمی و عینی و تسلط بر اطلاعات و تجربیات روز بشر، قدرت تطابق و سازگاری  
 اسلام را در بطن تحولات و دگرگونیها، پدیدار نمود. مثلا با مطالعه روابط  
 جدید صنعتی و تکنولوژیکی و مقایسه آن با ساختار ساده نظام‌های گذشته  
 میتوان مفاهیم قدیمی اجیر، قرض الحسنه، ربا، مزارعه، مساقات، مضاربه را  
 با مفاهیم جدید و تحول یافته‌ها رگر صنعتی، نظام‌های نوین، نظام  
 پولی و اعتباری، روابط جدید کارگر و کارفرما در کارخانه و مزرعه و... مورد  
 سنخ قرار داد و با نگرشی زمانه‌شناسانه نشان داد که پیچیدگی اطلاعات و  
 تجربیات بشر در متن حوادث متحول زمان با پویایی کلمات وحی پیوند می‌خورد  
 و عالیترین سطح آگاهی و برداشت را از قرآن نتیجه می‌دهد.

و نتیجه می‌گیرند که: "ملاحظه و ارزیابی برداشت‌های واقعی از کلمات  
 وحی تنها از دریچه تدابیر آن با نیازها و تحول زمانه میسر است و آن برداشتی  
 اصیل و اسلامی خواهد بود که در عینیت هماهنگ با رشد و ترقی نوین باشد و  
 قدرت عملکرد خود را به اثبات برساند" این روش انحرافی از ابعاد مختلفی  
 بسیار خطرناکتر از روش‌های پیشین می‌باشد که بحث و بررسی آنرا به درسهایی  
 آینده موکول می‌نمایم.

## درس بیست و ششم

### دینا میزوم قرآن ( ۲ )

در درس گذشته در تبیین مواضع روش دینا میزوم قرآن در فهم از کلمات وحی گفتیم که داعیان این طرز تفکر معتقدند: " برای درک روح مشحول ، پوپا و دینا میزوم قرآن، و کلمات وحی و جریان دادن اسلام در متن حوادث زمان و تمدن نوین ، با یستی بر اساس الگوی دیالکتیکی از رابطه شناخت و عمل بسراغ کلمات وحی رفته و مفاهیم پویای وحی را همراه با انعکاسات متغیر جهان خارج و بر اساس تجربیات روزافزون بشر از مسائل عینی اجتماعی برداشت نمود و آنها را بر پایه چنین نگرشی است که امکان دسترسی به حقیقت پویای "جهان" تشریح " همگام با حرکت " جهان تکوین" پیدا خواهد شد .

از این درس ضمن تبیین هر چه بیشتر محورهای اصلی نگرشی فوق به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت و شباهت و انحرافات آنرا روشن خواهیم نمود . ابتدا نیز از اینجا آغاز می کنیم که ببینیم منظور از حرکت و تغییر جهان تشریح همگام با حرکت جهان تکوین چیست ؟ آیا منظور اینست که در هر عصر و زمانی پیغمبر جدیدی فرستاده میشود و احکام و دستورات نوینی از جانب خداوند صادر می گردد ؟ آیا کلمات وحی که بیان کننده دستورات شارع مقدس برای انسانهاست

بمروور زمان دگرگون میشوند؟ و یا اینکه غرض مدعیان روش دینا میزم قرآن  
تغییر و تحول مفهوم و محتوای موجود در قالب کلمات است، و معتقدند که

مفاهیم به تبع رشد تجربیات و محسوسات بشری تغییر می یابند؟

روشن است که تغییر و دگرگونی قوانین تشریح اگر همراه با ضرورت بعثت

مجدداً نبیاء در همه دورا نهایی تاریخی اشکاشه شود متعاض با اصول اعتقادات

اسلامی و ناقض مسئله ختم نبوت است بنا بر این بهیچ وجه ممکن نیست که

پیغمبر جدیدی از ناحیه خدای متعال آمده و قوانین تشریح تغییر یابد. در

نتیجه از این بعد هرگونه تغییر و تحولی در "کلمات وحی" و آیات و روایات

نیز ممنوع بوده و در اصل کلمات وحی که برای استنباط احکام خدا سند و

مدرک بحساب می آیند تغییری رخ نخواهد داد. بنا بر این بهتر است بگوئیم

که مدعیان روش دینا میزم قرآن با طرح پویایی کلمات وحی و قوانین تشریح

در پی آنند که اثبات نمایند: "تعریفی که کلمات پیدا می کنند و مفاهیمی که

در قالب الفاظ و کلمات بیان میشوند در طی زمانها و دوران های مختلف

تاریخی متحول و متغیرند، تغییر و تحولی که به تبع تجربیات روز افزون

بشر و انعکاسات جهان خارج صورت می پذیرد و نسبت به حوزه های تجربی افراد

مختلف، متفاوت میگردد!"

بعبارت دیگر معتقدند: "از آنجا که ادراک انسانها متاثر از جهان خارج

و شرایط طبیعی و اجتماعی در حال تغییر و دگرگونی است ادراک و فهم آنها

از کلمات است... که ابزار مفاهیم و شباهت دل اطلاعات ما بین انسانها می باشد. سننیز متفاهوت و متحول میگردند به همین دلیل تنها رشد ادراکات حسی و تجربی بشر و تفاهوت حوزه های تجربی، از کلمات وحی و آیات و روایات نیز برداشت های متفاهوتی صورت میگیرد."

در بررسی مطالب فوق الذکر در دروسهای آینده با تامل بودن معرفت شناسی<sup>۳۳</sup> دیالکتیکی ( که بصورت جبری ادراک را تابع انعکاسات جهان خارج می داند) را روشن خواهیم کرد اما ابتدا علی فرض صحت این مینا در شناخت شناسی جلو رفته و نشان خواهیم داد که اگر بر چنین اساسی ادراک توصیف شود ( ادراک از کلمات یا ادراک از هرگونه علائم و نشانه های که در آنها دل اطلاعات و مفاهیم سهی بکار گرفته میشود ) نه تنها فهم و دسترسی به غرض شایع مقدس و دستورات الهی از کلمات وحی ممکن نخواهد بود بلکه اصولاً امکان هرگونه ارتباطی ما بین انسانها منتفی می گردد .

فرض کنید که سرپرست یک سازمان برای هماهنگی و کنترل تشکیلاتی خود پیش به صدور بخشنامه ای مبادرت ورزیده و طی آن دستورات عملی های مختلفی را بر سطوح مختلف سازمان متذکر می گردد و در نهایت آنها را از جانب کارکنان ضروری می شمارد .

اما کارکنان سازمان از معاون گرفته تا سطوح پایین تر هر یک دارای حوزه های تجربی متفاهوتی می باشند که علی رغم اینکه همگی در یک سازمان کار

می‌کنند اما از شرایط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی گوناگونی برخوردارند و از لحاظ مسائل ژنتیکی، خانوادگی، اقلیمی و... نیز با هم متفاوتند. حتی در درون همین سازمان هم هر یک به کار خاصی اشتغال داشته پس تجارب و دانستنیهای شفلی آنها نیز با یکدیگر مختلف است بنا بر این هر یک با توجه به حوزه‌های تجربی خویش برداشتی متفاوت با دیگران از مندرجات بخششها می‌پیدا میکنند. لذا یک دستورالعمل به دهها و صدها شکل تغییر و تفسیر میشود! حتی اگر سرپرست سازمان برای جلوگیری از تعدد تعبیه‌سازات، بخششها می‌توضیحی دیگری صادر نماید آن توضیحات نیز گرفتار ادراک متاثر از حوزه‌های متفاوت تجربی افراد گشته و در آن مورد نیز تعدد آراء بوجود می‌آید!! آیا در این صورت امکان کنترل و هماهنگی و مفاهیم در این سازمان وجود خواهد داشت؟ آیا اساسا با پذیرش چنین مبنائی امکان تحقق جمع‌بندی گروهی هر چند کوچک میسر است؟ تعبیر و تفسیرهای گوناگون به تبع حوزه‌های تجربی افراد از کلمات خاص مندرج در بخششها، نشان‌دهنده این است که بر این مبنا (تبعیت ادراک از کلمات به تبع جهان خارج) کلمات و علائم و هرگونه نشانه و علامتی که در روابط مفاهیم بکار می‌رود حقیقتا حامل پیغام و پیامی نمی‌توانند چرا که گیرنده بلکه محتوی و معنای آنها صرفا منوط به دیدگاهها و تجارب متفاوت افراد است و در این صورت یک کلمه میتواند بدیه معنایی متفاوتی دلالت کرده و خاصیت همه کلمات را داشته باشد و در این صورت اصولا استفاده از

کلمات خاصی برای رساندن پیامهای خاص منتفی می‌گردد. همچنین بدلیس-نسل  
 اینکه در همه حال تناسب بین برداشت و بطوح مختلفا دراکات تجر بی ضرورتا  
 حفظ میگردد هیچ برداشتی را نمیتوان ناممیح تالقی نمود، بنا براین نه تنها  
 سرپرست سا زمان نمیتواند منظور و مقصود خود را به دیگران منتقل نما یسد  
 بلکه در گونه موء اخذه و بازخواستی در انجا عملی خلاف دستورالعمل نیز بسه  
 تبع آن منتفی میشود و در نتیجه امکان تحقیق در گونه تجمیع و تشکلی بر ایست  
 مینا از بین رفته و امکان مفاد م بطور کلی محال می‌گردد. بر این مبنا حتی  
 ارتباطات زمانی و تاریخی انسانها و جوامع بشری با اشکال روبرو شده و  
 منقطع میگردد. مثلا جا معا امروز اگر از طریق علائم، نقوش، آثار باستانی و  
 کلمات و نظایر آنها با گذشته ارتباط پیدا کرده و وضعیت اقتصادی، فرهنگی،  
 سیاسی تاریخ گذشته را بین کاناها برای زمان حال بازگو میشود، از آنجهت  
 که بر اساس منطبق دینا میسستی شرایط خارجی و به تبع آن اطلاعات تجربی کسه  
 از آن نقطه نظر اساس فهم و دراک است، مدام در حال تغییر و دگرگونی است،  
 ها معا امروز آثار رجا مانده از جا معا دیروز برداشتی متناسب با تجربیات  
 جدید خود خواهد داشت که کاملا با برداشت گذشتگان از همان علائم و نقوش  
 متفاوت است در نتیجه دیگر نمیتوان گفت وضعیت گذشته برای حال روشن گردیده  
 بلکه اساسا امری جدای از وقایع گذشته در نزد جا معا فعلی موجود است که  
 هیچ ربطی با گذشته را بیان نمیکند.



همین ایرادات و تناقضات آشکار در روش دینا میز قرآن نسبت به برداشت از آیات و روایات ملاحظه میشود زیرا اولاً بر اساس مبنای فوق الذکر اگر ادراک از کلمات وحی به تبع تغییر شرایط خارجی و تجربیات بشری، تغییر نمایند دلیل برای نستگه کلمات وحی حامل حقیقتی نبوده و در واقع اعتباری یا قراردادی و تابع ذهنیت های تجربی انسانهاست که این سخن به انکار اصل وحی و ضرورت تبعیت از دستورات الهی منجر میگردد.

ثانیاً مطلب فوق موجب میشود که غرض شارع مقدس که هدایت و رهبری انسانهاست حاصل نگردد چرا که از طریق کلمات و کتاب، بهیچ وجه غرض شارع به بندگان منتقل نگشته و افراد متناسب با ادراکات تجربی خویش از آن برداشت میکنند (نه اینکه حقیقتاً به منظور شارع مقدس نازل آیند) در نتیجه اصل ضرورت ارسال رسل برای بیان احکام و حلال و حرام خداوند منتفی میگردد.

ثالثاً از آنجا که ادراک از کلمات وحی تابع حوزه های تجربی افراد میشود هیچ برداشتی را نمیتوان نا صحیح و غلط تلقی نمود چرا که هر برداشتی متناسب با شرایط خاصی صورت گرفته است و برداشت ارتجاعی یساراً متزنی (با صلاح خودشان) مفهوم خود را از دست می دهد

در این صورت از یک طرف اصل مسئله تلاش در راه دستیابی به روشی صحیح جهت استنباط منتفی شده و از طرف دیگر عدل و ظلم و حلال و حرام تابع ادراکات

تجربیی بشر میگردد و حقیقت مستقلمی پیدانخواهد کرد در نتیجه هر عملی کسه بر اساس هرادراکی محقق گردد فین عدل تلبقی خواهد شد .

رابعا چون همه برداشتها صحیح و همه اعمال نیز مبتنی بر برداشتهای صحیح انجام میگیرد کار و عمل خلافی نیز محقق نشده در نتیجه عقاب و موء اخذه و پاداش بی معنا خواهد شد به عبارت دیگر اصل معا دو ضرورت میباشد گاهی که در آنجا انسانها در مقابل کارهای نیک پاداش و در ازای اعمال زشت خود عقابا ببیبیبند ، معنای بی پیدانخواهد کرد چه اینک معیار و میزانی برای سنجش اعمال وجود ندارد .

خامسا بنا نفی هرگونه ارتباطات اجتماعی و حاکمیت دستورات الهیسی اصولا ایجاد نیک امت واحده تحت ولایت و امامت واحدا زبین رفته و هر کسی در سطوح مختلف یک نظام اجتماعی با برداشتها و حوزههای تجربی مختلف بسنه اعمال دستورات متفقا و تنی عمل کرده و امکان هرگونه هماهنگی و همجهتی محال میگردد .

با این توضیحات روشن میشود که اگر برداشتهای از کلمات وحی جبری و به تبع انعکاسات و بازتابهای جهان خارج بر روی ذهن انسان انجام گیرد ، تعارضات آشکاری با اصول اعتقادات اسلامی پیدا کرده و اصل و اساس وحی و اسلام بزیر سؤال کشیده میشود .

اما احتمال دیگری را نیز در رابطه با مبانی منطقی روش دیننا میزم قرآن

میتوان ملاحظه نمود به این معنا که ممکن است ادعا شود: " اصالت دادن به ادراکات تجربی وحی در موضع ادراک از کلمات وحی لزوماً به معنای پذیرش خبری بودن شناخت و مواجه شدن با تعارضات فوق الذکر نیست، بلکه میتوان تحریبات علمی بشر را مبنا و محکی برای سنجش برداشت‌های صحیح از غلط قرار داد".

این احتمال را میتوان بدو شکل تبیین نمود و در هر دو شکل آن دوباره نشان داد که چگونه با اعتقادات اسلامی متعارض خواهند شد.

شکل اول ممکن است اینگونه ادعا شود که غرض از اصیل دانستن ادراکات تجربی بشر در فهم کلمات وحی اینست که: "توانین و روابط ارزشی حاکم بر ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی را امروزه میتوان با تکیه بر دستاوردهای علمی و تجربی بدست آورد و سپس کلمات و آیات و روایات را بگونه‌ای با یکدیگر ترکیب نمود که مؤید چنین ارزشها و روابطی قلمداد گردند. در این صورت است که اگر برداشت از کلمات سازگار با دستاوردهای تجربی بشر انجام گیرد چنین برداشتی مترقی و صحیح و در غیر این صورت ارتجاعی و غلط تلقی میگردد".

شکل دوم اینست که بگویند: "اصولاً رشد در ادراکات تجربی وحی بشر و تحول در تمدن سازی و نظام سازی نوین موجب گشته که مفاهیم، ارزشها، و روابط حقوقی و موضوعات از تعاریف و معانی کاملاً متفاوتی نسبت به گذشته برخوردار گردند و بطور کلی جایگاه یک مفهوم یا موضوع در نظام ادراکات بشر

تحول پیدا کند، مثلاً مفهوم "ریا" در جوامع شدیداً ضد ارزش و ریشه‌ها بحران‌های اقتصادی و نشانه‌ها و ارتجاع محسوب می‌گشت، اما امروزه ریا با نسرخ بهره‌در شکل سازمان یافته نوین اساس سیستم اعتباری و بانکی کشورها تلقی شده و بزرگترین اهرم کنترل و هدایت حرکت اقتصادی یک جامعه به سمت رشد و ترقی بشمار می‌رود. همچنین مفاهیمی چون مضاربه، مساقات، اجیر و نظایر آن‌ها در نظام اطلاعات جدید جایگاه دیگری متفاوت با سابق را بخود اختصاص داده‌اند. بنابراین ریا آگاهی بر تجربیات و دانش‌های روز است که می‌تواند معنی و مفهوم حقیقی آیات و روایات را در هر زمانی بدست آورد. در غیر این صورت با تکیه بر تجربیات و اطلاعات گذشته جایگاه حقیقی کلمات وحی روشن نخواهد شد.

دو نحوه تعبیر و تفسیر فوق، از اصالت دادن به ادراکات تحریمی برای فهم کلمات وحی هر چند در دو قالب و بیا بنیاد مندرج گشته است، اما در حقیقت نشان‌دهنده معنای واحدی می‌باشند که "پیشداوری و تحمیل آراء و افکار بشری" بر کلمات وحی را بازگو می‌نمایند.

در شکل اول که بر روشنی پیدا است، ابتدا ارزش‌ها، با بیدها و نیا پیدا، حلال و حرام‌ها و توانمندی مبتنی بر علوم و ادراکات بشری بدست می‌آید و سپس از آیات و روایات صرفاً بعنوان توجیه‌کننده آن توانمندی و ارزشها نام برده می‌شود. به عبارت دیگر بر اساس چنین دیدگاهی این وحی نسبت که متکفل بیان

ارزشها و حلال و حرام است بلکه وحی صرفاً قالب و پیوسته‌ای برای توجیه  
ارزشها بی می‌گردد که بر اساس رای بشر بدست آمده‌اند.

در شکل دوم نیز بصورت پیچیده‌تری همین مطلب دیده میشود، یعنی ابتدا  
نظام و سیستم خاصی که در آن جایگاه موضوعات و روایات آنها با یکدیگر مشخص  
شده است، بعنوان حقیقتی مسلم در نظر گرفته میشود سپس جایگاه کلمات و وحی  
بر اساس آن پیش فرض، بنا و نظماً از پیش تعیین شده بیان می‌گردد بدینهی است  
در صورتیکه نظام ارزشی از پیش تعیین شده‌ای در ذهن برداشت‌کننده وجود  
داشته باشد کلمات وحی و آیات و روایات نیز بگونه‌ای هماهنگ با آن پیش  
فرضها ادراک خواهند شد. عبارت دیگر درست است که مفاهیمی چون قسری  
(اعتبار) عقود، عیوضات، مضاربه، مزارعه، ربا و نظایر آنها در نظام  
اطلاعاتی و عینی موجود جوامع شرق و غرب از جایگاه دیگری نسبت به زمان  
مدرا سلام برخوردار می‌باشند و چه بسا مفهومی که سابقاً ارزش بحساب می‌آمده در  
تمدن امروزی جهان ضداً ارزش شمرده شود اما همه سخن ما در اینست که صحت و نسق  
نظام اطلاعاتی و عینی موجود و سلامت تمدن شرق و غرب در کجا به اثبات رسیده  
است؟ آیا هر آنچه که در جهان خارج و شوع پیدا کرده به صرف محقق بودنش صحیح  
است؟ روشن است که صرف تحقق نمیتواند دلیل بر صحت و نسق نظام و سیستمی  
قرار گیرد و شوع اعم از صحیح و غلط است و به همین دلیل بسیار طبیعی است  
که با اهل اهل ابتدا شدن نظام مادی اطلاعاتی و عینی تمدنهای موجود شرق و غرب و

تایید قرار دادن مفاهیم وحی جا بیگانه مفاهیم اسلامی نسبت به حقیقتشان تغییر  
 پیدا بدو در استنباط از احکام خدا تجدید نظر صورت گیرد، در نتیجه با رد دیگر "وحی"  
 در تبیین ارزشها نقشی نداشته و صرفاً توجیه‌گری برای ارزشهای مثبت‌سنجی بر  
 ادراکات و تجربیات مادی بشر بحساب آید.

بهر حال آنچه که لازم است دقیقاً به آن توجه شود اینست که در جوهره "روش"  
 دین ما میز قرآن و در جایایی که تجربیات و محسوسات بشر در برداشت از کلمات وحی  
 اصل تلقی می‌گردند، اعلام استنباطی از وحی در تبیین ارزشها، و بایددها و  
 نبایدها به وضوح دیده میشود و تعبد به راهی و سر نهادن به علم و تجربه ناقص  
 بشری جایگزین تعبد به وحی و تسلیم به احکام نورانی خداوند نمیگردد. در  
 درس آینده چگونگی حاکمیت علم و تجربه بشری بر وحی و سازگاری این روش با  
 مبنای اصالت ماده را روشن تر خواهیم نمود.

## درس بیست و یکم

### دینا میزم قرآن ( ۳ )

در بررسی میانشی فکری روش دینا میزم قرآن ملاحظه کردیم که اصالت دادن به ادراکات تجربی در برداشت از کلمات وحی در صورتیکه بگونه‌ای جبری و به تبع انعکاسات ربانیت‌های جهان خارج توصیف شود، موجب قطع هرگونه ارتباط با وحی و ناسازگاری با اصول اعتقادات اسلامی خواهد شد و در صورتیکه آزمایش و تجربه معیار و محکی برای سنجش برداشت‌های صحیح از غلط تلقی گردد، ارزشها و قوانینی که محصول تجربیات بشر بوده و مستقل از وحی بدست آمده بر کلمات وحی تحمیل شده و آیات و روایات به تبع آنها توجیه و تفسیر می‌گردد و عبارات دیگر کلمات وحی که برای هدایت و راهگشایی انسانهاست وسیله‌ای برای توجیه افکار بشری انگاشته میشود و از اینرو نه تنها فهم از کلمات وحی به مجموعه اطلاعات تجربی بشر منتهی می‌گردد بلکه هرگونه تغییر و تحول در اطلاعات و تجارب بشری موجب تغییر و تحول در برداشتهای قدیمی بحساب می‌آید و در اینجا است که باید گفت احکام عملی و روابط عدل و ظلم از محصولات نظام تجارب بشری بحساب آمده و حاصل افکار و آراء ناقص انسان خواهد بود یعنی شمره راهی که برای فهم کلمات وحی اتخاذ شده درست خلاف آن

چیزی خواهد شد که در اعتقادات اسلامی به اثبات رسیده و با تکبیه بر اعلام عجز عقل و تجربه ناقص بشر در راه دستیابی بهم معیارهای عدل و ظلم حقا نیست آن روشن گردیده است به عبارت دیگر روش دینا میزم قرآن برای دستیابی بسسه احکام عملی اسلام علم و تجربه را اصیل و مفید دانسته و ادراک از وحی را "تابع می گرداند" بنحویکه با تشبیهات تجارب بشری ادراک از وحی و در نتیجه بسسه قوا نبین عدل و ظلم دستخوش تغییر شده و همراه با زمان متحول می گردند. یعنی نه تنها برای انسان عدل و ظلم و حلال و حرام الهی پایه و اساسی مستقل از ادراک بشر پیدا نمی کنند، بلکه اصولا برهاسته از تحولات تجربی و محسوسات بشر می گردند بدینگونه عملا " وحی " منتفی شده و " اصالت تجربه " جای آنسرا می گیرد، تعدی و تسایم و بندگی نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی بدست فراموشی سپرده میشود و اصالت را<sup>۶۰</sup>ی انسان و کفایت عقل وی در فهم صلاح و فساد دینه کرسی حکومت می نشیند و در نهایت با دست آویز قرآن گرفتن دین، عقاید و افکار و امثال بشری در ظاهریعت بعنوان قوانین الهی قالب می گردد.

اگر قرآن را شاهد تجربه<sup>۶۱</sup> امروز مبتنی بر درک نیازها، مقتضیات و مشکلات زمان خود و مستقل از وحی، به کشف روابط عدل و ظلم در زندگی فردی و اجتماعی انسانها مثل آید این امر در مورد دوهزار سال پیش و سالها قبل از اسلام نیز جاری و ساری خواهد بود. تنها با این تفاوت که کشف روابط عدل و ظلم در آن زمان متناسب با پیچیدگی های همان دوران می باشد. مگر در دوهزار سال



پیش فلاسفه علم الاجتماع نمی نوشته اند؟ مگر از ارسطو و افلاطون، جمهوریت ها و سیاست مدن ها بجا نمانده است؟ مگر حتی در تجارت با اقتصادی آن دوران برای مشکلات خاص مربوط به آن جوامع راه حل داده نمی شده است؟ مسلما چنین بوده و در هر دوران بشر در رای تجربیات و دستاوردهای علمی مستقل از وحی بوده است و همه سخن هم در اینست که اگر در پیدایش قوانین عدل و ظلم و در تعیین مصالح و مفاسد زندگی فردی و اجتماعی انسانها، متفکرین و تجارب بشسری متفک و مستقل از وحی و دستورات انبیاء اصل باشند بهر حال دین ضرورتی پیدا نمی کند، اگر متفکرین بشری در وضع قوانین و روابط انسانی محقق باشند چه مبنای فکر آزما پیش و تحریر قرار داده شود یا هر چیز دیگری، بهر حال ارسال رسل لزومی نداشته و نیا زبه تبعیت از انبیاء عظام در هر دوره ای از بین می رود و این همان موضعی است که جوهره دینا میزوم قرآن بروز کرده و تعارض آن با اعتقادات اسلامی آشکار می شود. حاکمیت علم و تجربه بشری بر سیر رشد و پیدایش ادراک از کلمات وحی نه تنها با اعتقادات اسلامی ناسازگار می شود بلکه در موضع عمل به اصالت ارزش های مادی منجر شده و به نظام اصالت ماده ملحق می گردد به عبارت دیگر روش دینا میزوم قرآن با کنایه "وحی" بعنوان مبنای هماهنگی علم و عمل انسان با غایت هستی، به دام ارزشهای مادی افتاده و در آن جهت عمل خواهد نمود.

برای تبیین مطلب فوق الذکر و کیفیت فروغ لطیفدن مدعیان دینا میزوم قرآن

در دستگاه اصالت ماده لازم است که به دقتی مجدد در اصول اعتقادات اسلامی  
بپردازیم :

مبثنی بر اعتقادات اسلامی ، خالق حکیم و قادر متعال ، جهان را برای  
هدفی و بسوی غایتی و برآی تعالی و کمال مخلوقات خلق نموده و حرکت جهان  
از مسیر خاصی به سمت آن غایت مبثنی بر اراده و مشیت الهی انجام می پذیرد .  
اما در جهان بینی اسلامی ، جهان مادی صرف مد نظر نبوده و عالم ، ماده و معنا ،  
و دنیا و آخرت را شامل می گردد و با قائل شدن به دنیای پس از مرگ ، حیات و  
زندگی به بعد از دنیای مادی نیز کشیده خواهد شد و بر همین اساس اعتقاد بر  
اینست که علی فرض اینکه علم و تجربه بشری توانایی محاسبه آثار اعمال  
را در عالم ماده پیدا کند هرگز نخواهد توانست مبثنی بر ادراکات حسی بر  
اموری خارج از عالم حس و تجربه احاطه یا بدینا بر این برای علم و تجربه  
بشری ملاحظه آثار و عمل انسان و شناخت مصالح یا مفاسد یک عمل در کل روندی  
که بخشی از آن را جهان آخرت تشکیل می دهد امری غیر ممکن و ممنوع است و به  
همین دلیل نیز ضرورت ارسال رسل برای بیان معیارها و موازین مصلحت و  
مفسده ضرورت یافته و لزوم تبعیت از قوانین وحی برای هماهنگی علم و عمل  
با غایت هستی معلوم می گردد .

اما بر پایه روش دیننا میزوم قرآن ادعا بر اینست که تحارب بشری مفیـــــ  
تفسیر آیات و روایاتند و رشد و تحولات علوم ، رشد و دگرگونی را در احکام

عملی اسلام موجب می‌گردد در نتیجه با اصالت دادن به علم و تجربه، عمل می‌گویند که بشر بر اثر رشد تجارب و علوم به کشف روابط عدل و ظلم نائل آمده، و در تمام این ابعاد زندگی فردی و جمعی قادر به بیان قوانین رشد، تعادل و سلامت می‌باشد. این مطلب جدای از تعارض آشکارش با اصل نبوت مبین این نکته می‌باشد که در دینا می‌زم قرآن دانسته یا ندانسته نسبت به کل هستی و روند خلقت نیز تجدید نظر صورت گرفته و عالم محصور و منحصر به عالم ماده انگاشته شده است چرا که بر اساس تجارب بشری مدعی کشف روابط رشد و تعالی هماهنگ با روند هستی می‌شوند و این امر ممکن نیست مگر با انحصار هستی به عالمی که تحت حس، آزمایش و تجربه انسان درمی‌آید. بعبارت دیگر موضعی که در روش برداشتی با تکیه بر ادراکات تجربی وحسی بشر، توانایی بر ملاحظه هماهنگی آثار اعمال و روابط صحیح انسانی در روند دعا میشود همانجا است که جهان محصور به عالم ماده گردیده و تفسیر جدیدی از جهان مبتنی بر اصالت ماده پیش‌فرض گرفته شده است و اینکه گفته شود بشر با تکیه بر تحاریش مصلحت و مفسده را می‌پندارد یا بدعبارت الاخری این مطلب است که جهانی غیر از جهان محسوسات وجود ندارد و عالم در ساده محض خلاصه میشود.

بنا بر این جا دارد که گفته شود چون در این روش کلمات وحی در تعیین مصلحت و مفسده اصیل شمرده نمی‌شوند بناچار موازین و ارزش‌ها مبتنی بر اصالت ماده بدست خواهد آمد و اگر "خط نبوت" اساس عداوت قرار نگیرد، "خط مادیت"

حرکت به سمت ضلالت را ترسیم خواهد نمود .

در واقع میتوان گفت که " اصالت پاده " و " اصالت تجربه " دوروی یک  
 سکه اند یعنی از یک طرف اگر جهان محدود به جهان مادی شود طبیعی است که هر  
 آنچه وقوع یا بدو تحت آزمایش و حس درآید، صحیح ، حقیقی و عدل و خوب  
 تلقی گردد و برعکس اگر تجربه اساس شناخت روابط عدل و ظلم قرار گیرد پس  
 این معناست که عالمی غیر از عالم محسوسات وجود ندارد و تجربه قیاس است  
 همانندگی آثار اعمال را در یک هستی تحت محاسبه درآورد روشن است که هر دو  
 جنبه<sup>۶</sup> فوق از دیدگاه اسلامی با دلال و مردودیها شدیدی برپایه<sup>۶</sup> اعتقادات  
 اسلامی از آنجا که بشر دارای قدرت اختیار بوده و حاکم بر روابط می باشد  
 بسیاری از حرکتها ، اعمال و خواستهها و نیازهای نامانندگی با غایت هستی  
 را میتوان وقوع دهد و همین امر زمینه<sup>۶</sup> آزمایش و امتحان او شده می شود  
 بنا بر این به صرف تحقق فعل ، عمل یا اقتضای خاصی نمیتوان حکم به صحت  
 و مصلحت آن داد و اصل دانستن عینیت و شرایط خارجی خلاف وجود اختیار و  
 خلاف اعتقاد به جهان بدون آن نمیتواند باشد زیرا انسان می باشد از طرف دیگر چنان  
 را نیز نمیتوان به جهان مادی محصور ساخته و ادعا داشت که سنجش آثار اعمال  
 و مصلحت و مفسده کارها در کل روند دنیا و آخرت با تجربه و حس ناقص بشری میسر  
 است تجدید نظری که در جهان بینی و هستی شناسی بدنیال اصالت دادن پس  
 تجربه در تعیین احکام عملی ، بوجود آمده و هستی منحصر به عالم مادی نمیگردد

روشن می‌سازد که روش دینا می‌ز قرآن نه تنها در دیدگاه‌های کلی نسبت به جهان هستی و تاریخ به انحراف و عدول از مبانی اعتقادی کشیده شده است بلکه بدنیا ل آن در موضع عمل خارجی نیز به ارزشها و موازین مادی تن داده و پذیرای فرهنگ و تمدن مادی می‌گردد.

با این توصیف دلیلی تاء کید و با اهمیت شمردن عینیت خارجی در کشف احکام عملی اسلام نیز که مکرراً در روش برداشتی اعلام میشود روشن می‌گردد چرا که شرایط و تمدن عینیت یافته<sup>بی</sup> خارجی متشکل از مجموعه<sup>بی</sup> موضوعات و پدیده‌ها است که بر اساس فلسفه<sup>بی</sup> خاصی هماهنگ شده و ارتباط همه آن پدیده‌ها در نظام ادراکی خاصی متعین و در خارج محقق گشته اند. بنا بر این نمیشود جزئی از این سیستم و نظام را پذیرفت و از کلیه<sup>بی</sup> ارتباطات و پدیده‌های دیگر موجود در آن غفلت نمود، اگر طوا هر دو موادهای تسهیلاتی و تکنولوژیکی یک تمدن بدون همراهی روابط انسانی و ارزشهای متناسب با آن در نظر گرفته شود قطعاً در موضع تحقق، آن تکنولوژی خاص جهت کار را بودن روابط انسانی متناسب با خودش را تحمیل خواهد کرد، بنا بر این روش دینا می‌ز قرآن ناچار است که بعد از پذیرش و منحصر نمودن تمدن و تکنولوژی به تمدن و تکنولوژی مبتنی بر حالت ماده، به تبع آن در صد بر آید که ارزشها و روابط انسانی منبعت از فلسفه مادی این تمدن را نیز حفظ کرده و در اعتقادات و ارزشهای سابق خود بگونه‌ای تجدیدنظر نماید در نتیجه چاره‌ای جز این نمی‌یابد که معیار و محک

ارزیابی‌های خود را زکتاب و سنت را عینیت و شرایط و مقتضیات خارجی قرار دهد تا از این طریق با مدنظر قرار دادن کل نظام تمدن مادی موجود، اعسم از تکنیک، فرهنگ، ارزشها و اعتقادات آن، از ورود هرگونه عنصری که با ایسمن نظام ادراکی ناسازگار است جلوگیری کرده تا مانی در راه تمدن مادی امروز بوجود نیاید !!

بسیاری از کسانی که به این انحراف افتاده اند آنها می‌دانند که چگونه<sup>۵</sup> شیفته<sup>۶</sup> تمدن دنیای غرب و شرق موجود شده و به علت پذیرش تکنیک و تمدن موجود و غفلت از مجموعه نگری و ملاحظه روابط انسانی مادی سازگار با تکنولوژی موجود، به این انحراف پیچیده تن داده و آگاهانه یا ناآگاهانه با اسلام و قرآن به مقابله برخاسته اند و بنحوه‌ای برخورد می‌نمایند که تنها اسم و ظاهری از اسلام بجا گذاشته و همه ارزشها و آرمانهای والای خط نبوت را به دست فراموشی می‌سپارند و به این ترتیب در مرداب تمدن مادی سربه‌گمراهی و ضلالت گذاشته و همه ارزشهای معنوی مکتب حیات بخش اسلام را فدای فرسوها و تحلیل‌های مادی حاصل از تجارب متخاصم با وحی می‌کنند .

## درس بیست و دوم

### دینا میز قرآن ( ۴ )

در بررسی نطفه نظرات پیروان روش دینا میز قرآن که با تفسیر خاصی از علم و ادراک، برداشت از کلمات وحی را به تبع انعکاسات جهسان خارج و بازتاب شرایط عینی طبیعی و اجتماعی قلمداد نموده و بدین وسیله دگرگونی و تحول در قوانین تشریح را پایه پای حرکت جهان تکوین مدعی می‌گردند، نشان دادیم که علی فرض صحت چنین نظریه‌ای در باب شناخت شناسی و تفسیر علم و ادراک، اصولاً هرگونه مفاهمه، تشکیل جمع و جامعه، ارتباط با وحی ضرورت بعثت انبیاء و لزوم معادبی معنا خواهد شد و اساساً این نظریه به حاکمیت اصالت تجربه و اصالت ماده بر کلمات وحی خواهد انجامید و با دور شدن از "تعبد به وحی" به ضلالت و گمراهی "تعبد به رأی" کشیده خواهد شد. در این درس ملاحظه خواهیم کرد که به این دلیل چنین تحلیلی در برداشت از کلمات وحی با اعتقادات اسلامی ناسازگار درمی‌آید که اصولاً در بینه دینا میستی تفسیر علم و ادراک و تبیین شناخت شناسی بر اساس دستگاه فلسفی اصالت ماده صورت می‌گیرد و در اثبات این نظریه از منطق اصالت تجربه که سازگار با اصالت ماده است، کمک گرفته شده است. منطقی که با جبری پنداشتن مکانیزم پیدایش

ورشد آگاهی اساساً از تفهیم و تشبیه علم و ادراک بشری عاجز و ناتوان می‌باشد .  
 برای این منظور ابتدا به تشبیه علم و ادراک در دستگسسه مزبور  
 می‌پردازیم تا ببینیم حقیقتاً معنای اینکه علم با زبان جهان خارج و انعکاسات  
 شرایط بیرونی است ، چیست ؟

غالب نظر آنست که علم را انعکاس جهان می‌دانند با ادعای اینکه مسأله صحت  
 استدلال را از طریق آزمایشات تجربی دنبال می‌کنیم نه محاسبات نظری . بسا  
 تشبیه هم‌مثال‌ها ، آزمایشات و ملاحظات خاصی ، وقوع تاءثیرات شرایط خارجی  
 بر ذهن انسان را نشان داده و بر این اساس با تجزیه و تحلیل مکانهایی و  
 کیفیت پیدایش ادراک و آگاهی انسان نتیجه می‌گیرند که فهم و درک چیزی جز  
 فعلیت پیچیده‌ای از ماده نمی‌باشد . مثلاً آزمایش‌های مشهور " پاولوف " ...  
 روانشناس مادی که بر روی حیوانات صورت گرفته از جمله " مدارک و مراجع علمی  
 است که اساساً با تشبیه تجزیه و تحلیلها قرار می‌گیرند . پاولوف در این آزمایشات  
 از طریق بررسی انعکاسات شرطی و غیر شرطی در صداد استاثبات نماید که  
 چگونه " ادراک " تابع شرایط و عوامل محیطی نبوده و از طریق شرطی شدن امکان  
 تحقیق دارد برای این منظور بررسی را از آزمایش و تجزیه بر روی عکس‌العملهای  
 حیوانات آغاز می‌نماید مثلاً می‌گوید اگر همیشه قبل از غذا دادن به سگ ، زنگی  
 را بصدادرا آوریم پس از مدتی تا زنگ بصدادرا بیدبازاق دمان سگ شروع به ترشح  
 می‌کند آنگاه از این منبع آزمایشات نتیجه می‌گیرند که ادراک از گرسنگی به تبع



انعکاسات خارجی بوجود می آید و سپس این حالت را به انسان نیز تعمیم داده و ادعا می کند که تاء ثیرو تاء ثرات جهان خارج از طریق حواس پنجگانه و سپس سلسله اعصاب به نحوه های گوناگون بر مغز اثر گذاشته و ادراکهای مختلفی را بوجود می آورد.

بعبارت دیگر درک و استنباط شخص از محرک های دنیای خارج و نقش و اثری که از آنها در ذهن منعکس می گردد " ادراک " او خوانده می شود، پیدایش " محاسبه و استنتاج " برای انسان را هم حالت های پیچیده تری از انعکاسات جهان در او می دانند و نه تنها پیدایش بلکه تغییر و تحولات در ادراکات بشعر نیز تابع تغییر و تحولات جهان خارج انگاشته می شود برای روشن شدن کیفیت پیدایش ادراک در بینش دینا میستی مثال زیر گویا تر بنظر می رسد:

" یک دستگاه رادار تمام اتوماتیک را فرض کنید که دائماً بوسیله ماشین تولید برقی که به آن متصل است کار می کند و فرضاً ماشین مولد برق هم توربینی است که با اختلاف پتانسیل طبیعی ناشی از حرکت آب رودخانه کار می کند. پتانسیل نهفته شده در آب به اختلاف پتانسیل دیگری که در قطب مثبت و منفی ژنراتور است تبدیل می شود و جریان خاصی را ایجاد می کند. این جریان توسط رادار تبدیل به امواجی می شود که مرتباً در بین دو نقطه حرکت می کند و فضای بین دو نقطه را کنترل می کند. فرضاً از یک قله کوه تا قله کوه مقابل موج در حرکت است و دستگاهی هم نصب شده است که بازتاب ناشی از برخورد این

موج به شیبی خارجی را ثبت می‌کنند. اگر هوا پیمایی وارد این حوزه شود بلافاصله منعکس می‌گردد و دستگانه بطور اتوماتیک بکار می‌افتند. ماشه کشیده شده و موشک بطور اتوماتیک پیرزیا ب می‌شود و هوا پیمای را تعقیب می‌کند. موشک هم فصلتی دارد که خط دود و گرمای هوا پیمای را دنبال می‌کند و تا زمانی که به آن اصابت نکند، دست از تعقیب سب بر نمی‌دارد.

در پیشین دیا لکتیکی ها کم بر مدعیان روش دینا میز قرآن ادراک انسان نیز چنین تفسیر میشود که اشیا به حوزه مغناطیسی انسان که به آن حس می‌گویند برخورد کرده و او را تحریک می‌کند (مانند برخورد هوا پیمای به حوزه عملکرد رادار) و دستگانه حافظه انسان هم مثل همان قسمت از رادار است که با ورود هوا پیمای تحریک شده و عکس العمل نشان می‌دهد. منتسبی با یک تفاوت که رادار بصورت مصنوعی پیدا شده و حافظه انسان بصورت طبیعی حالت پیچیده<sup>۵</sup> از حرکت جهان مادی و فیزیکی است یعنی رادار نتیجه عکس العمل تاثیرات انسان بر جهان است ولی "ادراک" انسان ناشی از تاء شیرات جهان بر انسان می‌باشد البته هر دو هم خواص ماده بوده و سازگار با وضعیت خود انسان و جهان خارج از او می‌باشد.

چنین نحوه شناخت و "استنتاجی" نسبت به "ادراک" و "مکانیسم" پیدا پیش فهم "مبتنی بر اسیل دانستن ماده در دستگانه فلسفی مادی است زیرا

علم را امری مادی و تنها و تنها در ارتباط با ثناء تیرات عالم ماده تعریف  
 می‌نمایند و در ادراکات و آگاهیه‌های بشر را منحصر در ارتباطات و تا تیر  
 و ثناء شرع عالم ماده بر انسان می‌گردانند و ادراک از هر هستی و وجود غیر مادی را  
 اصولاً درک ندانسته و در حیطه پندار و اوهام بشمار می‌آورند. طبیعی است  
 که اگر فردی معتقد به اصالت ماده باشد و " هستی " و " وجود " را در اختیار  
 ماده بیندارد علم و ادراک را هم چیزی جز ثناء تیرات مادی بر انسان نخواهد  
 دانست در غیر این صورت بهیچ وجه تعریف فوق الذکر قابل پذیرش نبوده و  
 ملاحظه می‌شود که در دستگانه یک ثناء لسه نه تنها درک امری مادی محض نیست  
 بلکه درک و فهم در بسیاری از امور معنا و مفهوم دارد که بهیچ وجه از طریق  
 حس و تجربه بدست نیامده و تابع مناشی دیگری است ( که انشاء الله در آینده  
 به کیفیت پیدایش و رشد مفاهیم در دستگانه اصالت وحی توجه خواهیم نمود )  
 از طرف دیگر چنین فردی با پذیرش دستگانه اصالت ماده بناچار از منطبق  
 اصالت تجربه نیز تبعیت میکند و اثبات حقا نیت تفروری و نظریه شناخت‌شناسی  
 خود را منوط به عینیت کرده و آزمایشات و محسوسات عینی را دلیل بر صحت  
 تعریف علم و ادراک می‌نماید در حالی که روشن است متدی که اساس آن بر اصالت  
 دادن به عین و ماده می‌باشد تنها می‌تواند اثباتاً جاتی سازگار با اصالت ماده  
 ارائه نماید و محال است بتواند بدورا زپیشداوری های مادی نسبت به هستی  
 جهان و ادراک به حقا نیت مکنان نیز شناخت فوق الذکر صحه بگذارد. لذا این

دستگاه تجربه و آزمایش را متنیاسب با اصول مادی خودتوجه و تاء و پیل می نماید، اما مهمترین مطلبی که توجه به آن اساس دستگاه دینا میستی را بزیسترس سوال خواهدگشا نیید، اینستکه اگر ادراک به انعکاسات جهان خارج برانسان تعریف شود ذات علم و آگاهی بزیسترس سوال خواهددرفت چراکه بنا به این فرض "علم و ادراک" درون روابط قرار گرفته و جبری و قهبری معنا می شود و همه اشیا و موجودات عالم عالم خواهندشد. در نتیجه قائلین به این سخن نیستسز خود نمی توانند به صحیح و غلط بودن ادراک خود صحه گذارند. بعبارت دیگر براساس این بیان و تعریف از علم و ادراک هییدروژن، اکسیژن و ... همه موجودات دیگر جهان دارای "علم" و "ادراک" خواهندشد زیرا در اینکده "همه در ارتباط بین خلصت های ماده متعین میشوند و ارتباط بین آنها را و خلصت های ماده می<sup>شناس</sup> شریکند. اگر هییدروژن، و اکسیژن، ترازو، کامپیوتر و انسان بنحوی بدنیاال هم ملاحظه گردند که از آنها یک سیرتدریجی درست شود گفته خواهدد که اکسیژن و هییدروژن ارتباط ساده "اند و ترازو" پیچیده" و کامپیوتر "پیچیده تر" می باشد و "پیچیده ترین آنها انسان است. اما درعین حال همه اینها یک جامع ووجه مشترک دارند و آن اینستکه همه اینها تابع خلصت ها و قانونمندیمای "ماده" می باشند اگر "علم" انعکاس آثار ماده توصیف گردد بدین معنی است که در مفهوم مشترک "علم" فرقی بین انسان، کامپیوتر و ساعت و ... نباشد نهایت اینستکه بتوان برای "ادراک" درحاتی ادعا کرد. و انسان را عالمتر

از دیگر اشیاء پنداشت (که البته برای این اساس همین مطلب هم قابل اثبات نیست) اما نکته مهم اینست که اگر برای ادراک صدمرتبه یا درجه یا مرحله بتوان قائل شد اما در عین حال تفسیر مشترکی از "درک" داده شود که "انعکاس" خصالت های ماده می باشد "معنا پیش اینست که "همه چیز در عالم، عالم است" و اگر چنین شد "اصل"، "درک" و "علم" زیرسؤال خواهد رفت چرا که این نحوه "درک داشتن" از "درک" هم تابع خصالت های ماده می شود و از آنجا که صرفاً یک نحوه حرکت و تاء شیر و تاء شرمادی بحساب خواهد آمد، تفاوتی بین جهل و علم پیدا نخواهد شد. اگر علم معادل تاء شیر و تاء شرمادی است و تاء شرمادی نیز یکدیگر تعلق می دهد دیگر خطا و اشتباه در اندیشه محقق نخواهد شد و غلط قابلیت وقوع پیدا نخواهد کرد. بعبارت دیگر در تاء شیر و تاء شرمادی و غلط و صحیح راه ندارد. آیا می شود آتش گفت که به غلط می سوزاند؟ آیا اگر آب بر کاغذی اثر گذاشت و آن را مرطوب نمود می توان گفت که به خطا و اشتباه افتاده است؟ اگر خطای در ادراک معنای خود را از دست دهد اصولاً منطق سازی و در پی آن معیار صحت بودن و یا تعریف صحیحی از علم و ادراک داشتن منتفی می شود و به تبع آن هرگونه برنامه ریزی، آینده نگری و سنجش صحت و تقیم اعمال از بین می رود.

## درس بیست و سوم

### دیننا میزوم قرآن ( ۵ )

بعدا ز روشن شدن مینتای باطل زوش دیننا میزوم قرآن در برداشت از کلمات وحی و آشکار شدن این معنا که اصلت دادن به شرایط خارجی و تجربیات بشری در پیدایش و رشد مفاهیم بطور کلی، و در برداشت از کلمات وحی بطور اخص، نه تنها امکان هرگونه از تسباط و مفاهمه را در جوامع انسانی از بین برده و ضرورت ارسال رسل و لزوم وحی را از بین می برد بلکه اساسا کلمات وحی را به تبع تجربیات و حسیات تفسیر نمودن، به معنای غوطه ور شدن در ضلالست - ارزشهای مادی و دستگاہ اصلت ماده خواهد بود و بررسی این مطلب که محکوم شرایط دانستن ادراک و پیا هر نحوه جبردیگر را بر آن حاکم کردن علم را غیر - قابل تعریف کرده و بر این اساس علم و جهل مادی می شوند. لازم است که به یکی دیگر از محورهای باطل تفکر دیننا میستی پرداخته و دیدگاهها و نقطه نظرات نادرست این تفکر انحرافی را در باب " حرکت " و تفسیر از " زمان "، " تحسولات جوامع "، " توانین ما کم بر حرکت اشیا " و نهادهای اجتماعی مورد دقت قرار دهیم و ببینیم که آیا مطلق ساختن " تغییر " و نپذیرفتن هیچ امر ثابتی در موضع تحولات و تغییرات با ذات حرکت و تغییر سازگار است؟ و آیا اگر توانین

وحی متغیرومتحول فرض شوند، دستیابی به رشدحقیقی سازگار با غایت هستی  
برای بشرو جوامع بشری ممکن خواهد بود؟

برای روشن شدن سئوالات فوق الذکرا ابتدا به ذکر مجدد دیدگاه دینا  
میستی  
درباب " حرکت وزمان " می پردازیم آنها معتقدند: " هیچ چیز ثابتی در جهان  
خارج و در عالم هستی فرض نداشته و همه عالم و اشیاء در حال تغییروتحولند"  
و نتیجه می گیرند: " از آنجا که بر اساس اصل تغییر که در همه جا جاری و ساری  
می باشد نظام های اجتماعی و نیازهای فردی انسانها نیز متحول و دگرگون  
می شوند ضرورتا در هر زمانی کیفیت قوانین و بایدها و نبایدهای زندگی فردی  
و اجتماعی دستخوش تغییر شده و قوانین وحی نیز دگرگون و متحول می گردند"  
( رجوع شود به دینا میزم قرآن "۱") با دقت و تاء ملی در مطالب فوق و سایر  
نگرش های دینا میستی در توصیف حرکت و تغییر در موضوعات و پدیده های جهان  
می توان گفت که در آنها جوهرهء مشترکی وجود دارد که با ذات " تغییر و حرکت "  
ناسازگار است یعنی در محورهای عمده مبانی فکری روش دینا میزم قرآن از  
قبیل تفسیر " رشد " ادراکات، توصیف کیفیت " حرکت " انسان، چگونگی  
آینده نگری و پیش بینی در تحولات اجتماعی، " رشد " در استنباطات از کلمات  
وحی، " تکامل و پیشرفت " در تکنولوژی و ابزار " تغییر " روابط انسانی  
و... ملاحظه می شود. ( مدعیان این طرز فکر با مطلق ساختن تغییرو نپذیرفتن  
هیچ امر ثابتی در حرکت اساسا در تفسیر و توصیف حرکت به اشتباه افتاده و

و با چنین تحلیل نادرست و ناهماهنگی با اصل تغییرو حرکت "به استنباطات باطلی در حرکت اشیاء ، انسان، جوامع و قوانین دست زده اند. برای مثال با آوردن مثالهایی چون تغییر لباس ، غذا و یا سایر نیازهای یک جوان نسبت به دوران طفولیت وی در صددند نشان دهند که در حرکت پدیده ها و انسان و جوامع همهء روابط یک موضوع در حال دگرگونی است و هیچ چیز ثابتی در امر حرکت دیده نمیشود. در حالی که با کمی تأمل در همان مثالهای فوق الذکر میتوان دریافت که جریان و استمرار حرکت و رشد انسان از طفولیت تا جوانی و سپس پیری از خصوصیات خاص و جهت ثابتی برخوردار است که با نفی آنها اساساً نسبت دادن هرگونه تغییر و رشدی به یک موضوع واحد ممنوع میگردد. بعنوان نمونه درست است که طفل رشد کرده و در بسیاری از خصوصیات تغییر میکند اما نسبت او با پدر خویش ( نسبت پدر و فرزند ) که از جمله خصوصیات اوست تغییری نخواهد کرد و یا اینکه مجال است جهت ثابتی که در رشد افراد از تولد تا پیری مشاهده میگردد. تغییر کرده و مثلاً سیر حرکت یک انسان از پیری تا جوانی و آنها تنها سمت طفولیت و نوزادی جهت یابد. اصولاً هر پدیده و موضوع متغییری علییرغم متحرک بودن، جریان و مسیر خاص و ثابتی را دارا می باشد که با دیگر پدیده های متغیر و متحرک مختلف است. جریان تبدیل دانه به پخته لوبیا ، جریان ثابت خاصی است که با مسیر و روند تبدیل دانه پرتقال به درخت پرتقال متفاو است هر چند که دانه مرتباً در حال تغییر است و در مسیر خود حالات مختلف



نهال ، درخت و سپین شکوفائی و به ثمرنشستن را پدید می‌کند . بعبارت دیگر  
 کیفیات و اشیاء متغیر ، جریانات زماندار خاص و متغایری هستند که در عین  
 متغیر بودنشان از جهات خاص و ثابتی برخوردارند و همین جهات خاص و ثابت  
 است که وحدت و یکپارچگی یک حرکت را معنا بخشیده و دو مرحله متغایرت از تغییر  
 را به یکدیگر منسوب می‌نماید . در غیر این صورت اگر هیچ خصوصیت خاص و ثابتی  
 در دو مرحله از زمان وجود نداشته باشد ادعای اینکه " موضوع واحدی است که  
 در حال رشد و تکامل است " محال می‌گردد و بلکه صرفاً در این حالت مطلق  
 منفصل و جدای از یکدیگری توصیف گشته اند که هیچ نسبتی به یکدیگر ندارند  
 مثلاً در همان مثال رشد کودک تا مرحله جوانی و پیری اگر هرگونه ثبوت و  
 خصلت خاصی در مقاطع مختلف نفی گردد به این معنا خواهد بود که مرحله طفولیت  
 جوانی و پیری منسوب به یک انسان نگردد بلکه هر مرحله خود کیفیت جدیدی  
 است که هیچگونه نسبتی با مرحله قبل و بعد خود ندارد . در این حالت معنای  
 رشد و تکامل نیز منتفی شده و حرکت به سکون های متوالی توصیف گردیده است .  
 همچنین نفی ثبات جهت و در نتیجه نفی هرگونه نسبتی ما بین دو مرحله مختلف  
 در حرکت ، نافی هرگونه قانون ثابت و واحدی است که در زمانها و مکانهای  
 مختلفی جاری و جاری گردد ، برای مثال در این مینا هرگز نیایستی کشف این  
 قانون که " آب در حرارت صد درجه سانتی گراد ( در شرایط متعارفی ) بجوش  
 می‌آید " بتواند در مکانها و زمانهای مختلفی کارائی داشته باشد چرا که زمانها

و مکا نهها دهیچ نسبتی با یکندیگر پیدا نکرده و از هیج خصوصیت ثابت و خاص صوری  
بشوردا رنمی با شند .

بطور خلاصه با یکندیگر گفت که مراحل مختلف یک حرکت به یکندیگر ارتباط داشته  
و علیرغم اختلافشان در مراحل مختلف ، جریان خاص و واحدی بشمار می روند و  
شیات و وحدت جهت خاصی را پیدا می با شند و همین شیات جهت حاکم بر تغییرات  
است که ضرورت وجود قوانین شامل و ثابتی را حاکم بر جریانات زماندار مختلف  
اشیات می نماید چرا که اگر کیفیات متغیر بدون هیچ قانونی فرض شوند ، نسبت  
تغییر همه جمیع جهات برای یک کیفیت مساوی شده که معنا یش نفی تغییر و  
حرکت است . همچنین اگر قوانین حاکم بر حرکت ، خود متغیر باشند با زمعنای  
تغییر در تغییر و نفی حرکت و هرگونه جهت و کیفیت خاص است . اشیات ارتباط  
و تناسب مراحل مختلف تغییر و جهت خاص کیفیات متغیر و در نتیجه اشیات  
قوانین ثابت حاکم بر پدیده ها و شرائط مختلف همگی نشان دهنده آنست که  
تغییر وجه نمی توان هر تغییر و حرکتی را مطلق کرده و هیچ چیز ثابتی را در حرکت  
نپذیرفت بلکه اساسا مبتنی بر مباحثی که گذشت استقرار و تحقق هر حرکتی  
به جهت وقوع ترین ثابتی با زگشت می نماید .

براین پایه جایگاه و رابطه صحیح قوانین تشریح با جهان تکوین را  
می توان ملاحظه نمود و گفت که نه حرکت جهان تکوین را می توان مطلق و بدون  
دریج شیات جهتی اشکالیت و نه صحیح است که ضرورت تغییر و تحول در قوانین

تشریح به تبع حرکت جهان تکوین تصور گردد بلکه شناخت و توصیف حقیقی ذات  
تغییر و حرکت نشان می‌دهد که از آنجا که حرکت هر پدیده‌ای از جهت ثابتی  
برخوردار بوده و لزوماً از قوانین ثابتی پیروی و تبعیت می‌نماید، ثبات  
و حاکمیت قوانین تشریح بر جهان تکوین است که بیان‌کننده استقرار و  
رشد و تکامل جهان تکوین در جهت غایت هستی می‌شود به عبارت دیگر قوانین  
وحی از آن جهت که از جانب خداوند عالم و حکیم برای رشد و سعادت بشر در همه  
زمانها و مکانها بیان شده است نه تنها ثابت و تغییرناپذیر می‌باشند بلکه  
اساساً بدلیل همین ثبوت است که حافظ رشد و تکامل اعمال انسانها در جهان  
تکوین محسوب می‌گردند و این ویژگی تنها مختص قوانین تشریح و دستورات  
الهی است و هیچ قانون دیگر تجربی و علمی که توسط تجربه و فکر بشر و مستقل  
از کلمات وحی بدست آمده باشد - چنین خصوصیتی را نمی‌تواند دارا باشد  
چرا که فکر و تجربه بشر محدود بوده و حاکم بر کل روند و همه زمانها و مکانها  
نیست و به همین دلیل توانایی کشف قوانین رشد سازگار با همه زمانها و مکانها  
را نخواهد داشت.

برای توضیح و تبیین این مطلب باید گفت که اصولاً دستیابی به قوانین  
رشد و کشف روابط کلی و شامل بر مصادیق مختلف برای اینست که انسان بتواند  
علیرغم تغییر شرایط و موضوعات، از روابط شامل و حاکمی استفاده کرده  
و مطلوب و هدف مورد نظر خود را تحقق بخشد. مثلاً تمامی متفکرین و دانشمندان

که بر اساس علم و تجربه بشری در جهت رشد و تعالی فرد و اجتماع در پی کشف و کشفیات  
 روابطی می‌باشند، از قبیل اقتصاددانی که بدنبال کشف قوانین و فرمول‌های،  
 اقتصادی درجا معاست و درصداست به روابط ملی در اقتصاد دست‌یابنده  
 علیرغم تغییر مدام شرایط اقتصادی تضمین‌کننده جهت رشد و تکامل اقتصادی  
 جامعه بنا شد و با حقوقدانی که روابط و احکام حقوقی خاصی را در جهت شباهت  
 اجتماعی و برای سعادت فرد و اجتماع بیان می‌دارد و نظایر آنها، همگسی در  
 پی آنند که به‌شما نابترین و کلی‌ترین قانون حرکت در جهت تحقق مطلوب‌ها و  
 ایده‌آلهای زندگی فردی و اجتماعی دست‌یابند و علیرغم اینکه در طبیعت همه  
 مراحل رشد و تغییر و تحول ممکن است دگرگونی‌ها و مواضع دقیق و شرایط مختلفی را  
 ملاحظه نمایند اما حاکمیت قوانین ثابت و واحدی را در طبیعت مشاهده می‌کنند و تحولات  
 و دگرگونی‌ها برای تحقق اهداف و نقطه مطلوب ضروری و لازم می‌دانند. و در  
 جریان رشد و تکامل، خلاف آن قوانین ثابت را بمنزله بی‌جهتی و تشکیک  
 در فرسودن به اهداف مورد نظر شما می‌آورند. برای مثال اقتصاددانان  
 نظام سرمایه‌داری هر چند جهت دستیابی به رشد و توانمندی مادی، تغییر و  
 تحولات مدام در پی در پی را در شیوه تولید، تحول در تکنولوژی و دگرگونی‌های  
 شرایط قائلند اما در طبیعت همه این مراحل حفظ و ثبات قوانین شامل و عامی،  
 چون قوانین حاکم بر نظام بانکی پولی، اعتباری، روابط انحصاری و  
 نظایر آنها را برای تحقق اهداف خویش لازم شمرده و هرگونه تغییر در آن

قوانین را به منزلهٔ ضعف برنامہ ریزی و ناتوانی یک حرکت رشدیابنده  
اقتصادی تلقی می‌نمایند و با جامعه‌شناسان نظام‌سوسیالیستی برای تحول  
جوامع مختلف (فرهنگ، سیاست، اقتصاد گوناگون) به جامعه اشتراکی  
قواعد و قوانین خاصی را بیان می‌کنند، اما باید دانست از آنجا که علم و تجربه  
بشری محدود و ناقص است هم در شناخت نقطه مطلوب‌ها و هم در کشف قوانین حاکم  
بر جریان تحقق آن اهداف به عجز و ناتوانی افتاده و مرتباً تئوریها و قوانین  
علمی اقتصادی، حقوقی، جامعه‌شناسی و غیره آنها با تغییر و تحول روبه‌رو  
می‌گردد و علت این تغییر و تحول در تئوریها و قوانین علمی مبتنی بر تجربه و  
علم محدود بشری آنست که ذات علم تدریجی الحصول بشری قدرت حاکمیت بر همه  
زمانها و مکانها را ندارد و در نتیجه از دستیابی به قوانین رشدی که متناسب  
با حرکت کل روندهستی است عاجز است حال اگر ما معتقد باشیم که بر اساس  
جهان بینی اسلامی، نقطه مطلوب‌ها و قوانین رسیدن به رشد و تعالی فرد و  
اجتماع، از جانب خدای متعال که عالم به حقیقت اشیاء و محیط بر همه زمانها  
و مکانها است در اختیار بشر قرار گرفته و بصورت احکام دین بیان شده است  
ضرورتاً این احکام و قوانین باید ثابت و تغییرناپذیر باشند چرا که این  
قوانین از جانب منبع فیاضی بیان گشته که اطلاع به جمیع روابط عالم  
داشته و رشد تکوین و تکامل تحولات زندگی فردی و اجتماعی انسانها را با  
حفظ همه تغییر و تنوع پراش در پرتوی تحقق این قوانین ثابت تضمین کرده

بنابراین با توجه به درک عمیق رابطه قوانین تشریح و تکوین در حرکت کل روندهستی ، به بطلان و پوچی ادعای بینش دینا میستی که می‌پندارند هرگونه حرکتی در جهان تکوین ضرورتاً همراه با تغییر قوانین حاکم بر آن باید صورت گیرد" و در پی آن است که تحول در قوانین تشریح و احکام الهی را اشبات نماید ، می‌توان واقف شد و مطمئن گردید که هرگونه تغییر و تحولی چه از نظر کیفیت ساختار نظام‌های اجتماعی و اعمال فردی و یا از جهت افزایش کمی امکانات و مقدرات معینی زندگی انسانها تنها تحت قوانین ثابت است و لایتنفیر الهی ممکن است . بعبارت دیگر بدلیل جامعیت و کامل بودن احکام خدا حتی نحوه رشد کمیات در امکانات عینی را قوانین ثابت الهی مشخص می‌گردانند و افزایش کمی امکانات جامعه به تبع قوانین لایتنفیرو حی تحقق می‌یابد و این مطالب نشان‌دهنده آنست که علت تغییر روابط انسانی ساخته فکر بشری به تبع رشد کمی امکانات و مقدرات نظام‌های اجتماعی صرفاً بدلیل ضعف و ناقص بودن قوانین است که علم و تجربه ناقص بشری برای تحقق ترقی و پیشرفت ارائه داده است در غیر این صورت اگر قوانین رشد قوانین کامل و جامع می‌باشند نه تنها به تبع رشد کمیات تغییر نمی‌کنند بلکه اساساً با یستسی حافظ جهت‌دهنده کمیت‌گذار ریهاتلقی شده و رشد کمی در پرتو آنها وقوع یابد و به همین دلیل هم هست که صرف تکیه بر رشد کمی در مقاطع خاصی از زمان دلیل

بررشد و پیشرفت و ترقی بحساب نمی آید بلکه رشد کمی امکانات، در تناسبات هماهنگ، با کل روند هستی، جا معه و انسانیهاست که معنی قدرت و توان را به همراه می آورد. برای مثال به صرف اینکه قند برای بدن انسان خوب است دلیل این نمیشود که به هر میزان که ممکن است به مقدار رقند خون بدن خود بیافزاییم که باید گفت مقدار و کمیت خاصی در خون متناسب با کل ارگانیزم بدن انسان است و چه بسا افزایش کمی قند در خون در صورتیکه از حد خاصی عبور نماید عوارض شوم و خطرناکی را در برداشته باشد.

همچنین در یک مملکت اسلامی تولیدات مشروبات الکلی بهر میزانی هم که افزایش یا بدبهیج وجه در محاسبه رشد و توانفزایی جامعه، قدرت و امکان منظور نمی گردد، بلکه موجب اتلاف و ضرر به توان جامعه انسانی نیز به شمار می رود.

یعنی باید توجه داشت که صرفاً صالت دادن به کمیت سرمایه گذاری، و افزایش امکانات مادی نمیتواند دلیل بر رشد و توسعه تلقی گردد بلکه در صورتی میتوان رشد کمی امکانات عینی را به حساب افزایش توان و قدرت یک جامعه منظور نمود که به تبع قوانین و روابط صحیح و هماهنگ با کل هستی تحقق پیدا کرده باشد.

بیش دینا میستی با صالت دادن به کمیت های مادی، افزایش امکانات مادی تمدن های غرب و شرق را دلیل بر رشد و توسعه می انگارد و همه هم و غم

خود را صرف آن می‌دارد که قوا نبین و حی و احکام الهی را بندهوی تناسیبی برده‌اند که سازگار با الگوهای نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مادی حاکم بر جوامع امروز دنیا غرب و شرق گردد. غافل از آنکه توانمندی‌های حقیقی و رشد متناسب با مکانات عینی در روندهستی تنها به تبع قوا نبینی ممکن است که از جانب خداوند عالم و حکیم به حقیقت هستی برای بشر آورده شده است.

اینجا است که پیشش مادی و مبتنی بر اصلت تجربه دینا میبستی همه نورانیت و شمولیت احکام و قوا نبین تشریح را به باد فراموشی می‌سپارد و به جسای تعبید در مقابل و حی و قوا نبین حقیقی رشد و تعالی انسان، به افزایش روز افزون کمیت مادیات دلخوش کرده و در سراب الگوهای تمدن‌های شرقی و غربی و ظلمت ارزشهای مادی فرو می‌رود.



## درس بیست و چهارم

### دینا میزوم قرآن ( ۶ )

ضمن پنج درس گذشته پس از آشنا شدن به جنبه‌های مختلف و شعب گوناگون روش دینا میزوم قرآن به نقض آن پرداختیم و همانگونه که شیوه ما در این سری از دروس است ابتدا احتمالات ساده تر و نقضهای ابتدائی تر بررسی گردید و در ادامه مسائل پیچیده‌تری مطرح گشت و آوردیم که در روش دینا میزوم قرآن علم و ادراک و در نتیجه برداشت از کلمات وحی به تبع انعکاسات جهان خارج دانسته شده و چنانچه برای اندیشه و اطلاع نیز هویتی قابل شوندد در نهایت آنرا با زتاب شرایط عینی طبیعی و اجتماعی قلمداد کرده و آنرا از اعتبار می‌اندازند. ملاحظه شد که برای این اساس هرگونه مفاهمه و از جمله ارتباط با وحی ممتنع شده و ضرورت بعثت انبیاء و لزوم معاد منتفی خواهد گردید و نشان داده شد که این نظریه به اصلت تجربه و سرانجام اصلت ماده منجر می‌گردد سپس عجز این نظریه در تعریف و تفسیر حرکت روشن گردید و معلوم شد که مطلق ساختن "تغییر" و نپذیرفتن امر ثابت در موضع تحولات و تغییرات با ذات حرکت و تغییرنا سازگار است و اکنون به شی دیگری از این تبیین می‌پردازیم.

انسان دارای سه حوزه ادراک متفاوت و مربوط بهم می‌باشد: الف - حوزه

ادراکات کلی فلسفی با حوزه ادراک از کلمات و روابط مفاهیم ... حوزه ادراکات حسی و تجربی، که این سه حوزه با هم دارای تاء ثیروتاء ثراتسی خواهند بود، به تبع تغییر و دگرگونی جهان نجاتج ادراکات حسی و تجربی تغییر نموده و این حوزه ادراک بر ادراکات کلی نظری و همراه و همگام با آن ادراک از کلمات نیز جیرا اثرگذشته و آنها را دگرگون می نماید. لذا می توان گفت اطلاعات جدید، ابتدا دانسته های قبلی معارض و مخالف بنا خود را از زمین برده و سپس با آموخته شده های سازگار با خود ترکیب می شوند و این رشد رشدی کیفی و جوهری است نه کمی و از این گذرگاه هرگز اطلاعات جدید هیچیک از دانسته های قبلی را به حال خود رها نمی سازد بلکه معنا و مقادیر مفهوم آنها را عوض می نماید و در این جا است که کلیه موضوعات کهن اعم از عینی و ذهنی تفسیری تازه می گردد به تبع تغییرات جهان یافته های مختلف و متنوع بشری اندام در حال تغییر بوده و در عین حال ارتباط مستحکمی بین آنها وجود داشته پنجویکه هرگاه نکیه بدیعی در علوم تجربی رخ می نماید شناخت شناسی و فلسفه متاء اثر گردیده و تحول فهم فلسفی، فهم انسان و جهان را دگرگون می نماید و به تبع دگرگونی معرفت از انسان و جهان، معارف دینی هم معنای تازه ای خواهند یافت و از این روست که ادراکات قبلی با ادراکات فعلی از انسان و جهان و شرع متغایر و حتی بعضا متعارض و متنقض می گردد یعنی مثال می توان اثر تغییر بینش قبلی انسان نسبت به وضعیت زمین را با درک فعلی وی مقایسه

نمود، پذیرش متحرک بودن زمین تنها پذیرفتن ابدال یک قضیه مجرّد و بریده از سایر قضا یا نبود بلکه این اطلاع جدید همراه با خود زمینه ایجاد فلسفه و علوم جدیدی را در مقابل با اندوخته‌های پیشین گشود و پیدایش این ادراک منجر به تعویض موضع انسان در هستی گشته و موجبات تاءملات تازه در شناخت شناسی گردید و آدمی را به تجدید نظر در جمیع مدرکات قبلی خود دعوت نمود و بدنبال این رخداد در اندیشه بشر بود که علوم دینا میک و مکانیک جدید بوجود آمده حرکت شناسی نوی پی‌ریزی گردید و در این گیرودار روحانیون و متکلمان مذاهب گوناگون نیز نتوانستند در برابر این تحول عظیم و موج سهمگین درون معرفت بشری بی تفاوت بمانند، لذا اثرات این طوفان که بنیان یافته‌های کهنه را برانداخته بود در این قشر نیز ظاهر گردیده و ناچاراً فهم خود را از پاره‌ای از متون کتب مقدس تغییر داده و با خلق تفاسیر جدید از این متون عملاً اذعان نمودند که فهم انسان از تشریح نیز ما نبند فهم او از تکوین در سیلان است.

تحولات در ادراک تنها مختص و منحصر به چند نمونه بارز از قبیل معرفت - شناسی نیوتونی و نظریات کانت و فلسفه داروین و نسبییت انشتین نمی‌باشد بلکه ادراک بشر از ابتدای خلقتش تا کنون همواره همراه و همگام با حرکت و تغییر جهان نوسان داشته و خواهد داشت و ادراک از دین و مذهب و کاسمات وحی نیز نمیتواند جدای از مجموعه اطلاعات و ادراکات فرض گردیده و در مقابل

تغییر و تحول و اکسینه شده باشد و لذا است که دین شناسی اینسان بسیار بجا و بسیار  
 معرفت شناسی وی و هماهنگ با جهان بینی او خواهد بود و نیز قبولی آنکه جهان  
 را کوچک و انسان را کوناه می بیند، دین را هم کوناه خواهد دید و آنکه در سلسله  
 جهان و قامت با نسا نسا نیت را می شناسد، دین او هم رفعت و الاهی خواهد دید  
 تا آدمی نداند که از کدام انسان و کدام جهان سخن می گوید نمی توان ندید و آنکه  
 از کدام دین دم می زند و دین شناسی چیزی غیر از فهم مسئله شریعت نمی باشد  
 و لذا دین هر کس فهم او از شریعت خواهد بود.

حال با توجه به آنچه گذشت باید گفت که فهم دین و از شریعت را نمی توان  
 امروز نیز بکار گرفت و از این نکته غافل بود که فهمی از شریعت که در شرایط  
 دین و زحاکل شده نمی توانند مطلوب و مشروع برای امروز باشد، فقیه و اسلام شناس  
 می با یست، فقیه و اسلام شناس عصر خود باشد که در عصر و زمانه شی ال دینی متناسب  
 با خود را می طلبد و این نکته به معنای حل مسائل مستحدثه نیست بلکه به  
 معنای هماهنگ شدن فهم دینی با دیگر دانشها و معرفت ها و مبانی همان عصر  
 است و مسئولیت این هماهنگ سازی با دین شناسان متفکری است که همواره  
 همراه با رشد ادراک خویش از جهان خارج و محسوسات و به تبع آن مفاهیم  
 فلسفی، درک خود از کلمات وحی را نیز تحول می بخشند و احکام و معرفت  
 مذهبی جدیدها همگام با بافت اجتماعی در هر عصر و دوره ای را ارائه می نمایند.  
 ملخص کلام این نظریه را چنین می توان آورید که چون جهان خارج در تغییر

وتحول مدام است ادراکات حسی و تجربی انسان نیز قرار وثباتی نخواهد یافت و با قبول تغییر در این دسته از ادراکات سایر دانسته‌ها و معارف و - من جمله ادراک از وحی را نمی‌توان ثابت فرض نمود لذا می‌بایست با تعویض فرضیه‌ها و تئوریهای علمی تجربی و یا حداقل با پیدایش مبانی جدید علمی استنباطات خود از کلمات وحی را محکی دوباره زد و برداشتهای جدیدی از دین و دینداری بدست آورد .

در پاسخ کلام فوق یک احتمال این است که گفته شود حوزه‌های سه‌گانه ادراک از یکدیگر جدا بوده و هیچگونه ارتباط منطقی و یا تاء ثیر و تاء ثسری ما بین آنها برقرار نیست . جهان خارج در تغییر است و چنانچه بپذیریم که ادراک از آنهم که ادراکات حسی و تجربی است در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد این مطلب ربطی به وحی که امری ثابت و لذا ادراک از آنهم ثابت است ندارد و همین طور است ادراک از مفاهیم کلی نظری که مبتنی بر انتزاع و تجرید بدست آمده و خصوصیت شخصیه‌ای در آن وجود ندارد که به تبع تغییرات جهسان متحول گردد بنا بر این ادراکات کلی نظری نیز ثبوت خود را حفظ می‌نمایند و چنانچه تغییری هم در این دو حوزه پدیدار گردد مبتنی بر منطق و موضوعات خاص خود است و صحت و سقم یک ادراک هم در حوزه همان ادراکات معین می‌گردد نه اینکه دسته دیگری از ادراکات که موضوعاتشان سختی با این دسته ندارد مؤید یا ناقض آن واقع گردند این پاسخ علاوه بر اینکه مطلب را حل نمی‌نماید

خودداری اشکالات و آثار سوفی است که انشاء الله در درسهای آینده ضمن بررسی جدائی دین از سیاست بدان خواهیم پرداخت. اما لا اینکه کلیشه ادراکات انسان می‌بایست بر پایه و محور واحدی استوار باشد و اگر هم حوزه‌های مختلفی را بتوان در ادراکات معین کرد که هر حوزه منطبق و معیبا رصحت مخصوص بخود داشته باشد، آن معیارها و آن منطقیها نیز می‌بایست بر یک پایه قسرا گرفته باشند. تناقض و یا بریدگی ما بین آنها وجود نداشته باشد و اصولا اگر پذیرفته باشیم که خلقت تکوینی هماهنگ با خلقت تشریحی است و اگر پذیرفته باشیم که مفادیم کلی و تجربیدی را از موضوعات همین جهان بدست می‌آوریم و احکام فلسفی و اعتقادی را به همین جهان نسبت می‌دهیم و احکام کیفیست موضوع گیری در همین جهان را معین می‌کنند و حس و تجربه نیز بر همین موضوعات واقع می‌شود نمی‌توانیم معتقد به جدائی یا تناقض ما بین آنها باشیم لکن تغییرات در یک حوزه کم یا بیش در سایر ادراکات نیز کشیده شده و انسان را متاثر می‌نماید ما اینکه چگونه می‌بایست ادراکات را هماهنگ نمود و ما بین آنها کدام را اصل و کدام را تابع قرار داد و تاء ثیرو تاء ثر صحیح در بین آنها چگونه است مطلب دیگری است که بدان می‌پردازیم.

در ابتدا باید دید که تغییر در ادراکات به چه معنا صحیح و به چه معنا غلط می‌باشد، اگر مراد از تغییر در ادراکات این باشد که در آینده بدلان امری که امروز صحیح انگاشته شده اثبات گردد، چنانچه در واقع امر مذکور امروز باطل

باشد که اطلاع فعلی ما نسبت به آن امر جهل است نه اطلاع، و در این جا تغییری رخ نداده زیرا اطلاع بدست نیا آمده که بعدها بطلان آن ثابت شود، و چنانچه تغییرات اطلاع تغییر تحولی و تناقضی باشد بنحویکه هر آن اطلاع جدید اطلاعات قبلی را نقض نماید صحت و سقم پایگاه ثابتی نخواهد یافت و حداقل بسرای انسان قابل درک نخواهد بود و لاجرم برای این اساس نیز درک به تاء شیزو تاء اثر بین کیفیات تعریف شده از اعتبار خواهد افتاد اما اگر تغییرات در جهت واحد بوده و همرا اطلاع جدید موید و مبین اطلاعات سابق باشد یا به عبارت دیگر سیر اطلاعات از اجمال به تبیین باشد اشکالی پیش نخواهد آمد حال بسپینیم که اگر در استنباطات از وحی تناقضی پیش می آید ناشی از چه مطلبی است .

چون کلمات وحی ثابت بوده و از ناحیه وجودی نازل شده که منزه از جهل یا تناقض گوئی است لذا علت تناقض را باید در استنباط کننده جستجو کرد .

اگر انسان دارای اطلاعاتی باشد که هماهنگ با یکدیگر نیستند و در بین آنها نیز مطالبنا صحیحی وجود داشته باشد و آدمی همه آنها را صحیح و هماهنگ بداند و بر این اساس به استنباط از کلمات وحی بپردازد لاجرم استنباطات تبیینی هماهنگ با این اطلاعات خواهد داشت و درون آن مستنباطات نیز تناقضات نبوده خواهد شد و با تغییر و نقض آن اطلاعات این استنباطات نیز تغییر کرده و یا نقض خواهد گردید .

در این صورت روشن است که ادراک از وحی تابع سایر ادراکات بوده که

مطابق با آنچه در دروسهای قبیل گذشت وحی را بهیچمورد می سازد و اگر پذیرفته باشیم که خلقت تکوینی هماهنگ با خلقت تشریحی است و قوانین وحی قوانین رشد است نه قوانین سکون و جهود پس قوانین رشد علم و اندیشه نیز می باشد یعنی به همین صورت که می پذیریم اگر در عمل تسلیم وحی باشیم اعمالی رشد یافته و رشدآور خواهیم داشت چنانچه در نظر هم تسلیم وحی باشیم ادراکی رشدیافته و رشدآفرین خواهیم داشت یعنی تناسلی ناشی از آن جاست که انسان ادراکات خود را بروحی تحمیل می نماید اینک خود تسلیم وحی باشد و در فرض تسلیم چون تناسلی در وحی وجود ندارد و انسان نیز قصد فهمیدن مطالب از پیش تعیین شده ای را از کلمات وحی ندارد تناسلی بوجود نخواهد آمد و در فرض تناسلی در اینجایی محل خواهد بود یعنی خداوند کلام بدون نقص و تناسلی خود را برای درک شدن توسط همین انسانها نازل فرموده است و چنانچه انسان تسلیم و متعبد نیز نتواند از وحی استنباط صحیحی داشته باشد نزول وحی بی معنا خواهد بود. لذا تمام سعی و کوشش آدمی می باشد که مصروف در این امر شود که هنگام استنباط وحی را با ادراکات دیگر خود محک نزنند بلکه سایر اطلاعات را با وحی بسنجند و این عمل به قواعد و قوانینی احتیاج دارد که منطق استنباط از وحی است و چنانچه در فصل فقه بسنجی نیز ملاحظه کردیم مزیت روش اصولیین بر سایر روشها نیز در همین نکته



حال اگر انسان در موضع استنباط تسلیم محض بوده و در موضع عمل نیز متعبد و تسلیم باشد اعمال و افکارش با یکدیگر هماهنگ بوده و در تجربیات نیز آنچه را بدست می‌آورد مؤید همان استنباطات خواهد بود یعنی ادراکات حسی تجربی او نیز بر همان پایه‌ای استوار است که استنباطات و اعتقاداتش قرار دارد و در این حال ادراکات مختلف او تغییر نمی‌نماید ولی نه تغییری که متناقض باشد بلکه تغییر متناسب با آنچه خداوند فرموده و لذا رشد یافته و رشد آفرین خواهد بود و مطالب دیروز را امروز واضحتر و کاملتر می‌بیند.

## دوربین بی‌سیم و پیمان‌نامه

### پیرامونش، سرانجامش و تمدن جدید

در فصل دوم که تحت عنوان "موضع عمل" و "جدایشی از فقه سنتی" مطرح گردیده است در صدد بودیم که به تبیین نقطه نظرات و نگرش‌های بی‌پرده‌ایم که در پی حل تعارض آشکار ما بین نظام تکنولوژیکی و تمدن عرضه شده از سوی دنیای مادی غرب و شرق با ارزشها و معارف و احکام اسلامی، به فکر چاره‌جویی افتاده‌اند. اما هر یک به گونه‌ای راه انحراف و خطا را پیموده و نهایتاً در موضع عمل ارزشها و معارف، مکتب الهی را به نفع روابط و قوانین مادی حاکم بر نظام‌های موجود شرق و غرب حل نموده‌اند.

برای این منظور ابتدا به تبیین نگرشی پر داختیم که می‌پنداشت می‌تواند با حفظ محتوای نظام‌های مادی شرق و غرب آنها را در قالب و پوسته‌ای ظاهری از احکام، به اسلام نسبت دهد و از اینرو به ترکیب‌سازی‌های مختلف از احکام می‌پرداخت تا به گونه‌ای بتوانند عناصرو روابط موجود در نظام تکنولوژیکی و عینیتی موجود را مع شرق و غرب را توجیه کنند روشن بود که این نحوه عملکرد نه تنها به جاری شدن احکام در عینیت منجر نمی‌شد بلکه اساساً به پذیرش دو مبنای نقیض کفر و اسلام در موضع عمل می‌انجامد.

در قدم دوم نقد نه نظرات مدعیان فقه جدید را مورد دقت قرار دادیم که راه حلشان برای هماهنگی نظام‌های عینی موجود در غرب و شرق با احکام اسلامی تغییر و تحول در شیوه و روش استنباط دستورات خدا یعنی تغییر در روش فقه سنتی بود. و معتقد بودند اگر بتوانیم به ترکیب فقه سنتی دست زده و در مقدمات لازم استنباط احکام دین، فقها را به علوم انسانی موجود در دانشگاه‌های غرب و شرق نیز آشنا کنیم، خواهیم توانست امکانات و شرایط زمانه و مسائل تمدن روز را به کتاب و سنت پیوند زده و اسلام را با تمدن‌های موجود آشتی دهیم و احکام متناسب زمان را بیابیم. پیرامون این نظریه نیز مخلصا به بحث پرداخته و با طرح سه احتمال در این باب نشان دادیم که نهایتا قائلین به این روش به پیشداوری نسبت به کلمات وحی دست خواهند زد و ارزش‌های حاکم بر توصیفات کاشناسی علوم غربی و شرقی را بر کتاب و سنت تحمیل خواهند نمود.

در قدم سوم به بررسی دیدگاهی پرداختیم که با اعتقاد به روش دینا میزم قرآن حل اشکال را در ارائه تفسیری دیالکتیکی از علم و ادراک و تبیین مادی مکانیزم پیدایش شناخت و آگاهی انسان می‌دید و مطرح می‌نمود که دستیابی به روشی صحیح برای برداشت از کلمات وحی همراه با تطورات زمانه، مستلزم تکیه نمودن بر تحزیه و تحلیل علمی و واقع‌گرایی است که علم بشری را با زبان جهان خارج توصیف می‌نماید. ملاحظه نمودیم که این نظریه نیز نه تنها با

اعتقاد ذات اسلامی ناسازگار بوده و به حاکمیت ارزشهای مادی در موضع عمل کشیده میشود بلکه اساساً چنین تفسیری از علم و ادراک با ذات علم و آگاه هستی ناسازگار بوده و علم و جهل در این دیدگاه یکی می‌گردد. بنا بر این چنین دستگامی که در تعریف علم و آگاهیه راه به خطا برده است هرگز نخواهد توانست درس‌آختن روشی صحیح برای برداشتی حقیقی از قرآن قدیمی بردارد.

چهارمین مرحله طبیعتاً و منطقاً با بیستی بررسی نقطه نظرات داعیان جدایی دین از سیاست را رگرید که راه حل تعارضات موجود ما بین ارزشهای اسلامی با نظامهای شرقی و غربی موجود، محصور ساختن دین در عبادیسات و اعمال فردی، و تبعیض از متفکرین و دانشمندان بشری در موضع نظام‌سازی اجتماعی است. اما بدلیل مفصل بودن مطلب فوق الذکر و نیز پیوستگی آن با مبحث تجزیه و تحلیل شیوه‌های مادی علوم موجود (که در آینده مطرح خواهد شد) بررسی آنرا به درس آنتی ماکول می‌نمایم و در این درس صرفاً به تبیین آخرین منزل در این سلسله نگرش‌ها خواهیم پرداخت و نهایت کار نقطه نظرانی را از نظر می‌گذرانیم که در تعارض بین نظامهای مادی غربی و شرقی موجود با احکام الهی و دستورات دین، خودباخته‌تمدن‌های مادی روزگشته و ارزشها و اعتقادات حقّه خویش را به نفع زرق و برق حاکم بردنیای ساخته و پرداخته‌شده فکرمادی بشری به کناری زده انداختن معتقدند که " وجود تعارض آشکار ما بین احکام اسلامی با نظام تکنولوژی و تمدن نوین به خاطر اینست که اصولاً احکام

اسلامی مربوط به جوامع ۱۴۰۰ سال پیش است و برای آن دوره از تاریخ بشر است که انسانها به بلوغ عقلی و علمی نرسیده و نیازمند سرپرستی و هدایت از جانب انبیاء الهی بوده‌اند "بر پایه این نظرات "اساسا لازم نیست که تعارض احکام اسلام با تمدن موجود حاکم بر شرق و غرب را بخوانیم از طریق خاصی مانند ترکیب احکام برای توحیه فرهنگ و تمدن موجود یا تغییر و تحول در روش استنباط و یا ایجاد دگرگونی در تعریف علم و ادراک و ارائه تفسیر خاصی از مکاتیب نیز پیدا می‌شود. همچنین ضرورتی ندارد که در تنگنای این مشکل، دین را در حد اعمال فردی و عبادیات محدود کرده و حیطه آن را از موضوعات و مسائل اجتماعی و سیاسی خارج بدانیم بلکه صحیح اینست که گفته شود اساسا دین و مذهب لازمه برهه‌ای خاص از تاریخ بشری است که عقل و علم بشری، کودکی و صغارت خویش را می‌گذرانیده و به مانند طفلی صغیر نیازمند سرپرستی و هدایت بوده است!"

این افراد خاتمه دوران نابالغی و رشد نیافتگی عقلی و فکری بشر و ضرورت دین و مذهب را جداگانه در عصر انقلاب رنسانس ذکر می‌کنند و ادعا دارند که: "تا قبل از انقلاب فکری و علمی رنسانس هنوز آثار و علائم ضعف و ناتوانی بشر در تعیین مسیاریها و شاخصه‌های رشد زندگی فردی و اجتماعی، دیده می‌شدند اما انقلاب علمی رنسانس تاریخ را در آغاز مرحله‌ای نوین قرار داد که در آن بشر با تکیه بر شیوه جدید تفکر منطقی، علمی و واقعگرا توانست بسیاری از

مشکلات پیچیده<sup>۹</sup> زندگی فردی و جمعی خود را حل نماید و در کلیه<sup>۱۰</sup> شئونات زندگی به راه راه حل پیدا خسته و بزم مشکلات فاشق آید."

براین پایه: "دنیای غرب بعد از دستیابی به متدولوژی علمی به مدلا لبعه و تحقیق در تمام می! بها دو موضوعات لازمه زندگی بشر دست زد و نه تنها توانست در موضع عمل به تدوین علوم مختلفی چون جامعه شناسی و روان شناسی، اقتصاد، حقوق و نظایر آن بپردازد بلکه در حالات درونی و باطنی نیز وارد گشته و فرهنگ و هنر خاصی را بوجود آورده و در مفاهیم کلی نظری نیز به راه راه فلسفه تا ریخ و فلسفه علمی پرداخته است."

در این دیدگاه: "امروزه تئوریها و قوانین موجود در علم اقتصاد بهترین نحوه رشد و توانمندی مادی را در جوامع انسانی نشان می دهد، روان شناسی روشن کننده کیفیت رفتارهای متعادل از نامتعادل و راه دهنده راه حل برای ساختن یک انسان نرمال از جهت روحی و روانی است. جامعه شناسی قوانین تغییر و تحولات جوامع و چگونگی پیدایش هیجانات، انگیزه ها و باورهای اجتماعی برای رشد و تکامل را مورد بحث قرار می دهد. علم حقوق بهترین نحوه روابط حقوقی و قوانین حاکم بر ثبات و امنیت اجتماعی یک جامعه را ترسیم می نماید. علم مدیریت نحوه کنترل، سازماندهی، هدایت و برنامه ریزی را جهت استفاده<sup>۱۱</sup> هر چه بیشتر از نیروها در جهت کارآئی بیشتر یک نظام دولتی یا تکنولوژیکی و یا مالی برعهده می گیرد. علوم سیاسی روابط

صحيح ادارهء يك حكو مت را در ابعاد سياست داخلى و خارجى نشان مى دهد ،  
 منرهاى هفتگانه جهت تنظيم و دخالت در ارتباطات اجتماعى و هماهنگى  
 احساسات و عواطف را حل نشان داده و مفاهيم را مى سازد و بالاخره  
 علوم كشاورزى و صنعت ، تكنولوژى ، جهت رفع نيازهاى متعدد بشر در يك  
 نظام اجتماعى بوجود آورده و اينها روى هم رفته تمدن مدرن و پيشرفته امروزي  
 را تشكيل داده اند كه ضامن رشد و سعادت بشر است " به همين دليل منحلين  
 در فرهنگ و تمدن جديد معتقد ميشوند كه : " بر اساس علوم متعدد مدون شده  
 امروزي مى توان كلييه پيچيدگى ها و مشكلات را در رفع نيازها و رسيدن به اهداف  
 متعالى زندگى بشرى ، از سر راه برداشت و در اين مسير رنج نياز و ضرورتى  
 به دين و مذهب نيست "

و اضافه مى كنند كه : " راه بشر رشد يافته و مسلح به علوم روز " همان " راه  
 انبيا " است كه در دورانى از تاريخ ، هادى و راهنماى بشر بوده اند و اصولا  
 مى توان گفت " سعادت و تكامل " كه در اعصار گذشته تنها با تبعيت از انبيا  
 ممكن بود امروزه در پرتو علوم و معارف بشرى تحقق يافته است و راءى و نظر  
 متفكرين و دانشمندان موجود منشاء شناخت راه صلاح از فساد و حق از باطل قرار  
 مى گيرد "

بطلان ديده گاه فوق الذكر آنقدر آشكار و بارز است و ثقابيل و رودر روئى آن  
 با اصول اعتقادات اسلامى چنان بديهى است كه بنظر ميرسد هيچگونه توضيحى

لازم نداشته باشد.

اگر در نقطه نظرات سابق و دیدگاههای انحرافی ای که وصف آن در دروس گذشته آمد، دیده می‌شد که بنا به اعتقادات اسلامی و اصل "تعبد به وحی" مجبور می‌شدند که بنحوی در ظاهر ارتباط خود را با اسلام، دین و احکام الهی حفظ نمایند اما در این نظریه ملاحظه می‌شود که صریحا به مقابله با دین برخاسته و ضرورت دستورات الهی را بطور کلی در عصر حاضر نفی می‌نمایند در دیدگاههای انحرافی گذشته هر چند نهایتا ارزشهای اسلامی را به نفع تمدن مادی موحود شریک و فریب‌حل می‌نمودند اما هیچگاه جرئت نمی‌کردند که علت اساسی کمبودها و مشکلات را اصل "اسلام" و "دین و مذهب" قلمداد نمایند اما ملاحظه می‌شود که در این نظریه فاسد اساس دین است بزرگسوال کشیده میشود و لزوم ارسال رسل که به تسبیح اعلام عجز عقل و تضرع به ناقص بشری برای تشخیص قوانین رشد در اعتقادات اسلامی به اثبات می‌رسد، نفی می‌گردد.

البته لازم به تذکر است که در اینجا در صد دایره نیستیم که اصول اعتقادات اسلامی را به تشریح اثبات نموده و دلایل نیازمندی انسان به انبیا و اولیاء الهی و وحی را بیان کنیم بلکه آنچه ما را بر آن داشت که در این مرحله به این نقطه نظر نیز اشاره‌ای داشته باشیم صرفا نشان دادن آخرین منزلگاه جریان فکری و نقطه نظرات انحرافی است که در تعارض ما بین ارزشها و معارف حقه اسلامی با ارزشهای حاکم بر فرهنگ و تمدن مادی جهان، به این تصور باطل



که این تمدن تنها راه رشد و ترقی است همه هم و غم خود را صرف آن می دارند  
 که علوم و دانشها و ارزشهای مادی لازمه تمدن سازی مادی شرقی و غربی را  
 حفظ نموده لذا کم یا بیش از وحی فاصله گرفته و سرانجام بجائی خواهند رسید  
 که وحی را بکلی کنار خواهند گذاشت . . . . .  
 باشد تا از این رهگذر تنبیهی حاصل شود تا به این سهولت هرتکنیک و  
 یا صلاح دانش و فرمول و قانونی را سازگار با تعبدالی الله و یابی از تباط  
 با مذهب ندانسته ، قلب و فکر و اعمال خود و فرزندانشان را در معرض رسوخ هر  
 مطلبی که سلامت و حقا نیت آن برایمان آشکارنگردیده است قرار ندهیم .  
 انشاء الله در دروس آتی روشن خواهد شد که تا چه حد می توان این تمدن و فرهنگ  
 را بی ارتباط با دینیت و مفید برای اجرای دستورات الهی دانست و اندیشه  
 جدائی دین از سیاست و عبادت از امور اجتماعی و ایدئولوژی از جهان بینی  
 ناشی از چه دستگای هیست . . . . .

## درسی بیست و ششم

### جدائی دین از سیاست (۱)

در گذشته توضیح دادیم که عده‌ای، چنان‌محو و مجذوب تتمدن شدند که احکام الهی را سدره ترقی و رشد تصور کرده و اعلام نمودند که زمان تبعیت بششیر از ادیان الهی سپری شده است و امروزه بشر با تکلیف بر دانشها و تکنیکها و ابزاری که در دست دارد و کلیه مسائل مبتلابه زندگی فردی و اجتماعی خویش می‌تواند رشد و ترقی را از ارتجاع و ایستائی تشخیص داده و بایدها و نبایدهائی جهت سعادت و نیک بختی انسان ارائه نماید امروز بحول وقوه الهی به بررسی نظریه دیگری می‌پردازیم :

این نظریه که به جدائی دین از سیاست معروف است ما بین دو گروه مشترک می‌باشد گروهی که می‌خواهند بدینوسیله از نفوذ و دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی جلوگیری کنند و گروه دیگری که بخاطر حفظ ثبوت دین و ممانعت از تغییر آن به تبع تغییرات سیاسی و موراجتماعی این نظریه را پذیرفته‌اند . گروه اول که عمدتاً از استعمارگران و سردمداران استکبار و عمال و دست‌نشانندگان آنها بوده و هستند جهت ارضاء و تمایلات و اهواء نفسانی و اعمال ایده‌های خود درسیاستگذارین و مدیریت جامعه، چون دستورات و احکام الهی را سدره

مانع رسیدن به آن اهداف میدیدند، و چون متوجه این نکته بودند که دین در  
 امورات اجتماعی انسانها نیز دستوری و برنامهدارد و قطعاً این برنامه‌ها متناقض  
 با اهواء و آمال آنهاست و چنانچه این مخالفت و طغیان آنها بر علیه مذهب  
 بر همه مردم آشکار گردد از مسند قدرت بزرگ کشیده خواهند شد و یا حداقل در  
 اجرای برنامه‌ها بشان با موانع و مشکلات زیادی از جانب مردم روبرو خواهند  
 گردید، لذا در صدد برآمدند تا همیشه دین را از سیاست جدا کرده و دین را در  
 اعمال فردی همچون نماز و روزه و دعا محصور نمایند و دستورات اجتماعی  
 مذهب را یا حذف نموده و یا مطابق با اهواء و امیال خود تحریف و توجیه و تاویل  
 کنند مسئله دیگری نیز که به تحقق این اندیشه و اجرای این مقصود کمک می‌نمود  
 نظارت و کنترل چند صد ساله کلیسا بر کلیه شؤون زندگی جوامع اروپایی و  
 طغیان و قیام مردم آن جوامع بر علیه محدود و محصور کردن زندگی در چهار -  
 چوب ساخته کلیسا بود که اشاهای به آن نیز خواهیم داشت .  
 تا قبل از آنچه که اروپا آنرا رنسانس علمی می‌نامد کلیسا و رهبران آن بر  
 کلیه امور فردی و اجتماعی و شؤون زندگی جوامع اروپایی تسلط داشته و  
 اینگونه امور را شکل داده و کنترل می‌نمودند . همه چیز با کلیسا رابطه داشت  
 از حکومت گرفته ( که پادشاهان بنحوی با کلیسا و ربابان آن متصل بودند  
 بطور مثال: اصلی در قانون کشورداری اروپا وجود داشت که هر حاکم و فرمانروایی  
 باید بونلیفه خود در برابر انداختن کفو و ابعاد اقدام کند و در صورتیکه در اجرای

فرازمین پاپ مساحه وسهل انگاری نما پیدا ملاک او مصا دره و خودا ونیز در زمین  
 غطر حبس و توقیف خواهد بود) تا سیرا مور مردم و از جمله زشته های علوم آن  
 روز که بخا باره زمین کنترل شاخه های معدودی داشت نیز تحت سیدطره کلیسا بود و  
 کشیشان با تسری افکاری به اسم معنویت که مروج رهبا نیست در زندگی  
 شوشه نشینی و عزلت ، و مبتنی بر برداشتی افراطی از زهد حضرت مسیح (ع)  
 بود ، زندگی فردی و اجتماعی انسانها را تحت کنترل داشتند و در طول قرون  
 متما دی چنان نظیری را بر افکار عمومی حاکم کردند که هر نوع عدول از این  
 میانسی فکری نوعی کفر و الحاد به حساب آمده و برای آن مجازاتهای خشنی  
 تا حد اعدام نیز وجود داشت و بسیاری از محققینی که کشفیات و پیا سخنانی در  
 میانسی و دانستنیهای کلیسا داشتند به مرگ یا حبس محکوم میشدند . اگر در  
 علوم طبیعی ، زیست شناسی ، هیئت مختصر اثارای راجع به خلقت جهان و  
 آفرینش انسان و مراتب هستی و وضعیت کره زمین در بین سایر کرات آسمانی  
 میشد و تغایری با برداشتهای آغشته به علوم یونانی مردان کلیسا از نهیسل  
 تحریف شده داشت ، زجر و شکنجه و عذاب را برای ابداع کننده آن به ارمان  
 می آورد و در صورت سرسختی و پافشاری او بر عقیده خویش به اعدا مهتسای  
 وحشت آور مثل سوزاندن در آتش محکوم می گردید ، پزشکی به آن شکلی که در  
 میان قبا یل بدوی آفریقا معمول بود رجعت کرده ، امراض و بیما ریها بر آن  
 علل و عوامل پنهانی دانسته میشد که اغلب از دشمنی شیطان یا قهر و کینه

خدایان با اجنه بوجود می‌آید و به تبع نظراتی هم مثل عقیده اگوستین پاپ بزرگ اروپا پیدا می‌شد که دارو و درمان جسمانی عوامل امراض و بیماریها را که ما فوق طبیعت است از بین نمی‌برد و با این طرز تفکر طباطبائی که به معالجه جسمانی و یا تحقیق در این باره‌ها می‌پرداختند به اتهام سحر و جادو گرفتار می‌شدند و حتی شیمی که ظاهراً ربطی با عقاید اولیاء کلیسا نداشت مورد حمله و مخالفت قرار گرفت و پاپ در سال ۱۳۱۷ شیمی دانها را مجرم و گناهکار شمرد . عقاید کلیسا در هنر نیز نفوذ داشت و آتش رهبری در آن دوره در قالبهای خاصی تحقیق می‌یافت مثلاً در نقاشی و پیکره تراشی که از جمله هنرهای آن زمان بحساب می‌آمد نقش مبانی و تعلیمات کلیسا بخوبی با رزبوند، فضا و صحنه و صورتهای نقاشی شده و یا تندیسهای تراشیده شده همه، انسان را با صورت و اندامی ملکوتی نشان می‌داد و بی‌شک را بسمت معنویت آنهم بصورت رهبانیت کلیسا سوق می‌داد .

این همه فشار و عقید و غل و زنجیر کلیسا بر ذهن و دست و پهای مردم (بهر حال و بهر علت که فعلاً مورد بحث ما نیست) به عکس العمل شدیدی از جانب انسانان انحامید که به رنسانس علمی معروف است عده زیادی که از سلطه کلیسا و حذف امور مادی تا به این اندازه، بستوه آمده بودند به عنایین مختلف به سرپیچی و مخالفت و ابراز نااحتی و شکستن قیود و حصارها و باز کردن راههای جدید پرداختند مثلاً بعضی از نقاشان و پیکره تراشان علی رغم سنت کلیسا دست به

ابتداء آثاری زدند که انسان را بصورت موجود کمال مادی با زیباییها و آثاری  
 این چنینی نشان میداد. دوهیچند که تندپهها شمی از پیا میران و مردان الهی  
 تراشیده میشدا ما پیا می که این مجسمهها برای تماشاگران داشت میل و گرایش  
 شدید به دنیا و لذت مادی آن بود بطوریکه این مجسمهها بدن لیس و عریان یک  
 انسان را به تماشا (حتی اسافل اعضاء) نشان میدادند که در آن همه قسم قدرت  
 با صلاح هنرمندیکه رگرفته شده بود تا انسانی با نهایت زیبایی و تناسب  
 اندام و چهره به نمایش گذاشته شود .

این عصیان بر علیه کلیسا با لایحه با «نوادت بسیار و از جمله رمدادانستنیها  
 در رشته های جدید علمی و نوآوریهای زیاد و اختراع مصنوعات جدید و کشف  
 قاره جدید و تحریک عواطف و احساسات مادی مردم و ... به حرکتهای اجتماعی  
 وسیعی ختم شد که حاصل آن جدایی معنویت از مادیت، و جمع شدن گستره نفوذ  
 مردان کلیسا تا حد معابد بود و تز جدایی دین از سیاست با این پشتوانه در  
 افکار عمومی رسوب نمود و چون تصور دیگری از ارتباط دین با امور اجتماعی  
 و ارزش با دانش و فلسفه با علم نداشتند هرگاه که این ارتباط مطرح میگشت  
 در ذهن آنان سلطه کلیسا و تحجیر آن زمان که بنام قرون وسطی آنها نامیده  
 انداعی میگشت و غربیها آنچنان خود را از این طرف بام عقب کشیدند که از  
 طرف دیگر آن سقوط نمودند و با محور کردن امور معنوی به اشلاق فردی و  
 حبس دین در معابد در چنان منجالی سقوط نمودند که امروز شاهد آن نیستیم .

می‌بینیم که چرخیدن امور اجتماعی بر محور مادیت چگونه اخلاق فردی را هم به آن سمت کشانده و جامعه را متزلزل نموده است. . . . .

این اندیشه باطل که ناشی از سختگیریها و قیود و حدود غیر الهی ارباب کلیسا بر اساس برداشت افراطی از زندگی حضرت مسیح (ع) بود بوسیله مستشرقین و سیاحان اروپائی و ارتباط دولتمردان و تحصیلکرده‌های جوامع اسلامی با غرب به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرد و عده‌ای متجدد و با اصطلاح منورالفکر بدون اینکه توجه کنند که کدام دین با زندگی اجتماعی و سعادت انسان و رشد امکانات مادی متناسب با انسانیت و تعالی اندیشه بشری سازگاری ندارد و علتیابی اینکه ریشه این طرز تفکر (جدائی دین از سیاست) در کجاست به نشخوار همان سخنها بر علیه دین و مذهب پرداختند و علت همه عقب افتادگیها و عدم پیشرفتهای مادی مسلمین را بجای آنکه در دوری آنها از اسلام بحویند به دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برگرداندند و دین را تنها مانع اصلی رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ معرفی کردند و با این اندیشه و عمل بر اساس آن، به عوامل باجیره و موجب و یا بی‌اجر و مزد استعمارگران بدل شدند و بر دین و مملکتیت خود آن آوردند که در دوران ستم شاهی دیدیم و امروز هم در اکثر کشورهای غربی شاهد آنیم.

بطلان "جدائی دین از سیاست" از این زاویه مخصوصا پس از

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران آنقدر روشن است که احتیاج به توضیح ندارد اما همیشه این اندیشه از این راه وارد نمی‌شود و به این بی‌پیرایگی روی نمی‌نماید بلکه بعضاً خود را بصورت‌هایی بظاهر منطقی، علمی و یا حتی شرعی نیز می‌آراید که انشاء الله در درسهای آتی به بررسی این گونه سخنها خواهیم پرداخت.



## درس بیستم و هفتم

### جدائی دین از سیاست ( ۲ )

در درس گذشته گفته شد که آخرین نظریه‌ای که سعی بر حل تعارضات موجود میان دین و تمدن دارد نظریه جدائی دین از سیاست می‌باشد که ناسازگاریهای میان نظام‌های شرقی و غربی موجود با ارزش‌ها و معارف اسلامی را، با محدود کردن حیطه دستورات دین در موضع روابط فردی قابل حل دانسته و با حذف هرگونه نقش و عملکردی برای دین در موضع روابط اجتماعی و مدیریت جامعه معتقد است که: "دیانت ربطی به سیاست نداشته و اصولاً هرگونه انتظاری از دین در حل معضلات و مسائل اجتماعی انتظار بی‌موردی است".

این نظریه که به "جدائی دین از سیاست" معروف است هرچند بعنوان یک شعار استعماری و سیاسی از جانب سلطه‌گرانی که از اسلام و حرکت مسلمین می‌ترسند نیز مطرح می‌باشد (همانطور که در درس گذشته اشاره شد) اما زریشه‌های فکری مختلفی برخوردار است که ظاهراً در جهت حفظ دین و دفاع از دستورات الهی صورت می‌گیرد.

بطور کلی می‌توان شدت هجوم فرهنگ و تمدن مادی شرق و غرب بخصوص بعد از رنسانس علمی اروپا به کشورهای اسلامی را از زریشه‌های اصلی پیدایش

تزوجدائی دین از سیاست دانست هجومی که در شکل های مختلف منطقی، فلسفی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری، تکنولوژیکی و... در شما می شود. ناسات زندگی مسلمین وارد شده و در بسیاری از جنبه ها چنان آنها را تحت تاء ثیر قرار داده است که بناچار تلقی از گستره دین تا محدوده اعمال فردی و روابط قلبی تنزل کرده و موجب پیدایش نظریه های پی چون " جدایی دین از سیاست " گردیده است. نظریه هایی که با خود با خستگی در مقابل دستاوردهای تمدنهای غربی و شرقی بطور کلی نقش دین را در موضع روابط اجتماعی و سیاسی جا معه بفراموشی سپرده و با اصل گرفتن الگوهای سیاسی، اقتصادی، مدیریتی و فرهنگی و تکنولوژیکی نظام های مادی روز، در پی آنست که با تکیه بر بظنا هنر دلایل و سراهینی نشان دهد که اصولا دین جز در محدوده اعمال فردی و وظیفه دیگری را بر عهده ندارد.

دلایل، مقدمات و تکیه گاه های مختلفی که مدعیان تز جدایی دین از سیاست بیان می دارند را میتوان در چند مرحله بیان داشت که بتدریج با مطرح کردن و تشبیه هر کدام به نقد و بررسی آنها نیز خواهیم پرداخت.

عده ای از طرفداران این نظریه که تغییرات مداوم شرایط و روابط اجتماعی و کشف و پیدایش و ابداع امورات مختلف ( اعم از اختراع مصنوعات جدید و یا اثبات فرضیه ها و تئوریه ها و یا ابداع مکتب های جدید نظری و علمی و...) را در زندگی اجتماعی انسانها می بینند و تاء ثیرات این امور را در تغییر و

تحول روابط و مناسبات حوامع انسانی ملاحظه می‌کنند و همچنین این امور را بعنوان تنها راه و عامل رشد و سعادت و ترقی بشر تصور نموده اند و ضمناً متوجه هم می‌شوند که این تمدن و فرهنگ اصطلاحاً و بزرگواردهای زیادی با دستورات و احکام الهی داشته بطوریکه تکیه<sup>۶</sup> نمودن بر این تمدن و مناسبات آن با تغییرات مکرر و مداومش زمینه<sup>۷</sup> اجرای حدود الهی را محدود نموده و بسیاری از روابط مخالف احکام الهی را با خود به همراه دارد. لذا چنین تصور کردند که اگر دایره احکام را شامل بر کلیه مناسبات اجتماعی بدانند، یا بایدهای آن وحی جدیدی نازل شود که بدلان آن روشن است و یا بایدهای امروز و هر ساعت متناسب با تغییرات جهان از همان اسناد و مدارک ثابت وحی حکم جدیدی استنباط کنند که در این صورت نیز تغییرات ما دم احکام متناسب با شرایط و حوادث اجتماعی را نیز باز چه قرار دادن وحی می‌دیدند لذا نتیجه گرفتند که بهتر است قلمرو مذهب را منحصر به امور فردی نمایند و آنرا به عبادات فردی و روابط قلبی - که فکر می‌کردند تنها موری است که می‌توانند در این مجموعه<sup>۸</sup> متغیر، ثابت باشند - محدود کنند. بنا بر این تعیین احکام و مناسبات اجتماعی را به عقلا و متفکرین سپردند و تصور کردند که با تفکیک بین دین و سیاست - هم می‌توانند دین خود را حفظ نمایند و هم آزادند تا از دستاوردهای اندیشه و تفکر و تجارب بشری و با صلاح رشد و رفاه ناشی از آن بهره‌مند گردند.

مدعیان تزجداپی دین از سیاست مطالب و شواهدی را نیز برای اثبات

صحت مدعای خود به همراه می آورند مثلاً می گویند: " امروزه بر همه کس روشن است که سیاست به معنای عام خود زیر بخشهای فراوانی دارد که شاخه های علمی متفاوتی پیرامون آنها بوجود آمده است و هر فعل و انفعال اجتماعی به عوامل زیادی بستگی پیدا میکنند که میبایست قبلاً تا حد امکان مورد مطالعه، دقت و محاسبه قرار گرفته باشد "

و چنین اضافه میکنند که " اصولاً بعد از زرنسانس علمی اروپا، تفویضات وسیعی در سیاست و اداره، جامعه بوجود آمد و اینمطلب با انقلاب صنعتی شدت بیشتری گرفت و متفکرین و دانشمندان زیادی در این محدوده مشغول بجهت تحقیق و تفکر شدند و حاصل آن زحمات طاقت فرسا را در قالب قوانین علمی بجهت اداره، جامعه عرضه داشتند که امروزه نه تنها کشورهای اروپایی و آمریکایی از آن بهره مند شده و روابط اجتماعی خود را بر اساس آن فرمولها سازمان داده اند بلکه این مطلب به سایر کشورها و حتی کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده است و عمدتاً تشکیلات سیاسی و اجتماعی همه کشورهای مبتنی بر این قوانین و فرمولها بوده و نه تنها سا زمان سیاسی بلکه سا زمان اقتصادی و حتی فرهنگی آنها نیز بر این اساس میبایست و بیا رشد و تسهیلی که در امر ارتباطات بوجود آمده است آثار هرگونه تغییر و تحول و کشف قوانین جدید و غیره، در همه جا منتشر شده و چنانچه مطالبی واقعی و علمی و منطقی باشد مورد استقبال همگان قرار میگیرد تا اینکه فرمولهای کمالی و روشا ملتری پیدا شود و زندگی را

بتوان براساس آن بهتر کرد و بر همه کس هم واضح است که تغییرات این فرمولها  
 و قوانین همراه با رشد اطلاعات انسان دائمی است و بشر معتقد نیست که در  
 هیچیک از رشته های علمی، آخرین و کاملترین سخنها گفته شده و جاده رشد و  
 ترقی به آخر رسیده است " سپس چنین می آورد که: تغییرات جوامع و شرائط  
 اجتماعی زمینه های جدیدی را در امر تحقیقات و دانستن آنها می گشاید همانگونه  
 که در دوران قبل از انقلاب صنعتی اکثریت مردم یک جامعه در روستا و مناطق  
 کشاورزی میزیستند و این امر مناسباتهای مخصوص بخود داشت و با انقلاب  
 صنعتی نسبت جمعیت شهرنشین افزایش چشمگیری پیدا کرد و مراکز تجمع  
 جمعیت و شهرهای بزرگی پیدا کردند که مسائل و مشکلاتی را با خود بهمراه  
 داشته و تحقیقات جدیدی را در امر مدیریت، تشکیلات و روابط سیاسی بوجود  
 آورد زیرا در اینچنین اجتماعات بزرگی همه کارها به سمت اجتماعی و تشکیلاتی  
 شدن پیش میرفت و نقش عناصر و عوامل متعدد و بیشماری در پدید آمدن یک  
 واقعه و یا حتی یک تولید اجتماعی بارز شد. بنا بر این برای جلوگیری از  
 نوسانات نامناسب اجتماعی که گاه از یک یا چند عامل کوچک شروع می گشت و  
 به علت وسعت جامعه و ارتباطات به معضلی تبدیل می شد تحقیقاتی خاص  
 آغاز گردید و بر آن اساس علوم می شکل گرفت که تشکیلات فکری جوامع مبتنی  
 بر آن می باشد و بدیهی است که به مرور با تغییرات شرائط و پیدایش حوادث  
 تاریخی و تحولات اجتماعی جدید، نه تنها این علوم تکمیل شده و بالتبع در

روابط اجتماعی منشاء اثر خواهد شد بلکه رشته‌های علمی جدیدی نیز پدید آید.  
میشود تا پاسخگوی نیازهای زمان قرار گیرد".

نتیجه می‌گیرند که: " حال با توجه به این توضیحات چگونه می‌توان مذهب  
را مرتبط با این امور دانست، آیا بین یک امر ثابت و امور متغیر می‌تواند  
ارتباط برقرار باشد؟ برای ارتباط یا باید آن امور هم ثابت و ساکن  
شوند یعنی جامعه از رشد و تعالی باز ایستد و یا باید این امر هم‌هنگام با  
آن امور تغییر یابد، یعنی دین عوض شود که بتلانی هر دو (تغییر دین و ثبوت  
جامعه) واضح است، لذا می‌بایست آنها را از هم جدا کنیم و برای هر کدام  
حوزه خاصی در نظر بگیریم تا در عین اینکه امور اجتماعی در حال بالندگی و  
تغییر مداوم است دین بتواند ثبوت خود را حفظ کند!"

انشاء الله در درس آینده به نقد و بررسی مطالب فوق الذکر خواهیم

پرداخت.

## درس بیست و هشتم

### جدایی دین از سیاست ( ۳ )

در درس گذشته بطور خلاصه گفتیم که مدعیان تز جدایی دین از سیاست معتقدند که : " چون دین خداوند ثابت ، و شرایط و امورات اجتماعی متغیر است پس هیچ وجه ایندو نمیتوانند با حفظ خصوصیت خود با یکدیگر ارتباط داشته باشند بناچار باید گفت که دین تنها در امورات فردی آنهم عمدتاً اخلاقی و قلبی برنامهدارد و موضوعات اجتماعی و سایر امورات فردی را بایستی بدست علم و اندیشه بشری سپرد تا متناسب با شرایط زمانی و مکانی برای آن چاره‌ای بیابند "

در پاسخ باید گفت که اولاً سخن فوق و محصور نمودن دستورات دین در امور اخلاقی و قلبی فرد ، تنها در صورتی ممکن است که هرگونه رابطه و تاءثیر و تاءثر ما بین امور فردی با شرایط اجتماعی و محیط زندگی افراد را منکر شویم ، در غیر این صورت اگر معتقد باشیم که نفی ارتباط امور فردی و اجتماعی غیر ممکن و محال است ، باید قبول کنیم که اخلاقیات و روابط قلبی نیز متاثر از برنامه‌ها و شرایط محیطی و اجتماعی خواهند بود و در صورتیکه نظام اجتماعی و سیاسی بر مبنای معارض با قوانین وحی شکل گرفته باشد ،

اخلاقیات و رفتارهای فردی نیز با لطف کم یا بیش بسمت ما دیگری جهت خواهند گرفت ، بمعبارت دیگری با توجه به ارتباط روابط اجتماعی و امور فردی نمیتوان پذیرفت چنانکه مسائل اجتماعی افراد، بر مبنای بی‌غیرا زوجی تنظیم شده باشد بتوان امور فردی و اخلاقی را کاملاً منطبق بر زوجی شکل داد و با پیچیدگی که اگرچه بدلیل وجود داشتن قدرت اختیار در انسانها، تا شرایط شرائسط اجتماعی، مطلقاً موجب سلب اختیار نخواهد شد اما بدیهی است در مقیاس وسیعی میتوانستند همیشه<sup>۶</sup> رشدایمان را از بین برده و حیطه<sup>۶</sup> بندگی خداوند را در عباد ضیق نمایند بنا بر این ملاحظه میشود که ادعای طرفداران تز جدایی دین از سیاست که میگویند میتوان با محدود کردن حیطه<sup>۶</sup> دستورات الهی تا محدوده<sup>۶</sup> امور فردی " دین" را حفظ نمود بنا بر عملی نبوده و شرایط اجتماعی میتواند کم یا بیش بر رفتارهای فردی تا برگذاشته جهت آنها را تغییر دهند .

ثانیا اگر ریشه<sup>۶</sup> استدلال مدعیان " جدایی دین از سیاست " اینست که

خصلت ثبوت در قوانین وحی با ویژگی متغیر روابط و شرایط اجتماعی ،

ناهماهنگ و ناسازگار است ، برایین مبنای اجرای قوانین وحی حتی در امور

فردی نیز محال و غیرممکن است چرا که اخلاقیات ، حالات قلبی و روحی در

رفتار فرد ، نیز دارای تغییر و تحول بوده و در مراحل مختلفی رشد و تکامل

می‌یابد و اینطور نیست که از ثبات مطلق و حالت سکون برخوردار باشند .



برای مثال دستیابی به یک خلق نیکو و اخلاق حسنه در دلی زمان و بتدریج حاصل شده و در دلی ایام، متکامل و متعالی می‌گردند، اینک دفعتا بوجود آید و همیشه نیز به یک حالت بماند .

اما اگر استدلال اینست که بطور کلی " ثبات " با " تغییر و حرکت " جمع نشده و نمی‌توان هیچگونه رابطه‌ای ما بین امور ثابت و امور متغیر قائل شد، گذشته از اینکه این سخن، اصل لزوم قوانین وحی رانفی می‌کند، بر این مبنا هرگونه قانون علمی و تجربی بشری نیز بواسطه شرایط متغیر اجتماعی و طبیعی غیرکارآ و بی‌فایده خواهد افتاد. چرا که حداقل ادعای قوانین علمی و تجربی اینست که می‌توانند در مقاطع " زمانی " مختلف و در " شرائط " متفاوتی کارآئی داشته باشند. مثلا یک شیمیست ادعا می‌کند که قانون ترکیب کلر و سدیم برای ایجاد نمک طعام، در شرایط متعارف و در مکانها و زمانهای مختلف فلسفی صادق است و یا یک اقتصاددان معتقد است که تئوریهای اقتصادی وی در مقاطع زمانی خاصی علیرغم تغییر شرائط و عوامل مختلف کارآئی دارد.

عبارت دیگر متفکرین بشری نیز ادعا دارند که تئوریها و قوانین آنها کلی و شامل بر مصداقی مختلفی است و حداقل در یک مقطع زمانی قابلیت تحقق دارد و هیچگاه نمی‌گویند که ما قوانین اشیاء و موضوعات عینی " ساکن " و " ثابت " را بیان می‌داریم بلکه کشف روابط حاکم بر پدیده‌های متغیری را ادعا می‌نمایند که علیرغم تغییراتشان، از شمولیت قوانین علمی خارج نمی‌گردد

لذا اگر هرگونه رابطه‌ای میان امور ثابت و امور متغیر نفسی شود و به بهانه‌ی نسبی متغیر بودن شرایط اجتماعی، حوزه سیاست و روابط جمعی از تنگنای و دستورات ثابت الهی بیرون انگاشته شود، باید گفت قوانین علمی و تجربی بشری نیز نمی‌شوند عهده‌دار چنین نقشی. بنا شده زیرا فرض انسانها از گسب علم و تجربه آن است که به نحو روابط حاکم بر مقاطع و دورانهای مختلف زمانی و تاریخی را برپایی کنند و علل حاکم و ثابت پدیده‌های متغیر را بیان دارند. بدین ترتیب مدعیان تز جدایی دین از سیاست مجبورند وجود هرگونه قانونی را اعم از طبیعی، اجتماعی، تاریخی و... نفسی کنند و هرگونه رابطه علت و معلولی را در اشیاء، موقوت بر ثابت و پدیده‌های متغیر و متحول منکر شوند.

در حالی که نفسی قوانین حاکم بر تغییرات در واقع نفسی جهت و خصوصیت خاص تغییرات است و نفسی جهت در تغییرات، ابتدا تا نشاندهنده تثبیت و عدم انسجام در پدیده‌ها و نهایتاً نافی نفس حرکت و تغییر می‌باشد برای مثال اگر قرار باشد که هیچگونه قانونی در تغییر آب به بخار وجود نداشته باشد به این معناست که می‌توان در شرایط متعارف با جوشاندن آب، آنرا تبدیل به سنگ میوه و یا هر چیز دیگری نمود یعنی نسبت تغییر به جمیع جهات برای یک کیفیت مساوی شده که معنا پیش نفسی تغییر و حرکت است. همچنین اگر بپذیریم که از امور ثابت راهی به امور متغایر و متغیر نیست و این دو ارتباطی حقیقی با یکدیگر ندارند، هرگونه شناخت، تجربه، مهارت، تخصص و مفاهیم نیز محال

می‌گردد زیرا همه آنها در صورتی محقق می‌گردند که حقیقتاً موضوعات و پدیده‌ها علی‌رغم وجوه مختلف و متغیرشان از وجوه مشترک حقیقی در زمانها و مکانهای مختلف برخوردار باشند. تا بین کودک دپروز و جوان امروزه مشترک‌سسی نباشد نمی‌توان آن‌دورا دو مرحله از عمر یک نفر دانست، اگر تا آن و آب در مکان الف باشد تا آن و آب در مکان ب حقیقتاً از وجوه مشترکی برخوردار نباشند نمی‌توان گفت که تا آن و آب از غذاهای اصلی همه انسانها در مکانهای مختلف بشمار می‌رود. اگر انسانها از مفاهیم مشترکی برخوردار نبودند، صرف تکیسه بر اختلاف ارتکازات و ادراکات انسانها هیچگونه مفاهیمی را محقق نمی‌ساخت و اصولاً استفاده از تجارب دیگران در زمانهای گذشته بی‌معنا می‌شد، از آنجا که بر این مبنا اشیاء و موضوعات در زمانهای مختلف هیچ وجه ثابت و یا مشترکی ندارند هیچ تجربه‌ای بدر زمانهای دیگر نخواهد خورد. همچنین کسب زبردستی و مهارت نیز ناممکن و محال خواهد شد چرا که اینکار طی گذشت زمان و در اثر تکرارهای همسان صورت می‌پذیرد و بنا به این فرض، هیچ وجه مشترک و ارتباطی نباید ما بین مراحل مختلف یک موضوع متغیر یافت شود و مقابله بریده از یکدیگر نیز هیچگونه جهت رشد و تکاملی را در امر خاصی نشان نخواهد داد.

هر چند تبیین رابطه ثابت و متغیر از موضوعات مهم و اساسی بحث فلسفی حرکت است که آثار آن در همه زمینه‌های مختلف ادراکات نظری، حسی و قلبی

نمودار می‌گردد اما در اینجا لازم است به همین اجمال تکیه کنیم و نتایج سه  
 بگیریم که مدعیان تزجداپی دین از سیاست که به بهانه<sup>۶</sup> واهی عدم ارتباط  
 ما بین امور ثابت با موضوعات متغیر در صدند که دامنه<sup>۶</sup> دین را تا حدود اعمال  
 فردی و حالات قلبی و اخلاقی محدود نمایند، با چنین پیش فرضی هیچگونه تفسیری  
 حتی از امور فردی و کلیه<sup>۶</sup> پدیده‌ها و موضوعات عینی، نظری و قلبی پیدانخواهد  
 نمود و با بدگفت مطلق کردن تفسیرونی جهت ثابت در تغییرات اگسرسر چه  
 تنها در حیطه<sup>۶</sup> مسائل اجتماعی صورت گیرد. با ذات حرکت و تغییر بنا سازگار  
 است .

و اصولاً بر اساس اعتقادات اسلامی با ایداعان داشت که قوانین و دستورات<sup>ت</sup>  
 وحی ، قوانین رشد و تکامل و تعالی فرد و جامعه می‌باشند ( نه قوانین "سکون" )  
 و خداوند حکیم با علم به کلیه<sup>۶</sup> " حالات و مراحل مختلف رشد فرد و اجتماع ،  
 عمل بدین قوانین را متضمن رشد و تعالی دانسته است .

بعبارت دیگر احکام کلی الهی که در تمام امور فردی ، خانوادگی و نظام  
 اجتماعی دستورات<sup>ت</sup> العمل و بنیادها و بنیادهای مشخص می‌نماید در برگرفته کلیه<sup>۶</sup>  
 مضامین و موضوعات مختلفی است که در روند رشد و تکامل فرد و جامعه ، ظهور  
 می‌یابند و بنا به جا معیت و خاتمیت دین مبین اسلام نمی‌توان پذیرفت که  
 موضوعاتی یافت شوند که اسلام در باره آنان حکم و دستوری نداشته باشد .  
 ( البته این که انطباق و جریان دادن احکام نورانی فردی و اجتماعی اسلام

برکلیه، مصداقیق در زمانها و مکانهای مختلف چگونه ممکن است، مسئله بسیار مهمی است که انشاء الله در مباحث آینده بدان خواهیم پرداخت). بنابراین بر اساس اعتقادات اسلامی نه تنها نمیتوان احکام نورانی اسلام را محدود به روابط فردی انسانها نمود بلکه بایستی قوانین ثابت وحی را معیار و محکی برای رشد صحیح و حرکت متعالی شرائط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بشمار آورد و حرکت و تغییر را در موضوعات و مسائل اجتماعی در صورتی زو به رشد دانست که در پرتو قوانین الهی و هماهنگ با آنها تحقق یابند. و گرنه هرگونه برنامه‌های در جهت تغییر و تحولات اجتماعی و هر طرحی به اسم رشد و توسعه، در صورتی که ناسازگار با احکام بوده و منبعث از معارف حق الهی نباشد، نه تنها موجب رشد و ترقی اجتماعی نخواهد گردید بلکه بر اساس مشیت لایتنفیر الهی زمینه سقوط و گمراهی فرد و جامعه را به همراه خواهد داشت.

## درس بیست و نهم

### جدایشی دین از سیاست ( ۴ )

درسه درس گذشته پیرامون مبحث " جدایشی دین از سیاست " گفته شد که این نظریه ما بین دو گروه مشترک است ، عده ای بخاطر جلوگیری از نفوذ دین در امور سیاسی این نظریه را برگزیده اند و پیاپی ده شدن احکام اجتماعی دین را مضر و مخالف اهداف و آمال خود می بینند و اصولاً دین را مانع رشد و ترقی علم و اندیشه بشری معرفی می کنند و عده ای دیگر برای مصون نگاه داشتن دین از تحولات و تغییرات سیاسی و اجتماعی به این نظریه معتقد شده اند و مدعیند که : " اصولاً دین متکفل از احکام در موضوعات و مسائل اجتماعی نمی باشد و تنها در محدوده روابط فردی دستور العمل دارد "

در دو درس گذشته به تبیین اولین مرحله از ادعای دیدگاه فوق پرداختیم و گفتیم که اینها معتقدند : " ارتباط دین و سیاست یا منجر به ثبوت و سکون کایه و جوهر و مناسبتهای اجتماعی میشود و یا اینکه دین را به همراه تغییر و تحولات اجتماعی متغیر و متحول می نماید " و نتیجه گرفتند که : " پس با یستی محدوده قوانین ثابت وحی را تنها در موضوعاتی جاری و ساری بدانیم که ثابت و ایستاست و تغییر نمی کند " به همین دلیل دستورات وحی را تنها در

حیلهء امور فردی آورده و مسائل اجتماعی را به عهده علم و تجربه بشری گذاشتند در پاسخ به این اشکال گفتیم که تحلیل فوق الذکر نه تنها دین را در مسائل فردی نیز حفظ نخواهد کرد چرا که اخلاقیات، روابط قلبی و حالات فردی نیز در حال رشد و دگرگونی است بلکه اساساً نفی هرگونه ارتباطی مابین امور ثابت و متغیر، نافی هرگونه مفاهیم، مهارت، تخصص و شناخت است و نتیجه گرفتیم که اساساً توانین وحی، توانین رشد و تحولند و نه توانین سکون و دستورات الهی معیار و محک صحت و سلامت هرگونه تغییر و تحول در جهان خارج است در این درس به مرحله دوم تبیین نقطه نظرات داعیان جدایی دین از سیاست می پردازیم که مدعیند: " اصولاً مذهب در روابط پیچیده سیاسی و اجتماعی امروز نحوه مدیریت در این جوامع و مسئله برنامه ریزی و کمیت گذاری و کیفیت گذاری در آن و غیره دستورالعملی ندارد و این علم و تجربه بشری است که در طی قرون اخیر توانسته است دستاوردهای زیادی را جهت پاسخگویی به این مسائل پی ریزی نماید و مکتب های سیاسی مختلف و شیوه های مدیریت گوناگونی را با توجه به شرائط اجتماعی و مسائل ملموس و واقعی جوامع ابداع نماید که اینها همگی بصورت قواعد و قوانین دقیق علوم اجتماعی و انسانی نظیر، جامعه شناسی، اقتصاد، روانشناسی، حقوق و... بدون دیده و امروزه عقلاً، متفکرین و دانشمندان بر این اساس به حل مسائل و مشکلات اجتماعی پرداخته و روابط جامعه خود را مبتنی بر آن می سازند

و در این میان چیزی بجز " حس و تحریریه " و تفکر مبسوطی بر آن دخالت ندارد. و اضافه می‌کنند که: " با دقتی اجمالی بر تشکیلات و موضوعات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع امروز باحتی می‌توان دریافت که اینگونه امور ربطی به مذهب ندارد. مثلاً آیا مذهب در مورد اینکه سازمان یک کشور چگونه باید باشد و به چه صورت اداره شود سخنی دارد؟ جهت اداره آمریکا مملکت به چه قوایی احتیاج است؟ ارتباط قوا با یکدیگر چگونه است؟ آیا شامل بیست و یکدیگرند و یا تفکیک قوا و تجزیه آنها مطلوب است؟ اگر ما نهمه جاسه قوه قضاویه، مقننه و مجریه لازم است سازمان آنها چگونه باید باشد؟ در قوه مجریه چندوزارتخانه لازم است؟ هر وزیر چند معاون و مشاور باید داشته باشد؟ چارت پرسنلی هر وزارتخانه چگونه است؟ ارتباط وزیر تا آخرین رده تشکیلات به چه نحو و از چه طریق برقرار می‌گردد؟ بوده هر وزارتخانه و نسبت نقش و اهمیت آن در اداره مملکت به چه میزان باشد؟ بودجه کل مملکت چگونه تنظیم شود؟ کمیت گذاری و کیفیت گذاری در بودجه بر چه اساسی باشد؟ سازمان قوه مقننه چگونه باشد؟ قانونگذاران مملکت چه شراطی داشته باشند؟ انتخابی باشند یا انتصابی؟ انتصاب از طرف چه کسی و انتخاب بر چه اساسی؟ به چند نفر قانونگذار نیاز است؟ مراحل تولید یک قانون چگونه باید باشد؟ و... همه سئوالاتی است که مذهب پاسخی برای آن ندارد، چون مسئولیتی در این قبیل به عهده او نیست در حالی که علوم مختلفی توسط بشر پی ریزی شده



است که پاسخگوی این سئوالات است و هر چند مشربها و مکتبهای مختلفی در پاسخ به این سئوالات بوجود آمده است اما هیچیک ربطی با مذهب ندارد و انتخاب یکراه از بین دیگران تنها با توجه به شرایط اجتماعی و تجزیه و تحلیل‌های عقلی و رجوع به تجارب خود، جامعه خود و سایر جوامع انجام میگیرد و روشن است که وقتی ما برای این اساس به‌گزینشی از بین تجارب، علوم و مصنوعات بشری دست میزنیم و جامعه خود را مبتنی بر آن شکل میدهیم در بهائی از رشد و ترقی را در کلیه شئون بر روی جامعه بازو در بهای دیگری را می‌بینیم و مناسبتهای خاصی را در جامعه بوجود میآوریم. اقتصاد، فرم خاصی بخشد گرفته و لذا مبتنی بر فرمولها و قواعد خاصی جریان می‌یابد. فرهنگ و علم و دانش سبزیسرها برای تعالی خود خواهد یافت و جامعه پیرامون مسائل مشخصی خواهد اندیشید، لذا مطالب خاصی را هم کشف یا تجربه خواهد نمود.

بنابراین باید گفت که " مذهب در حد مورفردی و عمدتاً روابط قلبی، عبادی، اخلاقی و روابط فرد با خالق خود یا قی میماند و ارتباط انسانها با هم و انسان و طبیعت را بشریانیروی علم و اختیاری که خداوند به او اعطا کرده است خود می‌سازد."

همچنین در موضع روابط تکنولوژیکی جامعه مثال می‌آورند و می‌گویند:

" این مسئله در تکنولوژی و علوم تجربی با رزت است زیرا هر چند این تکنیکها و علوم در زمینه‌ها و مقدماتی که علوم انسانی و روابط اجتماعی فرا عم می‌نماید

رشد می‌کنند ولی پیاپی ده‌شدن هر کدام از قواعد و قوانین علوم انسانی نقشه‌ی در کیهانیت تجربه و حس‌نما رذیله‌ها حس و تجربه بر روی جهان محقق مادی اختصاص می‌گیرد که حقیقتی و احدا شسته و اثر و خلاصت خاصی را بجای می‌گذارد و پیش شناخت این بعد از جهان و عمل بر اساس آن تحقیق و برنا مه‌ریزی و علش پناهی و ... در آن به متخصصین خاصی احتیاج دارد که مسلح به دانشهای جدیدینا شنند و این مطلب هیچگونه ربطی با مذهب و متون مذهبی و قواعد و قوانین آن ندارد برای مثال در هیچ جای از دستورات مذهبی نیامده است که ساختار تکنولوژی چگونه باید باشد؟ آیا برنا مه تولید یا پدیدبصورت متمرکز و زنجیره‌ای باشد و هر چه بیشتر صنعت را بسمت یک نظام متمرکز سوق داد؟ و یا اینکه نه ضروری است که از حرکت صنعت در این مسیر جلوگیری شود؟

آنان همچنین می‌گویند که: "نیاید تصور شود که جدایی دین از سیاست مربوط به سالهای اخیر و یا پس از رشد علوم و تکنولوژی کنونی دنیا است بلکه همیشه این دو مقوله از یکدیگر جدا بوده است منتهی در گذشته بعلمت اینکه علوم رشد و بعد چندان نداشت و اطلاعات عمومی مردم و حتی دانشهای عقلای قوم نیز چندان وسعتی نیافتند و تا حدودی ثابت بود این مطلب که اموری را باید عرف جامعه و یا عقلا و متخصصان آنها حل و فصل نمایند زیاد ملموس نبود (هر چند بدان عمل می‌شد) و عمدتاً تفاوت شیوه‌های اجرایی و مدیریتی را تفاوت مذاقها و استعدادها و میالها می‌دانستند در حالیکه امروزه کاملاً پیرامون

مشی‌ها و روابط و کیفیت اعمال مختلف اجتماعی تحقیق و بررسی شده و در نتیجه قوا عدو قوا نین گونا گونی بدست آمده است که کیفیت عمل و ثمره آنرا در شرایط و امکانات مختلف نشان می‌دهد لذا درجوا مع پیشرفته مشی اجتماعی با تعاون مدیران تغییر چندان نمی‌کند زیرا کلیه متخصصین بر اساس علوم و قواعد و قوانین خاصی به تصمیم‌گیری می‌پردازند و با پیشرفت بیشتر این علوم از همین اختلافات جزئی نیز کاسته می‌گردد و همه چیز تحت قوانین علمی تجربی در می‌آید. بدین لحاظ است که امروزه جدایی دین از سیاست روشنتر شده است به عبارت دیگر علوم سیاسی و سایر علوم اجتماعی چون رشد زیادی کرده و ثمره خود را بلا هر نموده اند و نشان با دین و علوم لازم و حاصله آن با رزق گردیده است!

انشاء الله در مبحث آئینده به نقد و بررسی نظرات و شبهات فوق الذکر

خواهیم پرداخت.

## درس سومی ام

### جدایشی دین از سیاست ( ۵ )

در درس گذشته به تبیین بعدد دیگری از نقطه نظرات مدعیان تر " جدایسی دین از سیاست " پرداختیم و اشاره کردیم که پراساس این دیدگاه " همیشه تجزیه و تحلیل موضوعات عینی و مسائل احتمالی بر پایه علم و تجربه بشری بوده و دین در اینگونه امور دخالتی نداشته است " و منتهای مراتب متذکر می شوند که : " بخاطر رشد علوم و معارف بشری در حیطه امور سیاسی و اجتماعی که بعد از انقلاب رنسانس در اروپا تحقق یافت تفاوت این دو نگاه بوضوح روشن گشته و امروزه این علوم بشری است که عمده دار اداره حکومتها و پاسخگویی موضوعات پیچیده تمدن نوین می باشد "

از اینرو نتیجه می گیرند که : " اسلام نیز در مورد برنامهریزی اجتماعی و کمیت گذارها و کیفیت گذارهای موجود در تغییر و تحولات نظامهای اجتماعی و همچنین کیفیت اداره سازمانها و نهادهای موضوعاتی از این قبیل برنامهریزی دستور و حکمی ندارد لذا دخالت در سیاست و امور اجتماعی بمعنیه عقل و علم بشری است نه وحی "

در پاسخ به شبهات فوق باید گفت که اگر توقع این است که براساس

دخالت دین در امور اجتماعی می‌بایست در مورد کلیه جزئیات و مصداقیق و شرائط مختلف، احکام مشخص و جداگانه‌ای ارائه شده باشد که این امر غیرقابل تحقق است زیرا می‌بایست با تغییر شرایط جامعه و متناسب با موضوعات مستحدثه پیامبران جدیدی مبعوث شوند تا احکام الهی را در مورد تک تک مصداقیق ابلاغ نمایند که در این صورت هر فردی خودیبا پدید پیغمبر باشد یا در ارتباط دائمی با پیامبری قرار بگیرد تا در تمام مواضع و مراحل و موضوعات حکم الهی را بدست آورد که این امر به علل عدیده‌ای غیر ممکن است و یا پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام احکام لازمه کلیه مصداقیق را با تطبیق بر موضوعات مختلف متناسب با زمان و مکان و غیره اعم از قوانین دولتی، مدیریت، برنامه‌ریزی، تنظیم بودجه را تا برنامه‌ریزیها و اعمال فردی و خانوادگی در قالب آیات و روایات و احادیث فرموده باشند بدینگونه کسبه مثلا دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۶ در تنظیم بودجه بدین نحو عمل نماید یا فرموده باشند که آقای الف در روز و ساعت و دقیقه فلان در مقابل چنین موضوعی عمل (ب) را انجام دهد و روشن است که این کارشیز بعامل مختلفی ممتنع است.

اما همانگونه که می‌دانیم کلیه احکام لازمه زندگی بشر تا روز قیامت در قالب آیات و روایات و احادیث بصورت احکام کلی که بر موضوعات کلی بار شده نازل گردیده است و توسط فقها بهمان صورت که در فصل اول (فقه سنتی)

توضیح دادیم استنباط می‌گردد و هر چند تطبیق موضوعات کلی احکام کلی الهی بر مصداق دقیق جزئی عینی و با تعیین اینگونه این موضوع جزئی خارجی مصداق چه موضوع کلی است تا حکمش روشن شود در همه مسائل و موضوعات تسهولت انجام نمی‌پذیرد و همیشه عرفی نیست بلکه در بعضی از موضوعات تخصص خاصی را می‌طلبد اما این مطلب بدان معنا نیست که دین از سیاست و یا اداره امور اجتماعی در بخش‌های مختلف لازم‌آن جداست و اینگونه امور عقلی محض است و ربطی به مذهب ندارد بلکه دین مبین اسلام در مورد کلیه مسائل و موضوعات مبتلابه انسان حکم دارد و اجرای احکام و حدود الهی نه تنها به جامعه اخلاق و عادات و آداب خاصی را می‌بخشد بلکه حتی فرم زندگی اجتماعی و مسائل و موضوعات مبتلابه آنها نیز با دیگر جوامع متفاوت شده و انسان مسلمان در این جامعه به مسائل و موضوعاتی می‌اندیشد که در دستگاره و جوامع دیگر جایی ندارد یا ساده در زندگی و کیفیت روابط اجتماعی مسلمین در زمانهای گذشته این مطلب ملاحظه می‌گردد. در معماری، خانه‌سازی، شهرسازی، روابط اقتصادی و تجاری، وضع بازارها و صنایع و کشاورزی، کیفیت خوراک و پوشاک و... آنها تاءثیر احکام اسلام بخوبی روشن و مبرهن است البته همه‌گونه که گذشت در آن زمان بدلیل کوچک بودن اجتماعات ساده بسودن مسائل و موضوعات مسئله انطباق احکام بر موضوعات ساده‌تر بود اما اکنون بعلل مختلف و از جمله وسعت چشمگیر جوامع و اجتماعات و تاءثیر پذیری غلبت

مسلمین در بعضی موارد از جوامع الحادی و پیدایش مسائل و موضوعاتی که بعضاً زائیده روابط اجتماعی غیر اسلامی است و غیره تطبیق بسادگی صورت نمی‌پذیرد و اجرای احکام الهی در امور سیاسی و مدیریت جامعه و سایر شئون آن بدون روش و منطقی خاص بجز برای نوابغ و نوادرا امکان پذیر نیست و همانگونه که قبلاً هم متذکر شدیم در این بنا ره انشاء الله مباحث مفصلی در آینده خواهیم داشت .

مطلب فوق الذکر را از دریچه دیگری نیز می‌توان بررسی نمود :

بطور کلی در یک نظام اجتماعی و در یک برنامه ریزی توسعه که تغییرات و تحولات ابعاد مختلف یک نظام را مورد دقت قرار می‌دهد اهداف ، موضوعات و پدیده‌ها ، روابط انسانی و حقوقی ، کیفیت دسته‌بندی موضوعات در آن نظام و تعیین نسبت‌های کمی خاصی که به هر یک از موضوعات و روابط تعلق می‌گیرد از جمله مواردی هستند که در ارتباط با یکدیگر به تحقق عینی یک حرکت اجتماعی منجر می‌شود و بطور کلی می‌توان گفت که در برنامه ریزی و در تغییر و تحولات اجتماعی سه مطلب مشخص و اساسی وجود دارد : کیفیت گذاری ، کمیت گذاری و منطق و روشی که بر اساس آن موضوعات شناخته شده و اطلاعات جمع بندی می‌گردند . " کیفیت گذاری " را در واقع می‌توان موضوعات ، اهداف و روابطی دانست که در یک نظام اجتماعی مطرح است مثلاً اگر کلی‌ترین دسته بندی‌ها و موضوعات را در یک نظام اجتماعی ملاحظه کنیم خواهیم دید که نظام فرهنگی ،

نظام سیاسی و نظام اقتصادی هرکدام ضمن اینکه با یکدیگر مرتبط می‌باشند از موضوعات و روابط خاصی نیز تشکیل یافته‌اند، همچنین در یک نظام اقتصادی بستنهایی می‌توان موضوعات مختلف، اهداف و روابط مختلفی را مشاهده نمود که با اهداف، روابط و موضوعات نظام سیاسی مختلف است. آنچه که مهم است تنها سبب و همبستگی مستقیم موضوعات و پدیده‌های موجود در یک نظام با اهداف و روابط انسانی موجود در آن است که بهیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که روابط انسانی و اهداف حاکم بر یک نظام هیچگونه ربطی به موضوعات و پدیده‌های موجود در آن ندارد. به‌عنوان مثال ملاحظه می‌شود که وجود شرکت‌های بزرگ چند ملیتی، کارتلها، تراستها، بازار بورس، نظام پولی و اعتباری مبتنی بر ربا و بیسیاری از موضوعات کوچک و بزرگ دیگری که به تبع وجود چنین سیستم‌ها و موضوعاتی در نظام اجتماعی سرمایه‌داری وجود دارد، هماهنگ با روابط حقوقی خاصی است که در همه جا قدرت را به نفع تکا ثر ثروت و انباشت سرمایه حل می‌نمایند. طبیعی است که الگوی مصرف، تولید و توزیع و کلیه موضوعات و تکنولوژی لازم‌ه این‌الگوها هم به نحوه‌ای متاثر از آن روابط حقوقی خواهند شد.

ارتباط روابط انسانی با موضوعات و مسائل یک جامعه را در نظام‌های سوسیالیستی نیز بطور دیگری می‌توان ملاحظه نمود که برای مثال اصول موضوعی بنا بر بازار بورس در آنجا موضوعیت پیدا نکرده و پول و نظام پولی شکل دیگری



را در آن نظامها بخود می‌گیرد. همچنین شکل مدیریت، چارت سازمانی نحوه انتخاب و انتصاب مدیران اساساً از شکل پارلمانتاریستی غرب خارج شده و به صورت حاکمیت حزب پرولتاریا بروز می‌کنند که همه این تغییرات در کیفیت اداره و مدیریت نظام متناسب با روابط انسانی و حقوقی خاصی شکل می‌یابد که در مکتب مارکسیستی بدانها ارزش و بها داده میشود. بعبارت دیگر ترکیب نمودن به روابط دولتی و نفی مالکیت‌های خصوصی در نظام‌های سوسیالیستی شکل نظام و موضوعات و کیفیت ارتباطات آنها را به یکدیگر تغییر داده و موضوعات و مسائل خاص و هماهنگ با خود را ایجاد می‌نمایند.

عین همین مطالب را با پذیرش روابط انسانی منبسط از وحی می‌توان دید. و تاءثیرات احکام الهی را در پیدایش موضوعات و مسائل موجود در یک نظام و تمدن ملاحظه نمود مثلاً روشن است که بیانی مالیات سرمایه و تکثیر ثروت در اسلام بهیچ وجه شکل شرکت‌ها و سازمانهای تجاری در نظام اجتماعی اسلام به صورت کارتلها و تراستهای نظام سلطه سرمایه‌داری و یا در شکل حاکمیت طبقه خاص و تحقق نظام کمالاتی دولتی سازگار نخواهد بود همچنین الگوی مصرف جامعه بهیچ وجه یک الگوی مصرفی و تجملگرانی در شکل غربی و یا دولتی و قالبی در شکل شرقی آن نخواهد بود که به تبع آن بسیاری از تولیدات و مصنوعات جامعه اسلامی با نظام‌های غربی و شرقی متفاوت خواهد بود. حرمت شراب موجب خواهد شد که بهیچ وجه امکانات جامعه در جهت ایجاد کارخانجات

و تحقیق بر روی فرمولهای انواع و اقسام شرابهای موجود در نظامهای کبیری  
 مصرف نگردد. و اصولاً تکنولوژی لازمۀ شراب سازی موضوعاً بیستفلی خواهد شد.  
 در عوض بسیاری از موضوعات جدیدی که لازمۀ عبودیت و بندگی خداوند است  
 بسیار غیبیست به تن کرده و تمدن قبیلی بشر را بستری جهت قرب الی الله قرار  
 خواهد داد. بعبارت دیگر وقتی بخواهیم روابط اجتماعی خاصی برقرار شود  
 احتیاج به زمینه و شرایط مادی خاصی هم خواهد بود که در هر حال چگون هدف  
 برنامهریزی در امور اجتماعی اسلام " و یا حتی " در برنامه ریزی اموری فردی "  
 اجرای حدود الهی، ایجاد زمینه و تسهیلات جهت جریان یافتن احکام الهی و  
 یا حل مسائل و مشکلات بر اساس احکام است طبیعتاً موضوعات خاصی در این  
 حوامع بروز پیدا کرده و لازم است مشخص شود لذا کیفیت گذاری در برنامه ریزی  
 نیز به این تعبیر با مذهب و مکتب ارتباط پیدا خواهد کرد. و  
 و اما کمیت گذاری که مقدار بودجه و یا بها و ارزش و نسبی است که بسبب  
 کیفیتهای موجود در برنامه متعلق خواهد گرفت در یک دید کلی مسلمانی مذهب  
 مربوط خواهد شد زیرا اگر از یک دولت سؤال شود که " مثلاً چرا برای بستک  
 کالا یا یک مسئله اجتماعی سوبسید می پردا زد و یا بودجه صرف پیدا پیش ورشد آن  
 می کنند در عوض از کیفیت و کالای دیگری مالیات می گیرند یا بودجه و ارزش  
 کمتری قرار می دهد " این توجه به قوانین و معادلاتی بنما نشان خواهد داد که  
 این کمیت گذاری بگونه ای خاص است که در آینده شرایط اجتماعی مورد نظر

را فراهم می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که " هر کمیتی را نمی‌توان به هر کیفیتی  
 اختصاص داد و وقتی کیفیت گذاری ( بهمان صورتی که گذشت ) در برنامه ریزی  
 اسلامی مقید شد کمیت گذاری آن نیز مقید می‌شود منتها هما نگونه که قبلاً هم  
 نوشتیم اینگونه امور را احتیاج به تخصص خاص و آشنائی با قواعد و قوانین و  
 شیوه‌های جمع بندی مشخصی دارد که همان منطق و روش شناخت موضوعات عینی  
 خارجی و جمع بندی اطلاعات حسی و تجربی است. در واقع کار منطق در موضع  
 عمل ملاحظه صحیح ارتباط کمیت ها، و کیفیت ها در یک نظامی یک طرح و برنامه  
 اجتماعی است که بر اساس آن می‌توان کیفیت صحیح حرکت از وضع موجود به  
 وضعیت مطلوب و نیز ارتباطات صحیح موضوعات در هر مقلی از مسیر حرکت را  
 مورد شناسایی و مطالعه قرار داد. این امر اساسی و بسیار مهم از ویژگی‌های  
 ضروری یک برنامه ریزی اجتماعی اسلام است و قطعاً با اسلام و احکام اسلامی  
 بگونه‌ای خاص ارتباط دارد که کیفیت ارتباط و مشخصات و ویژگی‌های آن  
 را انشاء الله در درس‌های آینده و در موضع کیفیت موضوع شناسی و نظام سازی  
 اسلامی مورد دقت قرار خواهیم داد.

## درس فلسفی و بیگم

### جدایشی دین از سیاست ( ۶ )

ششمین درس از سری درسی که تاکنون تحت عنوان "جدایشی دین از سیاست" به بررسی نظرات طرفداران این تز و پاسخ به آنها اختصاص یافته زاین بررسی احتمال دیگری که در آن بی ارتباط بودن "بایدها و نبایدها" از "هستها" ادعا شده است، آفا ز نموده و بی اساس بودن این نظریه را موود بحث قرار می دهیم .

ممکن است مدعیان تز جدایشی دین از سیاست ادعا کنند که :

" اصولاً از آنجهت که هیچگونه رابطه حقیقی ای ما بین ارزش مسا و

بایدها و نبایدها از یک طرف با موضوعات جهان طبیعی و اجتماعی از طرف دیگر

وجودندارد به همین دلیل نمی توان انتظار داشت که مثلاً عقل یا حس بشناسند

درحیطه ارزش ها قدم گذاشته و یا برعکس وحی ارتباطی با تبیین مسائل و

موضوعات خارجی پیدا کند و دلیل نبودن هرگونه رابطه حقیقی آن ما بین

ارزش ها و موضوعات و حقایق هستی نیز اینست که بایدها و نبایدها با اهداف و

اغراض جا عمل آن "بایدیا نباید" متناسب است نه اینکه با حقایق هستی و

موضوعات خارجی سازگاری داشته باشد . مثلاً اگر جعل کنندده قانون و قرار

دادی را انسانها بدانیم آن قانون یا قرارداد سازگار با اهداف و اغراض خاص همان انسانهاست که برای رسیدن و نیل به مقصود خویش تبعیت از آن قانون را ضروری و واجب دانسته‌اند. به همین دلیل است که به تناسب اختلاف در اغراض و مقاصد قوانین، قراردادها و بایدها و نبایدهای مختلفی را در زندگی انسانها می‌توان ملاحظه نمود، گاهی بعضی انسانها به سبب اخذ اهداف عالیه از بایدها و نبایدها و قوانین عالیه‌ای نیز پیروی می‌نمایند ما گاهی است که انسانی برای دستیابی به اهداف ناپسندی، کارهای زشتی را برای خود لازم می‌شمارد.

بعبارت دیگر از آن جهت که اهداف و اغراض تنها در ارتباط با انسانها معنا دارد، به تناسب ارزش آن اهداف و مقاصد نیز، بایدها و نبایدهای ارزشمندی معنا و مفهوم پیدا میکند. مهم اینست که بدانیم جهان تنها متناسب با هدف خاصی نمی‌باشد و علی‌رغم اینکه خداوند متناسب با اهدافی، بایدها و نبایدهایی را جعل نموده است ولی این بدان معنا نیست که جهان هستی و حقایق فقط متناسب با این بایدها و نبایدهاست بلکه می‌توان هدف دیگری را نیز در نظر گرفت و متناسب با آن نیز ارزشها بی‌ی را جعل کرد (عما نگونه که ما دیها انجام می‌دهند) و هر دوی این بایدها و نبایدها در گستره هستها امکان وقوع و تحقق دارد. یعنی هم ارزشهای خوب و پسندیده امکان وقوع دارند هم ارزشهای ناپسند و زشت. و این همان جایی است که نشان می‌دهد هیچ ارتباط حقیقی‌ای

ما بین حقایق "موضوعات جهان هستی" با "ارزشها و بنیادهای و نیای پیدها" نیست چرا که در جهان واقعیات و هستی هر چه که هست هماهنگ با هستی است و معنی ندارد که بگوئیم مثلا آتش بد است یا آب خوب است، بلکه خوب و بد تنها زمانه‌ی موضوعیت می‌یابند که هدف و مقصودی اعتبار شده باشد تا به تبع آن هدف با یس و نهایی پیدا می‌شود و ضرورت پیدا کرده و ارزش معنا یابد، بر اساس اعتقادات اسلامی اعتبار رکن شده هدف و قوانین خداوند می‌باشد و مسلمانان تنها از طریق شناخت وحی و استنباط از آن کلمات به بنیادهای و نیای پیدها پی می‌برند در حالی که هستیها مقوله‌ی دیگری است که با واقعیات مربوط است و شناخت آنها را عقل به کمک حواس پنجگانه به سهولت دارد.

و نتیجه می‌گیرند که :

حال چنانچه به دنیای موجود نگاه کنیم بخوبی می‌توانیم ملاحظه کنیم که انسان با بکارگیری عقل و حس و تجربه‌ها و آزمایشهای مکرر و گوناگون اندوخته‌های ذیقیمتی را برای خود فراهم آورده است که با هیچ چیز دیگری قابل جایگزین شدن نیست، تکنولوژی، تمدن و علوم می‌که نحوه بهزیستی، رشد و ترقی در امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی را نشان می‌دهد و بشر را با حقایق جهان آشنا می‌سازد، گوهر گرانبهائی است که هر چند بعضا به ارزشهای مادی الهادی آغشته شده است، اما چون این آلودگی ذاتی نیست به سهولت قابل شستشو و پیرایش بوده و می‌توان با گذاردن آن در کتب روحی و

اخلاق و معنویات ناشی از مذهب، مجموعه‌کاملی از وحی و حس و عقل را بدست آورد که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان باشد.

بنا بر این خلاصه مطالب فوق این است که متناسب با انتخاب و جعل هدف، اعمال و مقدمات خاصی ضرورت پیدا می‌کند و آنچه که در جهان واقع است زمینهای بیش نیست، و حرفی برای گفتن اینکه چه باید بشود ندارد، لذا ارزشهای اعتباری است، که به اختیار جعل کننده هدف بستگی تام دارد و با آنچه در جهان واقع شده است و حقیقی است ارتباطی ندارد.

در پاسخ باید گفت که اولاً از مقدماتی خاص و با ارتباطی خاص هر هدفی آنها را حفظ جمیع خصوصیات شخصیه منتج نمیشود یعنی مثلاً در یک مسافرت بهمان اندازه که مقصد در بایدها و نیایدهای بین راه اثر می‌گذارد، مشخصات مبداء هم از آن بایدها و نیایدها متاثر است و همچنین خصوصیات خاص خود مسیر نیز در این امر اثر دارد، اگر مصمم باشیم که از تهران به لندن مسافرت کنیم با بایدها و نیایدهای متناسب با این سفر است که ضرورتاً برای حرکت از تهران به قم آن بایدها و نیایدها وجود نخواهد داشت، همچنین برای اثبات یک مطلب خاص بهمان اندازه که خصوصیات این مطلب در سیر استدلالات مؤثر است مقدمات پذیرفته شده نیز در بایدها و نیایدهای که در این سیر است مؤثر باشد و روشن است که اگر از هر مقدمه‌ای و با هر نوع استدلالی بتوان هر موضوعی را اثبات کرد، استدلال بی‌معنا میشود و یا اگر از هر مبداء و با هر نوع حرکتی

تسیران به هر مقصدی رسید، حرکت محال می‌شود، لذا هر چند گفته شود که نیاید با بیداری و نیاید بیداری لازم، حرکت خاص منوط به تمهین هدف است اما تئیمان اندازه که این احکام تناسب با هدف دارد می‌بایست متناسب با مقدمات و ارتباط بین آنها نیز باشد که اگر محقق گردد قطعاً چنین است. لذا از نظر مکتب که جعل کننده قوانین خداوند تبارک و تعالی است و تنها دستورات و لازم الاجرامی باشد بهمان اندازه که این قوانین متناسب با هدف خلقت انسان و آنچه که او باید بشود است با شرایط، امکانات و زمینه‌های عینی جهان هماهنگ است یعنی مقدمات، ارتباطات و نتیجه با ضروریها یکدیگر متناسبند لذا ارزشهای ابلاغ شده از جانب مکتب سازگار با حقایق جهان هستی است و غیر آن هر چند متناسب با هدفی جعل شده از سوی جلالین باشد ولی با جوهره و حقیقت و وجود جهان متناسب ندارد یا به عبارت دیگر خلقت تشریفی هماهنگ با خلقت تکوینی است و تضادها اختلاف این دو به علل عدیده‌ای با اعتقادات اسلامی سازگاری ندارد که انشاء الله این مطلب در مباحث مفصلی ارائه خواهد شد.

شایان چنانچه "هست" را از "باید" بدین نحو جدا سازیم ارزشهای ابلاغ شده نخواهد یافت و یا ضاد ارزش برای برمی‌گردد و خوبی و بدی بی‌معنا شده و قابلیت اشیا نخواهد یافت زیرا "با بیداری و تنهایی" و "خوبیها و بدیهای" داخل یک برنامه به تبع اختیار هدفی آن برنامه باز می‌گردد و "خوبی یا بدی" هدف و "باید یا نیاید" انتخاب آن هدف به اختیار و تمیل اختیارکننده، و



براین اساس " ضرورت و باید " تبعیت از دستورات خداوند پذیرا است و باید خواهد گشت و لذا این استدلال نیز غیر منطقی خواهد بود که چون جهان و من جمله انسان محدود و مخلوق و محتاج است " باید از خالق جهان تبعیت کرد یعنی " هستی " این جهان " باید " تبعیت از خالق جهان را همراه نداشته و اعلام نمی‌کند .

و اگر گفته شود ضرورت تبعیت از فرامین الهی مطلبی است که عقل سالم و با وجدان آگاه آنرا می‌باید و احتیاج به ملاحظه " هستها " نمی‌باشد واضح است که در این صحبت نیز بنحوه ای رابطه هست و باید پذیرفته شده است زیرا از این نقطه نظر وجدانی آگاه است یا عقلی سالم است که " باید " پیروی از احکام الهی را اعلام دارد و یا وجدان و عقلی که این " باید " را اذعان و اعلام نمی‌دارد معیوب است .

ثالثا چنانچه در بحث حرکت به این نتیجه رسیده باشیم که زمان بعیند کیفیت است و آینده بصورت قوه ای در حال وجود دارد و انسان و جهان هماهنگ با هم و برای رسیدن به هدفی خاص خلق شده اند ( که بعضی از قائلین بسه نظریه فوق به این مدالب نیز معتقدند ) چه با یستی شیئی در چه هستی آن وجود دارد و یا به عبارت بهتر خلقت بی جهت لغواست و براین مبنا امکان تغییر شیئی به اشیاء مختلف آنهم در شرایط واحد و ارتبالی ثابت با سایر اشیاء به معنای چند زمانی و یا چند شیئی بودن یک شیئی و یا نداشتن هویت مشخص است .

البتّه این مسئله نفی کننده اختیار انسان نیست زیرا اختیار را کامیّت بنسب  
 رابطه و قدرت انتخاب است نه قدرت تفهیم برنتایج ارتباطات مشخص، یعنی  
 انسان می‌تواند به آتش دست بزند و یا دست نزند ولی نمی‌تواند به آتش دست بزند  
 و با حفظ جمیع خصوصیات لازمه سوختن اختیار کند که دستش نسوزد، اختیار انسان  
 بدان گونه نیست که حاکم بر کل عالم باشد و بتواند جریان کل را عوض نماید،  
 اختیار انسان هم نظیر سایر کیفیات عالم محدود است و آثار و خصائصی دارد  
 همچون مرتبط دانستن اشیاء و کیفیات عالم با ارزشهای حاکم بر آنها نباید  
 این شبهه را پیش آورد که پس انسان می‌تواند با شناخت اشیاء جهان احکام  
 آنها را بپا بداند و حی بی‌مورد می‌شود زیرا انسان نه قادر است آثار آن جهانی  
 اعمال و موضوعگیریه را بشناسد زیرا آن جهان تحت آس و شناخت تجربیسی یا  
 شناخت تجربیدی واقع نمیشود و بجز از طریق وحی هیچ راهی به آنجا نیست و  
 نسبه میتواند کلیه ارتباطات یک کیفیت را با سایر کیفیات بشناسد و  
 به شناختی تمام وجه و جوانب و آثار و یک شیی برای او ممکن است. یعنی  
 چینی یک شیی را عمدتاً بوسیله آثار آن می‌توان شناخت و آثار یک کیفیت در  
 ارتباط و اصلکاک با سایر کیفیات بدست می‌آید و بدیهی است انسان ممکن  
 نیست که یک کیفیت را در بر خورد با همه کیفیات قرار داده و آثار آن را در وهله  
 و درآینده ملاحظه نماید بلکه همیشه ارتباط محدودی از شیی تحت محاسبه  
 می‌آید و روشن است که بوسیله شناخت این ارتباطات محدود نمی‌توان حکمی

ما درگذرچه بسا شناخت یک مشخصه دیگر بکلی موضع شیئی را در نظام ادراکسی  
 دیگرگون کرده و با یدونیا یدهای دیگری را بطلبد و در ثانی در شناسائی همان  
 ارتباط و یا ابعادیک شیئی هم متناسب با میزان دقت و ابزار شناسائی اعمال  
 عینی و فکری در عین حال وجود قدر متیقن قابل تکیه، اجمال نیز وجود دارد.  
 مثلا برای سنجش وزن یک شیئی متناسب با ابزار توزین (از قیاس گرفته تا  
 ترازوهای معمولی یا ابزارهای دقیقتر) میتوان اوزانی را بدست آورد که  
 در هر مرحله دقیقتر از قبیل باشد ولی روشن است که هر مرحله توأم با مقیداری  
 اجمال می باشد عین همین مطلب در مورد قواعد ادراکی نیز صادق است که  
 متناسب با دقت آنها شناسائی دقیقتر شده و اجمال کمتر می گردد. و رشد علم در  
 کم شدن اجمالهاست نه از بین رفتن کامل آنها که این امر برای انسان غیر  
 معصوم ممتنع است؛ با این خصوصیات شناخت کامل و صحیح و حقیقی اشیاء برای  
 انسان میسر نیست تا بتواند احکام آنها را بدست آورد بلکه انسان در  
 ارتباط تشریح و تکوین این استفاده را میبایست بکند که دانشهای خود را  
 پیشنی برازشها سامان دهد نه برعکس. که چگونگی انجام این مقصود احتیاج  
 به مباحث طولانی دارد که انشاء الله در دروس آینده خواهیم آورد.

## درس فلسفی و دوم

### جدائی دین از سیاست ( ۷ )

در این درس مرحله پیچیده تری از نظریات تز جدائی دین از سیاست را مطرح می‌کنیم که از موضع مباحث منطقی و فلسفی به استنتاجات کلی دست زده و درصددند تا حوزه " وحی " و حوزه " موضوعات اجتماعی " را از یکدیگر جدا نمایند بر پایه این نقطه نظر :

عقل و وحی و حس سه ماء موریت جداگانه و منفصل از یکدیگر داشته و می‌بایست هر کدام را در حوزه مخصوص بخود قرار داد، زیرا دخالت دادن هر کدام در حوزه دیگری ایجاد اشکال و اختلال می‌نماید. ماء موریت وحی بیان ارزشها و احکام یا بایدها و نبایدهاست، ماء موریت حس در شاخه‌های مختلفی که دارد اخذ و دریافت آثار عینی موجودات و موضوعات جهان طبیعی و اجتماعی است و عقل نیز در چهار موضع الف - مفاهیم کلی نظری و یا اثبات اصول اعتقادات و جهان بینی، ب - فهم و استنباط احکام از کتاب و سنت، ج - تشخیص بدیهیات عقل عملی، د - تشخیص تحقق حدود و قیود و شرایط فعلیت احکام کلی شرعی، حال اگر کسی این سه محدوده مختلف وجدای از یکدیگر را با هم خلط نموده و حوزه آنجا موظیفه صحیح هر یک را بشناسد، به اشتباهات بزرگی

کشیده خواهد شد. مثلا همانگونه که اگر کسی بخواهد "منطق، فلسفه و اصول اعتقادات" و همچنین "ارزشها و احکام و کیفیت برخورد یا عکس العمل انسان نسبت به موضوعات" را از طریق "حس و تجربه" بدست آورد و خود را بی نیاز از وحی و عقل بدانند چنانچه اشتباه شده است، آنکسی هم که عقل را در جهت دستیابی به "ارزشها و بایدها و نبایدها" و "تشخیص محسوسات" کافی میداند و استفاده از "متون وحی" و "حس و تجربه" را در آن دو محدود و لازم نمیشمارد به خطا افتاده است و همچنین اگر فردی بخواهد وحی را جانشین عقل و حس و تجربه کند و نیز مرتکب اشتباه بزرگی گشته است، لذا لزوماً بایست هر کدام از این سه را در جای خود بکار گرفت، یعنی "وحی را در حوزه ارزشها، عقل را در حوزه معقولات و حس را در حوزه محسوسات".

مدعیان این نگرش همچنین اظهار می‌دارند:

باید توجه داشت علاوه بر اینکه عقل، حس و وحی هر یک متکفل هستند و خاصه خاصی می‌باشند، اصولاً هیچگونه ارتباطی نیز با یکدیگر ندارند، زیرا اگر بنده مرتبط بودند، رسیدن از یکی به دیگری ممکن بود، مثلاً انسان می‌توانست با تکیه بر حس و تجربه به تعمیم تجربه و استنتاجات کلی دست زده و نتایج مباحث کلی نظری را بدست آورد و یا می‌توانست از همین طریق و فقط با دقت در محسوسات و آزمایش و تجربه به احکام بایدها و نبایدها برسد (بهمان صورت که بعضی از مکاتب فلسفی ادعا دارند) در حالیکه این امر غیر ممکن است زیرا

بعنوان مثال چنانچه انسان می‌توانست از این طریق و تنها با تکیه بر شناخت تجربی موضوعات " احکام و بایدها و نبایدها " را بیابد ارسال رسل ضرورتی نداشت و همچنین اگر ممکن بود که از طریق وحی همه اطلاعات لازمه زندگی بدست آید و شناخت اشیاء ممکن گردد در این صورت با توجه به اینکه وحی ثابت است ، اطلاعات و کیفیت زندگی مسلمین می‌بایست مشابه اطلاعات و زندگی مسلمانان صدر اسلام باشد و اسلام هم‌اعلام کند که ما همه چیز را برای شما فرستاده ایم و احتیاجی به علوم و یا شناخت جهان و دقت و بررسی در اشیاء نیست ، در حالیکه می‌بینیم اسلام به سپردن جهان و پند و اندرز گرفتن از آن و علم و شناخت اهمیت زیادی داده است .

بنا بر این روشن میشود که حیدله ماء موریت عقل و وحی و حس از یکدیگر جدا بوده و این سه با هم ارتباطی ندارند و تا اخیل این سه باعث بروز انحراف و پیدایش خطا خواهد شد و لذا می‌توان نتیجه گرفت که شناخت موضوعات و تجزیه و تحسین و بررسی بر روی آنها کار عقل بوده و ارتباطی با دین ندارد .  
 آنان همچنین مدعیند که : هر کدام از این سه حوزه نیز معیار صحتی متناسب با خود را دارند است نه اینکه یکی معیار صحت دیگری باشد ، یعنی خطای حس را با حس و تجربه یا بدگرفت و خطای عقل را با تفکر و تعقل ، بنا بر این با توجه به استدالات فوق بطور خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که کلیه امورات عینسی اجتماعی که قابل تشخیص و تعقیب بوسیله حس و عقل است از وحی جدا می‌باشد .

در پاسخ به مطالب فوق با پدگفت هما نگونه که از مطالب قبل بر می آید هر چند مثلا وحی نمی گوید که این آب خاص که اکنون مقابل ماست گرم یا سرد است و یا رنگ آن کتاب قرمز یا آبی است بلکه اینگونه مطالب را حس پاسخ می دهد و هر چند حاصل جمع بندی آثار خاص که بوسیله حس تشخیص داده میشود را وحی معین نمی کنند و این مطلب بعهدہ عقل است، مثلا اگر یک قاشق داخل استکان آب شکسته دیده میشود ولی سالم لمس نمی گردد عقل است که در می یابد که حس اشتباه می کند نه وحی و هر چند وحی بدیهیات عقلیه را شالوده های منطق و استدلال را معین نمی کند و هر چند فهم وحی و استنباط احکام بعهدہ عقل است و هر چند تا عقل اصول اعتقادات و جهان بینی را تمام نکند و ضرورت تعبد را اثبات یا درک ننماید تبعیت از فرامین الهی موردی نمی یابد اما این سه معارض یکدیگرند و هما نگونه که گذشت خلقت تکوینی هما هنگ بنا خلقت تشریحی است و جهان جهانی هما هنگ است لذا هر چند عقل و قلب و حس سه معیار مخصوص به خود خواهند داشت اما هر کدام هم معیار صحتی بردیگسستی خواهند بود و به عبارت بهتر معیار صحت همه یکی است که در هر قسمت مقید به قیود خصوصیت شخصیه همان قسمت شده است نمیشود که قلب انسان باوری خاص داشته باشد، عقل وی بطرف دیگری سیرتند و حس او مطالب متناقضی با هر دو را اعلام نماید. اگر عقل همراه با حس اثبات می نماید که جهان مخلوق است و انسان مختار و مسئول بوده و می بایست از فرامین الهی تبعیت کند و این

فرا مین هما هنگ و سا رگا ربا حقیقت جهان است ، بعد از این عقل جهت خاصی می‌پا بدویه موضوعات و مسائل خاصی اندیشیده و برای خود گستره‌ها و محدوده‌ها<sup>۴</sup> خاصی را می‌پا بدوحس نیز بدنسبال دریافت هرگونه اثری نیست . حرکت و تلاش عقل وحس در این هیله‌ها و کسب درک و تجربیات حدید و استفاده از مدارک وحی باعث می‌گردد که اصول اعتقادات محکمتر و روشنتری تمام شود و انسان عجزز خود و احتیاج به خالق قادر متعال را بهتر درک و لمس نماید و خود را ملزم به تبعیت بیشتر احکام الهی بداند و اجرای هر حکم را نه‌پا گامهای کاملتر و روشنتری بر سر راه عقل وحس می‌گشاید و این امر مستلزم دور نیست که هر گام با گام پیشین و هر مرحله با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد و سیر از جمال به تشبیه و از نقض بطرف کمال است . بنا بر این تبعیت از اسلام عقل وحس را به گسا وشن در گستره و محدوده<sup>۵</sup> خاصی واداشته و از پرداختن به غیر آن باز می‌دارد و مسلمان اجازه<sup>۶</sup> هر تجربه‌ای را ندارد هماغونه که در هر مکتب دیگری وحتسی بی مکتبی نیز عقل وحس در محدوده خاص دیگری به فعالیت می‌پردازد و اصولا در هر جا معهای متناسب با اعتقادات و افکار و اعمال افراد آن جا معه مسائل و موضوعاتی تحقق می‌پا بد که با حفظ جمیع خصوصیات شخصیه مختص همان جا معه است بنا بر این زمینه<sup>۷</sup> خاصی نیز برای تحرک حس و اندیشه بوجود می‌آید . لذا این سخن که علوم و دستاوردهای بشری همچون اشرم و ابزار ی است که میتوان آنرا در هر جا و هر دستگای بی بکا ر گرفت و به مکتب و بینش خاصی تعلق ندارد



می‌بایست مورد دقت بیشتری واقع شود که بحول وقوه الهی درآینده به بحث پیرامون این موضوع خواهیم پرداخت .

آنچه امروزه بعنوان علوم جدید در مراکز مختلف تعلیم و تدریس میشود و آنچه که بعنوان تکنولوژی و محصولات آن بعنوان راهها و وسایل تسهیل امور بنا این کشور، و آن کشور را انتقال می‌پیدا زسه جهت می‌بایست مورد تامل و دقت قرار گیرد .

اولین مطلب نقش انگیزه در کشف و پیدایش و کاربرد علوم و تکنولوژی و محصولات آن است . در باره این مطلب باید اندیشید که آیا یک محقق و یک آزمایشگر در کار تحقیقی و یا آزمایشات خود بدنبال حل مطلب خاصی است و یا اینکه بی‌اراده و بی‌اختیار و بی‌جهت به تحقیق و آزمایش پرداخته و بناگاه مطلب جدیدی را یافته است ؟ اگر بدنبال گمشده‌ای است و اگر در پی حل مشکل خاصی است آیا این مشکل و این گمشده محصول چه دستگامی می‌باشد ؟ اگر پذیرفته باشیم که جهان دار اختیار است و اختیار سوء قابلیت تحقق دارد و در جهان تا آن اندازه که به اختیار را مکان عمل داده اند میتواند خسلاف را باور داشت ، خلاف اندیشید و خلاف عمل کرد آیا محصولات هوانگیزه و هردستگاه فکری را می‌توان در هر جا بکار گرفت و مفید دانست ؟ آیا مثلا اگر در جامعه‌ای که الکل رانجس و نوشیدن آنرا حرام نمی‌دانند و این ماده در آنجا بوفور و ارزانی یافت میشود و محصولاتش تولید می‌گردد آیا نند بعضی از خوراکیها و

داروها (که برای جلوگیری از فساد شدنشان به آنها مقدار کمی الکل اضافه می‌نمایند) این محصولات را در غیر شرابیت اضطرار هم میتوان درجا معه اسلامی مورد استفاده قرار داد؟ آیا در آنجا انگیزه‌ای برای کشف ماده دیگری یا تکنیک دیگری که بتواند از فساد اجناس جلوگیری کند تا جایگزین الکل در این مواضع شود وجود دارد؟ آیا در یک جا معه اسلامی که خوردن الکسائل حرام است نیز مدللیم همپسنگونه است؟ آیا میتوان پنداشت که خداوند تبارک و تعالی که شرب الکل را حرام کرده است راه دیگری را برای تاءمین سلامت آن داروها و خوراکیها قرار نداده است؟ اگر راه دیگری نیست آیا داروی دیگری هم نیست که بتوانند جایگزین این دارو شده و حفاظتشان توسط الکل تاءمین نشود؟ آیا میتوان قبول کرد که خداوند تبارک و تعالی آنچه را برای انسان ضروری است حرام کرده است؟

دومین مدللیم قیاسی در قیاس نقیض اصول موضوعه و حدود تعریف نشده یا تعاریف

اولیه در علوم و تکنولوژیهاست. اگر همه تعاریف یک علم به تعاریفهای اولیه بازمی‌گردند و اگر صحت قوانین و استنتاجات به صحت اصول مقدماتی یا اصول موضوعه بازگشت می‌کنند آیا میتوان دقت نمود که صحت این تعاریف و اصول در کجا تمام میشود و به کجا بازگشت می‌نماید؟ آیا آنها در علم شایسته‌تری اشکالات نمی‌گردند و بر این اساس آیا علوم طبقه‌بندی خاصی پیدا نمی‌کنند؟ در این صورت شایسته‌ترین علم چیست؟ آیا موضوع شایسته‌ترین علم، شایسته‌ترین موضوع مورد بررسی

نیست؟ اگرشما ملترین موضوع هستی و شما ملترین علم فلسفه است، آیا نگرش خاص و فلسفه و جها نبینی مشخص، اصول موضوعه‌ها و حدودا ولیه‌های را با واسطه یا بدون واسطه برای سایر علوم نمی‌سازد؟ آیا نمیتوان ردپای فلسفه و نگرش مادی را در علوم و تمدن و تکنولوژی شرقی و غربی یافت؟

سوئین مطلب اساسی نقش منداق یا شیوه جمع بندی در علوم است آیا مقدمات را بهر نحوه که ترکیب کنیم حاصل تغییری نخواهد کرد؟ چگونه میتوان فهمید که بین مقدمات ارتباط صحیح برقرار شده است؟ آیا اجا در با صحیح منوط به رعایت قواعد و قوانین خاصی نیست؟ آیا همه اطلاعات انسان یک سنخند؟ آیا میتوان قبول کرد که در یک گوشه فکر اطلاعات نظم و سازمان داشته و در گوشه دیگر از ربط و نظم اثری نباشد؟ اگر اطلاعات انسان چند دسته اند آیا میتوان قسمتی از اطلاعات خود را با قوانینی خاص و قسمت دیگر را با قواعدی متضاد با قوانین اول جمع بندی کرده و سازمان داد؟

اگر صحت استنتاجات به صحت این قواعد و قوانین بازمی‌گردد صحت این کجا تمام میشود؟

انشاء الله در مورد سه موضع دقتی که ذکر شد میبایستی را در دروسهای آینده خواهیم آورد.

## درس سیمی و سوم

### ارتباط دین با سیاست به چه معناست

گفتاری ما نبود سیاست ما همین دین است ما است و یا دین از سیاست جدا نیست و اما مثل همه سخنانی است که حاوی معانی دقیقی بوده و نباید به سادگی از آنها عبور کرد بلکه می‌بایست کلیه احتمالات پیرامون آنها را بررسی کرده و کاملتر و مانع ترین تریب معانی را برگزید.

اولین احتمالی که پیرامون معنای "ارتباط دین با سیاست" بذهن می‌رسد این است که گفته شود مدیران اجتماعی از بالاترین مناصب گرفته تا پایینترین آن می‌بایست از مسلمانان متدین و مؤمن و متقی باشند یعنی اداره امور در همه سطوح و رده‌ها از مدیریت کل یک مملکت تا وزارتخانه‌ها و سفارتخانه‌ها و ادارات کل و مراکز سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اصولاً هرگونه تشکیلات اجتماعی تحت سرپرستی بهترین از مسلمین باشد اگر تشریح دین در سیاست به همین جا خاتمه یابد و گمان شود که تنها با همین کارها معاسی همیشه دیری نخواهد گذشت که آنها را غیر اسلامی تشکیلات و ارتباطات ظاهر شده و آنانی که دخالت دین در سیاست را به همین مطلب خلاصه می‌کردند مجبور نیستند مدیران را به سوء نیت یا عدم تقوی و تعهد متهم کنند در حالی که این تصور، تصور

ناقصی است زیرا هر چند برای تشکیل یک سازمان یا اجتماع اسلامی و یا اسلامی کردن یک تشکیلات لازم است مدیران آن از مسلمانان متعهد باشند ولی این شرط کافی نیست و تنها میتوان امید داشت که مدیر مسلمان مؤمن و متقی در انجام فعالیتها پیش سعی کند سایر شروط اسلامی را هم به محیط کار کشانده و آن تشکیلات را به تشکیلاتی اسلامی بدل نماید زیرا روشن است که هر سازمانی جهت برآوردن هدف خاصی تشکیل یافته و اجزاء و عواملی که در آن قرار داده شده است و نحوه ارتباطی که مابین این عناصر و عوامل وجود دارد (اعم از ارتباط انسانها با هم، انسانها با مصالح و ابزار، انسان و مواد و غیره) در جهت تحویل و تاءمین و تکمیل آن هدف خاص متوجهی باشد چنانچه بهر میزان که این اهداف و اجزاء و عوامل و روابط درونی و بیرونی این سازمان از اسلام فاصله گرفته باشد تنها با تعویض مدیر نمیتوان مدعی شد که همه امور اسلامی است مثلاً اگر تشکیلاتی مثل بانک ربوی بدست مسلمین افتاده باشد نمیتوان تنها با گذاردن مدیریت مسلمان و متقی تصور نمود که آن بانک اسلامی شده است و گفت که الحمد للهِ با وجود چنین مدیری دیگر ازدزدی و کمکاری و بی‌مبالاتی خبری نیست و حساب و کتابها بخوبی رسیدگی خواهد شد و... بلکه واضح است که این بانک در اقتصاً دو حقی قریباً و سیاست یک مملکت نقش چشمگیری دارد و چون بر مبنای ربا تشکیل یافته است این معنا در تمام فعالیتهای درونی و بیرونی آن اعم از دریافت و پرداخت و امه‌های مختلف، معادلات تعیین نرخ پول در معاملات

گوناگون، اعتبارات و نحوه تعیین کیفیت و کمیت آن، تعیین و کنترل حجم پول در گردش، کیفیت اعمال تنظیمات مالی، تعیین ضرائب مختلف در معادلات اقتصادی، معادلات و معاملات ارزی، تجزیه و تحلیل فعالیتها و تغییر و تحولات اقتصادی و حتی سیاسی و فرهنگی و تعیین صحت یا بیماری نظام بانکی و اقتصادی، و غیره ریشه داشته و صرفاً با تعویض مدیران صلاح نمی‌گردد. وضع در کلیه تشکیلاتی که بر اساس تمرکز سرمایه با انحصارات و تضییق اختیارات الهی افراد و جامعه بوجود آمده است به همین منوال است.

احتمال دیگری که ممکن است از رابطه سیاست و دیانت بذهن برسد این است که گذشته از آنکه می‌توانست افراد متدین در رأس یک اداره یا تشکیلات باشند روابط اخلاقی نیز که بین افراد اعم از مدیران و کارگران و کارمندان آن سازمان برقرار است نباید اسلامی باشد همه با احترام خاصی بیکدیگر برخورد کنند و حقوق برداری خود را نسبت به هم‌مرامات نمایند، در سلام کردن از یکدیگر پیشی بگیرند، با لادست به زیر دست فشا رنیا ورد، کارکنان از مدیران حرف شنوی داشته و از تضییع وقت و مواد و ابزار بپرهیزند، مسئولین حقوق‌سوق کارکنان را به موقع پرداخت نمودند و از حل مشکلات و رفع نیازهای آنها حتی المقدور کوتاهی نکنند، فساق و فجای را از خود پراکنند، از تعدی به مال یکدیگر اجتناب کنند، زنها از حجاب اسلامی برخوردار باشند، سوءظن که با سیاست بسیاری از گناهان است از آن اجتماع رخت برینند و غیبت و تهمت جای خود را

به تعریف و تمجید به حق بدهد. امر به معروف و نهی از منکر انجام شود و غیره  
اما روشن است که این مطلب نیز هر چند شرط لازمی است اما کافی نیست زیرا  
همانگونه که قبلاً هم گفته شد هر سال زمان و تشکیلاتی جهت برآوردن هدفی تاسیس  
شده است و کلیه فعالیتها و ارتباطاتی که در درون آن واقع میشود جهت  
تأسیس همان هدف است و هرگونه هدفی و هر نحوه فعالیت و ارتباط و تنظیمی  
را نمیتوان اسلامی دانست یا مدعی شد که اسلامی و غیر اسلامی ندارد؟ آیا اگر  
مدیریت کارخانه شرابسازی را از بهترین متد بین قرار دهیم و کارکنان  
آنرا هم از متخلفین به اخلاق اسلامی انتخاب کنیم و آنها هم در کارخانه با  
یکدیگر برخوردی کاملاً اسلامی داشته باشند بدون اینکه در خط تولید تغییری  
اساسی ایجاد نمایند میتوان گفت آن کارخانه اسلامی شده است البته بدیهی  
است که در چنین صورتی آنان هیچگاه اجازه نخواهند داد که کارخانه فعالیتها<sup>ی</sup>  
قبلی خود ادامه دهد اما صحبت در مورد مطلب دیگری است که صرفاً با مؤمن و  
متعهد بودن مسئولین و کارکنان یک تشکیلات آنجا اسلامی نمیشود بلکه وجوه  
دیگری نیز وجود دارد که میبایست با احکام نورانی اسلام محک زده شود  
همچنین روشن است که مخالفت محصولات یک کارخانه با اسلام یا مغایرت روابط  
و تنظیمات داخلی آنجا با احکام همیشه مانند مثال بالا بوضوح و سادگی ملاحظه  
نمیشود بلکه بعضاً محاسن زیادی هم دارد که مانند پردهای مغایرتها و  
مخالفتهای با اسلام را استتار کرده است. مثلاً اگر یک کارخانه وابسته

مونتاز ماشین آرمیویه گیری یا محصول فیبر ضروری دیگری مشابه آن در نظر گرفته شود در دید اول به نظر میرسد که این کارخانه باعث تاء مین معاش عمده زیبا دی شده است محصولات آنهم که بهر حال تسهیلی در زندگی مسلمین ایجاد می کند اما اگر سایر روابط این کارخانه نیز بررسی شود و معلوم گردد که با تولید هر دستگامی به چه میزان مملکت را وابسته به کفار و اجانب می نماید دیگر به سهولت نمیتوان گفت که این کارخانه اسلامی است هر چند کارکنان و مدیران آن مسلمان باشند. بهمین صورت اگر یک کارگاه تولید لباس بنحوی عمل کند که مبلغ فرهنگ غیر اسلامی باشد (چه در کیفیت تهیه یا توزیع یا تبلیغ و غیره) نمیتوان بصرفاً اینکه لباس مسلمین را تهیه می کند آنرا مورد تاء ببند قرار داد و یا اگر بهر نحو (توسط بخش خصوصی یا دولتی) کارخانه متتمرکز و بزرگی احداث شد که مثلاً کفش نیمنی از مسردم کشور را تهیه کند و استدلال این باشد که تولید متتمرکز و انبوه، هزینه ها را تقلیل می دهد و جنس ارزانتر عرضه می گردد پس محاسبه و قدرت نمیتوان آنرا اسلامی دانست و پذیرفت بلکه باید بررسی شود که این متتمرکز قدرت یا ثروت به چه قیمتی تمام میشود و چه پیامدهایی را دارد آیا انحصار در تولید و توزیع و اعتبارات را لازم ندارد و یا به همراه نمی آورد؟ آیا هر روز بر ثروت و قدرت آن افزوده نشده و در عوض کارگزاران و کوچکی تعطیل نمی گردد؟ و... لذا میتوان گفت که غیر از مدیریت مسلمان و اخلاق اسلامی موارد دیگری نیز باید مورد توجه واقع شود.



احتمال دیگری که درباره معنای "زابطه دین و سیاست" داده میشود این است که رابطه یک کشور اسلامی با سایر کشورها و ملل جهان میبایست براساس اسلام باشد. در بعد روابط خارجی باید به کمک مسلمین جهان شفافیت و آنها را از یوغ استبداد و استعمار آزاد نمود، نهضت‌های آزادیبخش را در راه مبارزه با قدرتهای شیطان‌ی شرق و غرب یاری نمود، به محرومان، گرسنگان عالم کمک‌های مالی و جنسی رساند، برای آشنایی ملل جهان با احکام حیات بخش اسلام مبلغین را فردی یا گروهی با امکانات متناسب به سایر کشورها گسیل داشت، سمینارهای فرهنگی و سیاسی جهت تحکیم بخشیدن به وحدت ملل مستضعف جهان در جهت رویارویی با استکبار جهانی برگزارد کرد، با موضعگیری‌های مناسب در سطح جهان کفار و مشرکین و دشمنان اسلام و بشریت را در تنگنا قرار داد و... اما این مطلب نیز هر چند شرطی است لازم وایی کافی نیست، اما آنچه را که می‌توان بعنوان معنای کاملتری از رابطه دین و سیاست پذیرفت این است که چون مطابق با اعتقاد ائمه انان اسلام دینی است کامل و در تمام شئونات و روابط فردی و اجتماعی، داخلی و خارجی، عبادی و اخلاقی، مدیریت و فرهنگ و اقتصاد و... حکم‌دارد، سیاست بمعنای کیفیت عملکرد فردی و اجتماعی و وقتی با این رابطه داردمی‌توان گفت اسلامی است که تمام وجوه و بعدش ساخته شده بر اساس احکام الهی باشد و آنچه که همه پیامبران و ائمه الهی صلوات الله علیهم اجمعین و کلیه پیروان صدیقشان در بدست

گرفتن حکومت‌ها بدنهایی آن بوده‌اند همین معنا بوده است نه اینکه تنها رؤس کار را مردان الهی پرکرده و یا تنها اخلاق و عبادات مردم الهی باشد یا جنگ و صلح بمعنای نظامی صرف مطابق با حدود الهی بوده و بقیه امور را رعایت کرده یا شنیدنی مردم هر چه می‌پسندند آنجا مدهند حکومت اسلامی با حکومت خلیف مسلمان تفاوت بسیار دارد که شاخصه اولی احکام الهی و دومی رای و پسند و صلاح ندیشی بشری می‌سازد آنچه شیخ فضل الله‌ها و مدرس‌ها و امام امت بسه دنبال آن بوده‌اند همین معناست که نه تنها ولایت جا معه بدست آگاہترین مردم بسه حلال و حرام خدا وندی باشد بلکه خودنظام مهم‌ا اعم از ارتباطات داخلی و خارجی و عمال و آثار کوچک و بزرگ آن اسلامی باشد نه تنها مدیریت بمعنای سلسله مراتب و یا چارچوب سازمانی و یا شیوه سلوک و ارتباط افراد بسه یکدیگر متنا سب با اسلام باشد بلکه هرگونه سیاست گذاری و برنامهریزی داخلی و خارجی ارتباط و هماهنگی با احکام الهی تمام باشد اگرچرا این شبهه شده باشد که در مورد سیاست گذاریها و برنامهریزیهای اقتصادی اعم از بازرگانی، کیفیت تولید و توزیع و مصرف، روابط پولی، نظام صنعتی، کشاورزی و یا سیاست گذاریهای فرهنگی اعم از آموزش و پرورش و جهت‌گیری تحقیقاتی، کیفیت برخورد اخلاقی افراد مختلف با یکدیگر، یا نظام با فرد و یا فرد با نظام و یا سیاست گذاریهای مدیریتی اعم از شیوه‌های مختلف تشویق و ترغیب یا تنبیه و تاءدیب نظری ندارد و یا اینگونه امور اسلامی و الحادی

ندارد. ضرورت تشکیل حکومت نیز از زمین خواهد رفت و بیا نبود حکومت اسلامی اخلاق و آداب اجتماعی و حتی عبادات و اخلاق فردی دیر یا زود و کم یا زیاد تحت تأثیر یافته‌های بشری قرار گرفته و از حدود الهی فاصله می‌گیرد.

امام امت در بحث ولایت فقیه می‌فرماید:

" دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین

اسلام... احکام شرع... است ماهیت و کیفیت این قوانین

مبهرساند که برای تکوین یک دولت و برای اندازه‌گیری و

اقتصادی و فرهنگی جامعه شریع گشته است. اولاً احکام شرع

حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی

اجتماعی را می‌سازد؛ در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد

فراهم آمده است. از بلز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره

و قوم و خویش و همشهری، و امور خصوصی و زندگی زناشویی

گرفته‌ها مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر

ملل از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت، کشت و رزی،

... قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است

که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در "کافی"

فصلی است بعنوان "تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت

بیان شده است" و کتاب یعنی قرآن "تبیان کلی شیء" است

روشنگر همه چیز در همه چیز و همه امور است اما م سوگند بسیار  
می‌کند ... طبق روایات ... که تمام آنچه ملت احتیاج دارد  
در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست!

با توجه به این معناست که مفهوم " رابطه دین با سیاست " روشن می‌گردد  
و بر این اساس هرگونه پیروی از سیاست، برنا مه ریزی و تنهاییات شرقی و  
غربی با سیاست‌های اذهان ضعیف و آلوده بشری، سرپیدن دین از سیاست  
درمان قسمت است و در صورت پذیرش نحوه اجرا و سیاست‌های علمی نظامات  
پسین اسلامی، خواه ناخواه فرهنگ، ارزش‌های خاصی متناسب با آن سیاست‌گذارها  
در جامعه مسلمانان زغنه خواهد کرد. سیاست بمعنای کیفیت عملکرد انسان حتی  
در کوچکترین و جزئیترین افعال، نسبت تا تئوری از باورهای فلسفی و اندیشه‌ها  
و در سردارد و چنانکه یک فرد در اعمال خودکاری را انجام می‌دهد که به آن اعتقاد  
دارد، در جامعه نیز این معنا قابلیت وقوع دارد که انشاء الله در مباحث آینده  
بدان خواهدیم. پر داجت و اما نکته مهمی که در آخر می‌بایست تذکر داده شود این  
است که چون ما در خلافت زندگی نمی‌کنیم لذا امکان اینکه بتوان به ناگاه یک  
تشکیلات اسلامی بنا کرد که در تمام وجوه و جوانب داخلی و خارجیش تطلبا بسق  
صد در صد با احکام دینی باشد نیست بلکه این امر احتیاج به مرور زمان داشته  
و از ولایت فقیه و مدیریت مسلمانان متعهد و متقی و مؤمن که شرعی اساسی  
است و با هدایت و سرپرستی آنها انشاء الله به مرحله‌ای می‌رسد که کلیه تنظیمات

اجتماعی مبتنی بر احکام الهی شکل گرفته و روابط داخلی و خارجی بدل به روابط بطنی اسلامی شده باشد.

با طلب استعانت از ذات احدیت ضمن فصل سوم علوم و نظام‌سازی‌های متداول جهان را از سه زاویه " رابطه انگیزه و انگیزه " و " رابطه اصول موضوعه و فلسفه " و " رابطه علم و منطق " بررسی خواهیم نمود تا جایگاه این علوم و تکنیکها در نظام‌سازی اسلامی روشن گردد.

